

آریا بهرام

بزرگان شعر کهن و نوی ایران در طول تاریخ



فهرست صفحه 4
پیش گفتار صفحه 7

کسائی مروزی	11
ابوالعباس مروزی	15
ابوحفص سغدی	17
ابوشکور بلخی	18
اثیر اخسیکتی	20
ایرج میرزا	22
باباطاهر	30
پوریای ولی	34
حافظ شیرازی	39
خاقانی شروانی	53
ابومنصور محمد دقیقی	59
رشیدی سمرقندی	62
رودکی	63
سعدی شیرازی	73
حکیم سنایی	84
سوزنی سمرقندی	87
سید حسن غزنوی	87
شاکر بخاری	87
شهاب الدین احمد بن موید نسفی سمرقندی	88
شهریار	89
صائب تبریزی	96
عارف قزوینی	99
عسجدی مروزی	103
عمارہ مروزی	103
عمیق بخاری	105
عنصری بلخی	107
فرخی سیستانی	108

فردوسی 111

محدّد عطار کدکنی نیشابوری 131

کمال‌الدین اسماعیل 136

کمال‌الدین مسعود خُجندی 138

شیخ محمود شبستری 140

مسعودی مروزی 142

منجیک ترمذی 143

جلال‌الدین محمد بلخی 144

بزرگان ترانه سرایی نوی ایران در طول تاریخ

اردلان سرفراز 155

ایرج جنتی عطایی 171

حسین پناهی 177

حسین منزوی 189

قیصر امین پور 193

محمد بیابانی 197

محمدعلی بهمنی 202

مسعود فردمنش 208

مهدی سهیلی 218

هوشنگ ابتهاج 220

هیوا مسیح 228

بزرگان شعر نوی ایران در طول تاریخ

احمد شاملو 232

احمد رضا 245

اسماعیل شاهرودی 253

بیژن کلکی 255

حمید مصدق 257

خسرو گل‌سرخی 259

رضا براهنی 266

سلمان هراتی 270

- 273 سهراب سپهری
 281 سیاوش کسرای
 290 سیدعلی صالحی
 296 علی باباچاهی
 301 علیرضا پنجه‌ای
 303 علیرضا طبایی
 306 علیشاه مولوی
 307 فرخ تمیمی
 309 فریدون مشیری
 318 کامبیز صدیقی
 319 محمود مشرف آزاد تهرانی (م.آزاد)
 321 محمد تقی جواهری گیلانی
 327 محمد حقوقی
 329 محمد زهری
 331 محمدعلی سپانلو
 338 محمدرضا شفیعی کدکنی
 346 یدالله مفتون امینی
 347 منصور اوجی
 350 منوچهر آتشی
 352 مهدی اخوان ثالث
 358 نادر نادرپور
 360 نصرت رحمانی
 362 نیما یوشیج
 372 هوشنگ ایرانی

هنگامی که ما در دبستان و دبیرستان درس میخواندیم با نام بسیاری از بزرگان ادب و شعر و هنر و آثار آنها آشنا شدیم.

من همیشه در آن زمان (1360) بدنبال کتاب هایی می گشتم که نام همه این بزرگان را با مطالبی در باره آنها و آثارشان داشته باشد ولی پیدا نکردم.

هنگامی که برای تحصیلات به فرانسه رفتم و در پاریس در کتاب فروشیها گردش می کردم از این گونه کتابها را میدیدم. مدتی علاقه داشتم تا بدانم آنها در باره نویسندگان و ادبا و هنرمندان و بزرگان تاریخی ایران چه میدانند و متأسفانه متوجه شدم آنها بسیار کم میدانم و نه تنها فرانسویها بلکه در کشورهای دیگر اروپا نیز کم میدانند؛ درست است اینجا و آنجا کتابی از این و آن هست (فردوسی، حافظ، سعدی، صادق هدایت و ...) ولی اینکه به گونه منظم مانند اروپا که نویسندگان و دانشمندان و هنرمندان و دیگران را حتی از لحاظ تاریخی گروه بندی کرده و به دنیا می‌شناسانند ما در ایران نکرده ایم.

به خود می گفتم اگر روزی وقتی و حوصله ای داشتم حتماً این گرد آوری را در رشته های مختلف به زبانهای مختلف میکنم و به هم میهنان خود و بیگانه های علاقمند به فرهنگ ایران تقدیم حوالم کرد. خدا را سپاس که عمری و حوصله ای داد و مجموعه بزرگان ایران را گردآوری کردم. این مجموعه شامل این کتابها میشود :

1 ادبا و خوش نویسان بزرگ ایران در طول تاریخ

2 دانشمندان بزرگ ایران در طول تاریخ

3 سیاسیون و سرداران جنگی بزرگ ایران در طول تاریخ

4 شاعران بزرگ ایران در طول تاریخ

5 موسیقی نوازان بزرگ ایران در طول تاریخ

6 مجسمه سازان بزرگ ایران در طول تاریخ

7 نقاشان بزرگ ایران در طول تاریخ

8 نویسندگان بزرگ ایران در طول تاریخ

از آنجایی که میخواستم آن مشکلی را که من در جوانی برای پیدا کردن و با نداشتن پول کافی برای خرید این چنین کتابهایی داشتم دیگر جوانان هم وطن من نداشته باشند این کتابها را با فرم PDF در سایت اینترنتی خود به رایگان قرار دادم تا آنهایی که میخواهند آن را به صورت کتاب در آورند. وظیف دولت :

1 ایجاد یک سازمان به نام "سازمان روابط فرهنگی جهان و ایران" می باشد.

2 در این سازمان کتابهای بالا به زبانهای انگلیسی و فرانسه و آلمانی و اسپانیایی و ایتالیایی، روسی و چینی و هندی و پرتغالی و عربی نیز ترجمه میشوند

3 تمامی آثار این بزرگان (کتابها، اشعار، نقاشیها و ...) به ده زبان بالا ترجمه شوند

4 برای ترجمه این کارها به گونه ای سریع میتوان از فارغ التحصیلان دانشجویان خارجی زبان و ادبیات فارسی یا از فارغ التحصیلان دانشجویان ایرانی در یکی از این زبانها بهره جست.

5 میتوان به گونه ای دیگر نیز سریعاً این کار را کرد : نخست این کتابها را به انگلیسی ترجمه کرد و متخصصان زبان انگلیسی در کشورهای مختلف آثار این بزرگان را از انگلیسی به زبانهای مادری خود ترجمه کنند (عربی ، روسی ، چینی ، ...)

6 ایجاد کتابخانه ای از آثار تمام این بزرگان به ده زبان بزرگ دنیا برای دانشجویان ایرانی و خارجی. بسیار بسیار جای تاسف است که مردم کشورهای دنیا غافل از فرهنگ غنی کشور ما ایران باشند. نفوذ فرهنگی ایران نفوذ ایران را در بخشهای سیاسی و اقتصادی نیز به همراه می آورد. تنها کسانی که گذشته خود را میشناسند میتوانند آینده خوبی داشته باشند .

آریا بهرام

کسایی مروزی



مجدالدین ابوالحسن کسایی مروزی (زاده ۳۴۱ ه. ق در مرو)، شاعر ایرانی در نیمه دوم سده چهارم هجری و (شاید) آغاز سده پنجم هجری است. چنانکه از نامش برمی آید و خود وی نیز به این امر اشاره دارد اهل مرو بود. کسایی در اواخر دوره سامانیان و اوایل دوره غزنویان می زیسته است.

نام و نشان

نام کسایی در چهار مقاله نظامی عروضی به صورت ابوالحسن کسایی آمده است، و در دمیه القصر باخرزی دو بیت از او به نام ابوالحسن مروزی نقل شده و نیز در همان کتاب از او چنین یاد شده است: «ابوالحسن علی بن محمد الکسایی المجتهد المقیم به نسف و مروزی الاصل». نوشته این دو تن که از مردم خراسان بوده و نزدیک به عصر کسایی می زیسته اند اعتبار تمام دارد، و آنچه تذکره نویسان متأخر مغایر با آن نوشته اند قابل نقل و اعتنا نیست؛ و نیز نحوه ذکر او در دمیه القصر و لباب الالباب چنان است که گویا این شاعر به نام ابوالحسن مروزی یا «مروزی» مطلق نیز شهرت داشته است.

تاریخ تولد او را بنا بر قول خود شاعر در روز چهارشنبه ۲۷ ماه شوال سال ۳۴۱ هجری تعیین کرده اند و این تاریخ را در مطلع قصیده لامیه خود که قسمتی از ابیات آن در دست است چنین آورده است:

به سیصد و چهل و یک رسید نوبت سال چهارشنبه و سه روز باقی از شوال
بیامدم به جهان تا چه گویم و چه کنم سرود گویم و شادی کنم به نعمت و مال

زمان وفات او بدرستی معلوم نیست. اما از قصیده ای که در پنجاه سالگی خود سروده مسلم است که وفاتش بعد از سال ۳۹۰ هجری بوده است.

مرو زادگاه کسایی

مرو یا مرو شاهجان در سی فرسخی شمال شرقی سرخس و شصت فرسخی طوس از کهن ترین ادوار تاریخی، شهری معروف و یکی از مراکز مهم فرهنگ ایرانی بود. در دوره ساسانی مرو برای دفاع از کشور در برابر هجوم ترکان اهمیت خاص داشت و یزدگرد آخرین پادشاه ساسانی، بازپسین روزهای خود را در این شهر گذراند و در حوالی آن کشته شد. با ظهور اسلام نیز مرو اهمیت خود را حفظ کرد و مقر نایب خلافت گردید و حمله به ماوراءالنهر از آنجا انجام می گرفت. ابومسلم قیام خود را از آنجا آغاز کرد و در آن کاخی برای مرکز حکومت ساخت و بعدها مأمون نیز هنگامی که حاکم خراسان بود در آن کاخ اقامت داشت. اگر چه از دوره طاهریان نیشابور مرکز خراسان گردید و سامانیان هم ابتدا سمرقند و بعد بخارا را پایتخت خود ساختند، با این همه مرو اهمیت و آبادی خود را همچنان حفظ کرد.

در همان روزها، در عصر کسایی در حدود العالم (تألیف شده در ۳۷۲) چنین آمده است: «مرو شهری بزرگ است، و اندر قدیم نشست میر خراسان آنجا بودی، و اکنون به بخاران نشیند، و جایی با نعمت است و خرم، و او را قهندز است و آن را طهمورث کرده است، و اندر وی کوشکهای بسیار است، و آن جای خسروان ساسانی بوده است؛ و اندر همه خراسان شهری نیست از نهاد [وی]».

در قرن سوم و چهارم با تشویقی که امیران سامانی از زبان فارسی و فرهنگ ایرانی می‌کردند شاعران بسیاری از این شهر باستانی برخاستند از آن میان نمونه‌هایی از اشعار مسعودی مروزی (نخستین شاهنامه سرای ایران)، بشار مرغزی صاحب قصیده معروف، ابونصر مرغزی، حکاک مرغزی، صفار مرغزی، طیان مرغزی، نوایی مروزی در فرهنگها و جنگ‌ها باقی‌مانده است. از معاصران کسایی هم عماره مروزی، عسجدی مروزی، و اندکی بعد ابوحنیفه اسکافی مروزی بودند که شاید برخی از آنان با کسایی روابطی داشته‌اند.

خراسان در عصر کسایی



کسایی در سال ۳۴۱ به دنیا آمد و در یک چنین محیط فرهنگی پرورش یافت، در سالهایی که آفتاب بخت خاندان ایرانی سامانی در سرایش غروب بود. دوره شاعری او با ایام ضعف دولت سامانی، و سلطنت چهار تن آخرین پادشاهان آن خاندان همزمان بود. در ۳۶۶ نوح بن منصور پس از مرگ پدر بر تخت نشست. او تنها سیزده سال داشت و به جای او مادرش و وزیر جوان و لایق و مقتدرش ابوالحسین عتبی ممدوح کسایی امور کشور را اداره می‌کردند. وزارت عتبی دیری نپایید و در ۳۷۲ به تحریک سرداران مخالف در کوچه به دست غلامان شاهی کشته شد.

دوره سلطنت نوح بن منصور به فرونشاندن شورشهای ناراضیان گذشت و با مرگ او در ۳۸۷ قدرت سامانیان در واقع پایان گرفت. بعد از نوح دوم پسرش منصور دوم گرفتار محمود غزنوی و سرداران خود بود و سرانجام در ۱۸ صفر ۳۸۹ سرداران شورشی، او را بازداشت و نابینا کردند و برادر خردسالش عبدالملک دوم را به جای او نشاندند. در همان سال ارسلان ایلگخانی (از ترکان خلجی) به بخارا تاخت. فقهای سنی پایداری در برابر ترکان را به عنوان اینکه اسلام آورده‌اند خلاف شرع اعلام کردند. مهاجمان بخارا را گرفتند و عبدالملک امیر تازه سال و برادرش منصور را نابینا کردند و سایر شاهزادگان سامانی را به اسارت گرفتند.

در ربیع‌الاول ۳۹۱ (همان سالی که کسایی قصیده معروف پنجاه سالگی خود را سروده)، آخرین شاهزاده دلاور سامانی اسماعیل بن نوح ملقب به منتصر از زندان بخارا گریخت و به قصد سرکوبی ترکان خلجی و تجدید استقلال دولت سامانی اعلام پیکار کرد. او به مدت چهار سال با گریز و آویز با ترکان ایلگخانی و امرای غزنوی جنگید. اما به هنگام فرار شبی در ربیع‌الآخر ۳۹۵ به دستور

ماهروی بنادر به دست بهیج نام از اعراب کوچ‌نشین بیابان مرو کشته شد. تصور می‌شود مرثیه معروف و سوزناک کسایی هم در سوگ همین امیر باشد:

جنازه تو ندانم کدام حادثه بود که دیده‌ها همه مصقول کرد و رخ مجروح
از آب دیده چو طوفان نوح شد همه مرو جنازه تو بر آن آب همچو کشتی نوح

کسایی مسلماً از ستایشگران خاندان سامانی بوده است. بعدها که پس از انقراض سامانیان، روزگار حال و هوای دیگری یافته، و او هم در مسیر فکری دیگری افتاده بوده است، از کار گذشته خود اظهار پشیمانی کرده و گفته است:

به مدحت کردن مخلوق روح خویش بشخودم نکوهش راسزوارم که جز مخلوق نستودم

ظاهراً اشعار مذهبی و «زهد و وعظ» مربوط به اواخر عمر اوست که خود گفته است:

دست از جهان بشویم عز و شرف مدح و غزل نگویم مقتل کنم
نجویم تقاضا

شعر کسایی

دیوان کسایی که تا قرن ششم موجود بوده، بعدها از میان رفته است. در باره شعر او، مؤلف کتاب النقص که دیوانش را در دست داشته می‌گوید: «همه دیوان او مدایح و مناقب حضرت مصطفی و آل اوست». عوفی هم می‌گوید: «اکثر اشعار او در زهد و وعظ است، و در مناقب اهل بیت نبوت». اشعار مذهبی او بیش از جنبه شعری، از نظر تاریخ اجتماعی ایران و پیشینه انتشار شیوه‌های گونه‌گون فکری در خراسان اهمیت دارد، اما جلوه اصلی شاعری او که در طول قرن‌ها مایه اشتها شاعر گردیده از آنجاست که کسایی نقاش چیره دست طبیعت است و وصف‌های روشن و جاندار با تشبیهات ساده و لطیف و دلنشین او را در شعر کهن فارسی بلندآوازه ساخته است.

گفته می‌شود که کسایی پیرو رودکی و پیشرو ناصرخسرو است. در زادگاه کسایی در مرو که در قلمرو سامانیان بود، روزی که کسایی چشم به جهان و لب به سخن گشود سروده‌های رودکی زبان به زبان می‌گشت و طبیعی است که شاعر ما از کودکی باز با شعر و غزل او انس یافته باشد و بعدها هم او را «استاد شاعران جهان» بشمارد و خود را صد یک وی و سزاوار خاک کف پای او هم نشمارد و بگوید:

رودکی استاد شاعران جهان بود صد یک از وی تویی کسایی؟ پرگست
خاک کف پای رودکی نسزی تو گر بشوی گاو هم بخایی بر گست

جای دیگر هم خود را افتخار مرو، اما در مقابل رودکی را افتخار جمله جهان می‌شناسد:

زیبا بود از مرو بنازد به کسایی چونانکه جهان جمله به استاد سمرقند

مقایسه اشعاری با وزن و قافیه‌های مشترک در آثار موجود آن دو می‌رساند که کسایی بسیاری از قصیده‌های خود را به استقبال قصاید رودکی سروده بوده است. از آن جمله قصیده معروف رودکی «مرا بسود و فرو ریخت هر چه دندان بود...» را استقبال کرده و در آن گفته است:

به وقت دولت سامانیان و بلعمیان چنین نبود جهان با بها و سامان بود

بعد از کسای هم ناصر خسرو که به اعتباری همشهری کسای شمرده می‌شد و نیم قرن بعد از او می‌زیست از کسای پیروی کرده، و بیشتر قصاید خود را به استقبال کسای با به اصطلاح در جواب او سروده و از آن میان یازده قصیده او هم وزن و هم قافیه با آثار بازمانده از کسای است که در پایان برخی از آنها از کسای نام برده است؛ و این معارضه ناصر خسرو با کسای قطعاً به سبب مدایح یا غزل‌های او نبوده بلکه به این سبب است که او هم مثل کسای شعر را وسیله تبلیغ اندیشه‌های سیاسی و مذهبی و فلسفی خود قرار داده، با این تفاوت که شعر کسای مناقب و مراثی به مذاق شیعه دوازده امامی بوده، و ناصر خسرو «حجت» و مبلغ شیعه هفت امامی بود، و در میان شیعیان زمینه مناسب‌تری برای تبلیغ افکار خود تصور می‌کرد و شکستن بازار کسای را لازم می‌شمرد.

سخن کسای جامعیتی دارد و در آثار بازمانده از او که سیصد و چند بیت است از همه موضوعات شعری عصر او نمونه‌هایی هست از: وصف طبیعت و تغزل، مدح و منقبت و سوگنامه، زهد و حکمت، و هزل و طنز. باخرزی دو بیت شعر عربی هم به نام او آورده است. کسای مردی دانشمند و حکیم و وجودش آراسته به علوم عصر خویش بود. اینکه او را به صفت «حکیم» یاد کرده‌اند از نوع لفظ پردازیه‌های تذکره‌نویسان نیست و واقعیت دارد.

بدیع‌الزمان فروزانفر درباره شعر او نوشته است: «کسای از شعرای بزرگ ایران است و به همین مایه اندک که از اشعارش باقی است اندازه وسعت فکر و دقت خیال و حسن بلاغت و براعت طبع او را می‌توان دانست. اشعار کسای به لطافت و دقت تشبیه ممتاز است و در این فن عده کمی به پایه او می‌رسند. ناصر خسرو در موارد متعدد از کسای اسم می‌برد و با او در نظم اظهار معارضه می‌کند»

شفیعی کدکنی در باره کسای چنین می‌نویسد: «از نظر صور خیال و انواع تصویر به ویژه در زمینه طبیعت، شعر کسای بهترین شعری است که از گویندگان قرن چهارم در دست داریم. جای دریغ است که دیوان این شاعر از میان رفته و جز چند قطعه پراکنده شعری از او باقی نمانده است اما در میان همان شعرهای باقی‌مانده همه جا خصایص برجسته شعر قرن چهارم را به کاملترین وصفی مشاهده می‌کنیم.»

نمونه‌هایی از شعر کسای مروزی

چهارشنبه و سه روز باقی از شوال	به سیصد و چهل و یک رسید نوبت سال
سرود گویم و شادی کنم، به نعمت و مال	بیامدم به جهان تا چه گویم و چه کنم؟
که برده‌گشته فرزندم و اسیر عیال	ستوروار، بدین‌سان گذاشتم همه عمر
شمار نامه با صد هزار گونه و بال	به کف چه دارم از این پنجه شمرده تمام
که ابتداهش دروغ است و انتهای خجال؟	من این شمار به آخر چگونه فصل کنم
نشانه حدثانم شکار ذلّ سوال	درم‌خریده‌ام، ستم‌رسیده حرص
دریغ صورت نیکو، دریغ حسن و جمال	دریغ فرّ جوانی، دریغ عمر لطیف
کجا شد آن همه نیرو؟ کجا شد آن همه حال؟	کجا شد آن همه خوبی؟ کجا شد آن همه عشق؟
رخم به‌گونه نیل است و تن به‌گونه نال	سرم به‌گونه شیر است و دل به‌گونه قی
چو کودکان بدآموز را نهیب دوال	نهیب مرگ بلرزاندم همی شب و روز
شدیم و شد سخن ما فسانه اطفال	گذاشتیم و گذاشتیم و بودنی همه بود
بگند بال تو را زخم پنجه و چنگال	ایا کسائی، پنجاه بر تو پنجه گذارد
جدا شو از امل و گوش وقت خویش بمال	تو گر به مال و امل بیش از این نداری میل

گل نعمتی است هدیه‌فرستاده از بهشت	مردم کریم‌تر شود اندر نعیم گل
ای گل‌فروش، گل چه فروشی به‌جای سیم؟!	وز گل عزیزتر چه ستانی به سیم گل؟
دستش از پرده برون آمد، چون عاج سپید	گفتی از میغ همی تیغ زند زهره و ماه
پشت دستش به‌مئل چون شکم قاقم، نرم	چون دُم قاقم کرده سر انگشت سیاه
ای ز عکس رخ تو آینه ماه	شاهِ حُسنی و عاشقانت سپاه
هرکجا بنگری، دمد نرگس	هرکجا بگذری، برآید ماه
روی و موی تو نامه‌ خوبی‌ست	چه بُود نامه جز سپید و سیاه؟
به لب و چشم راحتی و بلا	به رخ و زلف توبه‌ای و گناه
دست ظالم ز سیم کوتاه به	ای به رخ سیم، زلف کن کوتاه
مدحت کن و بستای کسی را که پیمبر	بستود و ثنا کرد و بدو داد همه کار
آن کیست بدین حال و که بوده‌ست و که باشد	جز شیر خداوند جهان، حیدر کرار؟
این دین هدی را به‌مئل دایره‌ای دان	پیغمبر ما مرکز و حیدر خطِ پرگار
علم همه عالم به علی داد پیمبر	چون ابر بهاری که دهد سیل به گلزار
از خضاب من و از موی سیه‌کردن من	گر همی رنج خوری، بیش خور و رنج مبر
غرضم زین نه جوانی‌ست، بترسم که ز من	خردِ پیران جویند و نیابند اثر
به جام اندر تو پنداری روان است	ولیکن گر روان دارد روانی
به ماهی ماند آبستن به مریخ	بزاید چون به پیش لب رسانی

ابوالعباس مروزی

أَبُو‌الْعَبَّاسِ مَرْوَزِي یا عَبَّاسِ مَرْوَزِي، از شاعران خراسان که به گفتهٔ محمد عوفی نخستین شاعر پارسی‌گوی بوده و در سدهٔ ۲/ق ۸م در مرو می‌زیسته‌است.

هویت

وی از بزرگ زادگان و دانشمندان آن دیار به شمار می‌رفته با ادب فارسی و عربی آشنایی کامل داشته‌است. جلال‌الدین سیوطی از نخستین شاعر فارسی‌زبان با عنوان ابوالعباس بن‌خرد مروزی یاد می‌کند و خوانساری او را ابوالعباس بن‌جبود مروزی می‌خواند. منبع سخن سیوطی مشارب التجارب «ابوالحسن بستی» است و برخی از محققان احتمال داده‌اند که ابوالحسن بستی از مؤلفان نزدیک به

زمان ابوالعباس بوده باشد، اما تحقیقات محمد قزوینی نشان می‌دهد که مشارب التجارب و غوارب الغرائب، از «ابوالحسن علی بن زید بیهقی» و ذیلی بر تاریخ یمینی بوده است.

دهخدا، بعید نمی‌داند که ابوالعباس مروزی و ابوالعباس عباسی یکی باشند. واسیلی بارتولد، ابوالینبغی عباس بن طرخان را همان ابوالعباس مروزی دانسته و یان رییکا نظر او را تأیید می‌کند، اما صادقی پذیرفتن نظر بارتولد را با توجه به اینکه عباس بن طرخان از اطرافیان برمکیان بوده و در بغداد می‌زیسته است، مشکل می‌داند.

سیوطی از دو ابوالعباس مروزی یاد کرده است: یکی را - با همان عنوان که ذکر شد - نخستین شاعر پارسی‌سرای دانسته و دیگری را - با عنوان ابوالعباس قاسم بن مهدی مروزی سیاری - فقیه، محدث، صوفی خوانده و اولین کسی دانسته که در مرو در احوال صوفیه سخن گفته است. برخی از محققان معاصر مانند ذبیح‌الله صفا و سعید نفیسی، این دو را یک تن پنداشته‌اند، در حالی که ابوالعباس فقیه و صوفی، همان ابوالعباس سیاری است که در ۳۴۲ق/۹۵۳م، در مرو درگذشته است.

شعر

محمد عوفی ۴ بیت از قصیده ابوالعباس در مدح مأمون عباسی را ثبت کرده است:

ای رسانیده به دولت فرق خود تا فرقدین	گسترانیده به جود و فضل در عالم بدین
مر خلافت را تو شایسته چو مردم دیده را	دین یزدان را تو بایسته چو رخ را هر دو عین
کس بر این منوال پیش از من چنین شعری نگفت	مر زبان پارسی را هست با این نوع بین
لیک زان گفتم من این مدحت تو را تا این لغت	گیرد از مدح و ثنای حضرت تو زیب و زین

اندکی تأمل در سبک و سیاق بیان این ابیات، صحت قول عوفی را در انتساب این اشعار به شاعری از سده ۲ق مورد تردید قرار می‌دهد، زیرا واژگان و ترکیب کلام این ابیات به هیچ روی با اشعار بازمانده از سده‌های ۲ و ۳ق همخوانی ندارد و بیشتر به قصاید دوره‌های بعد می‌ماند. انتساب این اشعار به شاعری در اواخر سده ۲ق نظرهای مختلفی را در میان محققان معاصر برانگیخته است. از یک سو، بیبرشتاین کازیمیرسکی کثرت واژگان عربی و آوردن مترادف را دلیلی بر آن می‌داند که این ابیات به سده ۷ یا ۸ق تعلق دارد؛ از سوی دیگر، جلال‌الدین همایی فراوان کلمات عربی را با توجه به این که شاعر ذواللسانین بوده و شعر را برای ممدوحی عرب‌زبان سروده است، طبیعی می‌شمارد.

رییکا معتقد است که اصل این اشعار متعلق به سده ۲ق بوده و با دگرگونی زبان و موازین شعر فارسی در دوره‌های بعد تغییر یافته و به این صورت درآمده است، اما به نظر علی‌اشرف صادقی نمی‌توان پذیرفت که دستکاری و اصلاح کاتبان، شعری را تا این اندازه دگرگون کند و قبول این ابیات به عنوان اثری بازمانده از سده ۲ق نیز مشکل به نظر می‌رسد، اگر هم شاعری به نام ابوالعباس یا عباس مروزی در هنگام ورود مأمون عباسی به مرو برای او قصیده‌های سروده باشد، شعر او از میان رفته است.

از منابع موجود، تنها رضاقلی‌خان هدایت به زمان مرگ ابوالعباس اشاره دارد و آن را در ۲۰۰ ق/۸۱۶م، دانسته است.

ابوحفص سغدی	
زادروز	<u>سده سوم قمری</u> <u>سغد خراسان</u>
درگذشت	<u>سده چهارم قمری</u> <u>سغد خراسان</u>
محل زندگی	<u>سغد</u>
پیشه	<u>شاعر، موسیقی‌دان</u>
سبک	خراسانی
دوره	<u>فرمانروایی سامانیان</u>

ابوحفص حکیم پسر احوص سغدی موسیقی‌دان و شاعری پارسی‌گوی از آسیای میانه (از سغدیان سمرقند) در پایان سده ۳ و آغاز سده ۴ ق. بود.

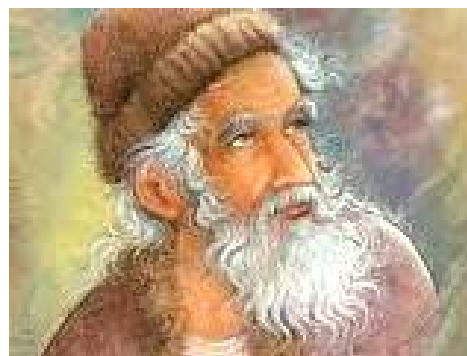
وی در زمره نخستین سرایندگان شعر فارسی بود و اختراع ساز شهرود نیز از اوست. ابوحفص سغدی فرهنگ واژه‌ای نیز نوشته بود که امروزه از میان رفته‌است.

ابوحفص را نخستین شاعر پارسی‌گوی دانسته‌اند ولی با توجه به این که تذکره‌ها و کتاب‌های تاریخ از شاعران دیگری نام برده‌اند که پیش از وی می‌زیسته‌اند، بعید می‌نماید که او نخستین سراینده شعر دری باشد. برخی فرهنگ‌نویسان، چون نویسنده فرهنگ جهانگیری، او را با ابوحفص دیگری که فرهنگ نویس بوده، اشتباه گرفته‌اند.

همچنین او را سراینده نخست شعر فارسی در اوزان عرب در حدود سال ۳۰۰ ه.ق با بیت زیر دانسته‌اند:

آهوی کوهی در دشت چگونه بوذا او ندارد یار، بی یار چگونه رودا

در سده ۱۱ ق/۱۷ م برخی از فرهنگ‌نویسان معروف از واژه‌نامه‌ای منسوب به ابوحفص استفاده کرده و از آن با نام‌های «فرهنگ ابوحفص»، «رساله ابوحفص» و «نسخه ابوحفص» یاد کرده‌اند که باید این ابوحفص را شخص دیگری و زمان او را پس از سده ۵ ق دانست.

ابوشکور بلخی

ابوشکور بلخی (زاده نزدیک به ۳۰۰ هجری در بلخ از شعرای نام‌آور سده چهارم هجری است که به زبان‌های فارسی و عربی شعر گفته‌است. درباره زندگی و شعرهای او آگاهی چندانی به‌جای نمانده است. او در روزگار سامانیان می‌زیسته‌است. ابیات و قطعات پراکنده‌ای از آثار او در حدود ۴۰۰ بیت باقی است.

ابوشکور از مردم بلخ بوده‌است. مهم‌ترین اثر او مثنوی آفرین‌نامه بوده که در بحر متقارب سروده و چنان‌که خود گفته در سال ۳۳۶ ق به پایان رسانده‌است. ابوشکور را شاعران سده‌های پس از او در کنار شهید بلخی و رودکی ستوده‌اند. برای نمونه منوچهری چنین می‌گوید:

از حکیمان خراسان کو شهید و رودکی بوشکور بلخی و بوالفتح بُستی هکذی

او جز آفرین‌نامه شعرهای دیگری هم در قالب‌های قطعه، قصیده و شاید غزل داشته‌است که از آنها تکبیت‌هایی پراکنده به‌جای مانده‌است. شعرهای پراکنده او را در کتاب‌هایی چون لغت فرس اسدی، قابوس‌نامه، ترجمان‌البلاغه، المعجم فی معاییر اشعارالعجم، مرصادالعباد، لباب‌الالباب عوفی و... می‌توان یافت.

آفرین‌نامه

برپایه برآوردهای انجام‌شده و سنجش بیت‌هایی که از آن در فرهنگ‌ها به‌عنوان گواه بهره برده شده است، تعداد بیت‌های این اثر دست‌کم دوسوم شاهنامه فردوسی بوده‌است. از آفرین‌نامه تنها سیصد و اندی بیت به جای مانده‌است. این اثر را که در حکمت و اندرز و پند بوده و در بحر متقارب سروده شده یکی از شاهکارهای زبان پارسی دانسته‌اند. آفرین‌نامه را ابوشکور به نام نوح بن نصر سامانی (پادشاهی از ۳۳۱ تا ۳۴۳) به نظم کشیده‌است، چنان‌که می‌گوید:

خداوند ما نوح فرخ‌نژاد که بر شهر ایران بگسترد داد...

آغاز نگارش آفرین‌نامه برپایه بیت زیر ابوشکور در ۳۳۳ (هجری) بوده‌است:

مر این داستان کش بگفت از فیال ابر سی‌صد و سی و سه بود سال

او در بیتی دیگر می‌گوید که در هنگام آفرینش این اثر چندساله بوده‌است:

سرانجام کاغاز از این نامه کرد جوان بود چون سی و سه ساله مرد
و از این بیت چنین برداشت کرده‌اند که سال زادن او نباید پیش از ۳۰۰ ق باشد.

مضامین شعری ابوشکور

سرایندگان بسیاری پس از ابوشکور بلخی از مضامین شعر او بهره برده‌اند و اشعار تازه‌ای را بر آن پایه‌ها سروده‌اند، برای نمونه در شعر زیر از ابوشکور:

به دشمن برت استواری مباد	که دشمن درختی‌ست تلخ از نهاد
درختی که تلخش بُود گوه‌را	اگر چرب و شیرین دهی مر ورا
همان میوه تلخت آرد پدید	از او چرب و شیرین نخواهی مزید
ز دشمن گر ایدون که یابی شکر	گمان بر که زهر است، هرگز مخور

مضمون این شعر در هجوناامه محمود—که کسانی از آن فردوسی‌اش می‌شمردند—آمده‌است:

درختی که تلخ است وی را سرشت	گرش برنشانی به باغ بهشت
ور از جوی خلدش به هنگام آب	به بیخ انگین ریزی و شهد ناب
سرانجام گوه‌ر به کار آورد	همان میوه تلخ بار آورد

گفته‌شده که جامی به خواهرزاده چاه‌سرایش هاتفی سپرد که این مضمون را جامه‌ای دیگر بیوشاند و او چنین سرود:

اگر بیضه زاغ ظلمت سرشت	نهی زیر طاووس باغ بهشت
به هنگام آن بیضه پروردنش	ز انجیر جنت دهی ارزش
دهی آبش از چشمه سلسبیل	در آن بیضه دم دردمد جبرئیل
شود عاقبت بیضه زاغ زاغ	برد رنج بیهوده طاووس باغ

همچنین ابوشکور در دو بیت چنین می‌گوید:

درختی که خردک بُود باغبان	بگرداند او را چو خواهد چنان
چو گردد کلان باز نتواندش	که از کژی و خم بگرداندش

و سعدی این مضمون را چنین می‌گرداند:

شاخ تر را چنان‌که خواهی پیچ	نشود خشک جز به آتش راست
-----------------------------	-------------------------

خود ابوشکور مضمون این بیت رودکی را گرفته:

هرکه نامخت از گذشت روزگار	نیز ناموزد ز هیچ آموزگار
---------------------------	--------------------------

و چنین برگردانده است:

مگر پیش بنشاندت روزگار که به زو نیابی تو آموزگار

و فردوسی نیز این مضمون را در چهار جای شاهنامه اش چنین آورده است:

نگه کن بدین گردش روزگار	که به زو نیابی تو آموزگار
یکی غز بازی کند روزگار	که بنشاندت پیش آموزگار
کسی کو بُود سوده روزگار	نباید به هر کارش آموزگار
گر ایدون که بد بینی از روزگار	به نیکی هم او باشد آموزگار

در بیت دیگری که ظاهراً مطلع قصیده رثائیه ای است، از کشته شدن امیری خبر می دهد:

آن کس که بر امیر در مرگ باز کرد بر خویشان نگر نتواند فراز کرد

اثیر اخسیکتی

اثیرالدین ابوالفضل محمد بن طاهر اخسیکتی معروف به اثیر اخسیکتی از شاعران نام آور سده ششم هجری است.

زندگی

اثیر در شهر اخسیکت زاده شد که در قرن ششم یکی از شهرهای آباد ماوراءالنهر در منطقه فرغانه در شمال رود سیحون بوده است. اثیر سخنوری را در همانجا آغاز کرد. با حمله ترکان غز و زوال دولت سنجری و پریشانی خراسان که خود از آن با عنوان «وحشت خراسان» یاد می کند، نواحی شرقی ایران را ترک گفت و به نواحی غرب و شمال غرب ایران روی آورد. نخست در همدان به دربار غیاث الدین محمد بن ملک شاه سلجوقی (۵۵۵ ق) پیوست و سالهای متعددی او و جمعی از وزیران و امیران دربارش را مدح گفت. در لشکر غیاث الدین محمد، با علاءالدین عربشاه (۵۸۴ ق) حاکم گهستان آشنا شد. عربشاه شعر اثیر را پسندید و او را نواخت. اثیر مدت زیادی از عمر خود را به تفاریق در همدان و گهستان در دستگاه عربشاه بود.

اثیر اخسیکتی پس از مرگ غیاث الدین محمد، قصایدی در مدح جانشین او رکن الدین ارسلان بن طغرل سلجوقی (۵۷۱ ق) و سپس طغرل بن ارسلان (۵۹۰ ق) پرداخت. از دیگر ممدوحان شاعر، نام اتابکان آذربایجان شامل شمس الدین ایلدگز (۵۷۱ ق) و پسرانش محمد جهان پهلوان (۵۸۱ ق) و قزل ارسلان (۵۸۵ ق) در قصایدش مکرر دیده می شود.

اثیر سالهای پایانی زندگانی را در شهر خلخال بسر برد و در سال ۶۰۹ ق در همین شهر درگذشت. تاریخ مرگ اثیر را سالهای ۵۶۳ ق و ۵۷۷ ق هم ذکر کرده اند که با توجه به اینکه تاریخ سرایش بعضی از اشعار او بعد از این سالهاست، اعتباری ندارد. بدیع الزمان فروزانفر، اثیر را به تعصب مذهبی متهم داشته و گفته است که همکیشان حنفی خود را بر ضد شافعیان تحریک می کرده است. درستی این قول مورد تردید است. زیرا به احتمال بسیار اثیر خود شافعی است و ثانیاً در دیوان او

اشعاری در ستایش هر دو گروه دیده می‌شود. مدایح او در ستایش ائمه شیعه و بالاخص علی قابل توجه است.

شعر

اثیر اخسیکتی با شاعران بزرگ هم‌عصر خود همچون خاقانی شروانی، نظامی گنجوی، رشید و طواط، مجیر بیلقانی و ظهیر فاریابی مرادفات و معارضاتی داشته است. اثیر بعضی از قصاید خاقانی را جواب گفته و پایه خود را بالاتر شمرده است. همچنین حکایتی در مورد ملاقات این دو شاعر در دست است که کمابیش بوی افسانه دارد. نویسندگان معاصر اثیر، به رقابت میان او و مجیر بیلقانی اشاره کرده‌اند. اثیر، یکجا در یکی از اشعارش مجیر را دزد شعر خود خوانده است: «از برای خدای خواجه مجیر / کاروانهای شعر من چه زنی؟». رقابت‌های شعری اثیر اخسیکتی و مجیر بیلقانی گاه باعث کدورت ممدوحین ایشان، قزل ارسلان و محمد جهان پهلوان، که برادر بودند، نیز می‌شد.

به نوشته دولت‌شاه سمرقندی، بعضی از ارباب فضل سخن اثیر را بر سخن خاقانی و انوری ترجیح داده‌اند و بعضی دیگر این دعوی را مسلم نداشته‌اند. بدیع الزمان فروزانفر معتقد است گرایش اثیر به درج فنون بلاغی و معانی باریک، اشعارش از گرمی و طراوت انداخته است. از سوی دیگر، ورزیدگی شاعر در علوم مختلف عصر، از جمله ریاضی، حکمت، پزشکی، اخترشناسی، هیئت، منطق، فقه، اصول و کلام و آوردن معانی و اصطلاحات آن علوم، باعث پیچیدگی سخنش شده است. ظاهراً قصد شاعر از سرودن این نوع شعرها، هم‌وردی با خاقانی و عرض اندام در عرصه پیچیده گویی بوده است.

شهرت اثیر اخسیکتی بواسطه قصاید اوست. اکثر این قصاید در مدح سلاطین و محتشمان قرن ششم ق است و اگرچه این اشعار حاوی نکات و فواید ادبی و تاریخی است، از خواندن آنها لذتی نصیب خواننده امروزی نمی‌شود. اثیر در غزل‌های خود، بر خلاف قصایدش، زبانی روشن و لطیف دارد. این غزل‌ها، اغلب مضامینی عاشقانه و اوزانی نرم و کوتاه دارند. امین‌الدین حاج‌بله، از مقبولیت غزل‌های اثیر در بین معاصرانش خبر می‌دهد. بسیاری از اشعار اثیر را رباعیات او تشکیل می‌دهد که شمار آنها به ۵۶۰ رباعی می‌رسد. در میان این رباعیات، ترانه‌های لطیف و ماندگار فراوان است.

آثار

«دیوان اثیر اخسیکتی» مشتمل بر قصاید، غزلیات، قطعات، ترجیعات و رباعیات است که یک بار به همت رکن‌الدین همایون فرخ بر اساس نه نسخه خطی تصحیح و چاپ شده است (تهران، ۱۳۳۷ ش). این چاپ فاقد همه اشعار اثیر است و کیفیت تصحیح آن نیز مورد انتقاد دکتر محمدجعفر محجوب قرار گرفته است (راهنمای کتاب، ش ۳، ۱۳۳۷ ش). دستنویسی از دیوان اثیر که مشتمل بر ۱۲ هزار بیت شعر است، در کتابخانه حکیم علی اوغلو پاشای ترکیه نگهداری می‌شود (ش ۶۶۹) که تعداد اشعار آن دو برابر نسخه چاپی است.

دو رباعی

ناکامی عشق و تنگدستی همه هست

بر من رقم خطا پرستی همه هست

جای گله نیست، چون تو هستی همه هست

با این همه، در میانه مقصود تویی

تا مثل تو صورتی بر انگیزد

صد بار وجود را فرو بیخته‌اند

در قالب آرزوی من ریخته‌اند

سبحان الله! ز فرق سر تا پایت

ایرج میرزا



زاده

پاییز ۱۲۵۲ یا ۱۲۵۳ شمسی
رمضان ۱۲۹۱ قمری
اکتبر ۱۸۷۴ میلادی
تبریز

درگذشته

۲۲ اسفند ۱۳۰۴
۲۷ شعبان ۱۳۴۳ قمری
۱۴ مارس ۱۹۲۶ میلادی
خیابان ایران عین‌الدوله ، خیابان
پهلوی بازارچه سقاباشی تهران
سکته قلبی

آرامگاه

گورستان ظهیرالدوله، شمیران

لقب

سعدی دوران

تخلص

ایرج، جلال‌الممالک، فخرالشعرا

پیشه

شاعر

دانشگاه

دارالفنون تبریز

در زمان
حکومت

اواخر دوره قاجار و اوایل دوره پهلوی

سبک
نوشتاری

غزلیات، طنز

فرزند ان

جعفرقلی، خسرو، ربابه

خانه پدری ایرج میرزا در خیابان سی تیر



ایرج میرزا (پاییز ۱۲۵۲ یا ۱۲۵۳ خورشیدی در تبریز - ۲۲ اسفند ۱۳۰۴ خورشیدی در تهران) ملقب به «جلال الممالک» و «فخرالشعرا»، از جمله شاعران برجسته ایرانی در عصر مشروطیت (اواخر دوره قاجار و اوایل دوره پهلوی) و از پیشگامان تجدد در ادبیات فارسی بود. ایرج میرزا در قالب‌های گوناگون شعر سروده و ارزشمندترین اشعارش مضامین انتقادی، اجتماعی، احساسی و تربیتی دارند. شعر ایرج ساده و روان و گاهی دربرگیرنده واژه‌ها و گفتارهای عامیانه است و اشعار او از جمله اشعار اثرگذار بر شعر دوره مشروطیت بود.

زندگی‌نامه

او فرزند صدرالشعرا غلامحسین میرزا، نوۀ ایرج پسر فتحعلی‌شاه و نتیجه فتحعلی شاه قاجار بود. تحصیلاتش در مدرسه دارالفنون تبریز صورت گرفت و در همان مدرسه مقدمات عربی و فرانسه را آموخت. وقتی امیرنظام گروسی مدرسه مظفری را در تبریز تأسیس کرد، ایرج میرزا سمت معاونت آن مدرسه را یافت و در این سمت مدیریت ماهنامه ورقه (نخستین نشریه دانشجویی تبریز) را برعهده گرفت. در نوزده سالگی لقب «ایرج بن صدرالشعرا» یافت. لیکن بزودی از شاعری دربار کناره گرفت و به مشاغل دولتی مختلفی از جمله کار در وزارت فرهنگ (معارف آن‌زمان) پرداخت. سپس به استخدام اداره گمرک درآمد و پس از مشروطیت هم در مشاغل مختلف دولتی از جمله وزارت کشور در سمت فرماندار آباده و معاونت استانداری اصفهان خدمت کرد. ایرج میرزا در پی یک سکنه قلبی در منزل در تهران درگذشت. ایرج میرزا به زبان‌های فارسی، ترکی آذربایجانی، عربی و فرانسه تسلط داشت و روسی نیز می‌دانست و خط نستعلیق را خوب می‌نوشت. آرامگاه ظهیرالدوله خانه ابدی ایرج میرزا شد.

شخصیت

ایرج به گروهی از شاهزادگان قاجار تعلق داشت که در حکمرانی بر کشور سهم مؤثری نداشتند ولی با این وجود، تعلق خاطر خود را به نسب و اشرافیت خود حفظ کرده بودند. ایرج نیز مانند پدرش صدرالشعرا، گاه دچار فقر و تنگدستی می‌شد و از همین رو همفکری و همدردی با تهیدستان و روح

اعتراض به نابرابری‌های اجتماعی در وی زنده بود. او به سبب خصلت ولخرجی، سفرهای مداوم و تغییر مکرر شغل، برخلاف میل باطنی خود گاه مجبور به مدیحه‌سرایی اعیان و اشراف می‌شد ولی به نحو ملایم اما مؤثر از این کار ابراز دلتنگی و بیزاری می‌کرد.

کسانی که از نزدیک با ایرج ارتباط داشته‌اند، گفته‌اند که او در زندگی روزمره مردی متین و موقر بوده و در جمع به لفظ قلم سخن می‌گفته اما هنگام حضور در محافل خصوصی و در میان دوستان، این حریم به یکباره از میان می‌رفت و به بذله‌گویی مبدل می‌شد. یک خاورشناس روسی که در زمان حیات ایرج او را ملاقات کرده درباره او می‌گوید:

مردی بود سیاه‌سوخته و لاغر اندام و متوسط‌القامه و در رفتار و گفتار شکیبا و بردبار. اشعار ایرج وقتی خودش آن‌ها را می‌خواند، جان می‌گرفت...

دیدگاه سیاسی

ایرج به همراه ملک‌الشعرا بهار، بلندترین صدای شعر دوره مشروطه بود. او بر خلاف بهار که از زاویه میهن‌پرستی به مشروطه می‌نگریست، بیشتر از دیدگاه یک بورژوازی اشرافی، منتقد روابط اجتماعی بود. و ضمن آنکه توده مردم را فاقد شعور سیاسی و درک اجتماعی می‌دانست، دوری از خطر درافتادن با قدرتمندان و پیروی از مصلحت را برای دوستان تجویز می‌کرد.

رعایا جملگی بیچارگان اند که از فقر و فنا آوارگان اند
تمام از جنس گاو و گوسفندند نه آزادی نه قانون می‌پسندند
برای همچو ملت همچو مردم نباید کرد عقل خویش را گم

باوجود آنکه ایرج به شاهزادگی خود مباحثات می‌کرد، ولی ابیاتی نیز در نقد و بدگویی درباره محمدعلی شاه و احمد شاه از وی باقی‌مانده‌است؛ بنابراین او فارغ از حب و بغض و تعصب بی‌جا، منش روشن فکری و آزاداندیشی را پیشه خود ساخته بود. تا جایی که در قیام کلنل محمدتقی‌خان پسیان، از مشاورین او به‌شمار می‌رفت. او محافظه‌کارانه، دخالت در سیاست را تا جایی تجویز می‌کرد که به منافع شخصی لطمه نخورد؛ ولی در عین حال عقاید وطن‌پرستانه‌ای نیز از خود بروز می‌داد.

ایرج اسکندری که فضای آن زمان را به چشم دیده بود. بعدها در خاطرات خویش توضیح داد ترانه‌های عارف این شاعر ملی و آزادیخواه ایرانی، تأثیری شگرف در شنوندگان داشت و آن‌ها را به نفع جمهوری به حرکت درمی‌آورد.

دیدگاه مذهبی

ایرج موضع مخالفی در برابر حجاب داشته‌است. این موضع را می‌توان به راحتی در قطعه «کاروانسرا» مشاهده کرد. در جای‌جای دیوان ایرج از این مقوله سخن رفته و همین موضع باعث مخالفت دو گروه متفاوت، با ایرج و افکار او شده‌است: گروهی که به دلیل تمایلات مذهبی با ایرج مخالفت اصولی و عقیدتی داشتند و گروهی که به لحاظ سیاسی به دنبال فرصتی برای ضربه زدن به او بودند. به هر حال با روی کار آمدن حکومت غیر مذهبی رضا شاه، گروه دوم از جمع مخالفان جدا شده و طرفدار او شدند.

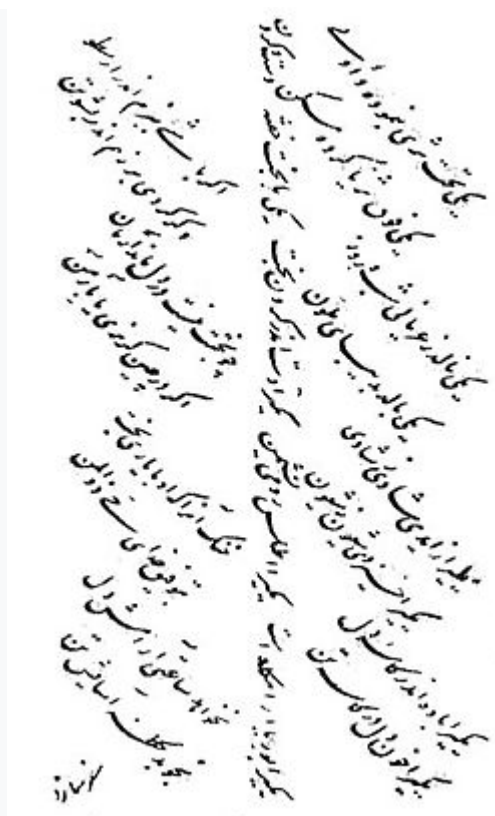
این شاعر همچنین برخی از عقب‌ماندگی کشور را به سبب عمل گروهی از روحانیون و روضه‌خوانان می‌دانست. او قصیده‌ای در هجو شیخ فضل‌الله نوری دارد. و علی‌رغم اینکه به عنوان یک شاعر سیاسی شناخته نمی‌شود، در برابر او موضع‌گیری نموده‌است.

ایرج در هجونامه مشهور خود به روحانیون قشری و ریاکار به شدت می‌تازد ولی در عین حال علمای حقیقی را نیز مستثنی می‌کند:

...در ایران تا بود ملا و مفتی به روز بدتر از این هم بیفتی
فقط یکوقت یک آزاده بینی یکی چون آیت‌اللهزاده بینی...

به رغم این ایرج در لابه‌لای اشعار خود تمایلات و عقاید مذهبی‌اش را نیز آشکار می‌کند. از آن جمله در قصیده‌ای که در نعت پیامبر اسلام سروده:

...مسافری تو و ناچار بایدت زادی که زاد باید مر مرد را به گاه رحیل
کدام زاد نکوتر ز حب پیغمبر که خلق را سوی ایزد ولای اوست دلیل...



نمونه خط نستعلیق ایرج میرزا

در سردر کاروانسرای	تصویر زنی به گچ کشیدند
ارباب عمایم این خبر را	از مخبر صادقی شنیدند
گفتند که واشریعتا، خلق	روی زن بی نقاب دیدند
آسیمه‌سر از درون مسجد	تا سردر آن سرا دویدند
ایمان و امان به سرعت برق	می‌رفت که مؤمنین رسیدند
این آب آورد و آن یکی خاک	یک پیچه ز گل بر او بریدند
ناموس به باد رفته‌ای را	با یک دو سه مشت گل خریدند
چون شرع نبی از این خطر جست	رفتند و به خانه آر میدند
غفلت شده بود و خلق وحشی	چون شیر درنده می‌جهیدند
بی پیچه زن گشاده‌رو را	پاچین عفاف می‌دریدند
لب‌های قشنگ خوشگلش را	مانند نبات می‌مکیدند

بالجمله تمام مردم شهر درهای بهشت بسته می‌شد
در بحر گناه می‌تپیدند مردم همه می‌جهنمیدند
می‌گشت قیامت آشکارا یکباره به صور می‌دمیدند
طیر از وگرات و وحش از جحر انجم ز سپهر می‌رمیدند
این است که پیش خالق و خلق طلاب علوم روسفیدند
با این علما هنوز مردم از رونق ملک ناامیدند

یا مراثنی با مطلع «رسم است هر که داغ جوان دید دوستان» و «سرگشته بانوان وسط آتش خیام» که در مورد حوادث عاشورا سروده یا اشعار متعددی مانند «اندر خبر بود که نبی شاه حق پرست» و «گفتم رهین مهر تو شد این دل حزین» و همچنین «خوش آن که او را در دل بود ولای علی» که در وصف علی بن ابیطالب سروده است. به عنوان نمونه دیگر از ابیاتی که عقاید مذهبی او را نمایان می‌کند می‌توان به خاتمه شعر مشهور «نصیحت به فرزندان» که خطاب به کودک خردسالش خسرو میرزا سروده اشاره کرد:

...من می‌روم و تو ماند خواهی وین «دفتر درس» خواند خواهی
این‌جا چو رسی مرا دعا کن با فاتحه روحم آشنا کن.

دیدگاه اجتماعی

ایرج منتقد اوضاع جامعه سنتی زمان خویش بود. او به راحتی با زبان مطایبه و طنز، از برخی از رسوم ایرانیان (مانند بلند شدن جلوی پای اشخاص هنگام ورود به مجلس) انتقاد می‌کرد.

نام این رسم را چو نادانان ادب بنهاده‌اند بیشتر از صاحبان سیم و زر رم می‌کنند
گر وزیری از درآید رم مفصل می‌شود دیگر آنجا اهل مجلس معتبر رم می‌کنند

او اگرچه در خصوص روابط $\tilde{a} - \tilde{a}!$ با دیگر شعرای معاصر خویش همچون فرخی یزدی، میرزاده عشقی و عارف قزوینی همصدا می‌شد، ولی در این خصوص از چارچوب رفع تکلیف فراتر نرفته و تنها به کبر و غرور کارفرما ایراد می‌گرفت و به عمق روابط بی‌رحمانه استثمار بی‌توجه می‌ماند.

ایرج همراه با سید اشرف الدین حسینی (معروف به گیلانی)، مدیر روزنامه نسیم شمال، و مخبر السلطنه هدایت از اولین شاعرانی است که شعرهایی را به‌طور خاص برای کودکان سروده‌اند. شعرهایی چون شوق درس خواندن، مهر مادر، کلاغ و روباه، خرس و صیادان، دو نفر دزد خری دزدیدند، نصیحت به فرزندان، ما که اطفال این دبستانیم از نمونه‌های اینگونه اشعار هستند که مضمون دلنشینی و جذابی را با زبان بسیار ساده و روانی مطرح می‌کنند. برخی از این اشعار ترجمه منظوم ایرج میرزا از قصه‌های ژان دو لا فونتن هستند که مستقیماً از زبان فرانسه توسط او به فارسی برگردانده شده است.

اما آثار تربیتی اینگونه ادبیات کودک، توسط پروین اعتصامی و بعدها توسط صمد بهرنگی به‌طور جدی به چالش کشیده شد. آثار ایرج از اولین دوره یکسان شدن کتاب‌های درسی در ایران، در کتاب‌های درسی چاپ شده است.

ایرج همچنین از جمله نخستین مردانی در ایران شناخته می‌شود که از جنبش‌های حامی حقوق زنان حمایت کرده است.

احترام به مادر

وی چندین شعر در احترام به مادر دارد. شعرهایی چون «قلب مادر» و «مهر مادر» از معروفترین اشعار فارسی در مورد احترام به مادر هستند.

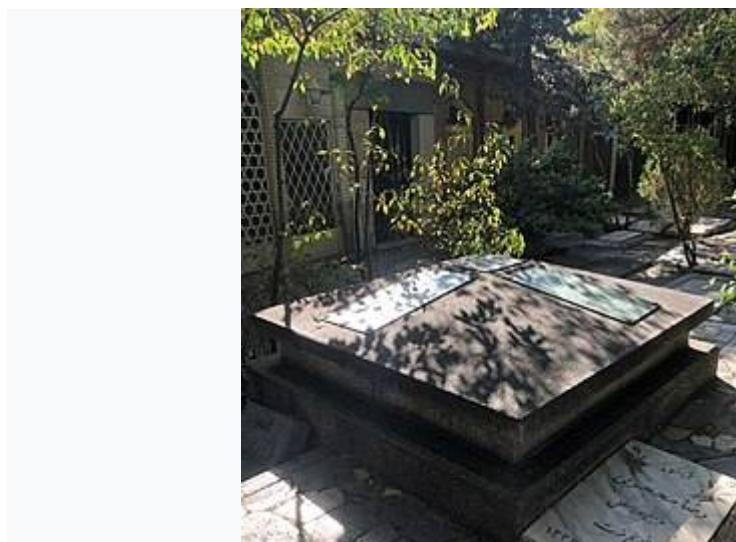
«مهر مادر»:

گویند مرا چو زاد مادر،	پیستان به دهن گرفتن آموخت
شب‌ها بر گاهواره من	بیدار نشست و خفتن آموخت
دستم بگیرفت و پا به پا برد	تا شیوه راه رفتن آموخت
یک حرف و دو حرف بر زبانم	الفاظ نهاد و گفتن آموخت
لبخند نهاد بر لب من	بر غنچه گل شکفتن آموخت
پس هستی من ز هستی اوست	تا هستم و هست دارمش دوست ^[۲۸]

«قلب مادر»:

این قطعه شعر ایرج میرزا در واقع ترجمه مستقیم او از شعری با همین نام «Le cœur d'une mère» اثر ژان ریشپن شاعر و نویسنده فرانسوی قرن نوزدهم است که در سال ۱۸۸۱ در آخرین صفحه رمان او با عنوان *La Glu* ذکر شده است.

داد معشوقه به عاشق پیغام	که کند مادر تو با من جنگ
هر گجا بیندم از دور کند	چهره پر چین و جبین پُر آژنگ
با نگاه غضب آلود زند	بر دل نازک من تیر خدنگ
مادر سنگدلت تا زنده‌ست	شهد در کام من و توست شونگ
نشوم یکدل و یکرنگ تو را	تا نسازی دل او از خون رنگ
گر تو خواهی به وصالم برسی	باید این ساعت بی‌خوف و درنگ
روی و سینه تتگش بدری	دل برون آری از آن سینه تنگ
گرم و خونین به منش باز آری	تا برد ز آینه قلبم زنگ
عاشق بی‌خرد ناهنجار	نه، بل آن فاسق بی‌عصمت و ننگ
حُرمتِ مادری از یاد بُرد	خیره از باده و دیوانه ز بنگ
رفت و مادر را افکند به خاک	سینه بدرید و دل آورد به چنگ
قصدِ سرمنزل معشوق نمود	دل مادر به کفش چون نارنگ
از قضا خورد دم در به زمین	و اندکی سوده شد او را آرنگ
وان دل گرم که جان داشت هنوز	اوفتاد از کف آن بی‌فرهنگ
از زمین باز چو برخاست نمود	پی برداشتن آن آهنگ
دید کز آن دل آغشته به خون	آید آهسته برون این آهنگ:
«آه دست پسرم یافت خراش	آه پای پسرم خورد به سنگ»



آرامگاه ایرج میرزا

برخی از دوستان و شاعران هم‌دوره با ایرج میرزا مانند محمدحسین شهریار و وحید دستگردی، در سوگ او اشعاری سروده‌اند. قطعه زیر یکی از دو قطعه‌ای است که ملک‌الشعرا بهار به یاد ایرج سروده‌است.

ایرجا رفتی و اشعار تو ماند	کوچ کردی تو و آثار تو ماند
بعد عمری دل یاران بردن	دل ما سوختی از این مردن
قلم شاعری از کار افتاد	ادبیات ز مقدار افتاد
بی تو رندی و نظربازی مُرد	راستی سعدی شیرازی مُرد

همچنین قمرالملوک وزیری در رثای ایرج میرزا ترانه «امان از این دل» را در دستگاه سه‌گاه خوانده‌است. به گفته مرتضی نی‌داوود، ایرج میرزا چندی در جوانی واله قمر بود. بولواری در شهر مشهد به نام *Īrj - Nāḡ - Īrj* نام‌گذاری شده بود که در سال ۱۳۸۸ به دلیل آنچه «ادبیات مستهجن» ایرج خوانده شد، به جلال آل احمد تغییر نام یافت.

نقد ایرج

ایرج با وجود آشنایی به فرهنگ و ادبیات فرانسه و با آنکه به میزان مجاز بودن ورود هزل به حوزه عفت عمومی در آن زبان آشنا بود، ولی به وفور از معانی زشت، الفاظ رکیک و مضامین مستهجن در اشعار خود استفاده کرده‌است. اینگونه واژه‌ها چنان زیاد در اشعار او استفاده شده‌اند که به اعتقاد برخی کارشناسان، نمی‌توان دیوان ایرج را در دسترس کودکان قرار داد.

ایرج از نوزده سالگی به عنوان شاعر در دستگاه ولیعهد منصوب شده بود و برای عیده‌ها و مراسم رسمی شعر می‌سرود. اما از آنجا که از سرودن مدایح درباری بیزار بود از این شغل خارج شد و پیشه منشی‌گری و دبیری را بر عهده گرفت. بیزاری از شعر که مربوط به این دوران سرودن مدایح بی‌معنی و بی‌روح است باعث شده بود تا حتی در روزگاری که شعر را به خواهش دل خود می‌سرود نیز این کار را جدی نگیرد و به جای اینکه از شعر برای مطرح کردن مباحث اخلاقی و اجتماعی و سیاسی استفاده کند بدان به چشم وسیله‌ای برای تقنن و تصفیه حساب‌های شخصی استفاده می‌کرد و اگر هم مسائل سیاسی و اجتماعی و اخلاقی در شعر او مطرح شده به عنوان یک مسئله فرعی جلوه کرده‌است. اسدالله طلعت تبریزی منظومه‌ای ۲۳۴ بیتی در انتقاد از عارف‌نامه ایرج میرزا سروده و در آن به این نکته اشاره کرده بود:

تو ایرج دانم استاد زمانی جهان شعر را چون آسمانی
 بلی تو آسمانی، من زمینم تو صاحب خرمنی، من خوشه‌چینم
 ولیکن کاستی خود رتبه‌ات را ز بس بی‌ربط خواندی خطبه‌ات را
 نفهمیدی مقام خوشتن را به جای بد کشانیدی سخن را

این مسئله را طرفداران ایرج نیز قبول دارند که او قدر ذوق و قریحه شعری خود را ندانسته و بر میزان نفوذ و تأثیر کلام خود واقف نبود.

افزون بر اینگونه اشعار و کلمات رکیک، شعر ایرج با همه پختگی، از دیدگاه واپسگرایان و شاعران کلاسیک، از نظر فن شعر نیز خالی از اشکال نیست. برخی از این نواقص که امروزه به عنوان نوآوری‌های ایرج از آن یاد می‌شود، چنین است:

- اسقاط حرف «عین» بدل از اسقاط «همزه» در برخی ابیات مانند اسقاط عین در کلمه «عرضه» در بیت زیر:
 اعیاد گذشته که مدیح عرضه نمودم اینجا بدی، امروز ندانم به کجایی؟

- جمع بستن کلمات عربی با دستور فارسی، مانند کلمه «مستمندین» در بیت زیر:
 نه شانه بود، که آن گیسوان به هم می‌دوخت کلید محبس دل‌های «مستمندین» بود

- وارد کردن کلماتی که جواز ورود به شعر ندارند مانند «فقط» در شعر فارسی.
- استفاده مکرر از ساروج‌های ادبی مانند «مر» و «ایدون» به ضرورت شعری

آثار

آثار ایرج را می‌توان به دو بخش پیش و پس از مشروطه تقسیم کرد. اشعار دوره پیش از مشروطه او که محصول دوران جوانی اوست، بیشتر قصایدی در ستایش رجال زمان و بزرگان قاجار است. بخش بزرگی از این دسته اشعار ایرج امروزه در دست نیست. اشعار دوره پس از مشروطه ایرج که بیشتر به انتقادهای اجتماعی در قالب مضامین بکر اختصاص دارد، دارای اعتبار ادبی بیشتری هستند. بخشی از آثار منظوم وی، در پاسخ به مسابقات ادبی (مطروحه) انجمنهای شعرا یا نشریات معتبر ادبی بوده‌است. قطعات «دل مادر» و «هدیه عاشق» در پاسخ به مطروحه‌های مجلات «ایرانشهر» و «اقدام» سروده شده‌اند.

استفاده تقریباً بی‌نظیر ایرج از زبان ساده و خروج او از چارچوب‌ها و قالب‌های رایج در شعر فارسی، باعث شده تا شعر او، جایگاه ویژه‌ای نسبت به شاعران هم دوره خود در ادبیات فارسی بیابد. او علاوه بر اینکه پا را از هنجارهای پذیرفته شده و رایج شعر دوره خود فراتر گذاشته، معانی و مضامین جدید و فلسفه واقع‌گرایانه‌ای را به شعر فارسی داخل می‌کند که باعث ایجاد فضای جدید ادبی پس از خود می‌شود. پرهیز از اغراق‌های غیرضروری رایج در شعر معاصرین و نزدیکی هرچه بیشتر به واقعیات روزمره، از خصوصیات شعر او است. آثار و اشعار ایرج میرزا مشتمل بر غزلیات، قصاید، قطعات و چندین مثنوی از جمله مثنوی زهره و منوچهر و مثنوی عارف‌نامه است.

مثنوی عارف‌نامه

عارف‌نامه معروفترین شعر ایرج میرزا و از مشهورترین منظومه‌های ادبیات فارسی است. شعری در قالب مثنوی در ۵۱۵ بیت که در اصل در هجو عارف قزوینی سروده شده ولی شاعر در ضمن آن به

بیان مسائل سیاسی و اجتماعی با نگاه انتقادی نیز می‌پردازد. نکوهش حجاب و مخالفت با خانه‌نشینی زنان، انتقاد از سیاستمداران و فضای سیاسی کشور و اعتراض به رواج بچه‌بازی و رابطه با همجنس از مضامین دیگر این شعر است که با بیانی طنزآمیز و هزلی مطرح شده‌اند.

عارف‌نامه به رغم محبوبیت و شهرت فراوان خود مورد انتقادات و مخالفت‌های فراوان نیز قرار گرفته و شاعران معاصر ایرج نیز چندین منظومه مفصل در انتقاد از آن سرودند و ایرج میرزا نیز چندین شعر در پاسخ به ایشان سروده‌است. انگیزه برخی مخالفت‌ها دفاع از عارف قزوینی و برخی دیگر دفاع از حجاب و برخی نیز انتقاد از عبارات بی‌ادبانه در این شعر بوده‌است.

مثنوی زهره و منوچهر

زهره و منوچهر مثنوی عاشقانه‌ای از ایرج میرزا است که برگرفته از اسطوره «ونوس و آدونیس» از اساطیر یونانی است. در طول تاریخ شاعران و نویسندگان بزرگی آثار مهمی را در مورد این عشق نافرجام و تلخ خلق کرده‌اند از جمله منظومه ونوس و آدونیس اثر ویلیام شکسپیر که شعر ایرج میرزا نیز برداشت آزادی از شکسپیر است. هرچند ایرج تغییرات زیادی در داستان داده و با ذکر مسائل فرهنگی ایران آن را بومی کرده‌است. برای مثال آدونیس شکارچی به یک نظامی جوان ایرانی تبدیل شده و زهره نیز وقتی از جامه افلاکی درآمده و جامه خاکیان را بر تن می‌کند به رسم زنان ایران مقتعه بر سر دارد و وقتی از شاهکارهای خود سخن می‌گوید از خلق هنرمندانی چون کمال‌الملک و پروردن قمرالملوک و دادن قلم در کف دشتی و ساز به دست درویش خان سخن می‌گوید. زهره و منوچهر محصول سال‌های پایانی عمر ایرج است و به همین جهت ناتمام مانده و بعدها احتمالاً توسط سید عبدالحسین حسابی تکمیل شده‌است.

باباطاهر



باباطاهر عریان

نام اصلی

۳۲۶ خورشیدی

زاده

لرستان یا همدان	
همدان	محل زندگی
۴۱۱ خورشیدی همدان یا خرم‌آباد	درگذشته
در همدان یا خرم‌آباد	آرامگاه
باباطاهر، باباطاهر عریان، باباطاهر همدانی	لقب
شاعر، دوبیتی سرا	پیشه
شعر، موسیقی	زمینه کاری
سلجوقیان در زمان طغرل بیک سلجوقی	در زمان حکومت
دوبیتی، رباعی	سبک نوشتاری
قرن پنجم قمری	سال‌های فعالیت
اشعار دوبیتی مجموعه کلمات قصار	کتاب‌ها
دوبیتی‌ها و اشعار	دلیل سرشناسی

باباطاهر یا باباطاهر عریان همدانی، عارف، شاعر ایرانی و دوبیتی‌سرای اواخر سده چهارم و اواسط سده پنجم هجری (سده ۱۱ م) ایران، در دوران طغرل بیک سلجوقی می‌زیسته‌است. بابا لقبی بوده که به پیروان و ارسته می‌داده‌اند و عریان به دلیل بیان کردن مسائل به صورت بی‌پرده و عریان بوده‌است. برخی منابع باباطاهر عریان را اهل همدان معرفی کرده‌اند اما دانشنامه ایرانیکا باباطاهر را از مردم لر معرفی می‌کند. در حالی که باباطاهر در یک دوبیتی خود را از مردم لک معرفی می‌کند. مسلک درویشی و فروتنی او که شیوهٔ عارفان است سبب شد تا وی گوشه‌گیر گشته و گمنام زیسته و تفصیلی از زندگانی خود باقی نگذارد.

زندگی

از خاندان، تحصیلات و زندگی باباطاهر اطلاعات درستی در دسترس نیست، اما بنا به نوشته راوندی در راحة‌الصدور، باباطاهر در سال ۴۴۷ هجری با طغرل سلجوقی دیدار کرده و مورد احترام وی نیز قرار گرفته‌است. در یکی از دوبیتی‌های مشهورش سال تولدش را به حروف ابجد گنجانیده که

پس از محاسبه توسط میرزا مهدی خان کوکب به سال ۳۲۶ هجری رسیده است. اما رشید یاسمی با استناد به همان دو بیتی و اشاره به اهمیت عدد ۱۰۰۰ نزد اغلب ملل بر آن رفته است که مقصود باباطاهر از واژه الف سال ۱۰۰۰ م بوده و در نتیجه مقارن سالهای ۳۹۰ و ۳۹۱ (برابر با ۱۰۰۰ میلادی) زاده شده است. او پس از ۸۵ سال زندگی، در همدان وفات یافته است.

آرامگاه



آرامگاه باباطاهر عریان در همدان

آرامگاه باباطاهر در شمال شهر همدان و در میدانی به نام وی قرار دارد. حمدالله مستوفی به سال ۷۴۰ ه.ق در نام بردن از همدان این شهر را به نام همدان باباطاهر اسم می‌برد که نشان از مشهور بودن همدان به نام باباطاهر است. این آرامگاه در سال ۱۳۴۴ ساخته شده و در سال ۱۳۸۳ بازسازی شده است. بنای مقبره باباطاهر در گذشته چندین بار بازسازی شده است. در قرن ششم هجری برجی آجری و هشت ضلعی بوده است. در دوران حکومت رضاشاه پهلوی نیز بنای آجری دیگری به جای آن ساخته شده بود. در جریان این بازسازی لوح کاشی فیروزه‌ای رنگی مربوط به سده هفتم هجری به دست آمد که دارای کتیبه‌ای به خط کوفی برجسته و آیاتی از قرآن است و هم‌اکنون در موزه ایران باستان نگهداری می‌شود. احداث بنای جدید در سال ۱۳۴۴ خورشیدی به همت انجمن آثار ملی و شهرداری وقت همدان و توسط مهندس محسن فروغی انجام شده است. این بنای تاریخی طی شماره ۱۷۸۰ در تاریخ ۲۱ فروردین ۱۳۷۶ به ثبت آثار تاریخی و ملی ایران رسیده است. در اطراف بنای جدید فضای سبز وسیعی احداث شده است.

برخی از بزرگانی که در جوار مزار باباطاهر آرمیده‌اند:

- محمد ابن عبدالعزیز از ادیبان سده ۳ هجری
- ابوالفتح اسعد از فقیهان سده ۶
- میرزا علی نقی کوثر از دانشمندان سده ۱۳
- مفتون همدانی از شاعران سده ۱۴

آرامگاه منسوب به باباطاهر در خرم‌آباد



آرامگاهی نیز بنام آرامگاه باباطاهر در خرم‌آباد منسوب به این شاعر است که با شماره ۱۴۴۷۳ در اسفند ۱۳۸۴ ثبت ملی شده است.

تبار قومی

در برخی منابع اشعار او به زبان لری نزدیکتر دانسته شده است. با این حال برخی معتقدند که اشعار او به زبان راجی سروده شده است. همچنین در یک دوبیتی که به او منسوب شده، وی از قوم لک معرفی شده است:

مه دوریشم لکم اعجاز دیرم مه دوسی چوی خوشین دمساز دیرم

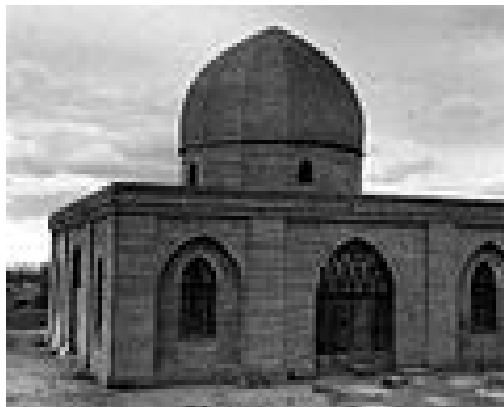
مه معشوقی و نام فاطمه لر صنوبر قامت و پرناز دیرم

آثار باباطاهر

برخی معتقدند ترانه‌ها یا دو بیت‌های باباطاهر در بحر هزج مسدس محذوف سروده شده است. البته اطلاق عنوان فهلویات بر این نوع دو بیت‌ها احتمالاً نشان می‌دهد که آن‌ها در زبان پهلوی و مربوط به گویش ایران میانه آن باشد. با این حال روبن آبراهامیان خاورشناس ارمنستانی به این نتیجه رسید که گویش بکار رفته در دوبیتی‌های باباطاهر گرایش نزدیکی با گویش مورد استفاده توسط یهودیان معاصر همدان دارد. گویش یهودیان همدان در شاخه شمال غربی زبان‌های ایرانی طبقه‌بندی شده است. دو قطعه و چند غزل و مجموعه کلمات قصار به زبان عربی از آثار دیگر اوست. کتاب سرانجام شامل دو بخش عقاید عرفاً و صوفی و الفتوحات الربانی فی اشارات الهمدانی است. تعداد دوبیتی‌های وی تا ۳۵۴ دوبیتی برشمرده‌اند. چند نمونه از دوبیتی‌های باباطاهر:

مکن کاری که بر پا سنگت آید	جهان با این فراخی تنگت آید
چو فردا نامه خوانان نامه خوانند	تو را از نامه خواندن ننگت آید
مو آن رندم که نامم بی قلندر	نه خون دیرم نه مون دیرم نه لنگر
چو روز آیه بگردم گرد گیتی	چو شو کرده به خشتی وانهم سر
ز دست دیده و دل هر دو فریاد	بسازم خنجری نیشش ز پولاد
خداوندا که بوشم با که بوشم	همم کز در برانن سو ته آیم

که هر چه دیده وینه دل کنه یاد
مژه پراشک خونین تا که بوشم
زنم بر دیده تا دل گرده آزاد
تو کم از در برانی وا که بوشم
آرامگاه پیشین باباطاهر عریان در شهر همدان



پوریای ولی



زادروز ۶۵۳ ه. ق
ایران، خوی یا خوارزم

درگذشت ۷۲۲ ه. ق، ۱۳۲۲ م
ایران، خوی یا خیوه

دین اسلام

مذهب شیعه

آثار کنز الحقایق

پوریای ولی (نام‌های دیگر: پوربای ولی، محمود خوارزمی، پریار) پهلوان، صوفی و شاعر ایرانی است که در ورزش‌های زورخانه‌ای پیشینه زیادی داشته‌است.

نام و لقب

نام پوریای ولی آن چنان‌که دانسته‌شده، پهلوان محمود خوارزمی متخلص به قجالی است.

زادگاه

نویسندگان درباره‌ی زادگاه او نیز اختلاف کرده‌اند. برخی او را از مردم گرگانج (از شهرهای خوارزم)، برخی از مردم گنجه و برخی دیگر، بر اساس طوماری قدیمی به جا مانده از دوره صفوی، او را از مردم خوی، سرماس دانسته‌اند.

زندگی

پوریای ولی در جوانی کشتی می‌گرفت و پیشه پوستین‌دوزی و کلاه‌دوزی داشت. در همان زمان جوانی، به شهرهای گوناگون آسیای میانه، ایران و هندوستان سفر کرد و همه جا کشتی گرفت و به پهلوانی نام یافت. درباره‌ی دگرگونی روحی پوریای ولی روایت‌های فراوان آورده‌اند. بطور کلی زندگی پوریای ولی با افسانه در آمیخته‌است.

پوریای ولی در میان ورزشکاران ایران نمونه‌ای از اخلاق، پایداری و جوانمردی است و نه تنها در مقام یک پهلوان، بلکه در مقام یک قدیس در میان مردم جایگاهی والا و افسانه‌ای دارد.

آرامگاه

به روایتی مقبره او در شهر خوی، استان آذربایجان غربی می‌باشد. آرامگاه دیگری نیز منسوب به وی در شهر خیوه ازبکستان وجود دارد و البته آرامگاهی هم در ما بین صومعه‌سرا و فومن این مقبره خود یک مجموعه فرهنگی - تاریخی است و در فاصله قرن‌های هشتم تا چهاردهم هجری (۱۴ تا ۲۰ میلادی) برای بزرگداشت نام پهلوان محمود ساخته شده‌است. چنان‌که در آن نواحی رسم بر این است که پس از مراسم ازدواج برای تبرک به زیارت آرامگاه او می‌روند.

طبق منابع موثق، پهلوان محمود قتالی فرزند پهلوان پوریای ولی بوده و با عنوان محمود قتالی بن پوریای ولی از وی نام برده شده است. برخی از منابع متأخر کلمه «ابن» که به معنی «فرزند» است، حذف نموده و منابع معاصر نیز هر دو شخصیت را یکی فرض نموده و پهلوان محمود قتالی را مشهور به پوریای ولی ذکر کرده‌اند.

این اشتباه در دایرةالمعارف بزرگ اسلامی هم تکرار شده‌است. اما باید توجه داشت که پهلوان محمود قتالی هر چند که عارف و پهلوان نامداری بوده و آثاری هم با یادگار گذاشته، ولی هرگز در شهرت و نام‌آوری به پدرش پهلوان پوریای ولی نمی‌رسید.

پس می‌توان گفت آرامگاه پهلوان محمود قتالی فرزند پوریای ولی است که در شهر خیوه در ۲۵ کیلومتری جنوب شهر اورنگ مرکز خوارزم ازبکستان می‌باشد.

شهرت پوریای ولی تنها به دلیل پهلوانی‌هایش نیست بلکه مردم منطقه او را به داشتن ویژگی‌های نیکوی اخلاقی معلم، مرشد، صوفی و مرد خدا می‌شناسند. آرامگاه مشهور شده بنام او از پر رونق‌ترین مکان‌ها در منطقه است که هر روز مردم کثیری از اطراف فرارود و به ویژه خوارزم برای زیارت و راز و نیاز با خدای خود به آنجا می‌روند. گفتنی است که در ایشان قلعه امیران و صاحب منصبان

زیادی مدفون‌اند اما امروزه از هیچ‌یک از آنها نامی برده نمی‌شود و تنها نام پهلوان محمود بن پوریای ولی و آرامگاهش همچنان زنده‌است.

البته مقبره‌ای در شهر خوی وجود دارد که روی آن نام پوریای ولی نوشته شده‌است؛ و مردم شهر خوی آن را «پیر ولی» می‌نامند. در مورد اینکه پهلوان پوریای ولی در خوی زندگی کرده و در همین شهر و در گورستان مشهور به «پیرولی» دفن شده‌است به ۵ سند مهم تاریخی اشاره می‌شود:

۱- در یک طومار قدیمی که در عهد صفویه و حدود ۴۰۰ سال قبل بر روی پوست آهو نوشته شده، صراحتاً آمده‌است که پهلوان پوریای ولی از شهرستان خوی بود. متن کامل و تصویر این طومار در کتاب «ورزش باستانی ایران» نوشته دکتر پرویز ور جاوند آمده‌است.

۲- در کتاب «مرآت الشرق» (که اخیراً از سوی کتابخانه آیت‌الله مرعشی منتشر شده و شامل شرح حال ۶۸۴ تن از دانشمندان شیعه در قرن‌های ۱۳ و ۱۴ هجری قمری می‌باشد) زندگینامه پهلوان پوریای ولی و وجود مزارش در گورستان «پیرولی» خوی ذکر شده‌است.

در این کتاب به سنگ قبر پوریای ولی هم اشاره شده و عین سنگ نوشته، قید شده‌است. در این سنگ قبر اسامی ۷ تن از اجداد پوریای ولی ذکر شده بود؛ که بر اساس آن نام پدر پوریای ولی، محمود بود و پسر وی نیز محمود نام داشته‌است. البته این رسم در بین مردم خوی و منطقه وجود داشته و هنوز هم ادامه دارد که افرادی برای زنده نگه داشتن نام پدرشان فرزند خود را به نام پدرشان نامگذاری می‌کنند.

بر اساس آن سنگ قبر، پوریای ولی سال ۸۲۰ هجری قمری، دار فانی را وداع گفته‌است.

صدراسلام محمد امین امامی خویی در مورد مرقد ایشان در کتاب «مرآة الشرق» می‌نویسد:

قبر امیر ولی (پوریای ولی)، مشهور به پیر ولی،... فردی مرتاض، عابد و پسندیده سیرت، باخلاق خوب، بزرگ مقام بود. در زندگی وی بعضی کرامات به او نسبت می‌دهند. شهرها و آبادی‌های دور و بعید را قصد نموده، در شهر خوی مدفون است. بعد از دفن بر روی قبرش قبه و بنائی ساخته و خانقاهی درست کردند. مردم بر مزارش برای قضای حاجات به خصوص شب‌های جمعه جمع می‌شوند. مقبره آن بعد از گذشت زمان تخریب شده، لکن آثارش باقی‌مانده و اهالی آن را زیارت می‌کنند.

۳- سند دیگر در این مورد داستانی است که در مورد پوریای ولی در بین مردم خوی از گذشته‌های دور درباره قبر پوریای ولی سینه به سینه نقل شده‌است و ما نمی‌توانیم از داستان‌های که مردم بصورت سینه به سینه نقل می‌کنند. به سادگی بگذریم. به هر حال این داستان که در کتابهای تاریخی هم نقل شده، علت اسطوره شدن پوریای ولی را نشان می‌دهد. این داستان در بین مردم خوی چنین معروف است که:

جوانی از فقرای شهر خوی که از نعمت پدر محروم بود. عاشق دختر حاکم این شهر می‌شود. او که تنها فرزند مادرش بود، از شدت عشق بیمار و بستری می‌گردد. مداوای پزشکان در علاج بیمار کارگر نمی‌افتد چرا که بیماری عشق درمان جسمی ندارد.

بالاخره پسر زبان می‌گشاید و از عشقش به دختر حاکم می‌گوید. مادر و نزدیکانش وی را نکوهش می‌کنند. اما پسر بر عشق خویش پافشاری می‌کند و مادر به ناچار به خواستگاری دختر حاکم می‌رود. خبر به گوش دختر حاکم می‌رسد و وی ازدواج خود با آن پسر یتیم را مشروط به پیروزی وی بر پهلوان نامدار خوی، پوریای ولی می‌کند. از آنجا که عشق منطق دیگری دارد. پسر جوان با وجود اینکه می‌داند، توان غلبه بر پوریای ولی را ندارد، برای مبارزه و کشتی گرفتن اعلام آمادگی می‌کند. تاریخ مبارزه روز جمعه تعیین می‌شود.

در شب پنج شنبه در یکی از مساجد شهرخوی، مادر آن جوان حلوائی نذری پخش می‌کند که از قضا پوریای ولی هم آنجا حضور داشت. پهلوان از مادر می‌پرسد: سبب نذرت چیست؟ و او جواب می‌دهد: پسر من برای ازدواج با دختر حاکم باید با پوریای ولی کشتی بگیرد و من این حلوا نذر کرده‌ام تا پسر من پیروز گردد.

پوریا دچار تردید می‌شود. تردید در مورد حفظ موقعیت خود به عنوان پهلوان شهر یا اجابت نذر یک مادر و حرکت در جهت رساندن یک جوان به آرزوی خود. او در این تردید تصمیمی شجاعانه می‌گیرد که باعث اسطوره شدن پوریای ولی می‌گردد. روز موعود فرا می‌رسد. پوریا و جوان عاشق در میدان کشتی حاضر می‌شوند. جمعیت انبوهی به تماشا ایستاده‌اند. همه انتظار دارند. در چشم به هم زدنی، پهلوان نامدار شهرشان پیروز گردد. اما نتیجه چیز دیگری است. پهلوان خود را مغلوب جوان عاشق می‌کند.

خود پهلوان پوریای ولی در این مورد می‌گوید: وقتی پشتم به خاک رسید و آن جوان بر سینه‌ام نشست. ناگهان حجاب از دیدگانم به کنار رفت و آن معرفتی را که سالها در جستجویش بودم، در مقابل دیدگانم یافتم.

مردم، جوان پیروز را بر دوش خود گرفتند و به سمت خانه حاکم حرکت کردند. پهلوان شهر مغلوب شد و در زیر دست و پای مردم نظاره گر شادی آن جوان و گریه‌های شوق مادرش بود. دیگر هیچ‌کس پوریا را به چشم پهلوان نمی‌نگریست.

سالها بدین منوال سپری شد و مردم زمانی متوجه قضیه شدند که پهلوان پوریا نقاب خاک بر سر کشیده بود. از آن زمان پوریا به پهلوان افسانه‌ای و اسطوره‌ای تبدیل شد.

ده فرمان مشهور جوانمردی که از پوریا به یادگار مانده، جزو اصول ورزش باستانی کشور است و این ده فرمان سالها سرلوحه پهلوانان خوی بوده و هنوز هم سینه به سینه نقل می‌گردد.

۴-امیر کمال الدین حسین گازرگاهی در مجالس العشاق / ۹۶ داستان پهلوان محمود پوریا را شروع کرده:

تکیه دار دارالصفای اولی الایدی والابصار (قسمتی از آیه ۴۵ سوره ص) در بررسی عناوین و القاب شهرهای ایران، به شهری غیر از خوی بر نمی‌خوریم که لقب «دارالصفاء» داشته باشد.

۵-مرحوم پرتو بیضایی در کتاب «تاریخ کشتی ایران» از صفحه ۲۶ الی ۶۱ کتابش را به زندگی پهلوان پوریا اختصاص داده‌است. وی به نقل طوماری به عرض ۱۷ سانتی‌متر و طول سه متر و نیم پرداخته، که از قراین پیداست، انشاکننده آن از قصه‌خوانان چند سده پیش، به احتمال قوی عصر صفویه می‌باشد. مرحوم بیضایی این طومار را پس از تجسس و تحقیقات فراوان از آقای زرکشان به دست آورده‌است.

در این کتاب ضمن نقل روایاتی از زندگی پوریای ولی در خوی به کشتی پهلوان با پهلوانی به نام «شیردل» از تبریز در مقام کهنه سواری، اشاره دارد، که در میدان «خوی سرماس» اتفاق می‌افتد. چند سطر پایین‌تر می‌نویسد:

از طرف قبله ده دلیر پیدا شدند همه کلاه‌های اشریکی (نام محلی) بر سر و نمد‌های پا زهری در بر و زیر تنبان‌ها (لباس کشتی) بر کتف در برابر پهلوان ایستادند و پاهای خود را جفت کردند و سلام دادند. پهلوان پرسید که کیستید و از کجا آئید و به چه کار آمده‌اید، در جواب گفتند که از جانب فارس آمده‌ایم در خدمت شیخ روزبهان بودیم و ما

به اشارت شیخ وارد اینجانب شده‌ایم و شیخ ما را گفت شما را به خدمت پهلوان محمود پوریای ولی باید رفت و ما دوازده سال بود که در خدمت شیخ بودیم و شیخ ما را گفت شما به خوی سرماس (خوی سلماس) می‌باید رفت و لباسی که در نظر است ما را پوشانید الحال به خدمت تو آمده‌ایم که تا حیات باشد، باشد در خدمت تو باشیم. پهلوانانی که از جانب حاجی بکتاش از غرب آمده بودند، پهلوانانی که از جانب صبا (به جای مشرق به کار رفته) از مشهد مقدس آمده بودند و... در خوی سرماس پیش پهلوان پوریا جمع می‌شوند

۶. طبق نوشته مدرس تبریزی در ریحانه الادب.

۷ طبق نوشته‌های ذهبیون خوی (البته نام پوریا جزو اقطاب ذهبیه در کوثرنامه ذکر نشده است)

منبع: پوریای ولی در شهر خوی/نویسنده: حسین کرلو؛ ویراستار اکبر آزاد. مشخصات نشر: تهران: اندیشه نو، ۱۳۹۰

زایش و مرگ

سال دقیق ولادت او و مدت عمرش معلوم نیست، اما در کتاب‌های مختلف مرگ او را سال ۷۲۲ ه. ق ذکر کرده‌اند؛ ولی با توجه به اینکه زمان سرودن کنزالحقایق را ۷۰۳ هجری یاد کرده‌اند و بنا به اظهار خودش:

چه خفتی عمر بر پنجاه آمد کنون بیدار شو گرگاه آمد

می‌توان گفت که سال تولد او باید ۶۵۳ هجری بوده باشد.

علاوه بر رباعیاتی که از وی باقی‌مانده است، برخی معتقدند مثنوی کنزالحقایق نیز از آن اوست. این مثنوی در سال ۷۰۳ سروده شده است.

پوریای ولی گفت که صیدم به کمند است از همت داوود نبی بخت بلند است
افتادگی آموز گر طالب فیضی هرگز نخورد آب زمینی که بلند است

آثار

- مثنوی کنزالحقایق با آنکه در پاره‌ای فهرست‌های کتب خطی، این مثنوی به عطار نیشابوری نسبت داده شده، و نیز نسخه‌ای از آن به نام شیخ محمود شبستری به چاپ رسیده است؛ اما با توجه به ذکر سال ۷۰۹ ه. ق که در طی مثنوی آمده، و قید نام محمود در بعضی ابیات، و نیز با توجه به اینکه از قدیم‌ترین تذکره‌هایی که نام پهلوان محمود در آنها آمده تا تذکره‌های مربوط به سده‌های ۱۲ و ۱۳ ق. همه به اتفاق مثنوی کنزالحقائق را به او نسبت داده‌اند، می‌توان این مثنوی را از او دانست. این مثنوی در پنج مقاله و ۱۳۲۰ بیت سروده شده؛ که نخست موضوعاتی چون معانی اسلام و ایمان، شهادت، طهارت، جهاد نفس، زکات، روزه، عشق و معنای نام حضرت مهدی (ع) و صفات آن حضرت آمده و پس از آن مطالب عرفانی در ضمن حکایاتی چند بیان شده است.

علاوه بر این مثنوی در فهرست‌های کتب خطی از دو اثر دیگر نیز نام برده شده است:

- دیوان پوریای ولی
- مجموعه رباعیات پهلوان محمود

شعر پوریای ولی ساده و به دور از پیچ و تاب‌های مرسوم است. برخی محققان با بررسی این رباعیات، پهلوان محمود را ادامه دهنده سنت خیام نیشابوری و متأثر از مضامین فلسفی اشعار او دانسته‌اند.



حافظ شیرازی

نام اصلی	خواجه شمس الدین محمد بن بهاءالدین
زمینه کاری	شعر، فلسفه و عرفان
زادروز	ح. ۷۲۷ قمری شیراز
مرگ	792 قمری شیراز
جایگاه خاکسپاری	حافظیه شیراز
در زمان حکومت	شاه شیخ ابواسحاق
رویدادهای مهم	یورش محمد مبارزالدین حکمران کرمان و یزد
لقب	لسان الغیب
پیشه	شاعر

سبک نوشتاری	سبک عراقی
دیوان سروده‌ها	کلیات حافظ
تخلص	حافظ
دلیل سرشناسی	غزل‌سرایی پارسی
اثر گذاشته بر	یوهان ولفگانگ گوته

خواجه شمس‌الدین محمد بن بهاء‌الدین حافظ شیرازی (زاده ح. ۷۲۷ قمری) – درگذشته ۷۹۲ قمری)، معروف به لسان‌الغیب و ترجمان الاسرار، شاعر بزرگ سده هشتم ایران (برابر قرن چهاردهم میلادی) و یکی از سخنوران نامی جهان است. بیش‌تر شعرهای او غزل هستند که به غزلیات حافظ شهرت دارند. گرایش حافظ به شیوه سخن‌پردازیه خواجهی کرمانی و شباهت شیوه سخنش با او مشهور است. او از مهم‌ترین تأثیرگذاران بر شاعران پس از خود شناخته می‌شود. در قرون هجدهم و نوزدهم اشعار او به زبان‌های اروپایی ترجمه شد و نام او به گونه‌ای به محافل ادبی جهان غرب نیز راه یافت. هرساله در تاریخ ۲۰ مهرماه مراسم بزرگداشت حافظ در محل آرامگاه او در شیراز با حضور پژوهشگران ایرانی و خارجی برگزار می‌شود. مطابق تقویم رسمی ایران این روز روز بزرگداشت حافظ نامیده شده است.

زندگی‌نامه

اطلاعات چندانی از خانواده و اجداد خواجه حافظ در دست نیست و ظاهراً پدرش بهاء‌الدین نام داشته و مادرش نیز اهل کازرون بوده است. در اشعار او که می‌تواند یگانه منبع موثق زندگی او باشد اشارات اندکی از زندگی شخصی و خصوصی او یافت می‌شود. آنچه از فحوای تذکره‌ها به دست می‌آید بیشتر افسانه‌هایی است که از این شخصیت در ذهن عوام ساخته و پرداخته شده است. با این همه آنچه با تکیه به اشارات دیوان او و برخی منابع معتبر قابل بیان آن است که او در خانواده‌ای از نظر مالی در حد متوسط جامعه زمان خویش متولد شده است. (با این حساب که کسب علم و دانش در آن زمان اصولاً مربوط به خانواده‌های مرفه و بعضاً متوسط جامعه بوده است). در نوجوانی قرآن را با چهارده روایت آن از بر کرده و از همین رو به حافظ ملقب گشته است.

در دوران امارت شاه شیخ ابواسحاق (متوفای ۷۵۸ ق) به دربار راه پیدا کرده و احتمالاً شغل دیوانی پیشه کرده است. (در قطعهای با مطلع «خسروا، دادگرا، شیردلا، بحرکفا / ای جلال تو به انواع هنر ارزانی» شاه جلال‌الدین مسعود برادر بزرگ شاه ابواسحاق را خطاب قرار داده و در همان قطعه به صورت ضمنی قید می‌کند که سه سال در دربار مشغول است. شاه مسعود تنها کمتر از یک سال و در سنه ۷۴۳ حاکم شیراز بوده است و از این رو می‌توان دریافت که حافظ از او ان جوانی در دربار شاغل بوده است). علاوه بر شاه ابواسحاق در دربار شاهان آل مظفر شامل شاه شیخ مبارزالدین، شاه شجاع، شاه منصور و شاه یحیی نیز راه داشته است. شاعری پیشه اصلی او نبوده و امرار معاش او از طریق شغلی دیگر (احتمالاً دیوانی) تأمین می‌شده است.

در این خصوص نیز اشارات متعددی در دیوان او وجود دارد که بیان کننده اتکای او به شغلی جدای از شاعری است، از جمله در تعدادی از این اشارات به درخواست وظیفه (حقوق و مستمری) اشاره دارد. درباره سال دقیق تولد او بین مورخین و حافظ‌شناسان اختلاف نظر وجود دارد. دکتر ذبیح‌الله صفا ولادت او را در ۷۲۷ ه. ق و دکتر قاسم غنی آن را در ۷۱۷ می‌دانند. برخی دیگر از محققین همانند علامه دهخدا بر اساس قطعه‌ای از حافظ ولادت او را قبل از این سال‌ها و حدود ۷۱۰ ق تخمین می‌زنند. آنچه مسلم است ولادت او در اوایل قرن هشتم هجری و بعد از ۷۱۰ واقع شده و به گمان غالب بین ۷۲۰ تا ۷۲۹ ق روی داده است.

در مورد سال درگذشت او اختلاف کمتری بین مورخان دیده می‌شود و به نظر اغلب آنان ۷۹۲ ق است. از جمله در کتاب مجمل فصیحی نوشته فصیح خوافی (متولد ۷۷۷ ق) که معاصر حافظ بوده و همچنین نفحات الانس تألیف جامی (متولد ۸۱۷ ق) به‌صراحت این تاریخ به‌عنوان سال درگذشت خواجه قید شده است. محل تولد او شیراز بوده و در همان شهر نیز روی در نقاب خاک کشیده است.

روایت است هنگامی که قصد دفن حافظ را داشتند، عده‌ای از متعصبان با استناد به اشعار حافظ درباره می‌گساری با دفن وی به شیوه مسلمانان مخالف بودند و در مقابل عده دیگر وی را فردی مسلمان و معتقد می‌دانستند. قرار شد که از دیوان حافظ فالی بگیرند که این بیت آمد:

قدم دریغ مدار از جنازه حافظ که گرچه غرق گناه است، می‌رود به بهشت

این شعر در بدخواهان شاعر تأثیر بسیاری می‌کند و همه را خاموش می‌کند.

آرامگاه حافظ در شهر شیراز و در منطقه حافظیه در فضایی آکنده از عطر و زیبایی گل‌های جان‌پرور، درآمیخته با شور اشعار خواجه، واقع شده است. امروزه این مکان یکی از جاذبه‌های مهم گردشگری به‌شمار می‌رود و بسیاری از مشتاقان شعر و اندیشه حافظ را از اطراف جهان به این مکان می‌کشاند.

در زبان اغلب مردم ایران، رفتن به حافظیه معادل با زیارت آرامگاه حافظ گردیده است. اصطلاح زیارت که بیشتر برای اماکن مقدسی نظیر کعبه و بارگاه امامان به‌کار می‌رود، به‌خوبی نشان‌گر آن است که حافظ چه چهره مقدسی نزد ایرانیان دارد. برخی از معتقدان به آیین‌های مذهبی و اسلامی، رفتن به آرامگاه او را با آداب و رسوم مذهبی همراه می‌کنند. از جمله با وضو به آنجا می‌روند و در کنار آرامگاه حافظ به نشان احترام، کفش خود را از پای بیرون می‌آورند. سایر دل‌باختگان حافظ نیز به این مکان به‌عنوان سمبلی از عشق راستین و نمادی از رندی عارفانه با دیده احترام می‌نگرند.

بر سر تربت ما چون گذری همت خواه که زیارتگه رندان جهان خواهد بود

آرامگاه حافظ در اسکناس و سکه‌های ایران

اسکناس‌های هزارریالی ایران از سال ۱۳۴۱ ش تا سال ۱۳۵۸ با نمایی از آرامگاه حافظ چاپ و نشر می‌شد. سکه‌های پنج‌ریالی برنز ایران از سال ۱۳۷۱ ش تا سال ۱۳۷۸ به نقشی از آرامگاه حافظ آراسته شد.

دیوان حافظ

دیوان حافظ که مشتمل بر حدود ۵۰۰ غزل، چند قصیده، دو مثنوی، چندین قطعه و تعدادی رباعی است، تاکنون بیش از چهارصد بار به اشکال و شیوه‌های گوناگون، به زبان فارسی و

دیگر زبان‌های جهان به چاپ رسیده‌است. شاید تعداد نسخه‌های خطی ساده یا تذهیب‌شده آن در کتابخانه‌های ایران، افغانستان، هند، پاکستان، ترکیه و حتی کشورهای غربی از هر دیوان فارسی دیگری بیشتر باشد. نکته خاصی که در دیوان حافظ وجود دارد، کثرت نسخه‌هایی با مفردات و واژه‌های گوناگون است که این خصیصه باعث بروز تصحیحات متعدد و گاه متناقض هم در بین مصححان می‌شود.

غزلیات

حافظ را چیره‌دست‌ترین غزل سرای زبان فارسی دانسته‌اند موضوع غزل وصف معشوق، می، و مغالزه است و غزل‌سرایی را باید هنری دانست ادبی، که درخور سرود و غنا و ترانه‌پردازی است.

با آن‌که حافظ غزل عارفانه مولانا و غزل عاشقانه سعدی را پیوند زده، نوآوری اصلی او در تکبیت‌های درخشان، مستقل، و خوش‌مضمون فراوانی است که سروده‌است. استقلالی که حافظ از این راه به غزل داده به میزان زیادی از ساختار سوره‌های قرآن تأثیر گرفته‌است، که آن را انقلابی در آفرینش این‌گونه شعر دانسته‌اند.

ندیدم خوش‌تر از شعر تو حافظ به قرآنی که اندر سینه داری

نمونه‌ای از اشعار

پیش از اینت بیش از این اندیشه عشاق بود	مهرورزی تو با ما شهره آفاق بود
یاد باد آن صحبت شب‌ها که با نوشین لبان	بحث سر عشق و ذکر حلقه عشاق بود
پیش از این کاین سقف سبز و طاق مینا برکشند	منظر چشم مرا ابروی جانان طاق بود
سایه معشوق اگر افتاد بر عاشق چه شد	ما به او محتاج بودیم او به ما مشتاق بود
حسن مهرویان مجلس گرچه دل می‌برد و دین	بحث ما در لطف طبع و خوبی اخلاق بود
شعر حافظ در زمان آدم اندر باغ خلد	دفتر نسرین و گل را زینت اوراق بود

رباعیات

چندین رباعی به حافظ نسبت داده شده که هرچند از ارزش ادبی والایی هم‌سنگ غزل‌های او برخوردار نیستند، اما در انتساب برخی از آن‌ها تردید زیادی وجود ندارد. در تصحیح خانلری از دیوان حافظ تعدادی از این رباعیات آورده شده که ده رباعی در چند نسخه مورد مطالعه او بوده‌اند و بقیه فقط در یک نسخه ثبت بوده‌است. دکتر پرویز ناتل خانلری درباره رباعیات حافظ می‌نویسد: «هیچ‌یک از رباعیات منسوب به حافظ چه در لفظ و چه در معنی، ارزش و اعتبار چندانی ندارد و بر قدر و شأن این غزل‌سرا نمی‌افزاید.»

امشب ز غمت میان خون خواهم خفت وز بستر عافیت برون خواهم خفت

باور نکنی خیال خود را بفرست تا درنگرد که بی تو چون خواهم خفت

هر دوست که دم زد ز وفا دشمن شد هر پاکروی که بود تردامن شد

گویند شب آبتن غیب است عجب چون مرد ندید از که آبتن شد

واژه‌های کلیدی در اشعار حافظ

در دیوان حافظ کلمات و معانی دشوار فراوانی یافت می‌شود که هریک نقش اساسی و عمده‌ای در بیان و انتقال پیام‌ها و اندیشه‌های عمیق برعهده دارد. به عنوان نقطه شروع برای آشکار شدن و درک این مفاهیم، ابتدا باید با سیر ورود تدریجی آن‌ها در ادبیات عرفانی که از سده ششم و با آثار سنایی و عطار و دیگران آغاز گردیده آشنا شد. از جمله مهم‌ترین آن‌ها می‌توان به واژگانی چون رند و صوفی و می اشاره کرد:

خدا را کم نشین با خرقه‌پوشان رخ از «رند» ان بی‌سامان می‌پوشان

در این خرقه بسی آلودگی هست خوشا وقت قبای «می» فروشان

در این «صوفی» و شان دردی ندیدم که صافی باد عیش دردنوشان

رند

شاید کلمه‌ای دشوار یاب‌تر از رند در اشعار حافظ یافت نشود. کتاب‌های لغت آن را به عنوان زیرک، بی‌باک، لالایی، و منکر شرح می‌دهند، ولی حافظ از همین کلمه بدمعنی، واژه پربار و شگرفی آفریده که برخی آن را (خالی از مفاهیم دنیوی) معنی می‌کنند است که شاید در دیگر فرهنگ‌ها و در زبان‌های کهن و نوین جهان معادلی نداشته باشد.

اهل کام و ناز را در کوی رندی راه نیست رهروی باید جهان‌سوزی نه خامی بی‌غمی

آدمی در عالم خاکی نمی‌آید به دست عالمی دیگر ببايد ساخت وز نو آدمی

صوفی

حافظ همواره صوفی را به‌بدی یاد کرده و این به سبب ظاهر سازی و ریاکاری صوفیان زمان او می‌نگرند.

نقد صوفی نه همه صافی بی‌غش باشد ای بسا خرقه که مستوجب آتش باشد

می

می بده تا دهمت آگهی از سیر قضا که به روی که شدم عاشق و از بوی که مست

مگر که لاله بدانست بی‌وفایی دهر که تا بزاد و بشد، جام می ز کف ننهاد

زبان و هنر شعری

همچون همه هنرهای راستین، شعر حافظ پر عمق، چندوجهی، تعبیرپذیر، و تبیین‌جوی است. او هیچ‌گاه ادعای کشف و غیب‌گویی نکرده، ولی از آن‌جا که به ژرفی و با پرمعنایی زیسته‌است و چون سخن و شعر خود را از عشق و صدق تعلیم گرفته، کار بزرگ هنری او آینده‌دار طلعت و طینت فارسی‌زبانان گردیده‌است.

مرا تا عشق تعلیم سخن کرد حدیثم نکته هر محفلی بود

مگو دیگر که حافظ نکته‌دانست که ما دیدیم و محکم جاهلی بود

حافظ و پیشینیان بیتی از حافظ با خط نستعلیق

مرا عهدیست با جانان که تا جان در بدن دارم

هوادران کویش را چو جان خویشتم دارم

حافظ شیرازی

یکی از باب‌های عمده در حافظ‌شناسی مطالعه کمی و کیفی میزان، گستره، مدل، و ابعاد تأثیر پیشینیان و هم‌عصران بر هنر و سخن اوست. این نوع پژوهش را از دو دیدگاه عمده دنبال کرده‌اند: یکی از منظر استقلال، یگانگی، بی‌نظیری، و منحصر به فرد بودن حافظ، و اینکه در چه مواردی او این‌گونه‌است. دوم از دیدگاه تشابهات و همانندی‌های آشکار و نهانی که مابین اشعار حافظ و دیگران وجود دارد.

از نظر یکتا بودن، هر چند حافظ قالب‌های شعری استادان پیش از خود و شاعران معاصرش همچون خاقانی، نظامی، سنایی، عطار، مولوی، عراقی، سعدی، امیر خسرو، خواجوی کرمانی و سلمان ساوجی را دارد

همین ویژگی کم‌مانند، و نیز عالم‌گیری و رواج بی‌مانند شعر اوست، که از دیرباز شرح‌نویسان زیادی را بر آن داشته تا بر دیوان اشعار حافظ شرح بنویسند. بیشتر شارحان حافظ از دو قلمرو بزرگ زبان و ادبیات فارسی، یعنی شبه قاره هند و امپراتوری عثمانی، به صورت زیر برخاسته‌اند.

شارحان ترک

1. سودی بسنوی (درگذشت: ۱۰۰۰ ه. ق)، نویسنده شرح چهار جلدی بر دیوان حافظ
2. سروری (درگذشت: ۹۶۹ ه. ق)
3. شمعی (درگذشت: ۱۰۰۰ ه. ق)
4. سید محمد قونیوی متخلص به وهبی (درگذشت: ۱۲۴۴ ه. ق)

حافظ پژوهان شبه قاره

این گروه بیشتر از دسته پیشین به شعر حافظ و شرح‌نگاری بر آن روی آورده‌اند. تنها از ربع نخست سده یازدهم هجری تا ربع اول سده دوازدهم (حدود ۱۰۰ سال) ۹ شرح کوچک و بزرگ در منطقه پنجاب نوشته شده‌است. به عنوان نمونه می‌توان این دو را ذکر کرد:

۱. مرج البحرین توسط ختمی لاهوری در سال ۱۰۲۶ ه. ق
۲. مولانا عبدالله خویشگی قصوری که ۴ شرح بر دیوان خواجه نوشت (۱۱۰۶ ه. ق) و چشم می‌خورد.

تأثیر حافظ بر شعر دوره‌های بعد

تبحر حافظ در سرودن غزل بوده و با ترکیب اسلوب و شیوه شعرای پیشین خود سبکی را بنیان نهاده که اگرچه پیرو سبک عراقی است اما با تمایز ویژه به نام خود او شهرت دارد. برخی از حافظ‌پژوهان شعر او را پایه‌گذار سبک هندی می‌دانند که ویژگی اصلی آن استقلال نسبی ابیات یک غزل است. در مقدمه نسخه قزوینی و ستایشگر آمده‌است:

غزل سرایی حافظ بدان رسید که چرخ نوای زهره و رامشگری بهشت از یاد
 بداد داد بیان در غزل بدان وجهی که هیچ شاعر از این گونه داد نظم نداد
 چو شعر عذب روانش زبر کند گویی هزار رحمت حق بر روان حافظ باد

حافظ در جهان

سروده‌های شاعران بزرگ برای حافظ

گوته

گوته، نابغه‌ترین ادیب آلمانی، «دیوان غربی-شرقی» خود را تحت تأثیر «دیوان حافظ» سرود، و فصل دوم آن را با نام «حافظ‌نامه» به اشعاری در مدح حافظ اختصاص داد که از جمله آن‌ها می‌توان به دو شعر زیر اشاره کرد:

حافظا، در غزل‌هایت می‌شنوم
 که شاعران را بزرگ داشته‌ای.
 بنگر که اینک پاسخی فراخورت می‌دهم:
 بزرگ اویی است که این سپاس به بزرگداشت اوست.

و همچنین:

خود را با تو برابر گرفتن، حافظا
 راستی که دیوانگی است!
 کشتی‌یی پُر شتاب و خروشان
 به پهنه پُر موج دریا در می‌آید،
 و مغرور و دلیر به دل خیزاب‌ها می‌زند.
 آن و دمی است که اقیانوس در هم‌اش بشکند.
 ولی این تخته‌بند پوده همچنان به پیش می‌راند.
 در غزل‌های سبک‌خیز و تندآهنگ تو
 خنکای سیال دریا است،
 و فوران کوهوار آتش نیز.
 و گدازه‌ها مرا در خود غرق می‌کنند.
 با این همه خیالی نیز درونم را می‌آکند
 و شجاعت‌ام می‌بخشد.
 مگر نه آن‌که من نیز در سرزمین خورشید
 زیسته و عشق ورزیده‌ام!

گوته در وصف حافظ

باشد اگر این دنیا در هم شکند
 حافظ، از شور به هم‌چشمی تو می‌بالم
 در بد و خوب شریکیم و وفادار و سهیم
 توأمانیم و ز یک گوهر و همزاد همیم
 چون تو خواهم ره دل پویم و نوشم می‌ناب
 هم کنم فخر بر این زندگی شعر و شراب
 شو کنون با شرر آتش خود نغمه‌سرا!
 گر چه پیری، دل پرشور و جوانیست ترا

نیچه

یکی دیگر از شاعران و فیلسوفان نام‌آور آلمان، نیچه، نیز در دیوان «اندرزها و حکمت‌ها»، یکی از شعرهای خود را با نام «به حافظ (آوای نوشانوش، پرشش یک آبنوش)» به او تقدیم کرده‌است:

میخانه‌ای که تو برای خویش
 پی‌افکنده‌ای
 فراخ‌تر از هر خانه‌ای است
 جهان از سر کشیدن می‌پی
 که تو در اندرون آن می‌اندازی،
 ناتوان است.
 پرنده‌ای، که روزگاری ققنوس بود
 در ضیافت توست
 موشی که کوهی را بزاد

خود گویا تویی
 تو همه‌ای، تو هیچی
 میخانه‌ای، می‌یی
 قفتوسی، کوهی و موشی،
 در خود فرو می‌روی ابدی،
 از خود می‌پروازی ابدی،
 رخسندگی همه زرفاها،
 و مستی همه مستانی
 تو و شراب؟

حافظ در جهان عرب

حافظ اگرچه به هیچ کشور عربی سفر نکرد، اما پژوهشگران عرب تحقیقات و مطالعات قابل توجهی در زمینه حافظ‌شناسی داشتند. اولین پژوهشگر عربی که کتاب درباره حافظ نوشت ابراهیم امین الشورابی المصری بود که کتابی به نام حافظ الشیرازی شاعر الغناء والغزل فی ایران نگاشت و در آن به حافظ، اندیشه‌های حافظ و شعرهای او پرداخت. الشورابی همچنین شعر یوسف گم گشته باز آید به کنعان را به عربی ترجمه کرد.

یوسف المفقود فی اوطانه لا تحزن	عائذُ یوماً الی کنعانه لا تحزنن
بیت الاحزان تراهُ عن قریب روضه	یضحک الورد علی بنیانه لا تحزنن
هذه الافلاک ان دارت علی غیر المنی	لایدوم الدهر فی حدثانه لا تحزنن
لست تدری الغیب فی أسرارہ لا تیأسن	کم وراء الستر من أفنانه لا تحزنن
یا فؤادی ان یسل بالکون طوفانُ الفنا	فلک نوح لک فی طوفانه لا تحزنن
منزل جَدّ مخوف ومراد شاحط	لم یدم فجّ علی ركبانه لا تحزنن
حافظ ما دمت بالفقر ولیل مظلّم	فی دعاء الله أو قرآنه لا تحزنن

ترجمه‌های دیوان حافظ

تا کنون، شعر حافظ به ده‌ها زبان در تمامی دنیا ترجمه شده‌است. ازجمله قدیمی‌ترین این ترجمه‌ها می‌توان موارد زیر را برشمرد:

۱. تاریخ: ۱۶۸۰ م، نویسنده: F. Meninski، نام و نوع اثر: Linguarum Orientalium اولین غزل دیوان حافظ - الا یا ایها السّاقی... - به نثر لاتین ترجمه شد، محل انتشار: وین

۲. تاریخ: ۱۷۶۷ م، نویسنده: T. Hyde، نام و نوع اثر: Syntagma dissertationum
اولین غزل دیوان حافظ - الا یا ایها السّاقی... - به نثر لاتین ترجمه شد، محل انتشار: آکسفورد

۳. تاریخ: ۱۷۷۱ م، نویسنده: de Reviski، نام و نوع اثر: Specimen poeseos Persicae
شانزده غزل از ابتدای دیوان حافظ به نثر لاتین ترجمه شد، محل انتشار: ذکر نشده

۴. تاریخ: ۱۷۷۴ م، نویسنده: J. Richardson، نام و نوع اثر: Specimen, Persian Poetry
شانزده غزل از ابتدای دیوان حافظ به انگلیسی ترجمه شد، محل انتشار: لندن

شرح حافظ

شعر حافظ بنا به ماهیت و طبیعتش شرح طلب است. این امر، به هیچ وجه ناشی از دشواری یا دیریابی آن نیست، بلکه نشان از چندپهلویی است که حافظ سرسخت و بی‌پاک به مبارزه با این بیماری پرداخته. حافظ رندانه در هوای پلشت زمان خود، جهانی آرمانی و انسانی آرمانی آفریده. آشنایی حافظ با ادبیات فارسی و عرب بر آشنایی او از دین اسلام - که کتاب اصلی آن قرآن به زبان عربی است - افزود و او را تبدیل به رندی آزاد اندیش کرد به گونه‌ای که بخش زیادی از دیوان حافظ به مبارزه با ریاکاران اختصاص داده شده است:

فدای پیرهن چاک ماهرویان باد هزار جامه تقوا و خرقه پرهیز

به کوی می‌فروشانش ز جامی بر نمی‌گیرند زهی سجاده تقوا که یک ساغر نمی‌ارزد

فال حافظ

باد
حرامم
اگر من جان به جای دوست بگزینم

مصرعی از یک غزل حافظ: اگر بر جای من غیری گزیند دوست، حاکم اوست// حرامم باد اگر من جان به جای دوست بگزینم.

دیشب به سیل اشک ره خواب می‌زدم نقشی به یاد خط تو بر آب می‌زدم

چشمم به روی ساقی و گوشم به قول چنگ فالی به چشم و گوش درین باب می‌زدم

ساقی به صوت این غزلم کاسه می‌گرفت می‌گفتم این سرود و می‌ناب می‌زدم

خوش بود وقت حافظ و فال مراد و کام بر نام عمر و دولت احباب می‌زدم

مشهور است که امروز در خانه هر ایرانی یک دیوان حافظ یافت می‌شود. ایرانیان طبق رسوم قدیمی خود در روزهای عید ملی یا مذهبی نظیر نوروز بر سر سفره هفت سین، و یا شب یلدا، با کتاب حافظ فال می‌گیرند. برای این کار، یک نفر از بزرگان خانواده یا کسی که بتواند شعر را به خوبی بخواند یا کسی که دیگران معتقدند به اصطلاح خوب فال می‌گیرد ابتدا نیت می‌کند، یعنی در دل آرزویی می‌کند. سپس به طور تصادفی صفحه‌ای را از کتاب حافظ می‌گشاید و با صدای بلند شروع به خواندن می‌کند.

کسانی که ایمان مذهبی داشته باشند هنگام فال گرفتن فاتحه ای می‌خوانند و سپس کتاب حافظ را می‌بوسند، آنگاه با ذکر اورادی آن را می‌گشایند و فال خود را می‌خوانند.

برخی حافظ را «لسان‌الغیب» می‌گویند یعنی کسی که از غیب سخن می‌گوید و بر اساس بیتی از شعر حافظ او معتقد است که هیچ‌کس زبان غیب نیست

یکی از صنایع شعری ایهام است بدین معنی که از یک کلمه معانی متفاوتی برداشت می‌شود. ایهام در اشعار حافظ به صورت گسترده مورد استفاده قرار گرفته. همچنین از مهم‌ترین خصوصیات شعر حافظ گستردگی مطالب ذکر شده در یک غزل اوست؛ به گونه‌ای که در یک غزل از موضوع‌های فراوانی حرف می‌زنند. از طرفی هر بیت شعر حافظ نیز به طور مستقل قابل تفسیر است. این ویژگی‌های شعر حافظ باعث شده که هر کس با هر نیتی که دیوان حافظ را بگشاید و غزلی از آن را بخواند در مورد نیت خود کلمه یا جمله‌ای در آن می‌یابد و فرد فکر می‌کند که حافظ نیت او را خوانده و به وی جواب داده‌است. غافل از اینکه این ویژگی شعر حافظ است و در بقیه غزلیات او نیز کلمات یا جملاتی همخوان با نیت صاحب فال وجود دارد.

حافظ زمانی که درمانده می‌شود به فال روی می‌آورد

افکار حافظ

روزگار حافظ روزگار زهد فروشی و ریاورزی بوده‌است. آنان به‌جای آن‌که به‌راستی مردان خدا باشند و روندگان راه حقیقت، اغلب، خرقه‌داران و پشمینه‌پوشانی بودند که بویی از عشق نابرده به تندخویی شهرت داشتند و پای از سرای طبیعت بیرون نمی‌نهادند.

صوفی نهاد دام و سر حقه باز کرد بنیاد مکر با فلک حقه باز کرد

نقد صوفی نه همه صافی بیغش باشد ای بسا خرقه که مستوجب آتش باشد

در برابر صوفی، حافظ از عارف با نیکویی و احترام یادکرده و دیگران مورد استفاده قرار می‌دهند. حافظ در این مبارزه به کسی رحم نمی‌کند شیخ، مفتی، قاضی و محتسب همه از کنایات و اشعار او آسیب می‌بینند.

او باده نوشی را برتر از زهدفروشی ریاکاران می‌داند

برخی حافظ رامانند نیچه و گوته فیلسوفی حساس به مسائل وجودی انسان می‌دانند که آزاداندیش است و دروغ‌ستیز و ضدخرافات.

عشق حافظ

حافظ درباره عشق الهی که موضوع غزل‌های عرفانی اوست، صحبت می‌کند. در مورد عشق انسانی هم وقتی از معشوقان جسمانی و مادی صحبت می‌کند، خاطر نشان می‌کند که عشق وی همچون امری است که به یک سابقه ازلی ارتباط دارد. در غزل‌های عرفانی حافظ، عشق مجازی همچون پرده‌ای به نظر می‌آید که عشق الهی در ورای آن پنهان است.

درد عشقی کشیده‌ام که می‌پرس ز هر هجری کشیده‌ام که می‌پرس

گشته‌ام در جهان و آخر کار دلبری برگزیده‌ام که می‌پرس

علاقه به شیراز

علاقه و دید حافظ به شیراز از منظر دیوان او و غزلیاتش بخوبی مشهود است و این اشارات با رویدادهای تاریخی زمان حافظ تطابق دارد؛ بنابراین در دیوان حافظ اگر غزلی شیوا و دلپسند خوانده می‌شود یقین در خلال ابیات آن رمزآسا و یا آشکارا واقعه‌ای در روانش و در اندیشه‌اش سیر می‌کند. چراکه حافظ را نباید یک شاعر ساده اندیش و مبالغه‌گو به شمار آورد؛ زیرا وی پیش از اینکه حتی شاعر باشد به مسائل دینی و فلسفی و عرفانی کاملاً آشنایی داشته و بینش وی در منتهای دریافت تأملات و دقائق اجتماعی است؛ لذا دید و دل بستگی حافظ به شیراز از دو منظر قابل بررسی است: یکی مطابقت سروده‌هایش با رخدادها و جامعه که گاهی بر وفق مراد وی است و دیگر طبیعت متنوع و چهار فصل شیراز در آن برهه از زندگی حافظ.

حافظ بعد از تحصیلات و کنجکاوی اش در فراگیری علوم زمان به عنفوان جوانی می‌رسد. شهر شیراز به یمین دولت شیخ ابواسحق اینجو حکمران فارس از امنیت و آرامش کاملی برخوردار بود و مردم از جمله شاعر جوان ما با کمال آسایش و راحتی روزگار می‌گذرانیدند. اماکن خیر در شهر، مساجد، مدارس و خانقاهها و املاک فراوانی که بر آنها وقف کرده بودند به‌وفور یافت می‌شد. شیخ ابواسحق پادشاهی آزادی خواه بود که مردم را در آزادیهای اجتماعی مخیر می‌داشت. شیراز در یک زمینی هموار بنا شده بود که دور شهر بارویی از زمان آل بویه برجا مانده بود. بدین ترتیب حافظ جوان نیز در این جامعه آزاد بود اسحاقی با شغف و مصلحت جویی زندگی می‌کرد و مسائل سیاسی زمان را به دقت زیر نظر داشت. شیراز که به گفته ابن بطوطه بهشت روی زمین به شمار می‌آمد و از هر سو طرب و شادمانی بر آن بارز، در این روزها شاهدجنب و جوش حافظ جوان بود که هم از ثروت بهره داشت و هم از دانش. او از حافظان قرآن بود و در همین زمان قاریان در شهر بودند که به آواز خوش قرآن می‌خواندند.

با یورش محمدمبارزالدین حکمران کرمان ویزد به شهر شیراز سلطنت ابو اسحاق در هم پیچیده شد و این واقعه در شعر حافظ بازتابی تأسف انگیز دارد.

راستی خاتم فیروزه بو اسحاقی خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود

دیدنی آن فقهه کبک خرامان حافظ که ز سر پنجه شاهین قضا غافل بود

دوران بعد از ابواسحاق زمان استبداد مبارزالدین بود که اشعاری حاکی از خشم شاعر را به دنبال دارد. اوپادشاهی تندخو و ستمکار و متعصب بود به طوری که حافظ اغلب او را «محتسب» می‌نامد و از

اینکه آزادی و امنیت مردم را ضایع کرده حافظ در اندیشه آزادادن اوست. از این جهت برخلاف عقیده محتسب به سرودن اشعاری تند به الفاظی از (می- میخانه- باده- مغ) می‌پردازد.

دوش بر یاد حریفان به خرابات شدم
خم می‌دیدم خون در دل و پا در گل بود
اگرچه باده فرحبخش و باد گل‌بیزست
به بانگ چنگ مخور باده که محتسب تیزست
حافظ ستم بر همشهریان را بر نمی‌تافت و رندانه در احقاق حق مردم تلاش می‌کرد تا اینکه شاه شجاع پدر ریاکارش را کور کرد و خود به جای او نشست و حافظ نیز چنین بشارتی را به شیرازیها می‌دهد
دوران حکومت شاه شجاع دوباره آزادی و شادمانی مردم را به دنبال داشت و حافظ نیز به مراد دیرینه خود رسید که:

سحر ز هاتف غییم رسید مژده به گوش که دور شاه شجاع است می‌دلیر بنوش

نکته دوم راجع به علاقه و دید حافظ به شیراز چنان‌که گذشت طبیعت سرسبز و مناظر بدیع و باغات دلگشای شیراز بود. بهار شیراز و عطر دل انگیز بهار نارنج آن لطف خاصی داشت و درختان سرو که باغها را پوشانده بودند و انواع میوه ها که در خاک شیراز پرورش می‌یافت دل از بیننده می‌ربود. گردشگاه‌های فروان که از زمان سعدی نیز باقی‌مانده بود مردم را به طرف خود می‌کشانید.

تنها حافظ نبود که «نسیم خاک مصلی و آب رکناباد» او را اجازه سیروسفر نمی‌داد. در بین تفرجگاههای شهر یکی «تکیه سعدی» نزدیک سرچشمه رکناباد در تنگ الله اکبر و دیگر باغ و زاویه سعدی. از نگاه حافظ

شیراز و آب رکنی و این باد خوش نسیم عیش مکن که خال رخ هفت کشور است

فرق است از آب خضر که ظلمات جای اوست تا آب ما که منبعش الله اکبر است

شاعر آرمان طلب شیراز با نگاه تیزبین خود به بهار باصفای شهرش «نسیم روضه» شیراز را بدرقه راه مسافران می‌کند.

دلا رفیق سفر بخت نیکخواهت بس نسیم روضه شیراز پیک راحت بس

شاعر رند شیراز بر خلاف سعدی بزرگوار دل از شیراز برنکند و به سفر طولانی نپرداخت و یا اگر به سفری رفت یقین طولانی نبوده‌است.

در مقام مقایسه نیز شیراز را بر شهر اصفهان رجحان می‌دهد بلکه عمر خود را در شیراز که از صفا و زیبایی آن شهر و همچنین گلگشت مصلی و آب رکناباد خوشدل بود، صرف نمود. زیبایی طبیعت و روانی طبع شاعر نگرش عمیق او را در محیط پیرامون خود عین کرده بود؛ لذا با نگاهی دقیق به مجموع غیب‌گویی نکرده، ولی از آن‌جا که به ژرفی و با پرمعنایی زیسته‌است و چون سخن و شعر خود را از عشق و صدق تعلیم گرفته، کار بزرگ هنری او آینده‌دار طلعت و طینت فارسی‌زبانان گردیده‌است.

مرا تا عشق تعلیم سخن کرد حدیثم نکته هر محفلی بود

مگو دیگر که حافظ نکته‌دان است که ما دیدیم و محکم جاهلی بود

روز بزرگداشت حافظ

بیستم مهرماه برابر با یازدهم اکتبر روز بزرگداشت حافظ می‌باشد که در این روز جشن‌ها و برنامه‌های ملی و بین‌المللی فرهنگی متنوعی در شیراز و سایر نقاط جهان برگزار می‌شود. این روز در تقویم رسمی جمهوری اسلامی ایران با عنوان روز بزرگداشت حافظ ثبت شده است. عمده برنامه‌های این روز شامل شب شعر، گل افشانی آرامگاه حافظ، نمایش و رونمایی از دیوان‌های شعر حافظ، نورافشانی و غیره می‌باشد.

انتقاد از حافظ

احمد کسروی

کسروی حافظ را قافیه‌سازی می‌داند که گاه برای رعایت قافیه ناچار به سرودن عبارات بی‌معنی می‌شد. او عقیده دارد که حافظ بر اثر مطالعه اندیشه‌های مکاتب متضاد، خردش در میان آنها سرگردان و آشفته شده و چون به هیچ‌کدام پاییند نگردیده سخنان پریشان و متضاد گفته و در باطن به همه چیز بی‌عقیده شده و از این‌رو به خراباتی‌گری، که با بی‌عقیدتی سازگار است، روی آورده است و چون خراباتیان جهان و کار جهان را بیهوده می‌دانند، توصیه می‌کنند که غم و اندوه گذشته و آینده را نخورید و اگر خوشی به خودی خود دست نداد با شراب آن را به دست آورید و این علت باده‌نوشیهای حافظ است.

کسروی همچنین حافظ را مسبب برخی بدآموزیها، مانند شراب‌خواری، بیکاری و بی‌دردی، جبرگرایی و خردستیزی، زبان درازی نسبت به خدا و امرد بازی، می‌داند. وی شرق‌شناسانی را که حافظ را ستایش کرده‌اند، متهم می‌کند که بدخواه شرق هستند و دوست دارند که همه شرقیان مانند حافظ عمر را در کنج خرابات تلف کنند و همه دارایی مملکت خود را به آزمندان اروپا و آمریکا بازگذارند و در این میان گروهی از ایرانیان دانسته یا نادانسته در ستایش حافظ با آنها همداستان می‌شوند. وی محمدعلی فروغی و محمد قزوینی و قاسم غنی را از جمله کسانی می‌داند که فریب شرق‌شناسان اروپایی را خورده‌اند.

خاقانی شروانی



۵۲۰ قمری	زادروز
۱۱۲۰ میلادی	
شروان یا شیروان	
۵۹۵ قمری	
۱۱۹۰ - ۶۹-۷۰ ساله	مرگ
تبریز،	
تبریز	محل زندگی
مقبره الشعرای تبریز	جایگاه خاکسپاری
حسان العجم	لقب
شاعر	پیشه
قصیده	سال‌های نویسندگی
مثنوی تحفة العراقرین	دیوان سروده‌ها

افضل‌الدین بدیل بن علی خاقانی شروانی، متخلص به خاقانی (۵۲۰ قمری در شروان - ۵۹۵ قمری در تبریز) از جمله نامدارترین شاعران ایرانی‌تبار و بزرگترین قصیده‌سرایان تاریخ شعر و ادب فارسی به‌شمار می‌آید. از القاب مهم وی حسان العجم است. آرامگاه وی واقع در شهر تبریز ایران است.

زندگی

افضل‌الدین بدیل بن علی خاقانی حقایقی شروانی در سال ۵۲۰ (قمری) در شهر شروان به دنیا آمد. تاریخ تولد او از اشاره‌های موجود در دیوان به دست آمده است. پدرش نجیب‌الدین علی مروی درودگر بود. مادر او مسیحی نسطوری بود که به اسلام گرویده بود. عمویش کافی‌الدین عمر طبیب و فیلسوف بود و خاقانی تا بیست و پنج سالگی در سایه حمایت او بود و در نزد او انواع علوم ادبی و حکمی را فرا گرفت. چندی نیز در خدمت ابوالعلاء گنجه‌ای شاعر بزرگ معاصر خود که در دستگاه شروان شاهان به سر می‌برد، کسب فنون شاعری کرد. پس از آنکه ابوالعلاء وی را بخدمت خاقان منوچهر

شروان شاه معرفی کرد لقب «خاقانی» بر او نهاد. از آن پس خاقانی نزدیک به چهل سال وابسته به دربار شروان شاهان و در خدمت منوچهر شروانشاه، و پسر و جانشین او اخستان شروانشاه بود.

در حدود سال ۵۵۰ به امید دیدار استادان خراسان و دربارهای مشرق روی به عراق نهاد و تازی رفت. در آنجا بیمار شد، و والی ری او را از ادامه سفر بازداشت و خاقانی مجبور به بازگشت به «حبسگاه شروان» گشت. پس از مدتی توقف در شروان به قصد حج و دیدن امرای عراقین از شروان شاه اجازه سفر گرفت و در زیارت مکه و مدینه چندین قصیده سرود. در حدود سال ۵۵۱ یا ۵۵۲ سرگرم سرودن مثنوی تحفة العراقین بود. در راه سفر به بغداد، از ایوان مدائن گذر کرد و قصیده غرای خود را درباره آن ساخت.

در بازگشت به شروان باز خاقانی به دربار شروان شاه پیوست. لیکن میان او و شروانشاه به علت نامعلومی کدورت ایجاد شد، و آنچنانکه از قصیده‌های حبسیه که در دیوانش ثبت است برمی‌آید یک سالی را در حبس گذراند. بعد از چندی در حدود سال ۵۶۹ قمری به سفر حج رفت و بعد از بازگشت به شروان در سال ۵۷۱ فرزند بیست ساله خود رشیدالدین را از دست داد و بعد از آن مصیبت مرگ همسر و مصائب دیگر بر او وارد شد. از آن پس میل به عزلت یافت و خدمت دربار شروان شاهان کناره گرفت. در اواخر عمر در تبریز به سر می‌برد و در همان شهر درگذشت و در مقبرة الشعرا در محله سرخاب تبریز مدفون شد. سال وفات او را ۵۹۵ و هم ۵۸۲ نوشته‌اند.

شروان، زادگاه خاقانی

زبان محاوره مردم اَران و شروان مثل ساکنان سایر نواحی شمال غرب ایران، گونه‌ای از زبان پهلوی (یا فهلوی) بوده است. جغرافی‌نویسان قدیم آن زبان را اَرانی نامیده‌اند. ابن حوقل می‌گوید: «مردم پردعه (مرکز قدیم اَران) به اَرانی سخن می‌گویند». مقدسی در احسن التقاسیم توضیح بیشتر در باره آن زبان دارد و می‌گوید: «در اَران به اَرانی سخن می‌گویند و فارسی ایشان قابل فهم است، و در پاره‌ای حرف‌ها به زبان خراسانی نزدیک است.» اما زبان نوشتاری شاعران و نویسندگان آن دیار را «فارسی اَرانی» نامیده‌اند (در برابر فارسی دری). آمیزش لهجه‌ها و زبان‌های نواحی مختلف ایران، و رواج سخن خاقانی و نظامی به مدت هشت صد سال در سراسر ایران، موجب شد که بسیاری از تعبیرهای خاص آنان وارد فرهنگها یا زبان شاعران و نویسندگان دیگر شده و جزو فارسی دری درآید.

اما مهم‌ترین ویژگی نزه‌المجالس تا آنجا که به تاریخ ادبیات ایران مربوط می‌شود، ضبط و حفظ آثاری از حدود ۱۱۵ شاعر از شمال غرب ایران، از اَران، شروان و آذربایجان است که دیوان‌های آنها از بین رفته‌است. از این رو، نزه‌المجالس آینه‌ای از محیط ذوقی و ادبی و فرهنگی آن نواحی در قرن هفتم، و نموداری از حوزه گسترده زبان فارسی و فرهنگ ایرانی است. کاربرد فراوان تعبیرهای گفتاری در رباعی‌های نزه‌المجالس، موجب شده که تأثیر زبان پهلوی شمال غربی که زبان گفتاری مردم بوده‌است به روشنی قابل مشاهده باشد.

برخلاف شاعران اهل دیگر مناطق ایران در آن دوران که غالباً از طبقات بالای جامعه چون ادیبان، دیوانیان و دبیران بودند، در نواحی شمال غرب ایران بسیاری از شاعران از مردم عادی و پیشه‌وران و کارگران بودند و نام‌های آنها چون سقا، عصفوری (گنجشک‌فروش)، سراج، جاندار، لحافی و نظایر آن گواه این امر است. این شاعران غالباً تعبیرهای محاوره‌ای را در شعر خود به کار می‌بردند و از این طریق بسیاری از لغات و اصطلاحات فارسی خاص آن سامان را در اشعار خود به یادگار گذاشته‌اند. علاوه بر این، وجود آگاهی‌هایی از آداب و رسوم، زندگی روزمره، پوشاک، بازی‌ها و سرگرمی‌های مردم در آن دوران از جمله فواید جانبی نزه‌المجالس است.

شروان در زمان خاقانی، زیر نظر شروان شاهان بوده است. نیاکان شروان شاهان، عرب‌تبار بودند، اما با وصلت با خاندان‌های محلی، از قرن دهم میلادی به بعد، شروان شاهانه هویت ایرانی گرفتند و اصلیت خود را به ساسانیان می‌رساندند.

خاقانی شروانی (۵۸۲-۵۲۰ هجری قمری)، از بزرگ‌ترین شاعران ایران در قرن ششم است. وی به‌خصوص در قصیده، صاحب سبک و از قوت اندیشه و مهارت کم‌نظیری در ترکیب‌سازی و مضمون‌پردازی برخوردار است. خاقانی علاوه بر دیوان، صاحب منظومه‌ای به نام تحفة العراقرین و نیز اثر دیگری به نام منشآت است که در برگزیده نامه‌های اوست. زادگاه خاقانی آنچنانکه از موارد بسیار در دیوان او و به عبارات‌های مختلف برمی‌آید، شهر شروان از بلاد قفقاز در شمال رود گر است و در بسیاری از کتاب‌های تاریخی و جغرافیایی و تذکرها نیز شروان به عنوان موطن خاقانی ذکر شده است، و اینکه بعضی از تذکره‌نویسان متأخر زادگاه او را به‌صورت «شیروان» ذکر کرده‌اند نادرست است. از موارد متعدد در دیوان او این ابیات را می‌توان به‌عنوان شاهد نقل کرد:

عیب شروان مکن که خاقانی هست از آن شهر کابنداش شر است
عیب شهری چرا کنی بدو حرف کاوَل شرع و آخر بشر است

شروان کهن بعد از انقراض آخرین سلسله شروان شاهان و استیلای صفویه بر آن شهر، و دست به دست گشتن‌های آن میان ایران و عثمانی ظاهرأ ویران شده است و جهانگردان در اواخر عصر صفویه ویرانه‌های خالی از سکنه آن را دیده‌اند. اما شیروان و وطن زین‌العابدین شیروانی و بهار شیروانی نام جدید آن ناحیه و ولایت است و شهر مرکز آن شماخی است.

آثار خاقانی

قصاید و غزلیات خاقانی با تصحیح عزیزالله عزیززاده در نشر فردوس تهران در سال ۱۳۹۰ در ۸۸۰ صفحه منتشر شده است. این اثر شامل ۹۴۴۷ بیت قصیده و ۳۸۵۳ بیت غزل است. کشف الابیات و واژه نامه نیز بدان پیوست شده است.

دیوان، شامل قصاید، ترجیعات، مقطعات، غزلها و رباعیات است. دیوان خاقانی به تصحیح سید ضیاءالدین سجادی در سال ۱۳۳۸ در تهران به چاپ رسیده بود.

تحفة العراقرین، مثنوی در سه هزار و دویست بیت است که در سال ۵۵۱ تألیف شده است. تحفة العراقرین در شرح نخستین سفر خاقانی به مکه و «عراقرین» است و در ذکر هر شهر از رجال و معاریف آن نیز یاد کرده و در آخر هم ابیاتی در حسب حال خود آورده است. تحفة العراقرین به تصحیح یحیی قریب در سال ۱۳۳۰ در تهران به چاپ رسید. پس از آن، چندین نسخه معتبر از تحفة العراقرین شناسایی شد که در این میان نسخه وین (با عنوان ختم‌الغرایب) تاریخ ۵۹۳ هجری را دارد.

منشآت خاقانی، چند نامه از خاقانی است که به بزرگان زمان خود نوشته، و غالباً مشحون از کلمات و جملات عربی دشوار و مترادف و گاهی از اشعار خود خاقانی در آنها هست.

قصاید خاقانی به نسبت در مرتبه‌ای بالا قرار دارد. از او قطعات بسیار خوبی نیز درست است اما غزلیاتش در سطح قصاید او نیستند. شعر خاقانی سبکی دیرپاب و بغرنج دارد و بیشتر، نظمی است هنرمندانه با گرایش‌های سخنوری و دقایق لفظی.

تأثیر هنر خاقانی بر حافظ

بنا به وجود مضامین و تعبیر همانند در اشعار خاقانی و حافظ و سعدی و نیز با توجه به پاره‌ای از غزلیات هموزن و هم قافیه آن‌ها می‌توان نگرش این دو شاعر بزرگ را به دیوان خاقانی نتیجه گرفت. به عنوان نمونه می‌توان موارد زیر را شاهد آورد:

دیدی که یار چون ز دل ما خبر نداشت ما را شکار کرد و بیفکند و برنداشت

خاقانی

دیدی که یار جز سر جور و ستم نداشت؟ بشکست عهد و از غم ما هیچ غم نداشت؟

حافظ

داده‌ام صدجان بهای گوهری در من و دو عالم داده‌ام، هم رایگان آورده‌ام
یزید

خاقانی

بی‌معرفت مباش که در من یزید عشق اهل نظر معامله با آشنا کنند

حافظ

تاکی از قصه‌های بدگویان قصه‌ها پیش داور
اندازیم

خاقانی

یکی از عقل می‌لافت یکی طامات می‌بافت بیا کاین داوری‌ها را به پیش داور اندازیم

حافظ

هر لحظه هاتفی به تو آواز می‌دهد کاین دامگه نه جای امان است، الا مان

خاقانی

به کمندی درم که ممکن نیست رستگاری به الا مان گفتن

سعدی

خاقانی و نظامی

از معاصران خاقانی میان او و نظامی گنجوی بسبب قرب جوار رشته‌های مودت مستحکم بود و چون خاقانی درگذشت، نظامی در رثایش چنین سرود:

به خود گفتم که خاقانی دریغاگوی من باشد دریغا من شدم آخر دریغاگوی خاقانی

خاقانی پژوهی



از زمان خود خاقانی، تلاش برای دریافت و درک شعر او وجود داشته‌است و شروح گوناگونی از دیرباز که بر شعر خاقانی نوشته‌اند وجود دارد. از برجسته‌ترین خاقانی پژوهان ایرانی سید ضیاءالدین سجادی می‌باشد. وی منقح‌ترین دیوان را از خاقانی به چاپ رسانده‌است. همچنین فرهنگ اصطلاحات خاقانی نیز از وی چاپ شده‌است. از دیگر خاقانی پژوهان می‌توان به میر جلال الدین کزازی، معصومه معدن‌کن و نصرالله امامی اشاره کرد.

نمونه اشعار

خاقانی آن کسان که طریق تو می‌روند
بس طفل کارزوی ترازوی زر کند
زاغ اند و زاغ را روش کبک آرزوست
بادام از آن خرد که ترازو کند ز پوست
کو زهر بهر دشمن و کو مهره بهر دوست
گیرم که مارچوبه کند تن به شکل مار

از قصیده ایوان مدائن

هان ای دل عبرت‌بین از دیده عبر کن هان
یک ره ز لب دجله منزل به مدائن کن
خود دجله چنان گرید صد دجله خون گویی
بینی که لب دجله چون کف به دهان آرد
از آتش حسرت بین بریان جگر دجله
بر دجله گری نونو وز دیده زکاتش ده
گر دجله درآموزد باد لب و سوز دل
تا سلسله ایوان بگسست مدائن را
گه‌گه به زبان اشک آواز ده ایوان را
دندانه هر قصری پندی دهدت نونو
گوید که تو از خاکی ما خاک توایم اکنون
از نوحه جغد الحق ماییم به دردرس
آری چه عجب داری کاندر چمن گیتی
ما بارگه دادیم، این رفت ستم بر ما
گویی که نگون کرده ست ایوان فلک‌کوش را

ایوان مدائن را آینه عبرت دان
وز دیده دوم دجله بر خاک مدائن ران
کز گرمی خنابش آتش چکد از مژگان
گویی ز تف آتش لب آبله زد چندان
خود آب شنیدستی کاتش کندش بریان
گرچه لب دریا هست از دجله زکات استان
نیمی شود افسرده نیمی شود آتشدان
در سلسله شد دجله، چون سلسله شد پیچان
تا بو که به گوش دل پاسخ شنوی ز ایوان
پند سر دندانه بشنو ز بن دندان
گامی دوسه بر ما نه و اشکی دوسه هم بفشان
از دیده گلایی کن دردرس ما بنشان
جغد است پی بلبل، نوحه است پی الحان
بر قصر ستمکاران تا خود چه رسد خذلان
حکم فلک گردان یا حکم فلک گردان

در اشتیاق وفا

راه نفسم بسته شد از آه جگر تاب کو هم نفسی تا نفسی رانم از این باب از هم نفسان نیست مرا روز از آن سانک بر روزن من هم نرود صورت مهتاب بی هم نفسی خوش نتوان زیست به گیتی بی دست شناور نتوان رست ز غرقاب امید وفا دارم و هیاهات که امروز در گوهر آدم بود این گوهر، نایاب جز ناله کسی همدم من نیست ز مردم جز سایه کسی همره من نیست ز اصحاب آزردۀ چرخ ام نکم آرزوی کس آری نرود گرگ گزیده زپی آب امروز منم روز فروخته شب خیز سرگشته از این بخت سبک پای گران خواب سوزنده و دل مرده تر از شمع به شبگیر لرزنده و نالنده تر از تیر به پرتاب گرم است دم چون نفس کوره آهن تنگ است دلم چون دهن کوزه سیماب از حادثه سوزم که برآورد ز من دود وز نایبه نالم که فروبرد به من ناب بیمارم و چون گل که نهی در دم کوزه گه در عرق ام غرقه و گه در تبم از تاب چون زال به طفلی شده ام پیر ز احداث زان است که رد کرده احرام و احباب خرسندی من دل دهم گر ندهد خلق سیمرخ، غم زال خورد گر نخورد باب همت به سرم کرد که جاه آمد مپذیر عزلت به دلم گفت که فقر آمد دریاب مگزین در دونان چو بود صدر قناعت منگر مه نخشب چو بود ماه جهانتاب

مقام شاعری خاقانی

خاقانی از سخنگویان قوی طبع و بلندفکر و یکی از استادان بزرگ زبان پارسی و در درجه اول از قصیده سرایان عصر خویش است. توانایی او در استخدام معانی و ابتکار مضامین در هر قصیده او پدیدار است

به بیان بدیع الزمان فروزانفر: «می توان گفت که بسیاری اطلاع و احاطۀ خاقانی بر لغات عربی و فارسی و اصطلاحات فلاسفه و اطباء و دقت ادبی او در ترکیب الفاظ سبب پوشیدگی آرا و افکار ساده وی گردیده، چندان که گمان می رود مضامین ابیاتش نیز سراسر پیچیده و فکر او از حد طبیعی بیرون است، و این خیال اگر هم در قسمتی از ابیات او با واقع مطابقت کند ولی در بسیاری از آن با حقیقت سازگار نیاید»

دیوان خاقانی از منظر مقام سخنوری و توانایی، از پیچیده ترین دیوان هاست و به همین سبب، در بین عامه مردم از توجه کمتری برخوردار است. چون هم فهم درست و لذت بردن از اشعارش نیاز به سطح بسیار بالایی از چیرگی به زبان پارسی و دیگر دانش ها مانند پزشکی کهن ایرانی که بیشتر بر مبنای گیاه شناسی و دارو شناسی بود، نجوم، تاریخ، قرآن شناسی و حدیث شناسی دارد؛ و هم اینکه خواننده باید با شعر پارسی از دیدگاه فنی و به اصطلاح «صنعت شعر»، به حد کافی مطلع باشد تا بتواند به اشعار پرمغز خاقانی بدرستی پی ببرد.

شعر خاقانی سبکی دیرپاب و بغرنج دارد و بیشتر، نظمی است هنرمندانه با گرایش های سخنوری و دقایق لفظی.

خاقانی از بلند پایه ترین شاعران پارسی گوی و از جمله ادیبانی است که مورد استقبال و اقتباس دیگر شاعران قرار گرفته است. شاعران بلند پایه ای مانند سعدی و حافظ بسیاری از ابداعات و مضامین او را استقبال و تضمین نموده اند. هم اکنون بسیاری از خیابان های ایران به نام این شاعر بزرگ نام گذاری شده اند که از جمله آنها می توان خیابان خاقانی در شهرستان ساری را نام برد.

ابومنصور محمد دقیقی



زادروز	۳۲۰ خورشیدی ۳۳۰ هجری قمری
	توس، بلخ، بخارا، سمرقند، مرو، خراسان
درگذشت	میان سال‌های ۳۵۶ خورشیدی تا ۳۵۹ خورشیدی ۳۶۷ هجری قمری تا ۳۷۰ هجری قمری بلخ
محل زندگی	بلخ
نام‌های دیگر	دقیقی
پیشه	شاعر
سبک	خراسانی
دوره	فرمانروایی سامانیان
مذهب	زرتشتی
آثار	گشتاسب‌نامه

ابو منصور محمد بن احمد توسی شناخته‌شده به دقیقی (زاده ۳۲۰ - مرگ میان سال‌های ۳۵۶-۳۵۹ خورشیدی) شاعر بزرگ پارسی زبان بود. زادگاه وی بنا به روایات گوناگون، توس، بلخ، سمرقند و بخارا ذکر شده است. او از معدود شاعران ادبیات فارسی بوده که دین زرتشتی داشته است. دقیقی آغاز کننده سرایش شاهنامه بود.

زندگینامه

دقیقی از طبقه دهقانان خراسان بوده است که در عصر منصور بن نوح سامانی و پسر او می زیسته است. خاندان وی را متمول دانسته‌اند اما او سرمایه‌هایی که از ارث پدر به او رسیده بود را بدنبال عیاشی و خوشگذرانی هدر می‌دهد. در دوره جوانی به سرایش داستان‌های تاریخی ایران مبادرت می‌ورزد و در این راه برای سرایش شاهنامه بدلیل ارادتی که به زرتشت داشته از داستان ظهور زرتشت شاهنامه خود را آغاز می‌کند. چندی پس از این در سال ۳۶۷ هجری او بدست غلام خود به قتل می‌رسد.

مدح‌شدگان از سوی دقیقی

دقیقی در روزگار سامانیان می‌زیست. او از امیران سامانی منصور بن نوح سامانی (پادشاهی ۳۵۰ - ۳۶۵) و نوح دوم سامانی (پادشاهی ۳۶۵ - ۳۸۷) را مدح گفته است. همچنین ابوالحسن آغاجی - از بزرگان سامانی که خود چاه‌سرای توانمند بوده - نیز از ستایش‌شوندگان دقیقی است. دقیقی چندی هم در دربار چغانیان به‌سربرده است و از میان امیران چغانی فخرالدوله ابوالمظفر احمد بن محمد، امیر ابوسعید مظفر و امیر ابونصر را ستوده است. رسیدگی و ارجی که چغانیان بر دقیقی گذاردند در آینده زبانزد شاعران پس از او بوده است و برای نمونه فرخی سیستانی یادی از این ارج‌نهی‌ها در شعرهایش کرده است و نیز امیرمعزی می‌گوید:

فرخنده بود بر منتبّی بساط سیف چونانکه بر حکیم دقیقی چغانیان

شاهنامه دقیقی

دقیقی گویا به فرمان نوح دوم سامانی به سرودن شاهنامه دست‌یازیده است؛ ولی به گفته فردوسی بیش از هزار بیت از آن و آن هم درباره گشتاسپ و تاختن ارجاسپ به ایران را به نظم نکشیده که به دست برده‌ای کشته می‌شود.

گشتاسپ نامه دقیقی را پس از شاهنامه برترین اثر حماسی فارسی در بحر متقارب دانسته‌اند؛ ولی به گفته محمد دبیر سیاقی «از لحاظ وسعت فکر و میدان خیال و حکمت و عظمت و نتیجه‌گیری اخلاقی از بیان وقایع و احساسات وطنی به پای شاهنامه نمی‌رسد».

دین دقیقی

دکتر ذبیح‌الله صفا می‌نویسد: «دقیقی بر آیین زرتشتی بوده و خود برین گفته دلایلی دارد که ذکر خواهیم کرد. برخی به سبب آنکه وی اسم و کنیه مسلمانان دارد، در زرتشتی بودن او تردید کرده‌اند، لیکن این دلیل قاطعی نیست، زیرا ما کسانی را در سه چهار قرن اول داریم که اسم خود و پدرشان اسامی مسلمانان بوده ولی در زرتشتی بودنشان تردیدی نیست». خود دقیقی در دو بیت دین خود را زرتشتی عنوان می‌کند:

دقیقی چار خصلت برگزیده به گیتی از همه نیکی و وشتی

لب یاقوت رنگ و ناله چنگ می خوش‌رنگ و دین زردهشتی

برخیز و برافروز هلا قبله زردشت بنشین و برافکن شکم قائم بر پشت

بس کس که ز زردشت بگردیده دگر بار
ناچار کند رو سوی قبله زردشت
من سرد نیابم که مرا ز آتش هجران
آتشکده گشته ست دل و دیده چو چرخشت
گر دست به دل بر نهم از سوختن دل
انگشت شود بی شک در دست من انگشت
ای روی تو چون باغ و همه باغ بنفشه
خواهم که بنفشه چمن از زلف تو یک مشت
آن کس که مرا گشت، مرا گشت و ترا زاد
وان کس که ترا زاد، ترا زاد و مرا کشت

دقیقی در نظر دیگر شاعران

دقیقی در جوانی به دلیل آن چه خوی بد یا ضعف اخلاقی گفته شده کشته شد. فردوسی در این مورد این چنین می‌سراید:

جوانیش را، خوی بد یار بود
ابا بد، همیشه به پیکار بود
برو تاختن کرد، ناگاه مرگ
به سر بر نهادش، یکی تیره ترگ
بدان خوی بد، جان شیرین بداد
نبود از جهان، دلش یک روز شاد
یکایک از او، بخت برگشته شد
به دست یکی بنده بر، کشته شد

شاعران دوران‌های پس از او دقیقی را ستوده‌اند و در سخن‌گویی پی‌روی از او نموده‌اند. برای نمونه در سده پنجم هجری، قطران تبریزی شاعر نامی پرسش‌هایی از دیوان دقیقی را از ناصر خسرو پرسیده است.

درباره شیوایی سخن و استادی دقیقی فردوسی می‌گوید:

جوانی بیامد گشاده‌زبان
سخن گفتن خوب و طبع روان
به مدح افسر تاجداران بُدی
ستاینده شهریاران بُدی

و خود دقیقی هم چنین می‌گوید:

مدیح تا به بر من رسید عریان بود
ز فرّ و زینت من یافت طیلسان و ازار

امروزه از شعر دقیقی به جز هزار بیتی که در شاهنامه گنجانده شده تنها نزدیک به سیصد بیت قطعه، قصیده، غزل و شعرهای پراکنده از او به یادگار مانده است.

کتاب‌هایی که یادی از دقیقی یا شعرهایش کرده‌اند اینهاست: شاهنامه فردوسی، تاریخ بیهقی، شرح قصیده ابوالهیثم، چهار مقاله نظامی عروضی، حدائق السحر رشید و طواط، ترجمان البلاغه، لباب الالباب عوفی، مونس الاحرار محمد جاجر می و...

وی را به شوند دقتی که در واژگان و الفاظ و معانی داشته، دقیقی لقب داده‌اند.

رشیدی سمرقندی

سیدالشعرا، استاد ابومحمد رشیدی سمرقندی . از سخن سرایان قرن ششم ه . ق . در ماوراءالنهر است .
کنیه و لقب او را ابورشید عبدالله یا عبدالسید... نیز نوشته اند. رشیدی با عمیق در روزگار سلطان
خضر بن ابراهیم مداح زن سلطان (ستی زینب) و مورد توجه او بود تا کار وی بالا گرفت و لقب
سیدالشعرا بی یافت . میان او و عمیق کدورتی در گرفت و عمیق اشعار او را در خدمت خضرخان به
بی نمکی وصف کرد و او در جواب عمیق را هجو کرد. عوفی چند تصنیف از جمله زینت نامه را بدو
نسبت داده است . از ویژگیهای اشعار رشیدی اشتغال آن بر صنایع لفظی و معنوی و مهارت شاعر
در بکار بردن آنهاست . میان وی و مسعود سعد نیز مکاتبه و مشاعره بود. او افراسیاب سلطان سنجر
سلجوقی را نیز ستوده است . از اشعار اوست

شد ابر مطیر نزد تو حیران
شد شمس منیر پیش تو پنهان
در دانش و فضل آن دل پاکت
چون بحر قعیر گشت بی پایان
نثواند بود مر تو را هرگز
همتا و نظیر در همه گیهان
آسوده شدند با کف رادت
از شغل حقیر شاعران یکسان
منصور شدیم بر مراد دل
یزدانت نصیر باد جاویدان

این چرخ که او آب خردمند برد
در آتش اندیشه مرا چند برد
آیا به کدام خاک در خواهم جست
بادی که مرا سوی سمرقند برد

(از تاریخ ادبیات در ایران تألیف صفا ج 2 صص 547 - 551)

سخن گرچه منثور نیکو بود
چو منظوم گردد نکوتر شود
به گوهر همی ننگری زآزمون
که بی رشته چون است و با رشته چون

تو وزیری و منت مدحت گوی
دست من بی عطا، روا بینی
رو وزارت به من سپار و مرا
مدحتی گوی تا عطا بینی

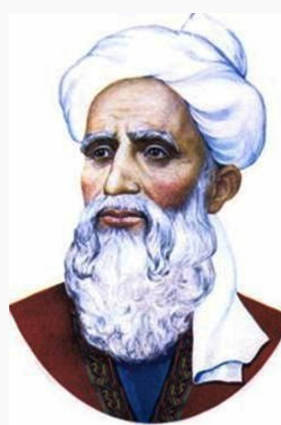
بر یاد تو بی تو این جهان گذران
بگذاشتم ای یار و تو از بیخبران

دست از همه شستم و نشستم نگران
چون بی تو گذشت بگذرد بی دگران

سوزنی در مدح او گوید

استاد رشیدی را شعری است ، ردیفش
چون زلف بتان نغز و بهنجار شکسته
من سوزنی ام شعر من اندر پی این شعر
نرزد به یکی سوزن سوفارشکسته

رودکی



زمینه کاری

شاعر، موسیقی‌دان

زادروز

۲۴۴ قمری
۲۳۷ خورشیدی
۸۵۸ میلادی
پنجکنت

پدر و مادر

محمد بن حکیم بن عبدالرحمن

مرگ

۳۲۹ قمری ۸۵ سال
۳۱۹ خورشیدی ۸۲ سال
۹۴۰ میلادی ۸۲ سال
پنجکنت

محل زندگی

پنجکنت و بخارا

جایگاه خاکسپاری

پنجکنت

سامانیان	در زمان حکومت
نام های دیگر	رودکی سمرقندی
لقب	پدر شعر فارسی استاد شاعران جهان
کتاب ها	مثنوی کلیله و دمنه مثنوی سندباد نامه
فرزندان	عبدالله

ابو عبدالله جعفر بن محمد بن حکیم بن عبدالرحمن بن آدم متخلص به رودکی و مشهور به استاد شاعران (زاده ۲۴۴، رودک - درگذشته ۳۲۹ هجری قمری) نخستین شاعر مشهور ایرانی- فارسی حوزه تمدن ایرانی در دوره سامانی در سده چهارم هجری قمری و استاد شاعران این قرن در ایران است.

او در روستایی به نام بَنج رودک (پنجکنت) در ناحیه رودک در نزدیکی نخشب و سمرقند به دنیا آمد. رودکی را نخستین شاعر بزرگ پارسی‌گوی و پدر شعر پارسی می‌دانند که به این خاطر است که تا پیش از وی کسی دیوان شعر نداشته‌است و این از نوشته‌های ایرانی عربی نویس هم عصر رودکی- ابوحاتم رازی مسجل می‌گردد. ریچارد فرای عقیده دارد که رودکی در تغییر خط از خط پهلوی به خط فارسی نقش داشته‌است. از تمام آثار رودکی که گفته می‌شود بیش از یک میلیون و سیصد هزار بیت و نیز شش مثنوی بوده‌است، فقط ابیاتی پراکنده به همراه چندقصیده، غزل و رباعی باقی‌مانده‌است.

زندگی و مرگ

او زاده نیمه دوم سده سوم هجری بود. رودکی در دربار امیر نصر سامانی بسیار محبوب شد و ثروت بسیاری به دست آورد. می‌گویند رودکی در حدود یک صد هزار بیت شعر سروده است و در موسیقی، ترجمه و آواز نیز دستی داشته‌است.

رودکی در سه سال پایانی عمر مورد بی مهری امرا قرار گرفته بود. او در اواخر عمر به زادگاهش بنجرود بازگشت و در همان‌جا به سال ۳۲۹ هجری (۹۴۱ میلادی) در گذشت.

او مدح‌کننده امیر سعید نصر بن احمد اسماعیل (۳۰۱-۳۳۱ هجری)) امیر سامانی، ابوجعفر احمد بن محمد بن خلف بن لیث یا بانویه امیر صفاری (۳۱۱-۳۵۲ هجری))، ماکان پسر کاکای سردار دیلمی و خواجه ابوالفضل بلعمی وزیر سامانیان- که رودکی را به نظم کلیله دمنه انگیزاند- بوده‌اند. درباره صله‌های گرانی که او از ماکان گرفت خود چنین سرود:

بدا میر خراسانش چل هزار درم وزو فزونی یکپنج میر ماکان بود

رودکی فرزندی به نام عبدالله داشته‌است که در بیشتر تذکره‌ها پیش از نام خودش می‌آمده و از این رو به ابو عبدالله معروف شده بود.

شاعری رودکی

رودکی در بسیاری از موارد از اولین‌ها در ادبیات پارسی است. او آثار بسیاری را خلق نمود که متأسفانه جز پاره‌ای از آنها بدستمان نرسیده‌است. شمس قیس رازی در کتاب المعجم فی معاییر اشعار عجم خود رودکی را آفرینندهٔ رباعی دانسته و آغاز شاعری رودکی را از آنجا می‌داند که وی صدای شادی کودکی که در حال گردو بازی کردن بود را می‌شنود که از فرط شادی بابت هنر بازی خود زبان شاعری وی گشوده شده و با کلامی آهنگین می‌گوید: «غلطان غلطان همی رود تا بن گو».. دولتشاه سمرقندی (قرن نهم) در تذکرهٔ معروف خود آن کودک را پسر یعقوب لیث سر سلسلهٔ صفاریان می‌داند؛ و شاعر با شنیدن آهنگ این کلام تحت تأثیر قرار گرفته و به خانه می‌رود و بر همان وزن به شاعری می‌پردازد؛ و از آنجا که اشعارش در دوبیت بودند به رباعی معروف می‌شوند. به هر حال او را مبتکر قالب رباعی دانسته‌اند



تمبر یادبود رودکی در هزار و صدمین سال زادروز وی.

موسیقی و رودکی

در تذکره‌ها آمده رودکی چنگ نواز بوده‌است. می‌گویند توان و چیرگی رودکی در شعر و موسیقی به اندازه‌ای بوده‌است که نیروی افسونگری شعر و نوازندگی وی در ابونصر سامانی چنان تأثیر گذاشت که وی پس از شنیدن شعر «بوی جوی مولیان» بدون کفش، هرات را به مقصد بخارا ترک کرد. این داستان که در کتاب چهار مقاله از نظامی عروضی آمده‌است بر این قرار است که امیرنصر سامانی (یا امیری دیگر) از بخارا به هرات می‌رود و دلبستهٔ هوای هرات می‌گردد. بازگشت به بخارا را چنان فصل به فصل عقب می‌اندازد که مدت چهار سال او و ملازمانش در هرات می‌مانند.

لشکریان‌ش که دلتنگ بخارا شده بودند به رودکی که در آن زمان نزد امیر محتشم و مقبول القول بود روی آورده و به او گفتند اگر هنری بورزد و شاه را به بازگشت به بخارا ترغیب کند پنجاه هزار درم به او پاداش می‌دهند. رودکی نیز می‌دانست در این هوای لطیف نثر کارگر نیست و باید چیزی بسراید و بنوازد که از هوای هرات لطیف‌تر بنماید. از این رو قصیده‌ای می‌سراید و هنگامی که امیر سامانی صبحی کرده بود، چنگ نواخته و آن تصنیف را با آواز می‌خواند؛ و امیر چنان تحت تأثیر قرار می‌گیرد که بدون آنکه کفش را در پایش کند سوار بر اسب می‌شود و مستقیم به سوی بخارا می‌تازد؛ و نقل است که کفش‌هایش را تا دو فرسنگ دنبال او می‌بردند؛ و رودکی پنجاه هزار درم از لشکریان می‌گیرد. آن قصیده اینگونه‌است:

بوی جوی مولیان آید همی	یاد یار مهربان آید همی
ریگ آموی و درُشتی‌های او	زیر پایم پرنیان آید همی
آب جیحون از نشاط روی دوست	خنگ ما را تا میان آید همی
ای بخارا، شاد باش و دیر زی	میر زی تو شادمان آید همی

میر سرو است و بخارا بوستان سرو سوی بوستان آید همی

میر ماه ست و بخارا آسمان ماه سوی آسمان آید همی

او برای سروده‌های آهنگین خود یک راوی داشته که نامش احتمالاً □□ یا h h که اشعار رودکی را با صدای خوش می‌خوانده‌است. خود رودکی در شعر خود از او بنام □□ یاد می‌کند. اما فرهنگ انجمن آرای ناصری نام او را h h ثبت کرده‌است.

آثار

رودکی با وجود تقدم نسبت به شاعران بزرگ ایران زمین از پرکارترین‌ها نیز بشمار می‌رود. ابیات او در گزارش‌های رشیدی سمرقندی، جامی در بهارستان، نجاتی و شیخ منینی و مؤلفان «حبيب السیر» و «زینت المجالس» و مفتاح التواریخ در همه و همه تعداد ابیات رودکی بیش از یک میلیون محاسبه کرده‌اند که آمار ارائه شده اندکی در شمار با هم متفاوت است.

کلیله و دمنه

مهم‌ترین اثر او کلیله و دمنه منظوم است. جز آن سه مثنوی از او به ما رسیده و از بقیه اشعارش جز اندکی نمانده‌است. کلیله و دمنه در اصل کتابی ست هندی که در دوره ساسانیان به دستور بزرگمهر و به وسیله برزویه طبیب به پارسی میانه ترجمه شد؛ و داستانیست رمز آمیز از زبان حیوانات. روزبه دادویه مشهور به ابن مقفع پس از اسلام آن را به عربی برگرداند و همان اثر ابن مقفع یا متن پهلوی بتوسط رودکی به شعر فارسی در آمد. نصرالله منشی از معاصران بهرامشاه غزنوی نیز در سده ششم ترجمه ابن مقفع را به نثر پارسی کشید. داستان منظوم شدن کلیله و دمنه به توسط رودکی در شاهنامه نیز منقول است. شیخ بهایی در کتاب کشکول خود آورده‌است که منظومه کلیله و دمنه رودکی مشتمل بر دوازده هزار بیت بوده‌است. اینک نمونه‌ای از ابیات باقی‌مانده از منظومه کلیله و دمنه رودکی:

دمنه را گفتا که تا این بانگ چیست با نهیب و سهم این آوای کیست؟

دمنه گفت اورا: جز این آوا دگر کار تو نه هست و سهمی بیشتر

آب هرچه بیشتر نیرو کند بند ورغ سست بوده بفگند

دل گسسته داری از بانگ بلند رنجکی باشدت و آواز بلند

سندباد نامه

از دیگر آثار رودکی می‌توان به سندباد نامه اشاره نمود. اثر سندباد نامه هم از اصلی هندی بوده که از عصر ساسانیان به ایران شده و از ایران به ادبیات عرب و اروپا راه یافته‌است. سندباد نامه در دوره سامانیان به فرمان نوح بن نصر سامانی به فارسی ترجمه گشت. هم اکنون تنها یک سندباد نامه درست داریم که تہذیب کاتب سمرقندی می‌باشد و اصل آن نوشته ابوالفوارس قنازری ست. مطابق پژوهش‌های پاول هرن شرق‌شناس مشهور آلمانی مربوط به سندبادنامه رودکی است:

آن گرنج و آن شکر برداشت پاک وندر آن دستار آن زن بست خاک

آن زن از دکان فرود آمد چو باد پس فلز رنگش بدست اندر نهاد

یا این بیت:

تا به خانه برد زن را با دلام شادمانه زن نشست و شادکام

اشعار غنایی

عمده اشعار غنایی رودکی را غزل‌ها و رباعی‌های وی تشکیل می‌دهند. این اشعار که برپایه دم غنیمت شمردن و خوشی و گذران زندگی و معاشقه استوار است شباهت زیادی با اشعار هوراس و آناکرئون و ابونواس دارد و در حقیقت تجدیدگر راهی ست که از اپیکور آغاز شده در ایران به رودکی رسیده و از همین راه به دست خیام و حافظ سپرده شده است. خمریات او بسیار شبیه به خمریات ابونواس است. در این گونه خمریات و نیز در اوصاف طبیعت و زیبایی‌های جهان او بسیار موفق عمل نموده که این موفقیت را در تأثیر بر متاخرین می‌توان جست. علت اصلی موفقیتش را می‌توان در ذوق بالا در تصویرسازی و تشبیهات دقیق و لطیف دانست. همین تشبیهات و جلوه‌های رنگارنگ و گوناگون طبیعت در شعر رودکی راه را برای شاعرانی مانند منوچهری دامغانی در وصف طبیعت گشود. یک مورد از خمریات معروف رودکی بدین قرار است:

بیار آن می‌که پنداری روان یا قوت نابستی

و یا چون برکشیده ابر پیش آفتابستی

سحابستی قدح گویی و می‌قطره سحابستی

طرب گویی که اندر دل دعای مستجابستی

اگر می‌نیستی یکسر همه دل‌ها خرابستی

اگر در کالبد جان را ندیدستی شرابستی

مدایح

اولین مدیحه در پارسی ظاهراً در سیستان بوسیله محمد سگری و بسام کرد سروده شد؛ که در مدح یعقوب لیث بود. رودکی نیز مانند غالب شعرا شاعری درباری بود و در مدح و تکریم شاهان و فضلا بیت می‌سرود. مدایح او غالباً بصورت قصیده اند. گاهی تنها در پایان قصیده چند بیت در مدح کسی نیز گفته و اضافه می‌شود و گاهی نیز قصاید بلند بالایی در مدح بزرگان در اشعار او دیده می‌شود. مهمترین و معروفترین مدیحه او در مدح **ابوجعفر احمد بن محمد** امیر سیستان است و با این مطلع آغاز می‌شود (مادر می‌را بکرد باید قربان/ بچه او را گرفت و کرد به دندان). او بجز مدایح مرثی و هجویاتی نیز دارد که البته تعدادشان چندان زیاد نیست. او در مدح بسیار میانه رو بوده و اثری از تملق و چاپلوسی در مدحیاتش نمی‌توان یافت. از مرثی معروف او نیز دو مورد که برای شهید بلخی و خواجه مرادی سروده شده است شهرت دارد.

در شعر رودکی پند و اندرز و سخنان حکیمانه نیز به وفور یافت می‌شود که همین گونه در شعر کسایی مروزی و فردوسی و ناصر خسرو نیز آمده است. بیشتر پند و اندرزهای رودکی اخلاقی و درباب هوشیاری و هشدار است که خواننده را به پندگیری و عبرت آموزی از جهان وا می‌دارد:

زمانه پندی آزادوار داد مرا زمانه را چو نکو بنگری همه پند است

به روز نیک کسان گفت تا که غم نخوری بسا کسا که به روز تو آرزومند است

زمانه گفت مرا: خشم خویش دار نگاه کرا زبان نه به بند است پای در بند است

نابینایی رودکی

برخی از نویسندگان همانند محمد عوفی در لباب‌الالباب رودکی را کور مادرزاد دانسته‌اند، همچنین قدیمی‌ترین منبع، رودکی را اکمه (کور مادرزاد) خوانده است ولی برخی تنها از نابینایی او سخن گفته‌اند، چنان‌که ابوزراعه گرگانی می‌گوید:

اگر به کوری چشم او بیافت گیتی را ز بهر گیتی من کور بود نتوانم

و نیز دقیقی می‌گوید:

استاد شهید زنده بایستی وان شاعر تیره‌چشم روشن‌بین

و فردوسی نیز آنجا که از نظم کلילה و دمنه سخن می‌گوید نابینایی رودکی را می‌نماید:

گزارنده را پیش بنشانند همه نامه بر رودکی خواندند

و ناصر خسرو می‌گوید:

اشعار زهد و پند بسی گفته‌ست آن تیره‌چشم شاعر روشن‌بین

با این همه برخی هیچ سخنی از کوری او نمی‌گویند مانند **سمعی** در **الانساب** و یا نظامی عروضی در چهار مقاله و نیز در کتاب تاریخ سیستان. از دیگر سو شعرهایی نیز از رودکی به‌جامانده که او را بینا می‌نمایند:

همیشه چشم ز زلفکان چابک بود همیشه گوشم زی مردم سخندان بود

یا

چادرکی رنگین دیدم بر او رنگ بسی گونه بر آن چادرا

یا در جایی طبیعت بهار را اینگونه توصیف می‌نماید و سخت است که این ابیات را از شاعری نابینا بدانیم

لاله میان کشت بخندد همی ز دور چون پنجه عروس به حنّا شده خضیب

نقاط برق روشن و تندرش طبل زن دیدم هزار خیل و ندیدم چنین مهیب

یا در جایی نقش و نگار و رنگارنگی طبیعت را به کتاب ارژنگ اثر مانی پیامبر ایران باستان مانند می‌کند. مانی پسر پاتگ همدانی کتابی نوشته بود که متأسفانه در دست نیست و آن سراسر مانند دیگر آثار مانویان پر دارای حاشیه منقش بوده‌است. ربط دادن تصاویر ملون و رنگارنگ روی صفحه کتاب به طبیعت بهاری برای کسی که تا کنون آن را ندیده‌است حتی بر اثر آموزش نیز دور از تصور است:

اکنون ز بهار مانوی طبع پر نقش و نگار همچو ژنگست

با توجه به این اشعار و اشعار دیگری که رودکی به تصریح از فعل «دیدن» استفاده کرده‌است، اندیشمندان فارسی بر این نظر هستند که نوشته **محمود بن عمر نجاتی** نویسنده کتاب **بساتین الفضلاء** را که در ۷۰۹ (قمری) نوشته شده درست می‌انگارد که چنین می‌گوید: «رودکی در پایان عمر کور شده‌است.» ولی با این حال بدیع الزمان فروزانفر با مقایسه بین رودکی و بشار بن برد، شاعر نابینای شعوبی و عربی گوی، اعتقاد دارد که اشعار ذکر شده از او هیچ تضادی با نابینا بودنش ندارد. با این حال بنابر کشفیات اخیر انجام شده، سعید نفیسی با صراحت نابینا بودن رودکی را رد می‌کند. از آنجایی که خود وی در هیچ کجای اشعار باقی‌مانده‌اش اشاره‌ای به کوری خود نمی‌کند و تذکره نویسانی که مدعی کور بودن مادرزادی وی هستند بیتی از خود رودکی درباره کور بودنش ذکر نکردند این احتمال وجود دارد که در سال‌های پایانی عمرش مثلاً در زمان سرودن کلילה و دمنه (که امروزه اثری از آن نیست) کور بوده باشد که این جدای از تطابق با گزارش فردوسی از نظم کلילה دمنه، با یافته‌های محققین و تصویر سازی‌های موجود در تشبیهات شاعر نیز همخوانی دارد.

ماجرای نبش قبر

در سال ۱۹۴۰ یعنی هزار سال پس از مرگ رودکی، صدرالدین عینی، بنیانگذار ادبیات فارسی تاجیکی برآن شد که از شواهد موجود در «تاریخ سمرقند» گور وی را بیابد. سرانجام پس از تلاش‌های بسیار وی موفق شد گور وی را چنان‌که در تمامی تذکره‌ها آمده در یک گورستان قدیمی در بنجرود شناسایی نماید. در سال ۱۹۶۵، گروهی باستان‌شناس روسی به رهبری گراسیموف-پیکر تراش نامی روس-گور وی را شکافتند. پس از تحقیقاتی که بر پیکر وی انجام شد و با مبنا قرار دادن اشعار خود شاعر چهره وی را ترسیم نمودند. نتیجه پژوهش‌ها این شد که کسی چشمان شاعر را درنیاورده است بلکه سر وی را روی آتش یا زغال گذاخته گرفته‌اند که موجب سوختن و کوری چشم وی گشته است. همچنین شکستگی‌های متعدد در ستون مهره‌ها و دنده‌های وی از شکنجه شدنش پیش از مرگ حکایت می‌کند.

رودکی در ادبیات فارسی

رودکی را پدر ادبیات فارسی دانسته‌اند. پیش از وی شعر فارسی سروده می‌شد اما کیفیت اشعار رودکی آغازگر راه پیشرفت ادبیات فارسی بود. ریچارد فرای عقیده دارد که رودکی در تغییر خط از خط پهلوی به خط فارسی نقش داشته‌است. در تذکره‌ها و کتب پارسی اشعار وی بارها ذکر شده‌است که همین‌ها اساس جمع‌آوری دیوان وی بودند. اشعار او بارها بتوسط شاعران ایرانی مورد استقبال قرار گرفت و بارها در تضمین‌ها از آنها استفاده شد. وی در میان شاعران فارسی بسیار مورد ارج و احترام بوده و کمتر کسی زبان به نکوهش وی گشوده‌است.

او شعر فارسی را از پیروی از شعر عربی جدا کرد و اوزان و قالب‌های جدید فارسی بوجود آورد و با ترجمه منظومه‌های مختلف و سرایش اشعار حکیمانه و تعلیمی و نیز تغزلات و مدیحه راه را برای پیشرفت شعر فارسی بخوبی گشود. از کسانی که از سروده‌های رودکی در اشعار خود تضمین آورده‌اند می‌توان به غضایری رازی، عثمان مختاری، سوزنی سمرقندی، فرخی سیستانی، معزی نیشابوری، خاقانی شروانی، ابوسعید ابوالخیر، مولانا جلال الدین بلخی و حافظ اشاره نمود. در مورد غزلیات وی که نخستین نمونه در دست غزل فارسی است عنصری بلخی می‌گوید:

غزل رودکی وار نیکو بود
غزل‌های من رودکی وار نیست

مولوی نیز در بسیاری موارد از اشعار رودکی استقبال کرده‌است؛ که مهمترین آنها شعری ست که مولوی در مرثیه سنایی سروده‌است که تقلیدی مستقیم از سروده‌ای از رودکی به این مطلع است:

{ مرد همانا که مرادی بمرد/ مرگ چنان خواجه نه کاریست خرد }
مرگ سنایی غزنوی اینگونه آورده‌است:

گفت کسی خواجه سنایی بمرد مرگ چنین خواجه نه کاری ست خرد

در جایی دیگر مولوی یکی دیگر از تنها چند واژه متن اصلی رودکی را تغییر داده‌است که نشان از علاقه وی به اشعار رودکی دارد. رودکی در غزلی اینگونه می‌سراید:

هر باد که از سوی بخارا به من آید	با بوی گل و مشگ و نسیم و سمن آید
بر هر زن و هر مرد کجا بر وزد آن باد	گویی مگر آن باد همی از ختن آید
نی نی ز ختن باد چنان خوش نوزد هیچ	کان باد همی از بر معشوق من آید
هر شب نگرانم به یمن تا تو برآیی	زیرا که سهیلی و سهیل از یمن آید

مولوی در استقبال از غزل بالایی رودکی اینگونه سروده‌است:

هر باد که از سوی بخارا به من آید با بوی گل و مشگ و نسیم و سمن آید

بر هر زن و هر مرد که آن بوی اثر کرد
 گویند که آن بوی همه از ختن آید
 نی نی ز ختن چشمه خوش می‌دهد بوی
 این بوی همی از بر معشوق من آید
 هر شب نگرانم ز یمن تا تو بر آیی
 زیرا که سهیلی و سهیل از یمن آید
 بی شک معروفترین شعر و سروده رودکی که در ادب فارسی سخت نیکو افتاده باشد همان غزلی ست
 که در بازگرداندن امیرنصر سامانی به بخارا سروده شده است. با مطلع
 { بوی جوی مولیان آید همی / یاد یار مهربان آید همی }
 مولوی در تقلید از آن اینگونه سروده است:

بوی باغ و گلستان آید همی بوی یار مهربان آید همی
 از نثار گوهر یارم مرا آب دریا تا میان آید همی
 با خیال گلستانش خارزار نرم تر از پرنیان آید همی
 رودکی در شعر و اندیشه حافظ کاملاً تأثیر گذار نشان می‌دهد و جدای از تضمین حافظ از شعر رودکی
 سبک شاعری و اندیشه‌های شاعرانه رودکی نیز در شعر حافظ به وفور دیده می‌شود. از همین غزل
 فوق خواجه حافظ شیرازی غزلسرای بزرگ سده هشتم در استقبال از مهاجمی که احتمالاً امیر تیمور
 است اینگونه شعر رودکی را یادآوری کرده و دیگران را به غازی مهاجم فرامی خواند:
 خیز تا خاطر بدان ترک سمرقندی دهیم کز نسیمش بوی جوی مولیان آید همی

ابوالفضل بلعمی و رودکی

رودکی و ابوالفضل بلعمی به یکدیگر علاقه بسیار داشته‌اند، چنان‌که ابوالفضل بلعمی گفته است «در
 عرب و عجم، رودکی را نظیری نیست». در مقابل رودکی نیز بلعمی بزرگ را مدح بسیار گفته است و
 صله دریافت می‌کرده است.
 گویا این بیت را رودکی در مدح خواجه بلعمی گفته است:

چه فضل میرابوالفضل بر همه ملکان چه فضل گوهر و یاقوت بر نبیره پیشیز

آیین بزرگداشت رودکی و جایگاه جهانی

به عنوان پدر شعر کلاسیک فارسی رودکی از جایگاه ممتازی در جهان برخوردار است. اشعار غنایی
 و تعلیمی وی راه را بر بزرگان زیادی باز کرده است و از این رو همواره آیین‌های پاسداشت مختلفی
 برای این شاعر پارسی‌زبان برگزار می‌شود. در یکی از این آیین‌ها که در سال ۲۰۰۸ به میزبانی
 سازمان ملل متحد برگزار شد بان کی مون دبیرکل سازمان ملل متحد درباره شاعری رودکی در
 حضور جمع کثیری از سرشناسان علمی فرهنگی جهان، نمایندگان یونسکو و سفیران کشورهای
 مختلف گفت: «اشعار رودکی می‌تواند مبنای اتحاد جهانی قرار بگیرد چرا که رودکی شاعر خوبی‌ها و
 عدالت بود».

یونسکو هر ساله از کشورهای عضو خود درخواست می‌کند تا بر هر مناسبتی نام بزرگان فرهنگ و
 ادب خود را ارائه دهند تا جهت بزرگداشت و برگزاری کنگره‌های مربوطه اقدام بعمل آید. همچنین در
 آذر ماه سال ۱۳۸۷ هجری شمسی، سازمان میراث فرهنگی گردشگری و صنایع دستی با همکاری
 بنیاد فرهنگی رودکی و یونسکو، آیین بزرگداشتی برای رودکی در تهران با حضور شرکت کنندگان
 داخلی و خارجی ترتیب داده شد. بیشتر شرکت کنندگان خارجی از کشورهای هندوستان، افغانستان،

تاجیکستان، فرانسه، ازبکستان، قرقیزستان و قزاقستان بودند. در سال ۱۹۵۵ میلادی دولت جمهوری تاجیکستان به مناسبت هزار و صدمین سالگرد تولد رودکی مراسمی در این زمینه برپا نمود. از میان بزرگترین رودکی پژوهان می‌توان به براگینسکی، سیمنوف، صدرالدین عینی، سعید نفیسی، محمدعلی فروغی، محمد شکوروف و ریچارد فرای اشاره نمود.

در ستاره‌شناسی، یکی از دهانه‌های برخوردی سیاره تیر به نام این شاعر فارسی‌زبان دهانه رودکی نامیده شده‌است.

نمونه سروده‌ها

نمونه تعلیمی

نیز ناموزد ز هیچ آموزگار هرکه ناموخت از گذشت روزگار

کس نبود از راز دانش بی‌نیاز تا جهان بود از سر مردم فراز

راز دانش را به هر گونه زبان مردمان بخرد اندر هر زمان

تا به سنگ اندر همی بنگاشتند گرد کردند و گرامی داشتند

وز همه بد بر تن تو جوشن است دانش اندر دل چراغ روشن است

نمونه غنایی

که جهان نیست جز فسانه و باد شاد زی با سیاه چشمان شاد

وز گذشته نکرد باید یاد ز آمده شادمان ببايد بود

باده پیش آر هرچه بادا باد باد و ابر است این جهان افسوس

من و آن ماهروی حور نژاد من و آن جعد موی غالیه بوی

شوربخت آنکه او نخورد و نداد نیکبخت آنکه داد و بخورد

هیچ‌کس، تا از او تو باشی شاد؟ شاد بوده ست از این جهان هرگز

هیچ فرزانه، تا تو بینی داد؟ داد دیده ست از او به هیچ سبب

آرامگاه

بدنبال کشفیات صدرالدین عینی آرامگاه او در نیمه قرن بیستم از روی شواهد مندرج در تذکره‌ها و تواریخ نوشته شده از سمرقند پس از مدتی گم‌گشتگی شناسایی شد؛ و استخوان‌های وی که نشانه کوری هم در آن بود یافته‌های عینی را تثبیت کرد. در پی آن بقعه‌ای شبیه به آرامگاه عطار بر بالای گور وی ساخته شد که هم اکنون در روستای بنجرو دک یا پنجکنت در ۱۷۰ کیلومتری شمال شهر دوشنبه و در تاجیکستان قرار دارد. بقعه آرامگاه رودکی دارای پلانی هشت ضلعی و گنبدی دایره‌ای شکل در بالای آن است. اخیراً به دعوت وزارت فرهنگ تاجیکستان چند تن از استادان کاشی کار نیشابور به نمایندگی

از سوی سازمان میراث فرهنگی و گردشگری و صنایع دستی استان خراسان رضوی برای مرمت آرامگاه رودکی سمرقندی به تاجیکستان اعزام گشتند. کار گروه ایرانی در این مرمت تنها بازسازی گنبد بقعه رودکی به مساحت یکصد متر مربع به سبک افلاک نما، با بهره‌گیری از کاشی فیروزه‌ای بوده است.



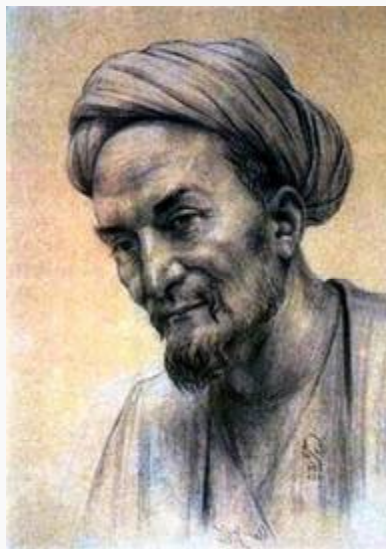
آرامگاه رودکی در پنج‌کنت



تندیس رودکی در استروشن، تاجیکستان



پارک رودکی، دوشنبه



سعدی شیرازی

نام اصلی	ابو محمد مُصلِح الدین بن عبدالله
زمینه کاری	شاعر و نویسنده
زادروز	۵۸۵ یا حدود ۶۰۶ هـ. ق. / حدود ۵۸۹ خورشیدی / ۱۲۱۰ میلادی ^{۱۱} شیراز، ایران
مرگ	حدود ۶۹۱ هـ. ق. / حدود ۶۷۰ یا ۶۷۱ خورشیدی / ۱۲۹۱ یا ۱۲۹۲ میلادی شیراز، ایران
محل زندگی	شیراز، مصر، فرنگ،
جایگاه خاکسپاری	شیراز
در زمان حکومت	سلطان محمد خوارزمشاه، غیاث الدین
رویدادهای مهم	هجوم مغولان
لقب	استاد سخن، پادشاه سخن، شیخ اجل، حضرت شیخ، شیخ، شیرین سخن، شیرین زبان، مصلح الدین
سبک نوشتاری	سبک عراقی

کتاب‌ها	2 Ūḡzī به نثر و 2 ŪḡDŽ به نظم و...
دیوان سروده‌ها	2 ŪḡDŽ در بحر مقارِب، غزلیات، موعظ، مراثی، ...
تخلص	سعدی
دلیل سرشناسی	نظم و نثر آهنگین و قوی آثارش

ابومحمد مُصلِح‌الدین بن عبدالله نامور به سعدی شیرازی و مشرف‌الدین (زاده ۵۸۵ یا حدود ۶۰۶ هـ. ق. برابر با حدود ۵۸۹ خورشیدی و ۱۲۱۰ میلادی در شیراز، ایران - درگذشته حدود ۶۹۱ هـ. ق. برابر با حدود ۶۷۰ یا ۶۷۱ خورشیدی و ۱۲۹۱ یا ۱۲۹۲ میلادی) شاعر و نویسنده پارسی‌گوی نامدار ایرانی است. آوازه او بیشتر به‌خاطر نظم و نثر آهنگین، گیرا و قوی اوست. جایگاهش نزد اهل ادب تا بدان‌جاست که به وی لقب **استاد سخن**، **پادشاه سخن**، **شیخ اجل** و حتی به‌طور مطلق، **استاد** داده‌اند. آثار معروفش کتاب گلستان به نثر و مثنوی بوستان در بحر مقارِب (وزن شاهنامه فردوسی) و نیز غزلیات و دیوان اشعار اوست که به مجموع آثار او کلیات سعدی می‌گویند.

زندگی‌نامه

سعدی در شیراز زاده شد. وی کودکی بیش نبود که پدرش درگذشت. مادرش کازرونی بود. در دوران کودکی با علاقه زیاد به مکتب می‌رفت و مقدمات دانش را می‌آموخت. هنگام نوجوانی به پژوهش و دین و دانش علاقه فراوانی نشان داد. اوضاع نابسامان ایران در پایان دوران سلطان محمد خوارزمشاه و به‌ویژه حمله سلطان غیاث‌الدین خوارزمشاه، برادر جلال‌الدین خوارزمشاه به شیراز (در سال ۶۲۷ هـ. ق)، سعدی را که هوایی جز به‌دست‌آوردن دانش در سر نداشت، بر آن داشت شیراز را ترک کند.

جهانگردی

سعدی جهانگردی خود را در سال ۱۱۲۶ میلادی آغاز کرد و به شهرهای مختلف خاور نزدیک و خاورمیانه، هندوستان، حبشه، مصر و شمال آفریقا سفر کرد (این جهانگردی به روایتی سی سال به طول انجامید)؛ حکایت‌هایی که سعدی در گلستان و بوستان آورده‌است، نگرش و بینش او را نمایان می‌سازد. وی در مدرسه نظامیه بغداد دانش‌آموخته بود و در آنجا وی را «ادرا» به معنی حقوق دستمزد و مستمری بود.

در سفرها نیز سختی بسیار کشید. او خود در گلستان گفته‌است که پایش برهنه بود و پاپوشی نداشت و دلتنگ به جامع کوفه درآمد، و یکی را دید که پای نداشت؛ پس سپاس نعمت خدایی بداشت و بر بی‌کفشی صبر نمود. آن‌طور که از روایت بوستان برمی‌آید، وقتی در هند بود، سازکار بتی را کشف کرد و برهمنی را که در آنجا نهان بود در چاله انداخت و کشت. وی در بوستان، این روش را در برابر همه فریبکاران توصیه کرده‌است. حکایات سعدی عموماً پندآموز و سرشار از پند و نیز پاره‌ای مطایبات است. سعدی، ایمان را مایه تسلیت می‌دانست و راه التیام زخم‌های زندگی را محبت و دوستی قلمداد می‌کرد. علت عمر دراز سعدی نیز ایمان قوی او بود.

آغاز سفر؛ آموزش در بغداد

سعدی در حدود ۶۲۰ یا ۶۲۳ قمری از شیراز به مدرسه نظامیه بغداد رفت و در آنجا از آموزه‌های امام محمد غزالی بیشترین تأثیر را پذیرفت. سعدی در گلستان، غزالی را امام مرشد می‌نامد.

سعدی از حضور خویش در نظامیه بغداد چنین یاد می‌کند:

مرا در نظامیه ادرار بود شب و روز تلقین و تکرار بود

(توضیح: «ادرار» در بیت یادشده به معنی مستمری و مقرری و شهریه، و نیز تقریباً معادل بورس تحصیلی امروزی است)

نکته درخور توجه، رفاه دانشمندان در این زمانه بود. خواجه نظام الملک طوسی نخستین کسی بود که مستمری ثابت و مشخصی برای مدرسان و طلاب مدارس نظامیه تنظیم کرد. این امر موجب شد تا اهل دانش به لحاظ اجتماعی و اقتصادی، از جایگاه ویژه و امنیت خاطر فراوانی بهره‌مند شوند.

جدا از از نظامیه، سعدی در مجلس درس استادان دیگری از قبیل شهاب‌الدین عمر سهروردی نیز حضور یافت و در عرفان از او تأثیر گرفت. این شهاب‌الدین عمر سهروردی را نباید با شیخ اشراق، یحیی سهروردی اشتباه گرفت. معلم احتمالی دیگر سعدی در بغداد ابوالفرج بن جوزی (درگذشته ۶۳۶) بوده است که در هویت اصلی وی بین پژوهشگران (از جمله بین محمد قزوینی و محیط طباطبایی) اختلاف وجود دارد.

دیگر سفرها

پس از پایان تحصیل در بغداد، سعدی به سفرهای گوناگونی پرداخت که در آثار خود به بسیاری از این سفرها اشاره کرده است. در این‌که سعدی دقیقاً از چه سرزمین‌هایی دیدن کرده، میان پژوهندگان اختلاف نظر وجود دارد و به حکایات خود سعدی هم نمی‌توان بسنده کرد، و به نظر می‌رسد که بعضی از این سفرها داستان‌پردازی باشد (موحد، ۱۳۷۴، ص ۵۸)، زیرا بسیاری از آنها منطقاً پایه نمادین و اخلاقی دارند نه واقعی. مسلم است که شاعر به عراق، شام، حجاز و بخش‌هایی از فرنگ سفر کرده است و شاید از هندوستان، ترکستان، آسیا صغیر، غزنین، آذربایجان، فلسطین، چین، یمن و آفریقای شمالی هم دیدار کرده باشد.

بازگشت به شیراز

سعدی در حدود سال ۶۵۵ قمری به شیراز بازگشت و در خانقاه ابو عبدالله بن خفیف مجاور شد. حاکم فارس در این زمان اتابک ابوبکر بن سعد زنگی (حکومت: ۶۲۳-۶۵۸ ه. ق) بود که برای جلوگیری از هجوم مغولان به فارس، به آنان خراج می‌داد و یک سال بعد به فتح بغداد به دست مغولان (در ۴ صفر ۶۵۶) به آنان کمک کرد. در دوران ابوبکر بن سعد بن زنگی، شیراز پناهگاه دانشمندان شده بود که از دم تیغ تاتار جان سالم به‌در برده بودند. در دوران وی، سعدی مقامی ارجمند در دربار به‌دست آورده بود. در آن زمان، ولیعهد مظفرالدین ابوبکر به نام سعد بن ابوبکر، که تخلص سعدی هم از نام اوست، به سعدی ارادت بسیار داشت.

سعدی بوستان را، که سرودنش در ۶۵۵ قمری به پایان رسید، به نام بوبکر سعد کرد و آن را به وی تقدیم نمود. کمتر از یک سال بعد از تدوین بوستان، در بهار سال ۶۵۶، دومین اثرش گلستان را به نام ولیعهد سعد بن ابوبکر بن زنگی نگاشت، و خود در «دیباچه» گلستان می‌گوید: «هنوز از گلستان بوستان بقیتی موجود بود که کتاب گلستان تمام شد.» ظاهراً در اینجا منظور سعدی از «بوستان»، کتاب بوستان اوست؛ البته درباره نام‌گذاری بوستان و زمان نام‌گذاری آن، میان پژوهشگران اختلاف نظر وجود دارد.

آثار

از سعدی آثار بسیاری به نظم و نثر برجای مانده است:

1. بوستان: منظومه‌ای است حاوی حکایات اخلاقی.

2. گلستان: به نثر مسجع.
3. دیوان اشعار: شامل غزلیات و قصاید و رباعیات و مثنویات و مفردات و ترجیع‌بند و غیره (به فارسی) و چندین قصیده و غزل عربی.
4. مواظ: کتابی است چون دیوان اشعار.

1. صاحبیه: مجموعه چند قطعه فارسی و عربی است که سعدی در ستایش شمس‌الدین صاحب‌دیوان جوینی، وزیر اتابکان، سروده‌است.

2. قصاید سعدی: قصاید عربی سعدی حدود ۷۰۰ بیت است که بیشتر محتوای آن غنا، مدح، اندرز و مرثیه است. قصاید فارسی در ستایش پروردگار و مدح و اندرز و نصیحت بزرگان و پادشاهان آمده‌است.

3. مرثی‌های سعدی: قصاید بلند سعدی است که بیشتر آن در رثای آخرین خلیفه عباسی، المستعصم بالله، سروده شده‌است و در آن هلاکوخان مغول را به‌خاطر قتل خلیفه عباسی نکوهش کرده‌است. سعدی چند چکامه نیز در رثای برخی اتابکان فارس و وزرای ایشان سروده‌است.

4. مفردات سعدی: مفردات شامل مفردات و مفردات در رابطه با پند و اخلاق است.

5. رسائل نثر:

1. کتاب نصیحة الملوك
2. رساله در عقل و عشق
3. الجواب
4. در تربیت یکی از ملوک گوید
5. مجالس پنجگانه

6. هزلیات سعدی: بخش بسیار کوچکی از دیوان سعدی را، خبیثات و مجالس الهزل تشکیل می‌دهد. این بخش همان چیزی است که به هزلیات سعدی معروف است.

از میان چاپ‌های انتقادی آثار سعدی، دو تصحیح محمدعلی فروغی و غلامحسین یوسفی از بقیه معروف‌ترند

بوستان

بوستان کتابی است منظوم در اخلاق، در بحر متقارب و چنان‌که سعدی خود اشاره کرده‌است، نظم آن را در ۶۵۵ ه. ق. به پایان برده‌است. کتاب در ده باب تألیف و به ابوبکر بن سعد زنگی تقدیم شده‌است. معلوم نیست خود شیخ آن را چه می‌نامیده‌است. در بعضی آثار قدیمی به آن نام «سعدی‌نامه» داده‌اند. بعدها، به قرینه نام کتاب دیگر سعدی، یعنی گلستان، نام بوستان را بر این کتاب نهادند.

باب‌های بوستان از قرار زیر است:

1. عقل و تدبیر و رای
2. احسان
3. عشق و مستی و شور
4. تواضع
5. رضا
6. قناعت
7. عالم تربیت
8. شکر بر عافیت

9. توبه و راه صواب
10. مناجات و ختم کتاب

آنچه عیان است این است که بوستان در قالب مثنوی و به سبک حماسی سروده شده، و احتمالاً سعدی آن را به تقلید از فردوسی بر وزن شاهنامه سروده است، حال آنکه طبع لطیف او فرصت حماسه‌سرایی بر وی نگسترده است، آن‌سان که در شعری حماسی می‌سرآید:

مرا در سپاهان یکی یار بود که جنگاور و شوخ و عیار بود
در این بیت نیز صفت شوخ‌بودن «شاهدان» را به «جنگاوران» منتسب می‌کند.
و این شعر که قیاس بوستان و شاهنامه است:
فردوسی می‌سرآید:

بَرَد کشتی آنجا که خواهد خدای وگر جامه بر تن دَرَد ناخدای
و سعدی همین مضمون را در بوستان این گونه سروده است:
خدا کشتی آنجا که خواهد بَرَد وگر ناخدا جامه بر تن دَرَد

گلستان

گلستان کتابی است که سعدی یک سال پس از اتمام بوستان، کتاب مستقل نخستش، آن را به نثر آهنگین فارسی در هشت باب «سیرت پادشاهان»، «اخلاق درویشان»، «فضیلت قناعت»، «فوائد خاموشی»، «عشق و جوانی»، «ضعف و پیری»، «تأثیر تربیت»، و «آداب صحبت» نوشته است. این کتاب به گمانی تأثیرگذارترین کتاب نثر در ادبیات فارسی است.

نمونه‌هایی از نثر گلستان سعدی:

- منت خدای را، عَزَّ وَ جَلَّ، که طاعتش موجب قربت است و به شکر اندرش مزید نعمت. هر نفسی که فرومی‌رود مُمَدِّ حیات است و چون برمی‌آید مَفْرَحِ ذات؛ پس در هر نفس دو نعمت موجود است و بر هر نعمت شُکری واجب.
- دو کس رنج بیهوده بردند و سعی بی‌فایده کردند؛ یکی آن‌که اندوخت و نخورد، و دیگری آن‌که آموخت و نکرد.
- سه چیز پایدار نم‌اند: مال بی تجارت و علم بی بحث و مُلک بی سیاست.
- دشمنی ضعیف که در طاعت آید و دوستی نماید بدان مقصود وی جز آن نیست که دشمنی قوی گردد؛ و گفته‌اند بر دوستی دوستان اعتماد نیست، تا به تملق دشمنان چه رسد! و هر که دشمن کوچک را حقیر می‌دارد، بدان م‌اند که آتش اندک را مهمل می‌گذارد.

غزلیات

غزلیات سعدی مجموعه شعرهایی است که سعدی در قالب غزل سروده و تاکنون چندین تصحیح از آن‌ها بوسیله استادان زبان و ادب فارسی منتشر شده است. غزل‌های عاشقانه سعدی، به سادگی، خلوص و زمینی بودن شهره‌اند. این غزلیات در چهار کتاب طبیات، بدایع، خواتیم و غزلیات قدیم گردآوری شده است.

در عین حال که سبک شعری سعدی از توان تخیل و تصویرآفرینی پیچیده و بالایی بهره دارد، به‌گونه شگفت‌انگیز و نبوغ‌آمیزی ساده و روان است؛ سادگی و روانی‌ای که حاصل و زاینده شیوه موجز، نرم، آرام، و دل‌نشین بیان اوست.

نمونه‌ای از غزل‌های سعدی:

وقتی دل سودایی، می‌رفت به بُستان‌ها	بی‌خویشتم کردی، بوی گل و ریحان‌ها
ای مهر تو در دل‌ها، وی مهر تو بر لب‌ها!	وی شور تو در سر‌ها، وی سرّ تو در جان‌ها!
تا عهد تو در بستم، عهد همه بشکستم	بعد از تو روا باشد، نقض همه پیمان‌ها
هر کو نظری دارد، با یار کمان‌ابرو	باید که سپر باشد، پیش همه پیکان‌ها
گویند مگو سعدی، چندین سخن از عشقش	می‌گویم و بعد از من، گویند به دوران‌ها

مواعظ

مواعظ آخرین اثر سعدی و در زمره بهترین آثار سعدی است. شعر مشهور زیر از نمونه غزل‌های مواعظ سعدی است:

تن آدمی شریف است به جان آدمیت	نه همین لباس زیباست نشان آدمیت
اگر آدمی به چشم است و دهان و گوش و بینی	چه میان نقش دیوار و میان آدمیت؟!
خور و خواب و خشم و شهوت، شَغَب است و جهل و ظلمت	

حیوان خبر ندارد ز جهان آدمیت	
به‌حقیقت آدمی باش، وگرنه مرغ باشد	که همین سخن بگوید به زبان آدمیت
مگر آدمی نبودی که اسیر دیو ماندی؟	که فرشته ره ندارد به مقام آدمیت

نمونه‌هایی از غزل‌های سعدی

نه طریق دوستان است و نه شرط مهربانی	که به دوستان یکدل، سر دست برفشانی
نَفْسِ بیا و بنشین، سخنی بگو و بشنو	که به تشنگی بمردم، بر آب زندگانی
دل عارفان بیردند و قرار پارسایان	همه شاهدان به صورت، تو به صورت و معانی
نه خلافِ عهد کردم، که حدیث جز تو گفتم	همه بر سر زبانند و تو در میان جانی
مده ای رفیق پندم، که نظر بر او فکندم	تو میان ما ندانی، که چه می‌رود نهانی
دل دردمند سعدی، ز محبت تو خون شد	نه به وصل می‌رسانی، نه به قتل می‌رهانی

به جهان خرّم از آنم، که جهان خرّم از اوست	عاشقم بر همه عالم، که همه عالم از اوست
به غنیمت شمر ای دوست، دَم عیسی صبح	تا دل مرده مگر زنده کنی، کاین دَم از اوست
نه فلک راست مسلم، نه ملک را حاصل	آنچه در سرّ سُویدای بنی‌آدم از اوست
به حلاوت بخورم زهر، که شاهد ساقی‌ست	به ارادت ببرم زخم، که درمان هم از اوست
زخم خونیم اگر به نشود، به باشد	خُئک آن زخم، که هر لحظه مرا مرهم از اوست
غم و شادی بر عارف چه تفاوت دارد؟	ساقیا، باده بده شادی آن، کاین غم از اوست
پادشاهی و گدایی، بر ما یکسان است	چو بر این در، همه را پشتِ عبادت خم از اوست
سعدیا، گر بگند سیل فنا خانه عمر	دل قوی دار، که بنیاد بقا محکم از اوست

ای ساربان آهسته رو، کارام جانم می‌رود	و آن دل که با خود داشتم، با دل‌ستانم می‌رود
---------------------------------------	---

من مانده‌ام مهجور از او، بیچاره و رنجور از او	گویی که نیشی دور از او، در استخوانم می‌رود
---	--

گفتم به نیرنگ و فسون، پنهان کنم ریش درون	پنهان نمی‌مآند که خون بر آستانم می‌رود
محمل بدار ای ساروان، تندی مکن با کاروان	کز عشق آن سرو روان، گویی روانم می‌رود
او می‌رود دامن‌کشان، من زهر تنهایی چشان	دیگر می‌رس از من نشان، کز دل نشانم می‌رود
برگشت یار سرکشم بگذاشت عیش ناخوشم	چون می‌جمری پُراتشم کز سر دُخانم می‌رود
با آن همه بیداد او، وین عهد بی‌بنیاد او	در سینه دارم یاد او، یا بر زبانم می‌رود
باز آی و بر چشمم نشین، ای دل‌ستان نازنین	کآشوب و فریاد از زمین، بر آسمانم می‌رود
شب تا سحر می‌نَغْنَم، وَاَنْدَرَز کس می‌نشوم	وین ره نه قاصد می‌روم، کز کف عنانم می‌رود
گفتم بگریم تا ایل، چون خر فرومآند به گل	وین نیز نتوانم که دل با کاروانم می‌رود
صبر از وصال یار من، برگشتن از دلدار من	گر چه نباشد کار من، هم کار از آنم می‌رود
در رفتن جان از بدن، گویند هر نوعی سخن	من خود به چشم خویشتن دیدم که جانم می‌رود
سعدی! فغان از دستِ ما، لایق نبود ای بی‌وفا	طاقت نمی‌آرم جفا، کار از فغانم می‌رود

سعدی و فردوسی

سعدی از فردوسی در کتاب بوستان خود -در باب دوم، در احسان- یاد کرده و وی را شخصی نژاده و پاکزاد می‌داند:

چه خوش گفت فردوسی پاک زاد	که رحمت بر آن ثربت پاک باد
میازار موری که دانه‌کش است	که جان دارد و جان شیرین خوش است
سیاه آندرون باشد و سنگدل	که خواهد که موری شود تنگدل

نیایش پادشاهان

سعدی همچون بسیاری از شاعران پیشین و پسین خود نبود که پادشاهان را برای بدست آوردن پول و سرمایه، مدح و ستایش می‌کنند. وی در کتاب بوستان -بخش در نیایش خداوند- در این باره چنین می‌گوید:

مرا طبع از این نوع خواهان نبود	سر مدحت پادشاهان نبود
ولی نظم کردم به نام فلان	مگر باز گویند صاحب دلان
که سعدی که گوی بلاغت ربود	در ایام بوبکر بن سعد بود

شعر بنی‌آدم

شعر «بنی‌آدم» سعدی بسیار مشهور است و در پیام فارسی که در مجموعه پیام‌های فضایی‌مای وجر (مجموعاً پیامهایی به ۵۵ زبان) برای فضاها دور دست فرستاده شده است این شعر به عنوان پیام

برگزیده شده است. (شنیدن پیام فارسی برای ساکنان فضا از وبگاه ویجر، ناسا) باراک اوباما رئیس جمهوری ایالات متحده نیز در پیام نوروزی سال ۲۰۰۹ این بیت از سعدی را قرائت کرد.

بنی آدم اعضای یک پیکرند که در آفرینش ز یک گوهرند

چو عضوی بدرد آورد روزگار دگر عضوها را نماند قرار

و دبیرکل سازمان یونسکو در سخنرانی خود این شعر را برای حضار خواند

در بخش شمالی سالن مذاکرات نمایندگان در سازمان ملل متحد، فرشی از استاد صیرفیان با شعر جاودانه سعدی در وسط فرش با الیاف طلا نقش بسته است. این فرش در سال ۲۰۰۵ میلادی، از سوی هیئت نمایندگی ایران در سازمان ملل متحد و توسط استاد صیرفیان به سازمان ملل اهدا شد. این فرش برخلاف عادت سازمان ملل که هدایا را به نمایش نمی‌گذارد در محل مناسبی در سازمان ملل آویزان شد که کارشناسان می‌گویند این اقدام «به علت غیرممکن بودن مقاومت در برابر شعر سعدی» بوده است.

بان کی مون، دبیرکل سازمان ملل متحد در سخنرانی سال ۲۰۱۲ خود در تهران با اشاره به این شعر گفت: «در ورودی سازمان ملل فرش عظیمی قرار دارد- فکر می‌کنم بزرگترین فرشی است که سازمان ملل دارد- که زینت بخش دیوار سازمان ملل و هدیه‌ای از سوی مردم ایران است. در کنار آن سخنان اعجاب آور سعدی شاعر بزرگ ایرانی قرار دارد.» و سپس شعر بنی آدم را خواند.

گفتنی است که چاپ مصرع اول این شعر بر روی اسکناس‌های یکصد هزار ریالی در سال ۱۳۸۹، موجب واکنش‌های رسانه‌ای گردید و روایت صحیح این بیت، از فرهنگستان زبان و ادب فارسی اعلام شد.

آنچه سعدی درباره خویش می‌سراید

در بارگاه خاطر سعدی خرام اگر خواهی ز پادشاه سخن داد شاعری

هفت کشور نمی‌کنند امروز بی مقالات سعدی انجمنی

من آن مرغ سخن‌دانم که در خاکم رود صورت هنوز آواز می‌آید به معنی از گلستانم

هر متاعی ز مخزنی خیزد شکر از مصر و سعدی از شیراز

منم امروز و تو انگشت‌نمای همه خلق من به شیرین‌سخنی و تو به خوبی مشهور

اگر شربتی بایدت سودمند ز سعدی سیتان تلخ داروی پند

بر حدیث من و حسن تو نیفزاید کس حد همین است سخندانی و زیبایی را

سعدی اندازه ندارد که به شیرین سخنی باغ طبیعت همه مرغان شکرگفتارند

خانه زندان است و تنهایی ضلال هر که چون سعدی گلستانیش نیست

درین معنی سخن باید که جز سعدی نیاراید که هر چ از جان برون آید نشیند لاجرم بر دل

هنر بیار و زبان آوری مکن سعدی
چه حاجت است بگوید شکر که شیرینم؟
قلم است این به دست سعدی در
یا هزار آستین در دری
دعای سعدی اگر بشنوی زیان نکنی
که یحتمل که اجابت بود دعایی را
ز خاک سعدی شیراز بوی عشق آید
هزار سال پس از مرگ او گرش بویی
من دگر شعر نخواهم بسرایم که مگس
زحمت می‌دهد از بس که سخن شیرین است

سعدی از نگاه دیگران

در ستایش سعدی

- مجد همگر در ستایش سعدی:
- از سعدی مشهور سخن شعر روان جوی
- کاو کعبه فضل است و دلش چشمه زمزم
- محمدتقی بهار در ستایش سعدی:
- سعدیا! چون تو کجا نادره گفتاری هست؟
- یا چو بستان و گلستان تو گلزاری هست؟
- «مشنو ای دوست که غیر از تو مرا یاری هست
- لطف گفتار تو شد دام ره مرغ هوس
- پایبند تو ندارد سر دمسازی کس
- «به کمند سر زلفت نه من افتادم و بس
- همام تبریزی در ستایش سعدی:
- همام را سخن دل‌فریب و شیرین است
- ولی چه سود که بیچاره نیست شیرازی
- سیف‌الدین فرغانی معاصر سعدی، خطاب به وی:
- نمی‌دانم که چون باشد به معدن زر فرستادن
- به دریا قطره آوردن، به کان گوهر فرستادن
- چو بلبل در فراق گل از این اندیشه خاموشم
- که بانگ زاغ چون شاید به خنیاگر فرستادن!
- حدیث شعر من گفتن کنار طبع چون آبت
- به آتشگاه زرتشت است خاکستر فرستادن
- ضمیرت جام جمشید است و در وی نوش جان‌پرور
- بر او جرعه‌ای نتوان از این ساغر فرستادن
- تو کشورگیر آفاقی و شعر تو، تو را لشکر
- چه خوش باشد چنین لشکر به هر کشور فرستادن
- عبدالحسین زرین‌کوب:
- «سعدی معانی لطیف تازه را در عبارات آسان بیان می‌کند و از تعقید و تکلف برکنار می‌ماند.
- بعید نیست اگر بگوییم این بیت را در وصف خود سروده‌است:
- صبر بسیار ببايد پدر پير فلک را
- که دگر مادر گیتی چو تو فرزند بزاید
- محمدعلی فروغی درباره سعدی می‌نویسد: «اهل ذوق اعجاب می‌کنند که سعدی هفتصد سال
- پیش به زبان امروزی ما سخن گفته‌است، ولی حق این است که [...] ما پس از هفتصد سال به
- زبانی که از سعدی آموخته‌ایم سخن می‌گوییم».

- ضیاء موحد درباره‌ی وی می‌نویسد: «زبان فارسی پس از فردوسی به هیچ شاعری به‌اندازه‌ی سعدی مدیون نیست».
- زبان سعدی به «سهل ممتنع» معروف شده‌است، از آنجا که به نظر می‌رسد نوشته‌هایش از طرفی بسیار آسان‌اند و از طرفی دیگر گفتن یا ساختن شعرهای مشابه آنها ناممکن.
- روح‌الله خمینی: او نیز در بیت «شاعر اگر سعدی شیرازی است / بافته‌های من و تو بازی است» به مقام والای سعدی اشاره می‌کند.
- گارسن دوتاسی: سعدی تنها نویسنده ایرانی است که نزد توده‌ی مردم اروپا شهرت دارد.
- باریبه دومنار: در آثار سعدی، لطف طبع هوراس، سهولت بیان اوید، قریحه‌ی بذله‌گوی فرانسوا رابله، و سادگی لافونتن را می‌توان یافت.
- سر ادوین آرنولد: باری دگر همراه من آی، از آن آسمان گرفته، تا گوش بر نغمه‌ی خوش‌آهنگ و سحرآسای سعدی گذاریم، بلبلی هزارستان، که، از دل گلستان خویش، به پارسی هر دم نوایی دیگر ساز خواهد کرد...^۱

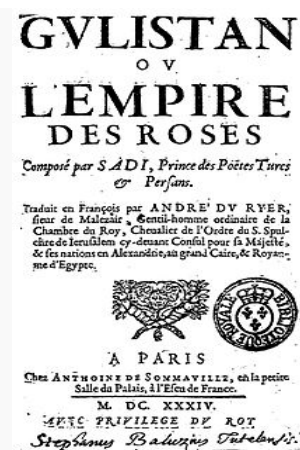
در نقد سعدی

احمد شاملو، ماهنامه‌ی تجربه شماره ۴، شهریور ۱۳۹۰

سعدی عمیق نمی‌اندیشد، اما زیبا بیان می‌کند. پشت بیان او چیز دیگری سوای آنچه بیان می‌کند، نیست. در او هرچه هست، لفاظی‌ست، نه اندیشه‌پردازی

ذبیح‌الله منصوری شبهه‌ی عدم اصالت اشعار سعدی را مطرح ساخته و اشعار وی را اقتباس دانسته‌است. احمد کسروی تیر نقد را به سمت گرایش‌های جنسی سعدی نشانه گرفته و او را از این منظر مورد سرزنش قرار داده‌است. میرزا آقاخان کرمانی ابیات عاشقانه‌ی سعدی را مورد نقد اخلاقی قرار داده‌است. نیما یوشیج بیشتر از منظر خلاقیت معنایی و مفهومی، اشعار سعدی را قابل نقد می‌بیند. اسماعیل خویی و علی شریعتی بر گرایش‌های سازش‌کارانه و محافظه‌کارانه‌ی سعدی انگشت گذاشته و از این لحاظ، وی را شایسته‌ی نقد می‌بینند.

ترجمه‌ی آثار سعدی به زبان‌های اروپایی



صفحه‌ی عنوان ترجمه‌ی آندره دو ریه از قسمت‌هایی از گلستان، منتشرشده در سال ۱۶۳۴

آندره دو ریه نخستین کسی بود که با ترجمهٔ قسمت‌هایی از گلستان در سال ۱۶۳۴ به زبان فرانسوی، سعدی را به اروپاییان شناساند. دو دهه پس از ترجمهٔ او، یعنی در ۱۶۵۴، آدام اولئاریوس، ترجمهٔ کاملی از بوستان و گلستان را به زبان آلمانی منتشر کرد.

آرامگاه



آرامگاه سعدی شیراز

سعدی در خانقاهی که اکنون آرامگاه اوست و در گذشته محل زندگی او بود، به خاک سپرده شد که در ۴ کیلومتری شمال‌شرقی شیراز، در دامنهٔ کوه فهندژ، در انتهای خیابان بوستان و در کنار باغ دلگشا است. این مکان در ابتدا خانقاه شیخ بوده که وی اواخر عمرش را در آنجا می‌گذرانده و سپس در همان‌جا دفن شده‌است. برای اولین بار در قرن هفتم توسط خواجه شمس الدین محمد صاحب‌دیوانی وزیر معروف آباخان، مقبره‌ای بر فراز قبر سعدی ساخته شد. در سال ۹۹۸ هـ. ق به حکم یعقوب ذوالقدر، حکمران فارس، خانقاه شیخ ویران گردید و اثری از آن باقی نماند. تا این‌که در سال ۱۱۸۷ هـ. ق به دستور کریمخان زند، عمارتی ملوکانه از گچ و آجر بر فراز مزار شیخ بنا شد که شامل ۲ طبقه بود. طبقهٔ پایین دارای راهرویی بود که پلکان طبقه دوم از آنجا شروع می‌شد.

در دو طرف راهرو دو اتاق کرسی‌دار ساخته شده بود. در اتاقی که سمت شرق راهرو بود، مزار سعدی قرار داشت و معجری چوبی آن را احاطه کرده بود. قسمت غربی راهرو نیز موازی قسمت شرقی، شامل دو اتاق می‌شد، که بعدها شوریده (فصیح‌الملک) شاعر نابینای شیرازی در اتاق غربی این قسمت دفن شد. طبقه بالای ساختمان نیز مانند طبقه زیرین بود، با این تفاوت که بر روی اتاق شرقی که قبر سعدی در آنجا بود، به احترام شیخ اتاقی ساخته نشده بود و سقف آن به اندازه دو طبقه ارتفاع داشت. در دورهٔ قاجاریه (سال ۱۳۰۱) توسط فتح‌علی‌خان صاحب‌دیوان مرمت شد و چند سال بعد نیز حبیب‌الله‌خان قوام‌الملک دستور تعمیر و ترمیم قسمتی از بنا را صادر کرد، و تولیت آن به "کربلایی سید زین العابدین چینی (حسینی نیک) سپرده شد و ایشان در سال ۱۳۲۱ هـ. ش درگذشت.

بنای فعلی آرامگاه سعدی از طرف انجمن آثار ملی در سال ۱۳۳۱ هـ. ش با تلفیقی از معماری قدیم و جدید ایرانی در میان عمارتی هشت ضلعی با سقفی بلند و کاشیکاری ساخته شد. روبه‌روی این هشتی، ایوان زیبایی است که دری به آرامگاه دارد.

سکه‌های پانصدریالی برنزی ایران از سال ۱۳۸۷ خورشیدی به نقش آرامگاه سعدی مزین شده‌است. همچنین طرح پشت اسکناس ده‌هزار تومانی (یکصد هزارریالی) نمایی از مقبرهٔ سعدی در شیراز می‌باشد.

در تاریخ آل یاسر آمده‌است که سعدی با حکیم نزاری قهستانی مرواداتی داشته‌است و سعدی برای دیدن نزاری به بیرجند آمده‌است

روز سعدی

مرکز سعدی‌شناسی، از سال ۱۳۸۱ خورشیدی، روز ۱ اردیبهشت را روز سعدی، اعلام کرد و در اول اردیبهشت ۱۳۸۹ خورشیدی، در «اجلاس شاعران جهان» در شیراز، نخستین روز اردیبهشت، از سوی نهادهای فرهنگی داخلی و خارجی، به‌عنوان «روز سعدی» نامگذاری شد.

مدیر مرکز سعدی‌شناسی در اعلام برنامه‌های روز سعدی گفت:

اول اردیبهشت‌ماه هر سال در شیراز و برخی از شهرهای ایران و جهان فرصت مغتنمی برای گلگشت در بوستان و گلستان سعدی شیراز فراهم می‌شود و اندیشمندان و سعدی‌پژوهان، سعدی‌دوستان و هنرمندان هریک به فراخور دانش و ذوق خویش، به کلام و نوا و رنگ و نمایش از سعدی می‌گویند و عشق و حکمت و نیک‌پنداری او را ارج می‌نهند.

حکیم سنایی



زادروز غزنه ۴۷۳ هجری قمری

درگذشت غزنه ۵۴۵ هجری قمری

آرامگاه غزنه

نام‌های دیگر ابوالمجد مجدود بن آدم سنایی غزنوی

دوره	قرن پنجم و ششم هجری
آثار	حديقة الحقیقه سیر العباد الی المعاد

ابوالمجد مجدود بن آدم سنایی غزنوی یا حکیم سنایی (۴۷۳-۵۴۵ قمری)، از بزرگترین شاعران قصیده‌گو و مثنوی‌سرای زبان پارسی است، که در سده ششم هجری می‌زیسته است.

زندگی

حکیم سنایی در سال ۴۷۳ هجری قمری در شهر غزنه دیده به جهان گشود، و در سال ۵۴۵ هجری قمری در همان شهر درگذشت. نام او را عوفی مجدالدین آدم السنائی و حاجی خلیفه آدم نیز نوشته‌اند. محمد بن علی الرقا از معاصران او در دیباچه حديقة الحقیقه نام او را "ابوالمجدود بن آدم السنائی" نوشته است. این حاکی از آن است که نام‌های دیگری که بر روی او نهاده‌اند غلط است. در دیوان سنایی ابیاتی به چشم می‌خورد که در آن سنایی خود را "حسن" خوانده است. در این بیت سنایی می‌گوید:

حسن اندر حسن اندر حسنم تو حسن خلق و حسن بنده حسن

به‌خاطر این بیت بعضی از محققان می‌گویند که نام او در اصل حسن بوده و وی بعدها نام "مجدود" را برای خود انتخاب کرده است. در ابتدا سنایی طبق عادت آن زمان به دربار سلاطین روی آورد و به دستگاه غزنویان راه یافت. او در ابتدا به مداحی پرداخت تا این‌که یک‌باره شیدا شد و دست از جهان‌جانیان شست. سنایی چند سالی از دوران جوانی را در شهرهای بلخ و سرخس و هرات و نیشابور گذراند. می‌گویند در زمانی که در بلخ بود به کعبه رفت. بعد از این‌که از مکه بازگشت مدتی در بلخ ماند. در سال ۵۱۸ ق به غزنین برگشت. یادگار پرارزش سفرهایش مقداری از قصاید وی است. بعد از بازگشت به غزنین می‌گویند که خانه‌ای نداشت و یکی از بزرگان غزنین به نام خواجه عمید احمد بن مسعود به او خانه‌ای بخشید و سنایی تا پایان عمر در غزنین در عزلت به سر برد. و در این ایام مثنوی حديقة الحقیقه را نوشت.

نصایح و اندرزهای حکیم سنایی دلاویز و پرتنوع، شعرش روان و پرشور و خوش‌بیان، و خود او، در زمره پایه‌گذاران نخستین ادبیات منظوم عرفانی در زبان فارسی به‌شمار آمده است.

(صفحه ۴۲، حافظنامه، شرح الفاظ، اعلام، مفاهیم کلیدی و ابیات دشوار حافظ.)

او در مثنوی، غزل و قصیده توانایی خود را به‌وضوح نشان داده است.

سنایی دیوان مسعود سعد سلمان را، هنگامی که مسعود در اسارت بود، برای او تدوین کرد و با اهتمام سنایی، دیوان مسعود سعد همان زمان ثبت و پراکنده شد و این نیز از بزرگواری سنایی حکایت می‌کند.

مضامین عرفانی

بسیاری از مفاهیم و مضامین بلند اخلاقی و عرفانی، برای نخستین بار، با سحر و سادگی سخن‌دل‌نشین، زلال، و از جان برخاسته حکیم سنایی به ادبیات کهن فارسی وارد شد.

این سخن تحفه‌ایست ربانی	رمز اسرارهای روحانی
خاطر ناقصم چو کامل شد	به سخن‌های بکر حامل شد
هر نفس شاهی دگر زاید	هر یک از یک شگرفت‌تر زاید

شاهدانی به چهره همچو هلال در حجاب حروف زهره جمال
در مقامی که این سخن خوانند عقل و جان سحر مطلقش دانند
خاکیان جان نثار او سازند قدسیان خرقة‌ها در اندازند
طریق التحقيق

همین بذرهای اولیه سخنان روحانی و عرفانی است که سنایی پراکنده کرد، و عطار و مولانا و سعدی و حافظ و جز آنان، در طول بیشتر از سه قرن، آن‌ها را به اوج پختگی، صلابت، روانی، و پرمعنایی رسانیدند.

سنایی و مولانا

معانی و الفاظ نوظهور عرفانی در شعر و سخن سنایی در اشعار و اندیشه‌های دیگر استادان سخن فارسی همچون مولانا تأثیر گذارده و در مواردی بازتاب مستقیم داشته‌اند.

مولانای بلخی عطار نیشابوری و سنایی غزنوی را به‌منزله روح و چشم خود می‌دانست:

عطار روح بود و سنایی دو چشم او ما از پی سنایی و عطار آمدیم

آثار سنایی

قصاید، غزلیات، رباعیات، قطعات و مفردات سنایی در دیوان اشعار وی گرد آمده است. جز دیوان، آثار دیگر او عبارت‌اند از:

1. حقیقة الحقیقه: این منظومه که در قالب مثنوی سروده شده است، محتوای عرفانی دارد. این منظومه را الهی‌نامه یا فخری‌نامه سنایی نیز خوانده‌اند. کار سرودن حقیقة الحقیقه در سال ۵۲۵ ق پایان یافته است و پنج تا حدود دوازده هزار بیت است.
2. طریق التحقيق: منظومه دیگری در قالب مثنوی است که به وزن و شیوه حقیقة الحقیقه سروده شده است و کار سرودن آن در سال ۵۲۸ ق، سه سال بعد از اتمام حقیقة الحقیقه، تمام شده است.
3. سیرالعباد الی المعاد: منظومه‌ای رمزی و عرفانی است شامل هفتصد بیت که در آن از موضوعات اخلاقی سخن رفته است. سنایی در این اثر به طریق تمثیل، از خلقت انسان و نفوس و عقل‌ها صحبت به میان آورده است. سنایی آن را در سرخس سروده است.
4. کارنامه بلخ: هنگام توقف شاعر در بلخ سروده شده و حدود پانصد بیت است و چون به طریق مزاح سروده شده، آن را مطایبه نامه نیز گفته‌اند و به گوشه‌هایی از زندگی خود و پدر و بعضی از معاصرانش پرداخته است.
5. عشق‌نامه: شامل حدود هزار بیت در قالب مثنوی است و در چهار بخش حقایق، معارف، مواعظ و حکم گرد آمده است.
6. عقل‌نامه: منظومه‌ای است که در سبک و وزن عشق‌نامه در قالب مثنوی سروده شده است.
7. مکاتیب: نوشته‌ها و نامه‌هایی از سنایی است که به نثر فارسی نوشته شده و از آن با نام مکاتیب یا رسائل سنایی یاد می‌شود.
8. تحریمه القلم: مثنوی بسیار کوتاهی در حدود صد بیت که خطاب به قلم سروده و سپس وارد بعضی مسائل عرفانی می‌شود.

سوزنی سمرقندی

سوزنی سمرقندی (درگذشته ۵۶۲ یا ۵۶۹ هجری قمری) شاعر ایرانی قرن ششم هجری است.

شمس‌الدین تاج‌الشعرا محمدبن علی سمرقندی. وی در ابتدای جوانی برای کسب دانش به بخارا رفت. و به قول عوفی به سبب تعلق خاطر به شاگرد سوزنگری به آموختن آن صنعت مشغول شد. سوزنی سمرقندی معاصر ارسلان خان محمد از آل افراسیاب و سنجر آتسزبن محمد خوارزمشاه بوده است. وی با عمق بخاری، سنایی غزنوی، انوری ابیوردی، محمد معزی، ادیب صابر و رشیدی سمرقندی معاصر بوده است و با برخی از آنان را هجو کرده و به تیغ زبان خود آزوده است. سوزنی شاعر هجا و بدزبان بوده و در هجو معانی خاص ابداع کرده است. قصاید و قطعات وی سهل، صریح و فصیح است. می‌گویند که وی در اواخر عمر دست از هجو و هزل کشیده و استغفار کرده است. مولد او را عوفی نسف (نخشب)، واقع در نزدیکی سمرقند، می‌داند. وفات او را رضاقلی خان هدایت ۵۶۲ و دولت‌شاه سمرقندی در ۵۶۹ نوشته و از اشعار شاعر حیات او در سال ۵۶۰ مسلم می‌شود.

سید حسن غزنوی

سید حسن غزنوی (۵۳۵ - ۵۶۵ قمری) از شاعران سده ششم هجری است.

اشرف الدین سید حسن ابن محمد متخلص به حسن یا سید، که نزد پادشاهان غزنوی و سلجوقی جایگاه داشت. وی در بیشتر قالب‌های شعری طبع آزمایی کرده و از معاصرین سنایی بود.

غزنوی در قصبه آزادوار درگذشت و آرامگاهش در همانجاست

شاکر بخاری

شاکر بخاری از شاعران قدیم ایران است که در اوایل قرن چهارم در ماوراءالنهر می‌زیست. نام او را رادویانی و اسدی طوسی و شمس قیس گاه «شاکر» و گاه «شاکر بخاری» آورده‌اند. نزدیک‌ترین کسی بوی که نام او را ذکر کرده ابوطاهر طیب بن محمد خسروانی شاعر بزرگ قرن چهارم است که نام او را به صورت ساده «شاکر» همراه نام دو معاصر دیگر خود بوالمئل و جلاب آورده است. وی از شاعران اوایل قرن چهارم بود و در ماوراءالنهر می‌زیسته است. نام او در مآخذی از جمله ترجمان‌البلاغه رادویانی، لغت فرس اسدی طوسی و المعجم شمس قیس، شاکر و گاهی شاکر بخاری آمده است. نزدیک‌ترین کسی که از او نام برده ابوطاهر (ابوطالب) طیب محمد خسروانی شاعر بزرگ قرن چهارم است که نام او را به صورت ساده شاکر و به همراه دو شاعر معاصر دیگر خود بوالمئل و جلاب آورده است:

همی حسد کنم و سال و ماه رشک برم به مرگ بوالمئل و مرگ شاکر و جلاب

البته نام این شاعر در تذکره‌ها نیامده و اطلاع دقیقی از شرح احوال او در دست نیست ولی چون خسروانی از مرگ او و بوالمئل و جلاب در شعر خود سخن گفته و اظهار نموده که به مرگ آنها رشک می‌برد و می‌گوید آن‌ها از رنج دوران و تحمل سختی‌ها با مرگ رهایی یافته‌اند، از این یافته

ها معلوم می شود که شاکر بخارایی در اواسط قرن چهارم یا اوایل نیمه دوم آن قرن حیات داشته است . یکی از دلایل مهم شهرت این شاعر استادی او در سرودن اشعار لطیف بوده است . دلیل دیگر، آوردن نام او در کتاب های لغت بعنوان مثال برای فهم لغات . با این حال اشعار او و شرح حالش مانند بسیاری از شاعران هم عصر او به دست حوادث نابود و جز مقدار کمی از آن باقی نمانده است .

از اشعار موجود شاکر بخاریست :

می سالخورده باید و ما سالخورد نی	سردست روزگار و دل از مهر سرد نی
وز صدهزار مرد یکی مرد مرد نی	از صدهزار دوست یک دوست دوست نی
همه نیکوی گرد وی انجمن	همه عشق وی انجمن گرد من
بمردی او مرد ماند بزن	برادی او راد ماند بزفت
کو کبر داد و مرتبت این کوفشانه را	نفرین کنم ز درد فعال زمانه را
بربط کجا شناسد و چنگ و چغانه را	آنها که بامکوی و کلابه بود شمار
گیتی بآرام اندرون مجلس ببانگ و ولوله	خوشا نبید غارجی با دوستان یکدله
نقل پاشیده همه بر چاکران کرده یله	مجلس پراشیده همه میوه خراشیده همه
مانند سوک خوشه جو باد آژده	اندام دشمنان تو از تیر ناوکی
ساز شراب پیش نهاده رده رده	زیبا نهاده مجلس و عالی گزیده جای

شهاب الدین احمد بن موید نسفی سمرقندی

قرن : ششم ق

شاعر، متخلص به شهاب. از سلاطین ماوراءالنهر بود. در نسف به دنیا آمد. مداح ابوالمظفر رکن الدین قلج طمغاج خان مسعود بود که ممدوح شرف الدین حسام نیز بود. در نظم و بیان معانی و مضامین کمال تسلط را داشت. با سوزنی معاصر و او را هجو می گفت. دارای «دیوان» شعر است. ولی «دیوانش» مانند متقدمین در میان نیست

زندگی

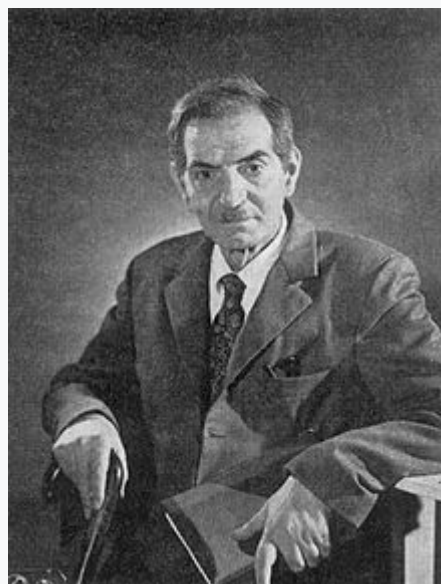
شهاب الدین احمد بن موید نسفی سمرقندی پسر موید نسفی شاعر بزرگ است. وی از شاعران اواخر قرن ششم و مداح ممدوح پدرش ، بود

تخلص وی شهاب بوده، چنان که در جایی می گوید

چون سکندر قلمش بر سر گوهر گذرد	چون به تحریر مدیح تو رسد بنده شهاب
که از عدوی تو پیشه است دیو سوختنش	بزرگوارا بر درگاه تو بنده شهاب
به دولت تو یکایک سرور شد حزنش	ز خدمت تو سراسر امید شد بیمش

ویژگی آثار شهاب موید ابیاتی که از او نقل شده از او ، نشان دهنده کمال تسلط وی در نظم و بیان معانی دقیق است

شهریار



نام اصلی	محمدحسین بهجت تبریزی
زاده	۱۱ دی ۱۲۸۵ خورشیدی تبریز، ایران
محل زندگی	تبریز - تهران
درگذشته	۲۷ شهریور ۱۳۶۷ (۸۲ سالگی) تهران
آرامگاه	مقبرة الشعرا شهر تبریز
لقب	بهجت، شهریار
تخلص	شهریار
پیشه	شاعر و ادیب
تحصیلات	مراحل پایانی پزشکی
دانشگاه	تهران
در حکومت	قاجار - پهلوی - جمهوری اسلامی

سید محمدحسین بهجت تبریزی (زادهٔ ۱۱ دی ۱۲۸۵ – درگذشتهٔ ۲۷ شهریور ۱۳۶۷) متخلص به **شهریار** (پیش از آن بهجت تبریزی) شاعر ایرانی اهل تبریز بود که به زبان‌های فارسی و ترکی آذربایجانی، شعر سروده‌است. وی در تبریز در خانواده‌ای بستان‌آبادی (روستای خُش‌گَناب بستان‌آباد) به دنیا آمد و بنا به وصیتش در مقبرة الشعراي تبریز به خاک سپرده شد. ۲۷ شهریور را به واسطهٔ روز درگذشت او «روز شعر و ادب فارسی» نامیده‌اند. مهم‌ترین اثر شهریار منظومهٔ حیدربابایه سلام؛ (سلام به حیدربابا)، است که از معروف‌ترین آثار ادبیات ترکی آذربایجانی به‌شمار می‌رود و شاعر در آن از اصالت و زیبایی‌های روستا یاد کرده‌است.

شهریار در سرودن گونه‌های دگرسان شعر فارسی - مانند قصیده، مثنوی، غزل، قطعه، رباعی و شعر نیمایی - نیز چیره‌دست بوده‌است. اما بیشتر از دیگر گونه‌ها در غزل شهره بود و از جمله غزل‌های معروف او می‌توان به «علی ای همای رحمت» و «آمدی جانم به قربانت» اشاره کرد. شهریار نسبت به علی بن ابی‌طالب ارادتی ویژه داشت و همچنین شیفتگی بسیاری نسبت به حافظ و فردوسی داشته‌است.

شهریار، از جمله سرایندگانی است که شعر را محلی نیک برای بیان این اندیشه‌ورزی‌های ژرف‌نگرانه و پندآموز دانسته، و بسیاری از اندرزهای اخلاقی، تربیتی را در قالب‌های گوناگون شعری (به‌ویژه در قطعات، رباعیات و دوبیتی‌ها) باز می‌گوید. مخاطب این افکار و مفاهیم نیز نوع بشر و انسان در طول تاریخ است نه خطابی شخصی و منحصر به فرد.

مجموعه تلویزیونی شهریار که به کارگردانی کمال تبریزی در سال ۱۳۸۴ ساخته شده و در آن جلوه‌هایی از زندگی این شاعر به تصویر کشیده شده‌است، در سال ۱۳۸۶ از طریق شبکه دو سیما به نمایش درآمد که اعتراض دختر شهریار، «مریم بهجت تبریزی» به همراه داشت مبنی بر اینکه «نود درصد سریال شهریار ساختگی است»، اما پسر شهریار «هادی بهجت تبریزی» معتقد است: «این سریال در کلیات هیچ مشکلی نداشت و در جزئیات هم دست هنرمند باز است که تغییراتی را به‌وجود آورد تا مجموعه برای مخاطب جذابیت داشته باشد».

خواندن قطعه با صدای خود:

شعر پیرم و گاهی دلم یاد جوانی می‌کند و منظومه حیدر بابا از جمله آثار معروف شهریار است که با صدای خود خوانده‌است.



زندگی‌نامه

شهریار در ۱۱ دی ماه سال ۱۲۸۵ خورشیدی در شهر تبریز متولد شد. دوران کودکی را - به علت شیوع بیماری در شهر - در روستای اجدادی‌اش خشک‌ناب واقع در شهرستان بستان‌آباد سپری کرد. پدرش «میرآقا بهجت خشک‌نابی» و به روایتی «سید اسمعیل موسوی» نام داشت که در تبریز وکیل بود. پس از پایان سیکل (راهنمایی) در تبریز، در سال ۱۳۰۰ از تبریز رهسپار تهران شد و تحصیلاتش را در مدرسه دارالفنون تا سال ۱۳۰۳ و پس از آن در رشته پزشکی ادامه داد.

شهریار در اوایل تحصیل پزشکی در تهران عاشق ثریا دختر عبدالله امیرطهماسبی می‌شود و چند سال با یکدیگر نامزد بودند. اما در نهایت آن دختر با چراغعلی سالار حشمت معروف به امیر اکرم ازدواج می‌کند. حدود شش ماه پیش از گرفتن مدرک دکتر، تحصیلاتش را به علت شکست عشقی و ناراحتی و خیال و پیش‌آمدهای دیگر، ترک کرد.

اولین کتاب شعر شهریار به کوشش ابوالقاسم شیوا متخلص به «شهیار» دوست صمیمی شهریار در سال ۱۳۰۸ منتشر گردید.

شهریار در جوانی در تهران با بزرگان هنر و ادب همنشینی و دوستی داشت از جمله با: ابوالحسن صبا، محمدتقی بهار و عارف قزوینی. در سال‌های بعد نیز با نیما یوشیج، هوشنگ ابتهاج، کریم امیری فیروزکوهی و برخی دیگر از هنرمندان دوستی و رابطه داشت.

پس از سفری چهارساله به خراسان، برای کار در اداره ثبت اسناد مشهد و نیشابور، شهریار به تهران بازگشت. در سال ۱۳۱۳ که شهریار در خراسان بود، پدرش میرآقا خشگنابی درگذشت. او در سال ۱۳۱۵ در بانک کشاورزی استخدام و پس از مدتی به تبریز منتقل شد. دانشگاه تبریز شهریار را یکی از پاسداران شعر و ادب میهن خواند و عنوان دکتری افتخاری دانشکده ادبیات و علوم انسانی تبریز را نیز به وی اعطا کرد.

در سال‌های ۱۳۲۹ تا ۱۳۳۰ اثر مشهور خود، حیدربابایه سلام را می‌سراید. در تیر ۱۳۳۱ مادرش درمی‌گذرد. در مرداد ۱۳۳۲ به تبریز می‌آید و با نوه عموی خود به نام عزیزه عبدخالقی ازدواج می‌کند که حاصل این ازدواج سه فرزند، دو دختر به نام‌های شهرزاد و مریم و یک پسر به نام هادی می‌شود.



برگه اعلامیه مراسم چهل شهریار

شهریار پس از انقلاب ۱۳۵۷ شعرهایی در مدح نظام جمهوری اسلامی ایران سرود. وی در روزهای آخر عمر، به دلیل بیماری، در بیمارستان مهر تهران بستری شد و پس از مرگ در ۲۷ شهریور ۱۳۶۷، بنا به وصیت خود در مقبرةالشعراي تبریز مدفون گشت.

عشق و شعر

وی اولین دفتر شعر خود را در سال ۱۳۱۰ با مقدمه ملک‌الشعراي بهار، سعید نفیسی و پژمان بختیاری منتشر کرد. بسیاری از اشعار او به فارسی و زبان ترکی آذربایجانی جزء آثار ماندگار این زبان‌هاست. منظومه حیدربابایه سلام که در سال‌های ۱۳۲۹ تا ۱۳۳۰ سروده شده‌است، از مهم‌ترین آثار ادبی ترکی آذربایجانی شناخته می‌شود. علاوه بر استادی در شعر، وی استاد سه تار هم بود.

غزلیات

نمونه‌ای از غزلیات شهریار:

آمدی، جانم به قربانت، ولی حالا چرا؟	بی‌وفا، حالا که من افتاده‌ام از پا چرا؟
نوشدارویی و بعد از مرگ سهراب آمدی	سنگدل، این زودتر می‌خواستی، حالا چرا؟
عمر ما را مهلت امروز و فردای تو نیست	من که یک امروز مهمان توأم، فردا چرا؟

نازینا، ما به ناز تو جوانی داده‌ایم
و که با این عمرهای کوتاه بی‌اعتبار
شور فرهادم به پرسش سر به زیر افکنده بود
ای شب هجران که یک دم در تو چشم من نخفت
آسمان چون جمع مشتاقان پریشان می‌کند
در خزان هجر گل، ای بلبل طبع حزین
شهریارا بی‌حبيب خود نمی‌کردی سفر
دیگر اکنون با جوانان ناز کن، با ما چرا؟
اینهمه غافل شدن از چون منی شیدا چرا؟
ای لب شیرین، جواب تلخ سربالا چرا؟
اینقدر با بخت خواب‌آلود من لالا چرا؟
در شگفتم من نمی‌پاشد ز هم دنیا چرا؟
خامشی شرط وفاداری بود، غوغا چرا؟
این سفر راه قیامت می‌روی تنها چرا؟

غزل علی ای همای رحمت

علی ای همای رحمت تو چه آیتی خدا را
دل اگر خداشناسی همه در رخ علی بین
که به ماسوا فکندی همه سایه‌ها را
به علی شناختم من به خدا قسم خدا را

...

«همه شب در این امیدم که نسیم صبحگاهی
ز نوای مرغ یاقق بشنو که در دل شب
برخی منابع همچون سایت فصل نو ادعا می‌کنند که شهاب‌الدین مرعشی نجفی از فقهای شیعه درست
در لحظه‌ سرودن شعر «علی ای همای رحمت» توسط شهریار در خواب آن را شنیده‌است.
پیش از شهریار شاعرانی سروده‌هایی درباره‌ علی بن ابی‌طالب با همانندی‌هایی در وزن، قافیه، ردیف،
مضمون و فضای شعری و نزدیک به شعر شهریار داشته‌اند. در این راستا شعری شبیه به آن از حسن
میرخانی (درگذشته ۱۳۶۹) متخلص به «بنده» با نام «سحاب رحمت» موجود است که با مطلع «علی
ای سحاب رحمت همه مظهر خدایی/ همه خلق ماسوی را به خدای رهنمایی» و شعری نیز از مفتون
همدانی معاصر شهریار با مطلع «علی ای همای وحدت تو چه مظهری خدا را/ که خدا نمود زینت به
تو تخت ائما را» و شعر مشابه دیگری از *oṭāzā ṭāqī ād ā ḥ ṭā ī-Nā* متخلص به □□□ (دوره
ناصری) نیم قرن پیش از شهریار در کتاب افتخارنامه حیدری با مطلع «علی ای سحاب رحمت تو چه
آیت خدایی» در دست است.

شهریار، ایران، آذربایجان و زبان فارسی

ایران‌دوستی شهریار در سروده‌هایش، همچون سروده‌ تخت جمشید یا در ستایش فردوسی، بازتابی
گسترده دارد.

شهریار که خود از آذربایجان بود و بدان بوم مهری بسیار داشت، آذربایجان‌دوستی‌اش برپایه
ایران‌پرستی‌اش بود. از همین رو بود که گفت:

ترکی ما بس عزیز است و زبان مادری

لیک اگر «ایران» نگوید، لال باد از وی زبان

مرد آن باشد که حق گوید، چو باطل رخنه کرد

هم بایستد بر سر پیمان حق تا پای جان

شهریار در جایی دیگر نیز پیش از خواندن غزل «پر می‌زند مرغ دلم با یاد آذربایجان» می‌گوید: «کانون زبان پهلوی آذربایجان بوده، مرکز ایران آذربایجان بوده، دروازه شرق، دروازه غرب، همه، آذربایجان بوده است.»

او همین سخنان را در سروده‌ای دیگر، در پاسخ به کسانی که آذربایجانیان را غیر ایرانی می‌دانند، نیز بازگفته است:

تو همایون مهد زردشتی و فرزندان تو

پور ایران‌اند و پاک‌آیین نژاد آریان

اختلاف لهجه ملیت نزاید بهر کس

ملتی با یک زبان، کمتر به یاد آرد زمان

گر بدین منطق تو را گفتند ایرانی نه‌ای

صبح را خوانند شام و آسمان را ریسمان

مادر ایران ندارد چون تو فرزندی دلیر

روز سختی چشم امید از تو دارد همچنان

بی‌کس است ایران، به حرف ناکسان از ره مرو

جان به قربان تو ای جانانه آذربایجان

یا در سروده دیگرش در ستایش فردوسی:

فلک یک‌چند ایران را اسیر ترک و تازی کرد

در ایران خوان یغما دید تازی، ترک‌تازی کرد

«وطن‌خواهی» در ایران خانمان بر دوش شد چندی

به جز در سینه‌ها آتشکده خاموش شد چندی

چو از شهنامه، فردوسی چو رعدی در خروش آمد

به تن ایرانیان را خون ملیت به جوش آمد

زبان پارسی گویا شد و تازی خموش آمد

ز کنج خلوت دل، اهرمن رفت و سروش آمد

شهریار در اشعار دیگر شاعران

هـ.ا. سایه:

که رام من نشدی آخر ای غزال رمیده

که دوش گوش دلم شعر شهریار شنیده

ترانه غزل دلکشم مگر نشنفتی

خموش سایه که شعر تو را دگر نپسندم

نیما یوشیج:

رازی است که آن نگار می‌داند چیست رنجی است که روزگار می‌داند چیست
آنی که چو غنچه در گلو خونم از اوست من دامن و شهریار می‌داند چیست

رند تبریزی

تیغ مژگان را مکن با زهر هجرانت خراب روزگار عاشقان خود زهرمار است ای پری
درد عاشق کش بیا تبریز و از رندی بپرس کاین دل بی تاب ما هم شهریار است ای پری

مفتون امینی:

چون دل مفتون ترا مشکل به دست آورده‌است کی رها می‌سازدت این‌گونه آسان شهریار
اولین استاد شعر و آخرین سلطان عشق هر کجا نام تو در آغاز و پایان شهریار

حسین پژمان بختیاری:

زین شهر مرد پرور و زین شهر عشق زای برخیزد آنچه مایه غرور و وقار ماست
گه شهریار پرورد این شهر، گاه شمس کز نامشان تفاخر ملک و دیار ماست

مهرداد اوستا:

شعر همان عشق که با شهریار کرد سرافرازی و نام‌آوری
شعر همان فتنه و آدرم و راز کز نگه دوست کند دلبری

بیژن ترقی:

به شهریار بگو شهریار می‌آید دوباره بخت ترا در کنار می‌آید
بگو که عرصه شعر و ادب بپیرایند که از سواد دل آن شهسوار
می‌آید

فریدون توللی:

ای شهریار نغمه که با چتر زرفشان دستان سرای عشق و خداوند چامه‌ای
از من ترا به طبع گرانمایه، صد درود ز آنرو، که در بسیط سخنی، پیش جامه‌ای

مهدی اخوان ثالث:

شهریارا تو همان دلبر و دلداری عزیز
ای برای تو بمیرم، که تو تب کرده عشقی
نازینا، تو همان پاکترین پرتو جامی
ای بلای تو بجانم، که تو جانی و جهانی

فریدون مشیری:

در نیمه‌های قرن بشر سوزان
جان‌مایه محبت و رقت
اشک مجسمی بود، در چشم روزگار
ای وای شهریار

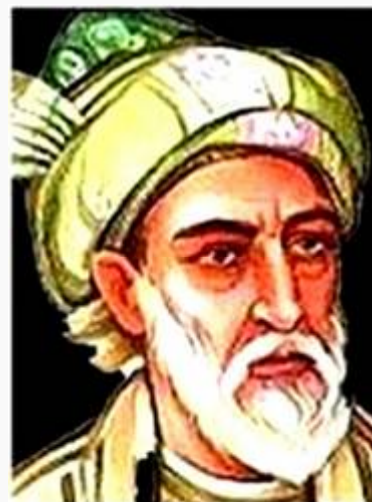
عمران صلاحی:

شهریار حزن بودی، خانه‌ات بیت‌ال‌حزن
شهر ویرانی سراسر خانه‌هایش سوخته
پادشاه قلعه خاموش روح خویشتن
بادهای در بهدر چرخان و بر در حلقه‌زن

مراسم بزرگداشت شهریار

بزرگداشت شهریار ۲۷ شهریور ماه هر سال، که روز شعر و ادب فارسی نام‌گذاری شده است توسط بنیاد شهریار برگزار می‌شود.

صائب تبریزی



نام اصلی میرزا محمدعلی صائب تبریزی

زمینه کاری شعر

زادروز حدود ۱۰۰۰

مرگ	۱۰۸۰ اصفهان
جایگاه خاکسپاری	اصفهان محله لُنبان
در زمان حکومت	صفویه
بنیانگذار	سبک هندی
سبک نوشتاری	سبک هندی
دیوان سروده‌ها	دیوان صائب تبریزی
دلیل سرشناسی	غزل‌سرایی

میرزا محمدعلی صائب تبریزی (زاده حدود سال ۱۰۰۰ ه. ق، درگذشته ۱۰۸۰ هجری قمری اصفهان) بزرگترین غزل‌سرای سده یازدهم هجری و نامدارترین شاعر زمان صفویه است.

زندگی

میرزا محمدعلی صائب تبریزی در سال ۱۰۱۶ هجری زاده شد. پدر او تاجری معتبر بود. اگرچه اجداد او اهل تبریز بوده‌اند اما خود او در اصفهان زاده شد. خانواده صائب جزو هزار خانواری بودند که به دستور شاه عباس اول صفوی از تبریز کوچ کرده و در محله عباس‌آباد اصفهان ساکن شدند، و این مردم را تبارزه (تبریزی‌های) اصفهان می‌نامیدند.

صائب در اصفهان به آموختن علوم عصر پرداخت. در جوانی به حج رفت و در بازگشت به مشهد سفر کرد.

صائب در سال ۱۰۳۴ ه. ق از اصفهان عازم هندوستان شد و بعد به هرات و کابل رفت. حکمران کابل، خواجه احسن‌الله مشهور به ظفرخان، که خود شاعر و ادیب بود، مقدم صائب را گرامی داشت. ظفرخان پس از مدتی به خاطر جلوس شاه جهان، عازم دکن شد و صائب را نیز به همراه خود برد.

در سال ۱۰۴۲ ه. ق صائب به ایران بازگشت و در اصفهان اقامت گزید. شاه عباس دوم صفوی به او مقام ملک‌الشعرایی داد. صائب هشتاد سال زندگی کرد و در اصفهان دیده از جهان فرو بست. درگذشت او در سال ۱۰۸۶ یا ۱۰۸۷ ه. ق بوده است. آرامگاه او در اصفهان، در محله لُنبان، در محلی است که در زمان حیات او معروف به تکیه میرزا صائب بود. مقبره صائب در باغچه‌ای در اصفهان در خیابانی که به نام او نامگذاری شده است قرار دارد.

صائب تبریزی شاعری کثیرالشعر بود، شمار اشعار صائب را از شصت هزار تا صد و بیست هزار بیت گفته‌اند. آثار صائب جز سه چهار هزار بیت قصیده و یک مثنوی کوتاه و ناقص به نام قندهار نامه و دو سه قطعه، همگی غزل است. افزون بر فارسی وی هفده غزل به ترکی آذربایجانی نیز دارد.

سبک و شیوه صائب

صائب سبکی را به کمال رساند که چند سده پس از او سبک هندی نامیده شد. او اسلوب معادله یا «مدعا مثل» را بیش از دیگر شاعران همروزگارش به کار برده است. نازکی خیال و لطافت اندیشه و مضمون سازی های ظریف و معنی های بیگانه و باریک در شعر وی دیده می شود. ابیات غزل وی استقلال معنایی دارند و در یک غزل از چندین موضوع سخن گفته است.

صائب را شاعر تک بیت ها نیز گفته اند. از بیت های مشهور اوست:

پاکان ستم ز جور فلک بیشتر کشند گندم چو پاک گشت خورد زخم آسیا
همچو کاغذ باد گردون هر سبک مغزی که یافت در تماشاگاه دوران می پراند بیشتر
اظهار عجز نزد ستم پیشه ابله است اشک کباب موجب طغیان آتش است
به فکر معنی نازک چو مو شدم باریک چه غم ز موی شکافان خرده بین دارم
پر در مقام تجربت دوستان مباش صائب غریب و بی کس و بی یار می شوی
نازک خیالی در تصویر صائب

سوی چمن چو آب روان شو که غنچه ها چون ماهیان تشنه دهان باز کرده اند
(صائب، صیادان معنی: ۶۴)

نمونه غزل ها

نمونه غزل پارسی

آب خضر و می شبانه یکی ست مستی و عمر جاودانه یکی ست
بر دل ماست چشم، خوبان را صد کمان دار را نشانه یکی ست
پیش آن چشم های خواب آلود ناله عاشق و فسانه یکی ست
پله دین و کفر چون میزان دو نماید، ولی زبانه یکی ست
گر هزار است بلبل این باغ همه را نغمه و ترانه یکی ست
پیش مرغ شکسته پر صائب قفس و باغ و آشیانه یکی ست

نمونه غزل ترکی

مین دل محزونيله بیر تازه قربانیز هله زخم تیر غمزه مستینله بیجانیز هله
اولمادان غم چکمه ریز دور زمانیندان سنین ناله و آه انئمه ده دل ایندی حیرانیز هله
لطف اندرسن، گر چه سن اغیاره هر دم دوستیم روز و شب بیز فرقتینله زار و نالانیز هله
عید وصلینه مشرف اولمادان اغیار دون دستی نی بوس ائيله دیک بیز اونلا شادانیز هله
دام دوزخ ایچره اغیار اولماسین اصلاً خلاص صائبا بیز جنت دلداره مهمانیز هله



عارف قزوینی

نام اصلی	ابوالقاسم عارف قزوینی
زمینه کاری	شاعر، <u>تصنیف ساز</u>
زادروز	<u>۱۲۵۹ خورشیدی</u>
پدر و مادر	<u>قزوین، ایران</u> ملاهادی وکیل
مرگ	<u>۱ بهمن ۱۳۱۲</u> ۵۳ سال <u>همدان، ایران</u>
محل زندگی	<u>تهران</u>
جایگاه خاکسپاری	محوطه آرامگاه بو علی سینا، <u>همدان</u>
سبک نوشتاری	سراینده <u>تصنیف های میهنی</u> در دوره مشروطه
دیوان سروده ها	دیوان اشعار، <u>تصانیف موسیقی</u> همسر خانم بالا

ابوالقاسم عارف قزوینی (۱۲۵۹ - ۱ بهمن ۱۳۱۲)، شاعر و تصنیف ساز اهل ایران بود.

کودکی و جوانی

عارف در سال ۱۲۵۹ هجری شمسی در قزوین متولد شد. پدرش «ملاهادی وکیل» بود. عارف صرف و نحو عربی و فارسی را در قزوین فرا گرفت. خط شکسته و نستعلیق را بسیار خوب می نوشت. موسیقی را نزد حاج صادق خرازی فرا گرفت. مدتی به اصرار پدر در پای منبر میرزا حسن واعظ، یکی از واعظ قزوین، به نوحه خوانی پرداخت و عمامه می بست ولی پس از مرگ پدر عمامه را برداشت و ترک روضه خوانی کرد.

ازدواج

عارف در ۱۷ سالگی به دختری به نام «خانم بالا» عشق و علاقه پیدا کرد و با او پنهانی ازدواج کرد. (تصنیف دیدم صنمی... را در وصف ایشان سرود) فشارهای خانواده دختر پس از اینکه مطلع گردیدند زیاد شد و عارف به ناچار به رشت رفت و پس از بازگشت با وجود عشق بسیار آن دختر را طلاق داد و تا آخر عمر ازدواج نکرد.

میان سالی و مشروطه

عارف در سال ۱۳۱۶ ه. ق به تهران آمد و چون صدای خوشی داشت با شاهزادگان قاجار آشنا شد و مظفرالدین شاه خواست او را در ردیف فراش خلوتها درآورد اما عارف به قزوین بازگشت.

در سال ۱۳۲۳ در زمان آغاز ۲۳ سالگی عارف زمزمه مشروطیت بلند گشته بود، عارف نیز با غزلهای خود به موفقیت مشروطیت کمک کرد.

ایرج میرزا شاعر طنز سرای معروف، منظومه عارف نامه را در هجو وی سروده است.

در سال ۱۳۳۵ یکی از دوستان عارف به نام «عبدالرحیم خان» خودکشی کرد و عارف بر اثر این به جنون مبتلا شد و نظام السلطنه مافی او را برای مداوا به بغداد برد. پس از چندی با شروع جنگ جهانی اول همراه نظام السلطنه به استانبول رفت.

وی در سال ۱۳۳۷ ه. ق به تهران بازگشت و کنسرت با شکوهی ترتیب داد.

در هنگام مرگ کلنل محمد تقی خان پسیان در سال ۱۳۴۰ ه. ق در تشییع جنازه او شرکت نمود و به مسبب این حادثه ناسزا گفت. هنگامی که خواستند سر کلنل را روی توپ بگذارند، عارف فریاد برآورد:

این سر که نشان حق پرستی است امروز رها ز قید هستی است

با دیده عبرتش ببینید کاین عاقبت وطن پرستی است

مرگ

عارف در سال ۱۳۰۵ ه. ش به دعوت دوستی به بروجرد رفت تا شرح احوال دوره آزادی خواهی را بنویسد. اما از بروجرد بر اثر حادثه ای ناخوشایند (مسموم کردن یکی از سگ های وی و شایعاتی مبنی بر دفن جسد سگ در یک امامزاده) خارج شده و به اراک پناه برد. در اراک هم او را راحت نگذاشتند. او خود می گوید:

"بعد می گویند این ننگ [مقصود خود عارف است] بسته نباید در خاک قبر بماند، ای داد، بی داد! حقیقتاً ای داد، بی داد؛ الان ده، پانزده سال است شب و روز ورد زبان من این شده است که بگویم ای داد، بیداد."

سپس بیماریش شدت گرفت و حنجره اش گرفته، از خواندن بازماند و از معالجه ناتوان:

"آیا به که می شود گفت که سینه من گرفت و من استطاعت معالجه آن را نداشتم تا اینکه به کلی از بین رفت."

سرانجام عارف در سال ۱۳۰۷ جهت معالجه نزد دکتر بدیع به همدان رفت و برای همیشه در آنجا ماند. عارف در همدان بیمار، رنج دیده و مایوس بود و از همه جز اندک دوستانی یک دل و صمیمی کناره گرفت و انسان ها را شیطان و دروغگو می نامید. او از دشمنی اهل روزگار چنین شکوه می کند:

"آخر این چه بدبختی بود که دامن گیر من شده است. فرمانفرما با من بد، سلیمان میرزا بد، قوام السلطنه بد، تقی زاده هم بد، نصرت الدوله بد، ملک الشعرا بد، مرتجع و آزادی خواه هر دو دشمن، من از هر طرف هدف تیر کینه خواهی شده."

عارف باقی مانده عمر را در خانه‌ای اجاره‌ای در یک قلعه کوچک در دره مراد بیک با یک کلفت به صورت تبعیدی و خود خواسته سکونت گزید؛ در حالی که دارایی او سه سگ و دو دست لباس کهنه بود. او در سال‌های پایانی با فقر دست به گریبان بود و اگرچه دوستان دور و نزدیک به او کمک می‌کردند، این امر به روح آزاده شاعر لطمه می‌زد و او را شرم‌نده می‌ساخت. خود درباره روزهای تنهایی می‌گوید:

"حالا که هنگام زوال آفتاب عمر است و پایان روزگار به غفلت گذرانده زندگانی است؛ که تازه دانسته‌ام تنها دوستان من این دوتا سگ هستند که معنی وفا و محبت و دوستی را در آنها دریافته‌ام."

در سال ۱۳۰۸ عارف سر مکاتبه با زرتشتیان هند را باز کرد و برخی پژوهش‌های خود را برای «سردین شاه پارسی» به هند فرستاد. زرتشتیان او را به هند دعوت کردند، اما جواب رد داد و دیری نگذشت که از کرده خود پشیمان شد. سر انجام در روز یکشنبه یکم بهمن ۱۳۱۲ خورشیدی در حالی که عارف ۵۴ سال داشت، مرگ زودرس به سراغش آمد. جیران، کلفتش که او را به عقد خویش در آورده بود، حکایت کرده که عارف در آخرین دم از او خواست که وی را نزدیک پنجره ببرد تا آفتاب و آسمان میهن را ببیند و او پس از دیدن آفتاب چنین خواند:

ستایش مر آن ایزد تابناک که پاک آدم پاک رفتم به خاک

سپس به بستر بازگشت و لحظاتی بعد جان سپرد و در آرامگاه بوعلی سینا (واقع در همدان، خیابان بوعلی) در خاک آرمید.

تصنیف‌ها

۱. از خون جوانان وطن لاله دمیده - آواز دشتی
۲. دیدم صنمی، سرو قدی، روی چو ماهی - آواز افشاری - ۱۲۶۵
۳. ای امان از فراقت امان - دستگاه شور - ۱۲۷۵ (همزمان با ورود مشروطه خواهان به تهران)
۴. نمی‌دانم چه در پیمانه کردی - آواز افشاری
۵. نکنم چاره اگر دل هر جایی را - آواز افشاری - ۱۲۷۶
۶. افتخار همه آفاقی و منظور منی - دستگاه سه‌گاه - (برای افتخار السلطنه - دختر ناصرالدین شاه)
۷. توی تاج، تاج سر خسروانی - آواز افشاری - ۱۲۷۷ - (برای تاج السلطنه - دختر ناصرالدین شاه)
۸. هنگام می‌فصل گل و گشت چمن شد - آواز دشتی - (به مناسبت افتتاح دوره دوم مجلس شورای ملی ایران)
۹. دل هوس سبزه و صحرا ندارد - آواز ابو عطا
۱۰. نه قدرت که با وی نشینم، نا طاقت که جز وی ببینم - آواز افشاری
۱۱. ننگ آن خانه که مهمان ز سر خوان برود - آواز دشتی - ۱۲۸۸ - (به مناسبت اخراج مورگان شوستر آمریکایی از ایران)
۱۲. باد فرح بخش بهاری وزید - آواز بیات‌زند
۱۳. بلبل شوریده فغان می‌کند - دستگاه ماهور - ۱۲۸۹
۱۴. گریه را به مستی بهانه کردم - دستگاه شور - ۱۲۸۷

15. از کفم رها شد مهار دل - آواز افشاری - ۱۲۸۸
16. ترک چشمش ار فتنه کرد راست - آواز ابو عطا - ۱۲۹۴
17. چه شورها که من به پا ز شاهناز می‌کنم - دستگاه شور - ۱۲۹۵
18. بماندیم ما، مستقل شد ارمنستان - دستگاه سه‌گاه - ۱۲۹۷
19. جان برخی آذربایجان باد - آواز دشتی - ۱۲۹۷ (برای آذربایجان - در جواب تفرقه افکنان)
20. شانه بر زلف پریشان زده‌ای، بعبه و به - آواز دشتی - ۱۲۹۷
21. رحمای خدای دادگر کردی نکردی - آواز بیات‌زند - ۱۲۹۷
22. امروزای فرشته رحمت بلا شدی - آواز افشاری - ۱۲۹۹
23. گریه کن که گر سیل خون گری ثمر ندارد - آواز دشتی - ۱۳۰۰ (به مناسبت مرگ کلنل محمد تقی‌خان پسیان)
24. تا رخت مقید نقاب است - آواز بیات‌اصفهان - ۱۳۰۱
25. ای دست حق پشت و پناهت باز آ - دستگاه شور - ۱۳۰۰ (برای سید ضیا)
26. گو به ساقی کز ایای ترکی و ماغی
27. چه آذرها به جان از عشق آذربایجان دارم - ۱۳۰۳ (به یاد ستارخان و باقر خان)
28. باد خزان ز ناگهانی، کرد آنچه دانی - دستگاه شور - ۱۳۰۳ (برای آذربایجان)

خوانندگان تصنیف‌ها

به دلیل سادگی و نداشتن اوج در تصنیف‌های عارف و اینکه غالب تصنیف‌ها قابل اجرا روی یک یا دو گوشه‌است، تصنیف‌های عارف را به سادگی مردم می‌توانستند بخوانند، از زمان سروده شدن تصنیف‌ها تا به امروز به وسیله خوانندگان غیرحرفه‌ای و حرفه‌ای بارها این تصنیف‌ها خوانده شده، از جمله خوانندگان پرآوازه که برخی تصنیف‌های عارف را اجرا کرده‌اند: قمرالملوک وزیری، عبدالله دوامی، الهه (تدوین از روح‌الله خالقی)، محمدرضا شجریان، شهرام ناظری، معین، همایون شجریان، صدیق تعریف، محسن کرامتی، سالار عقیلی، لیلا فروهر.

سبک و شیوه

وی اولین تصنیفش را در ۱۸ سالگی ساخت. عارف یا تصنیف‌های وطنی-سیاسی ساخته و یا تصنیف عشقی و در هر دو زمینه نیز بی‌باک و سنت شکن بوده‌است. تصنیف‌های عارف چون اکثراً در وصف حال و اوضاع زمانه بود همگی تاثیر بسزایی در مجامع آن روز داشت. عارف از اولین کسانی است که در ایران کنسرت برگزار کرد و به جنبه غیر مجلسی بودن و مردمی بودن آن تاکید می‌ورزد. کنسرت‌های او همیشه پر رونق و پر ازدحام بود. عارف در مورد تصنیف و تصنیف سازی عقیده داشت که تصنیف نباید تحریر داشته باشد تا مردمی که صدا و تحریر ندارند بتوانند به راحتی از پس اجرای آن برآیند. عبدالله دوامی نقل می‌کند: هنگام خواندن یکی از تصنیف‌های عارف تحریر داده‌است و عارف به حالت قهر با او درگیر شده که چرا تحریر می‌دهد. عارف در سرتاسر زندگی خود همیشه صراحت داشته و این حداقل در تصنیف‌های اجتماعی و سیاسی او به خوبی مشهود است. او بدون هراس آن چه را که فکر می‌کرد درست است بر زبان می‌راند تا جایی که صراحت او گاه باعث رنجش دوستان و یارانش می‌شده‌است.

عسجدی مروزی

عبدالعزیز پسر منصور مشهور به عَسَجَدی مروزی شاعر ایرانی است که در اوایل سده چهارم و اواخر سده پنجم هجری می‌زیست. وی از شاعران دربار سلطان محمود غزنوی بود. گمان برده می‌شود که وی پس از مرگ سلطان محمود در دربار پسر وی سلطان مسعود غزنوی و همچنین پس از وی در دربار سلطان مودود غزنوی پسر سلطان مسعود نیز شاعری می‌کرد. وی در اشعار خود آنان را مدح نموده است. عسجدی از شاعرانی است که در فتح "سومناط" به دست سلطان محمود، قصیده‌ای در تهنیت ساخته که آن قصیده در کتاب‌های تراجم ضبط شده و مشهور است. وفات او در سال ۴۳۲ ه.ق ذکر نموده اند. از اشعار او جز چند قصیده و مقداری اشعار پراکنده چیزی باقی نمانده است.

اثرها

عسجدی در گشودن سومناط به دست محمود، قصیده‌ای برای او سروده است که با این بیت آغاز می‌شود:

تا شاه خسروان سفر سومناط کرد
کردار خویش را علم معجزات کرد

عمارہ مروزی

ابومنصور عمارہ پسر محمد مروزی معروف به عماره مروزی شاعر ایرانی است که در سده چهارم هجری و پایان فرمانروایی سامانیان می‌زیست. وی دو بیت شعر در سوگ منتصر سامانی که در ۳۹۵ (هجری) به دست عربی بیابان‌نشین کشته شد سروده‌است و نیز مدح‌کننده محمود غزنوی بوده. مرگ این شاعر تا پیش از مرگ شیخ ابوسعید ابوالخیر در ۴۴۰ (هجری) بوده‌است

ابوسعید ابوالخیر و عماره مروزی

در اسرار التوحید آمده‌است که

روزی قوال در خدمت شیخ ابوسعید این بیت برمی‌گفت که»
اندر غزل خویش نهان خواهم گشتن
تا بر لب تو بوسه زخم چوئش بخوانی

«شیخ از قوال پرسید که «این بیت که راست؟» گفت «عمارہ گفته‌است
«شیخ برخاست با جماعت صوفیان به زیارت خاک عماره شد

زندگی عماره مروزی

ابو منصور عماره بن محمد مروزی ، از شعرای نامدار قرن چهارم می باشد . ابومنصور عماره در اواخر دوران حکومت سامانی و اوائل دوره غزنوی می زیسته و با امیر ابو ابراهیم اسمعیل بن نوح بن منصور سامانی که ملقب به المنتصر بود ، هم معاصر بود .نوح بن منصور سامانی آخرین پادشاه از این سلسله بود که مدتی در ماورالنهر و خراسان با غزنویان و سلاطین ایلک خانه در حال جنگ بود و عاقبت در سال 395 در بیابان های مرو به دست بادیه نشینان عرب کشته شد و عماره قطعه ای در رثای او سروده است

از خون او چو روی زمین لعل فام شد روی وفا سیه شد و چهره امید زرد
تیغش بخواست خورد همی خون مرگ را مرگ از نهیب خویش مر آن شاه را بخورد

وی سپس امیر محمد بن سبکتکین را مدح گفت که در لباب الالباب عوفی ، قطعه زیر از وی نقل شده است:

از کف شاه نور بود بر جبین خور جودش مرا سهیل نمودست بر جبین
گر بر کران دجله کسی نام او برد آب انگبین ناب شود گل گل انگبین

از اشاراتی که گفته شد ، یعنی مرثیه منتصر و مدح محمود ، معلوم می شود که بعد از سال 395 و تا حدود اوائل قرن پنجم زنده بوده است . البته هدایت ، وفات او را 360 آورده که صحیح نمی باشد . گفته اند که او همیشه ساکن مرو بوده و هرگز از آنجا خارج نشده است

ویژگی آثار عماره مروزی

خصائص کلی شعر فارسی در قرن چهارم ، در اشعار عماره نیز یافت می شود مثلاً شعر او دارای مطالب و مضامین تازه و تشبیهات بی نظیر بوده است . به طور مثال

شاخ بید سبز گشته روز باد چو یکی مست نوان سرنگون
لاله برگ لعل بنگر بامداد چون سر شمشیر آلوده به خون

اشعارش مورد توجه ادب دوستان و استادان فن شعر و شاعری بوده و اکثر شعرای آن دوره از او پیروی نموده اند .
در اسرار التوحید آمده که روزی در خدمت شیخ ابو سعید ابوالخیر شعر می خواندند و این شعر خوانده شد:

اندر غزل خویش نهان خواهک گشتن تا بر لب تو بوسه نهم چونش بخوانی
ابو سعید پرسید این بیت از کیست؟ گفتند از عماره . شیخ با جماعت صوفیان به زیارت خاک عمار رفت .

از این حکایت هم به شهرت و لطف غزل های عمار پی می بریم ، هم به این که در اواخر عمر ابو سعید ابو الخیر (375-440) عمار زنده نبوده است .

آثار عماره مروزی

از اشعار اوست

بنفشه داد مرا لعبت بنفشه قبای بنفشه بوی شد از بوی آن بنفشه سرای
بنفشه هست و نبیند بنفشه بوی خوریم بیاد همت محمود شاه بار خدای

سوگند خوردم کز تو برد حورا خوبی خوبیت عیانست چرا باید سوگند
جای کمرت شعر عماره است همانا کز یافتنش خیره شود و هم خردمند

نبود ایچ مرا با بتم عتیب مرا بی گنهی کرد شیب شیب
ندارد بر آن زلف مشک بوی ندارد بر آن روی لاله زیب

چنان تافته بر گشتم از غمان که گشتم از غم و اندیشه نا شکیب

جهان از برف اگر چند گاه سیمین بود ز زمرد آمد و بگرفت جای توده سیم
بهار خانه کشمیریان بوقت بهار بباغ کرد همه نقش خویشتن تسلیم
بدرود باد همه روی آبگیر نگر پیشیزه ساخته بر شکل پشت ماهی شیم

با چنگ سفید یا نه و با بالغ شراب آمد بخان چاکر خود خواجه با صواب
آتش بدیدی ای عجب و آب ممتزج اینک نگاه کن تو بدان جام و آن شراب
جام سپید و لعل می صاف اندرو گویی کاتشی است بر آمیخته بآب
بر روی او شعاع می از رطل برفتاد روی لطیف و نازکش لز نازکی بخت
می چون میان سیمین دندان او رسید گویی کران ماه پیروین درون نشست

غالیدن : جست و جو کردن.
مک آسا : اندوهگین.
مکا گفت : آفت و رنج .
گالیدن : ریختن – گریزانیدن.
فتالیدن : از هم گسستن و فرو دریدن.
شیب شیب : آشفته.
بالغ : قدح.

عمیق بخاری

امیرالشعرا شهاب‌الدین عَمِیقُ بُخاری (؟- ۵۴۲ یا ۵۴۳ قمری) مَکَنی به ابوالنجیب، از شاعران پارسیگوی سده پنجم و ششم قمری است. او به درگاه پادشاهان آل افراسیاب تعلق داشت و چند تن از امیران آن را مدح کرده است. اشعار وی آکنده از صنایع بدیعی است. او بخصوص در تشبیه چیره دست است. عمیق عمری دراز (بیشتر از صد سال) یافت. انوری ابیوردی عمیق را در شعر اهل خراسان خود به عنوان استاد سخن یاد می‌کند و مصرعی از شعر او: خاک خون آلود ای باد به اصفهان بر " را تضمین می‌کند.

تخلص او را برخی عمیق و عمیقی گفته‌اند، ولی گویا تخلصش در اصل عَقِیق (که نام مرغی است هشیار) بوده و بعدها توسط رونویسان بصورت عمیق (که ظاهراً کلمه‌ای است بی‌معنی) درآمده.

پیشینه

عمیق در حدود سال ۴۴۰ ه. ق. در بخارا زاده شد و پس از مهارت در شعر و ادب به سمرقند رفت و به دربار آل خاقان راه یافت و در نزد پادشاهان این دودمان تقریبی تمام پیدا کرد؛ و از سلجوقیان با سنجر نیز رابطه داشت؛ و از شاعران ماوراءالنهر با رشیدی سمرقندی در دربار آل خاقان بسر می‌برد و این دو شاعر با هم مناقشاتی داشتند. انوری شاعر نیز معاصر عمیق بود و به استادی وی در شعر مقرر است. عمیق را پسری بود به نام حمیدی یا حمید یا حمیدالدین که برخی می‌گویند وی نیز شاعر بود

و با سوزنی مهاجرات داشت. عمر عمیق را فزون بر صد سال نوشته‌اند و درگذشت او باید در حدود سال ۵۴۲ یا ۵۴۳ ع. ق. باشد.

او نه تنها به لفظ ملقب به امیر الشعرا است، بلکه، به معنای فنودالی، واقعاً شایسته چنین منصبی بود و همه شاعران دربار ایلگ خان را در بخارا به تحلیل و تکریم خود وامی‌داشت. در پرتو عنایات امیری که مخدومش بود، مال و منال و بردگان بی‌شمار به دست آورد.

او مدیحه‌سرایی ممتاز بود؛ ولی، با این همه، شهرتش بیش‌تر در سرودن شکواییه بود. یک مثنوی تألیف کرده که متأسفانه به دست نمانده. تاریخ نگارش آن پس از ابوالمؤید و امانی و موضوعش سرگذشت یوسف و زلیخا بوده. در سرودنش فنون فوق‌العاده متصنع شاعری به کار رفته بود؛ چنان‌که هر بیتش به دو بحر مختلف خوانده می‌شد.

از اشعار اوست:

خیال آن صنم سروقد سیم‌دقن	بخواه دوش یکی صورتی نمود بمن
هلال‌وار رخ روشنش گرفته خسوف	کمندوار قد راستش گرفته شکن
نه نزد عارض گلرنگ او نشانه گل	نه گرد سینه سیمین او نسیم سمن
سمنش سوخته و ریخته گلش در گل	یکی ز دود دریغ و یکی ز باد محن
رخی که بود چو جان فریخته رخشان	ز خاک و خون شده همچون لباس اهریمن
شهیدوار به خون اندرون گرفته مقام	غریب‌وار بخاک اندرون گرفته وطن
یکی سرشک و هزاران هزار درد و دریغ	یکی دریغ و هزاران هزار گرم و حزن
گسسته بر رخ بیجاده‌گون طویلۀ در	گرفته در عرق گوهرین عقیق یمن
چه گفت گفت دریغا امید من که مرا	غلط فتاد چنین در وفا و مهر تو ظن
گمن نبرده بدم من که تو بدین زودی	صبوروار ببندی ز یاد بنده دهن
هنوز نرگس سیراب من ندیده جهان	هنوز سوسن آزاد من ندیده چمن
هنوز ناچده از بوستان من کس گل	هنوز ناشده سیر این لبان من ز لبین
کنار پر گل من رفته در کنار زمین	تو در کنار سمن سینگان سیم بدن
بنفشه موی مرا خاک برگشاده گره	تو با بنفشه عذاران گره زده دامن
همان کسم که بدی صورتم جمال بهار	همنا کسم که بدی عارضم نگار ختن

همان کسم که مرا هر که دیدی گفتی	سهیل مشکن مویی و ماه ز هره ذقن
کنون بزیر زمین چو صد هزار غریب	گرفته این تن مسکین من بگل مسکن
ز خاک و خشت همی کرده بستر و بالین	ز درد و حسرت کرده آزار و پیراهن
چو چشمهای یتیمان ز آب دیده لحد	چو جامه‌های شهیدان ز خون دیده کفن
نه کس بیارد روزی ز روزگارم یاد	نه کس بگردد روزی مرا بیپیرامن
بزیر خاک فراموش گشته بر دل خلق	ستم رسیده ز جور زمانه ریمن
گرفته یاد ترا دوستوار اندر دل	نهاده عهد ترا طوقوار در گردن
گذاشتیم و گذشتیم و آمدیم و شدیم	تو شاد زی و بکن نوش باده روشن

عنصری بلخی



ابوالقاسم حسن بن احمد عنصری بلخی شاعر پارسی‌گوی، نام‌آور به عنصری بلخی در سال ۳۵۰ هجری قمری در بلخ زاده شد. امیر نصر برادر سلطان محمود غزنوی، وی را به غزنه فراخواند. سلطان محمود غزنوی به او توجه نشان داد و به او عنوان ملک‌الشعرایی داد. عنصری در سال ۴۳۱ هجری قمری درگذشت.

اشعار بازمانده از عنصری به حدود دو هزار بیت می‌رسد؛ که شامل قصیده، غزل، رباعی، قطعه، ترکیب‌بند، و مثنوی است. بیشتر قصیده‌های او در ستایش سلطان محمود غزنوی و مسعود غزنوی است. در قصیده‌ها و غزل‌های عنصری اصطلاحات حکمت و منطق نیز وجود دارد. قصیده‌های عنصری بی‌مقدمه است و بیشتر به وصف می‌پردازد. مهم‌ترین مثنوی‌های عنصری عبارت‌اند از وامق و عذرا، شادبهر و عین‌الحیات، و سرخبت و خنگ بت.

نمونه اشعار

باد نروزی همی در بوستان بتگر شود	تا ز صنعش هر درختی لعبتی دیگر شود
باغ همچون کلبه بزاز پر دیبا شود	راغ همچون طبله عطار پر عنبر شود
روی بند هر زمینی حله چینی شود	گوشوار هر درختی رشته گوهر شود
چون حجابی لعبتان خورشید را بینی به ناز	گه برون آید ز میغ و گه به میغ اندر شود
افسر سیمین فروگیرد ز سر، کوه بلند	باز میناچشم و زیباروی و مشکین سر شود
عجب مدار که نامرد، مردی آموزد	از آن خجسته رسوم و از آن خجسته سیر
به چند گاه دهد بوی عنبر آن جامه	که چند روز بماند نهاده با عنبر
دلی که رامش جوید نیابد آن دانش	سری که بالش جوید، نباید او افسر
ز زود خفتن و و از دیر خاستن هرگز	نه مُلک یابد مرد و نه بر ملوک، ظفر

فرخی سیستانی



زادروز	سال ۳۷۰ هجری قمری	<u>غزنه سیستان</u>
درگذشت	۴۲۹ هجری قمری	<u>غزنه</u>
آرامگاه	<u>آرامگاه فرخی سیستانی</u> <u>غزنه</u> <u>سیستان-ایران</u>	
محل زندگی	<u>سیستان</u>	

پیشه	شاعر، نویسنده
سال‌های فعالیت	قرن چهارم و اوایل قرن پنجم هجری قمری
سبک	قصیده، غزل، رباعی
لقب	فرخی
دوره	حکومت سلطان محمود غزنوی سلطان مسعود غزنوی ابوالمظفر شاه چغانیان
آثار	با کاروان حله داغگاه دیوان اشعار قطعات و ابیات بازمانده قصاید رباعیات ترجیعات

ابوالحسن علی بن جولوغ سیستانی معروف به فرخی سیستانی از غلامان امیرخلف بانو آخرین امیر صفاری بود. علی بن جولوغ، از سر ناچاری شعری در قالب قصیده سرود و آن را «با کاروان حله» نام نهاد؛ و شعر را به عمید اسعد چغانی وزیر امیر صفاری تقدیم کرد. معروف است که روز بعد علی بن جولوغ قصیده‌ای به نام «داغگاه» ساخت و آن را برای امیر صفاری خواند. امیر صفاری چهل کره‌اسب به علی بن جولوغ هدیه کرد و او را از نزدیکان دربارش قرار داد.

علی بن جولوغ نیز با تخلص فرخی در دربار صفاریان، چغانیان و غزنویان شعر می‌گفت. محمود غزنوی او را به ملک‌الشعرایی دربار منصوب کرد. پس از مرگ محمود در سال ۴۲۱ ق، فرخی به دربار سلطان مسعود غزنوی روی آورد و تا پایان عمر به ستایش این امیر غزنوی مشغول بود.

روایت شده‌است که فرخی علاوه بر شاعری آوازی خوش داشت و در نواختن بربط مهارت داشت. دیوان شعر فرخی شامل بیش از چند هزار بیت است که در قالب‌های قصیده، غزل، قطعه، رباعی، ترکیب‌بند، و ترجیع‌بند سروده شده‌است.

از آن‌جا که بیشتر قصاید فرخی در دربار غزنویان سروده شده‌است، ستایشگری و وصف در آن بسیار زیاد است؛ هرچند در میان شعرهای فرخی اشعاری نیز هستند که نکات آموزنده اخلاقی دربردارند. فرخی در سال ۴۲۹ ق در سنین جوانی در غزنه درگذشت.

از شاعر هم‌عصرش لبیبی در رثای اوست که:

گر فرخی بمرد چرا عنصری نمرد؟ پیری بماند دیر و جوانی برفت زود
فرزانه‌ای برفت و ز رفتنش هر زیان دیوانه‌ای بماند و ز ماندنش هیچ سود

نمونه اشعار

نقل شده که فرخی شعر زیر را در مدح ابوالمظفر چغانی سرود و ابوالمظفر بسیار از آن خوشش آمد. از آنجا که امیر در آن زمان در داغگاه اسبان خویش بود او را چهل و دو کره اسب سفید داد.

تا پرند نیلگون بر روی پوشد مرغزار	پرنیان هفت‌رنگ اندر سر آرد روزگار
خاک را چون ناف آهو مشک زاید بی‌قیاس	بید را چون پرّ طوطی برگ روید بی‌شمار
دوش وقت نیم‌شب بوی بهار آورد باد	حبذا باد شمال و خرّما بوی بهار
باد گویی مشک سوده دارد اندر آستین	باغ گویی لعبتان جلوه دارد در کنار
نسترن لؤلؤی بیضا دارد اندر مرسله	ارغوان لعل بدخشی دارد اندر گوشوار
تا برآمد جام‌های سرخ مل از شاخ گل	پنجه‌های دست مردم سر فروکرد از چنار
باغ بو قلمون لباس و شاخ بو قلمون‌نمای	آب مرواریدرنگ و ابر مرواریدبار
راست پنداری که خلعت‌های رنگین یافتند	باغ‌های پرنگار از داغگاه شهریار
داغگاه شهریار اکنون چنان خرم شود	کاندر او از خرمی خیره بماند روزگار
سبزه اندر سبزه بینی چون سپهر اندر سپهر	خیمه اندر خیمه بینی چون حصار اندر حصار
هرکجا خیمه‌ست خفته عاشقی با دوست مست	هرکجا سبزه‌ست شادان یاری از دیدار یار
سبزه‌ها با بانگ چنگ و مطربان نغزگوی	خیمه‌ها با بانگ نوش و ساقیان می‌گسار
عاشقان بوس و کنار و نیکوان ناز و عتاب	مطربان رود و سرود و خفتگان خواب و خمار
بر در پرده‌سرای خسرو فیروزبخت	از پی داغ آتشی افروخته خورشیدوار
برکشیده آتشی چون مطربی دیبای زرد	گرم چون طبع جوانان زرد چون زرّ عیار
داغ‌ها چون شاخ‌های بُسَد یاقوت‌رنگ	هریکی چون نارदानه گشته اندر زیر نار
ریدکان خواب‌نادیده مصاف اندر مصاف	مرکبان داغ‌ناکرده قطار اندر قطار
خسرو فرخ‌سیر بر باره دریاگذر	با کمند اندر میان دشت چون اسفندیار
همچو زلف نیکوان خوردساله تاب خورد	همچو عهد دوستان سال‌خورده استوار
میر عادل بوالمظفر شاه با پیوستگان	شهریار شهرگیر و پادشاه شهردار
هرکه را اندر کمند تاب‌خورده افکند	گشت نامش بر سرین و شانه و رویش نگار
هرچه زین سو داغ کرد از سوی دیگر می‌دهد	شاعران را با لگام و زائران را با فسار

گل بخندید و باغ شد پدرام	ای خوشا این جهان بدین هنگام
چون بناگوش نیکوان شد باغ	از گل سیب و از گل بادام
همچو لوح زمر دین گشته‌ست	دشت همچون صحیفه زر خام
گل سوری به دست باد بهار	سوی بوده همی‌دهد پیغام
که مرا با تو ار مناظره‌ای‌ست	من به باغ آمدم، به باغ خرام
شرف و قیمت و قدر تو به فضل و هنر است	نه به دیدار و به دینار و به سود و به زبان
هر امیری که به فضل و به هنر گشت بزرگ	نشود خرد به بد گفتن بهمان و فلان
گرچه بسیار بماند به نیام اندر، تیغ	نشود کند و نگردد هنر تیغ، نهان
ورچه از چشم نهان گردد ماه اندر میغ	نشود تیره و افروخته باشد به میان
شیر هم شیر بُود گرچه به زنجیر بُود	نبرد بند و قلاده شرف شیر ژیان
باز هم باز بُود گرچه که او بسته بُود	شرف بازی از باز فگندن نتوان



نام اصلی	ابوالقاسم فردوسی توسی
زمینه کاری	ادبیات فارسی، شعر
زادروز	۳۱۹ خورشیدی ۳۲۹ دهکده توس، خراسان
مرگ	پیش از ۳۹۷ خورشیدی، ۴۱۱ هجری قمری توس
محل زندگی	توس
جایگاه خاکسپاری	توس، خراسان
در زمان حکومت	فرمانروایی سامانیان و غزنویان
لقب	حکیم توس، حکیم سخن
پیشه	شاعر
سبک نوشتاری	سبک خراسانی
کتاب‌ها	شاهنامه
دلیل سرشناسی	حماسه سرایی

ابوالقاسم فردوسی توسی (زاده ۳۱۹ خورشیدی، ۳۲۹ هجری قمری - درگذشته پیش از ۳۹۷ خورشیدی، ۴۱۱ هجری قمری در توس خراسان)، سخن‌سرای ایرانی و سراینده شاهنامه حماسه ملی ایران است. فردوسی را بزرگترین سراینده پارسی‌گو دانسته‌اند.

فردوسی در شاهنامه از دودمان‌های پادشاهی پیشدادیان و کیانیان و اشکانیان و ساسانیان نام برده‌است. سروده‌های دیگری نیز به فردوسی نسبت داده شده‌است که بیشتر بی‌پایه دانسته‌اند. شناخته‌شده‌ترین آن‌ها مثنوی یوسف و زلیخا و گرشاسب‌نامه و هجونا‌نامه‌ای در نکوهش سلطان محمود است.

سروده‌های فردوسی نه تنها در ایران، بلکه در بسیاری از کشورهای دیگر مورد پژوهش و بررسی قرار گرفته‌است؛ و در دانشگاه‌های شناخته‌شده دنیا مانند دانشگاه کمبریج انگلستان و دیگر دانشگاه‌های اروپایی و آمریکایی مورد مطالعه قرار گرفته‌است و تازه‌ترین پژوهش‌ها درباره شاهنامه در مرکز مطالعات خاورمیانه و اسلامی دانشگاه کمبریج منتشر شده‌است. در میانه نوروز ۱۳۸۵ برگردان تازه‌ای از شاهنامه به زبان انگلیسی در آمریکا منتشر شد. دیک دیویس پدید آورنده این نسخه جدید - که

پروفسور زبان و ادبیات فارسی دانشگاه اوهایوی آمریکا و عضو انجمن سلطنتی ادبیات است. با ارائه این برگردان نوین، نوروز ایرانی را جشن گرفت.

از چند و چون دانش اندوزی و آگاهی فردوسی از دانش‌های روزگارش آگاهی دقیقی در دست نیست؛ اما از لابلای شاهنامه به نیکی دانسته می‌شود که وی بر ادب تازی و فلسفه و کلام روزگار خویش چیرگی داشته‌است. شاید به حدس و گمان بتوان گفت که وی، مستقیم یا غیرمستقیم، از بلاغت یونانی نیز آگاهی‌هایی داشته‌است؛ و این نکته از سنجش شاهنامه با نوشتارهای همسان آن از دیدگاه هنر صحنه‌آرایی به خوبی دانسته می‌شود؛ گرچه مجموعه این آگاهی‌ها ممکن است نتیجه شناخت ذوقی و قریحه فردوسی نیز باشد.

فردوسی، چنانچه از لابلای شاهنامه و قراین خارجی دانسته می‌شود، سراسر عمر در وطن خویش توس اقامت داشته، و جز یکی، دو بار به سفر نرفته‌است. سفرهایی افسانه‌ای در تذکرها به او نسبت داده‌اند که پذیرفتن آنها دشوار است؛ اما احتمال اینکه پس از پایان شاهنامه خود آن را به غزنین نزد محمود برده‌باشد امری است که اگر چه مسلم نیست، دلیل قاطعی نیز در رد آن وجود ندارد. به هر روی، در شاهنامه هیچ اشاره‌ای به سفر غزنین او نشده‌است.

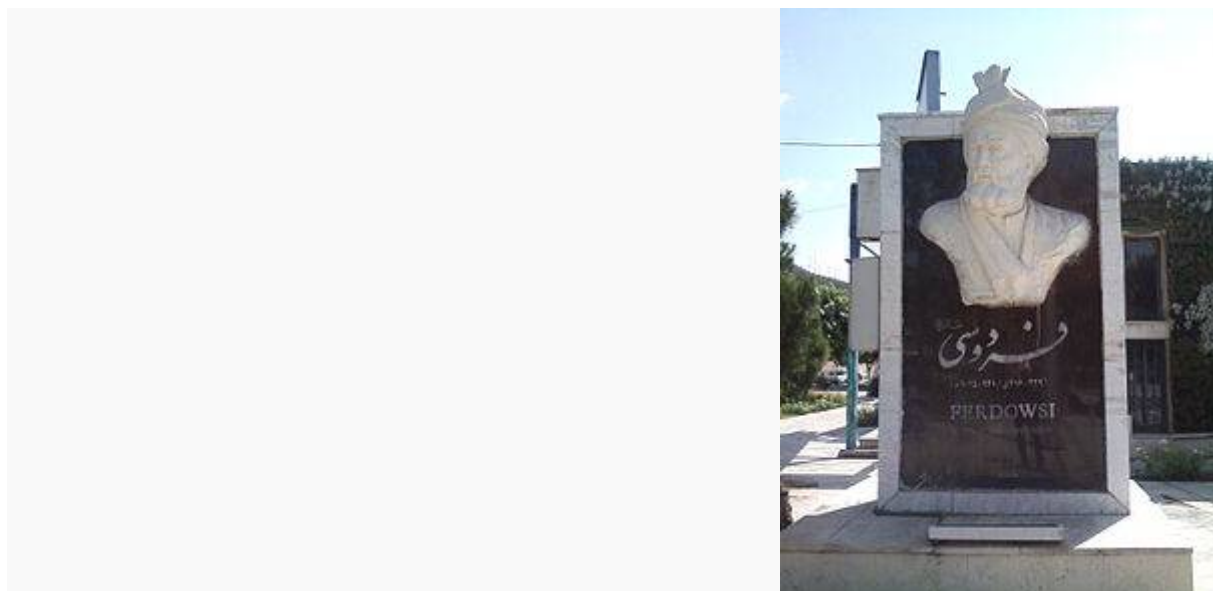
فردوسی سخن‌سرایی وطن‌پرست و در میهن‌خواهی استوار بود. این باور پایدار او از جای جای شاهنامه و به ویژه از شور فردوسی در ستایش ایران و نژاد ایرانی به خوبی آشکار است. او از تاریخ نیاکان خود و داستان‌ها و افسانه‌های شاهان و تاریخ ایران آگاهی و یا به دانستن آن‌ها شوق و دلبستگی فراوان داشت و تربیت خانوادگی او نیز وی را بر این می‌داشت؛ و به همین سبب است که به این کار سترگ دست زد و تا هنگامی که گرفتار فقر و تهیدستی نگشت، یعنی مال و ثروت نیاکانی را بر سر کار شاهنامه نگذاشت، به دربار شاهان و جایزه‌های ایشان چشم نداشت. فردوسی در سرودن شاهنامه، گذشته از انگیزه وطن‌خواهی و باورهای میهنی، کموبیش پشتیبانانی داشته‌است. او خود از چند تن به نام یاد کرده‌است که ایشان به گونه‌ای در برانگیختن یاری او کوشیده‌اند. یکی از آنان که بیش از همه مورد ستایش اوست، کسی است از بزرگان و فرمانروایان آن روزگار که فردوسی ویژگی‌هایش را برمی‌شمارد، اما آشکارا نام او را نمی‌گوید.

آنچنان که از سخن آشکار او می‌توان این برداشت را که فردوسی؛ به گفته «نولدکه» دانشمند آلمانی - که می‌گوید فردوسی تعصب مذهبی نداشته‌است. از افسانه‌ای که در بن‌مایه اسلامی گرفته شده‌است و آن درباره زیارت اسکندر از کعبه است، می‌گوید که خدای زمین و زمان نیاز به جا و مکان ندارد؛ و نیز می‌گوید که برای پیشینیان ما «آتش» تنها برای نشان کردن سمت نیایش بود، همان گونه که برای تازیان «سنگ» سمت پرستش است.

به نظر فروغی از ویژگی‌های فردوسی پاکی زبان و عفت اوست. در تمام شاهنامه یک واژه و یا یک عبارت مستهجن دیده نمی‌شود و پیداست که فردوسی بر خلاف بسیاری از شاعران، از آلوده کردن خود به هزل و زشتی‌ها کناره‌گیری داشته‌است و هر جا که به فراخور داستان‌سرایی مطلب شرم‌آمیزی می‌بایست نقل کند بهترین عبارت‌ها را برای آن یافته‌است. عفت‌خواهی فردوسی به اندازه‌ای است که در داستان‌هایی هم که به فراخور طبیعت بشری بی‌اختیار رخ می‌دهد، نمی‌پسندد که پهلوانان او گرفتار نفس شده و از حدود مشروع فراتر رفته باشند. فردوسی مردی است بسیار اخلاقی، با نظر بلند و قلبی نازک و حسی لطیف، ذوق سلیم و طبع حکیم؛ همواره از رویدادها هوشیاری می‌شود و خواننده را رهنمون می‌سازد که کار بد میوه بد می‌دهد و راه کج انسان را به آرمان نمی‌رساند.

هیچکس به اندازه فردوسی باورمند به خرد و دانش نبوده و تشویق به اندوختن دانش و هنر ننموده است. فردوسی چون خیام در اشعارش به کوتاهی زندگانی افسوس می‌خورد و بیان حیرانی می‌کند که انسان برای چه آمده است و کجا می‌رود و پس از این زندگی چه خواهد شد.

زایش و نام و نشان



سردیس فردوسی در پیرامون میدان آزادی

زایش

بر پایه دیدگاه بیشتر پژوهشگران امروزی، فردوسی در سال ۳۲۹ هجری قمری برابر با ۳۱۹ خورشیدی (۹۴۰ میلادی) در روستای پاژ در شهرستان توس (طوس) در خراسان دیده به جهان گشود. نظامی عروضی، نخستین پژوهنده‌ای که درباره زندگی فردوسی جستاری نوشته است، زایش فردوسی را در روستای «باز» (پاژ) دانسته است. بن‌مایه‌های تازه‌تر روستاهای «شاداب» و «رزان» را نیز جایگاه زایش فردوسی دانسته‌اند اما بیشتر پژوهشگران امروزی این گمانه‌ها را بی‌پایه می‌دانند. سال زایش فردوسی در ۳۲۹ هجری قمری از آنجا دریافته شده است که در یکی از سروده‌های فردوسی می‌توان زمان چیرگی سلطان محمود غزنوی بر ایران در سال ۳۸۷ هجری قمری (برابر با ۳۷۵ خورشیدی) را دریافت کرد:

بدانگه که بُد سال پنجاه و هشت نوان‌تر شدم چون جوانی گذشت

فریدون بیدار دل زنده شد زمین و زمان پیش او بنده شد

و همچنین با درنگریستن به این که فردوسی در سال ۳۸۷ قمری، پنجاه و هشت ساله بوده است، می‌توان درست بودن این گمان را پذیرفت. با این حال، شمار دیگری از فردوسی‌پژوهان سال‌های دیگری را برای سال زایش فردوسی آورده‌اند. نولدکه به این نتیجه می‌رسد که او اندکی پس از ۳۲۰ قمری زاده شده است. موهل بر این باور است که زایش فردوسی باید در سال ۳۲۹ قمری (۹۳۹-۹۴۰ میلادی) باشد. رکن‌الدین همایونفرخ دیدگاه دیگری دارد و سال ۳۱۳ را سال زایش فردوسی می‌داند.

نام

کنیه وی «ابوالقاسم» و تخلصش «فردوسی» است، هیچ‌گونه آگاهی قطعی از نام و خانواده‌اش در دست نیست. در بن‌مایه‌های گوناگون و در دیباجه برخی نسخه‌های دست‌نویس شاهنامه، نام وی منصور، حسن یا احمد آمده‌است و نام پدرش حسن، احمد یا علی و نام پدر بزرگش شرفشاه یاد شده‌است. از میان این گفته‌های گوناگون، معتبرترین نام این شاعر ایرانی ابوالقاسم فردوسی توسی است. اینکه چرا شاعر تخلص فردوسی را برای خود گزیده‌است روشن نیست. شاید این موضوع به دیدار وی با سلطان محمد غزنوی بازگردد. گویا سلطان محمود چنین لقبی به فردوسی داده و منظور وی مردی بوده که از بهشت آمده بوده‌است.

نام او همه جا ابوالقاسم فردوسی شناخته شده‌است. نام کوچک او را در بن‌مایه‌های کهن‌تر مانند عجایب‌المخلوقات و تاریخ‌گزیده (حمدالله مستوفی) و سومین مقدمه کهن شاهنامه، «حسن» نوشته‌اند. بن‌مایه‌های دیگر همچون برگردان تازی بنداری، پیش‌گفتار دست‌نویس فلورانس و پیش‌گفتار شاهنامه بایسنقری (و نوشته‌های برگرفته از آن) نام او را «منصور» گفته‌اند. نام پدر او نیز در تاریخ‌گزیده و سومین مقدمه کهن شاهنامه «علی» گفته شده‌است. محمدامین ریاحی پس از بررسی کهن‌ترین بن‌مایه‌ها، نام «حسن بن علی» را پذیرفتنی دانسته‌است و این نام را با قرینه‌های دیگری که وابستگی او را به یکی از شاخه‌های تشیع می‌رساند، سازگارتر دانسته‌است، هرچند که همچون بیشتر پژوهندگان زندگانی فردوسی، او را از هرگونه تعصب مذهبی برکنار دانسته‌است.

برای پدر فردوسی در بن‌مایه‌های کم‌ارزش‌تر نام‌های دیگری نیز آورده‌اند، مانند: «مولانا احمد بن مولانا فرخ» در مقدمه شاهنامه بایسنقری، «فخرالدین احمد» در هفت اقلیم، «فخرالدین احمد ابن حکیم مولانا» در مجالس‌المؤمنین و مجمع‌الفصحاء و «حسن اسحق شرفشاه» در تذکرة الشعراء. تئودور نولدکه در کتاب حماسه ملی ایران درباره نادرست بودن نام «فخرالدین» نوشته‌است که دادن لقب‌هایی که به «الدین» پایان می‌یافته‌اند در زمان آغاز نوجوانی فردوسی کاربرد پیدا کرده‌است و ویژه «امیران مقتدر» بوده‌است، از این رو پدر فردوسی نمی‌توانسته چنین لقبی داشته باشد.

پرورش و بالندگی

بر پایه اشاره‌های گذرای فردوسی دانسته شده‌است که او دهقان و دهقان‌زاده بود. دهقان در روزگار فردوسی و در شاهنامه او به معنی ایرانی‌تبار و نیز به معنی مالک روستا یا رئیس شهر بوده‌است. واژه دهقان که معنی حقیقی آن کشاورز و برزگر است، به طور مجازی به معنی ایرانی (در برابر ترک و تازی) به کار می‌رفت. دهقانان از آزادگان و نژادگان ایرانی، و هر یک مالک ناحیه‌ای بودند و سرپرستی موروئی ناحیه خود را داشتند. بعدها در سده پنجم و ششم دهقانان را رئیس می‌نامیدند و همان است که در سده‌های اخیر تعبیر «ریش‌سفید» در مفهومی نزدیک بدان معمول شد. فرزندان دهقانان با آداب و رسوم ایرانی پرورش می‌یافتند و نگهبانان سنت‌ها و فرهنگ ملی ایرانی بودند. در شاهنامه از یک سو دهقان در کنار «آزاده»، به معنی «ایرانیان» دیده می‌شود و از سوی دیگر به همراه «موبد» (روحانی زرتشتی) در معنای «نگاهبان و روایت‌کننده داستان‌های باستان».

شهر توس، زادگاه فردوسی، از شهرهای کهن دوره ساسانیان بود، و در افسانه‌ها آمده‌است که آن را توس شاهزاده‌ای که پسر نوذر و سپهسالار کیکاووس و کیخسرو بود ساخته‌است. مردم توس به خاطرات باستانی شهر خود می‌نازیدند و می‌بالیدند و همواره به دلاوری و گردن‌فرازی نامبردار بودند. این شهر در دوره خلیفه سوم به دست تازیان افتاد. اما هنوز بازماندگان فرمانروایان ایرانی یا کسانی که

تبار خود را به آن بزرگان می‌رسانیدند، در توس نام و جایگاه داشتند و گاهی فرمانروایی را در آن نواحی به دست می‌گرفتند. از همان آغاز چیرگی تازیان، کسانی در خراسان برای آزادی سرزمین خود قیام‌ها کردند و جان بر سر آرمان خود نهادند که تاریخ‌نویسان تازی آنان را خارجی نامیده‌اند. توس در دوره فردوسی شهر بزرگی نبود و ناحیه‌ای وابسته به نیشابور و تابع بخارا پایتخت سامانیان بود.

درباره دوران کودکی و جوانی او، نه خود شاعر سخنی گفته و نه در بن‌مایه‌های کهن جز افسانه و خیال‌بافی چیزی به چشم می‌خورد. با این حال از دقت در ساختار زبانی و بافت تاریخی - فرهنگی شاهنامه، می‌توان دریافت که او در دوران پرورش و بالندگی خویش از راه خواندن و ژرف‌نگری در سروده‌ها و نوشتارهای پیشینیان خویش سرمایه کلانی اندوخته که بعدها دست‌مایه او در سرایش شاهنامه شده‌است.

همچنین از شاهنامه این‌گونه برداشت کرده‌اند که فردوسی با زبان و دیوان‌های شاعران تازی و نیز با زبان پهلوی آشنا بوده‌است. نولدکه بر این باور است که فردوسی دانش روزگار خود به ویژه دانش‌های دینی و فلسفی را به گونه‌ای رسمی نیاموخته‌بود و در اندازه یک فرد باسواد از این دانش‌ها آگاهی داشته‌است و همچنین می‌گوید فردوسی پهلوی نمی‌دانست. در برابر این دیدگاه، تقی‌زاده و شیرانی بر این باورند که فردوسی با دانش‌های روزگار خود آشنایی داشته‌است. و بدیع‌الزمان فروزانفر و احمد مهدوی دامغانی نیز باور دارند که فردوسی حتی در زمینه شعر و نثر تازی دانش گسترده‌ای داشته‌است. اما درباره پهلوی دانستن فردوسی برخی پژوهشگران مانند سعید نفیسی، حبیب یغمایی و لازار پهلوی‌دانی فردوسی را پذیرفته‌اند، اما برخی دیگر مانند نولدکه، محمدتقی بهار، شاپور شهبازی و جلال خالقی مطلق بر این باور نیستند.

آغاز زندگی فردوسی هم‌زمان با گونه‌ای جنبش نوزایش در میان ایرانیان بود که از سده سوم هجری آغاز شده و دنباله و اوج آن به سده چهارم رسید و گرانیگاه آن خراسان و سرزمین‌های فرارود بود. در درازنای همین دو سده شمار چشمگیری از سرایندگان و نویسندگان پدید آمدند و با آفرینش ادبی خود زبان پارسی دری را که توانسته بود در برابر زبان تازی پایدار بماند، توانی روزافزون بخشیدند و به صورت زبان ادبی و فرهنگی درآوردند. فردوسی از همان روزگار کودکی بیننده کوشش‌های مردم پیرامونش برای پاسداری ارزش‌های دیرینه بود و خود نیز در چنان زمانه و زمینه‌ای پا به پای بالندگی جسمی به فرهیختگی رسید و رهرو سخت‌گام همان راه شد.

فردوسی جوانی خود را در سال‌هایی گذرانید که با سیاست مداراجویی و آزاداندیشی و فرهنگ‌دوستی سامانیان آزادی اندیشه برقرار بود و پیروان هر اندیشه و آیینی به آسایش می‌زیستند؛ و حضور گروه‌هایی با اندیشه‌های گونه‌گون و آزادی بحث و نظر میان آنان موجب شکفتن اندیشه‌ها بود. فردوسی در چنین فضایی زاد و زیست، و ذهنش پاک از تعصب‌های قشری، گنجینه اندیشه‌های حکیمانه گردید. شاهنامه فردوسی یادگار فضای فکری آزادی است که روزگار اوج دانش و فرهیختگی در ایران بود. شاهنامه در سرفصل یک دگرگونی اندیشه و فرهنگ در ایران، و پایان یک روزگار و آغاز روزگار دیگری پدید آمده‌است، در خراسان روزگار سامانی که تهی از چیرگی فقیهان دستگاه خلافت بود؛ در سال‌هایی که در بغداد حسین منصور حلاج را به دار می‌کشیدند و پیکرش را می‌سوزانیدند در خراسان در پرتو بیداری و خردورزی و آزاداندیشی، حکیمانی چون بیرونی و فارابی و رازی و ابن سینا پدیدار می‌گشتند. دید و اندیشه و جهان‌بینی یکسانی که در سراسر شاهنامه جلوه‌گر است، بیانگر این است که فردوسی از کودکی تا آغاز سرایش شاهنامه و در درازنای سرایش آن، در محیطی زیسته که در آن تاریخ و داستان‌ها و فرهنگ باستانی ایران رواج داشته، و آن همه در نهانخانه دل شاعر نشسته و جای

استواری یافته، نتیجه این شده است که در سراسر شاهنامه روح و اندیشه و جهان بینی یکسانی را می بینیم.

سروده های فردوسی

کودکی و جوانی فردوسی در زمان سامانیان سپری شد. شاهان سامانی از دوستداران ادب فارسی بودند. با توجه به این که فردوسی در روزگار و شهری می زیست که داستان های کهن ایرانی مورد علاقه همگان بود همان گونه که خود در دیباجه شاهنامه ستایش و آفرین گویی «کهان» و «مهان» را از نامورنامه ابومنصوری و این که «جهان دل نهاده بر این داستان» را بازگفته است. آغاز سرودن شاهنامه را بر پایه شاهنامه ابومنصوری از زمان سی سالگی فردوسی می دانند اما با درنگریستن به توانایی فردوسی می توان چنین برداشت کرد که وی در جوانی نیز به سرایندگی می پرداخته است و چه بسا سرودن بخش هایی از شاهنامه را در همان زمان و بر پایه داستان های کهنی که در داستان های گفتاری مردم جای داشته اند، آغاز کرده است.

این گمانه می تواند یکی از سبب های ناهمگونی های زیاد ویرایش های دست نویس شاهنامه باشد. به این سان که ویرایش های کهن تری از این داستان های پراکنده دست مایه نسخه برداران شده باشد. گذشته از دلایل عقلی، از روایت های افسانه ای هم چنین برمی آید که فردوسی داستان هایی را به صورت جدا سروده بوده و از این داستان ها رونویس هایی تهیه می شده و دست به دست می گشته است. اشاره خود فردوسی در پاره انجام شاهنامه نیز به همین نکته است. از میان داستان هایی که گمان می رود در زمان جوانی وی گفته شده باشد می توان داستان های بیژن و منیژه، رستم و اسفندیار، رستم و سهراب، داستان اکوان دیو و داستان سیاوش را نام برد.

تنها سروده ای که روشن شده از فردوسی است، خود شاهنامه است (جدای از بیت هایی که خود او از سروده های دقیقی دانسته است). سروده های دیگری نیز از فردوسی دانسته شده اند مانند چند قطعه، چهارپاره، رباعی، قصیده، و غزل که پژوهشگران در این که سراینده آنها فردوسی باشد، بسیار دودل می باشند و به ویژه قصیده ها را سروده روزگار صفویان می دانند.

سروده های دیگری نیز از برای فردوسی دانسته شده اند که بیشترشان بی پایه هستند. نامورترین آنها مثنوی ای به نام یوسف و زلیخا است که در مقدمه شاهنامه بایسنقری سروده فردوسی به شمار رفته است. اما این گمانه از سوی پژوهشگران نادرست دانسته شده و از آن میان مجتبی مینوی در سال ۱۳۵۵ هجری خورشیدی گوینده آن را «ناظم بی مایه ای به نام شمس» یافته است. محمدامین ریاحی او را شرف الدین علی یزدی دانسته است و بر این باور بوده است که مقدمه شاهنامه بایسنقری را هم، همین نویسنده نوشته باشد.

سروده دیگری که از فردوسی دانسته شده است «هجونامه» ای در نکوهش سلطان محمود است که به گفتار نظامی عروضی صد بیت بوده است و شش بیت از آن به جای مانده است. ویرایش های گوناگونی از این هجونامه در دست بوده است که از ۳۲ بیت تا ۱۶۰ بیت داشته اند. نسبت دادن چنین هجونامه ای را به فردوسی، برخی از پژوهشگران نادرست دانسته اند، مانند محمود شیرانی که با درنگریستن به این که بسیاری از بیت های این هجونامه از خود شاهنامه یا مثنوی های دیگر آمده اند و بیت های دیگر نیز از دید ادبی کاستی دارند چنین نتیجه گیری کرد که این هجونامه ساختگی است. اما محمدامین ریاحی با درنگریستن به این که از این هجونامه در شهریارنامه عثمان مختاری (از ستایشگران مسعود سوم غزنوی نواده محمود)، که پیش از چهار مقاله نظامی عروضی نوشته شده است، نام برده شده است،

سرودن هجونه‌ای به دست فردوسی را پذیرفتنی دانسته‌است. همچنین جلال خالقی مطلق بر این باور است که به سبب بر ساخته بودن بیشتر بیت‌های هجونه نمی‌توان بنیاد آن را نادیده گرفت و در آنجا نیز بیت‌های زیبایی وجود دارد که از شاهنامه برگرفته نشده‌است. و می‌گوید چنین می‌نماید که شیرانی بیشتر در پی پشتیبانی از محمود بوده‌است.

سُرایش شاهنامه



برگی از شاهنامه تهماسبی

شاهنامه پر آوازه‌ترین سروده فردوسی و یکی از بزرگ‌ترین نوشته‌های ادبیات کهن پارسی است. فردوسی هنگامی سرودن شاهنامه را آغاز کرد که زبان پارسی دری توانایی‌های بایسته را برای بیان موضوع‌های گوناگون یافته بود، اما هنوز در سراسر سرزمین‌های پارسی زبان به گونه‌ای یکدست و یکسان در نیامده بود؛ و در لهجه هر شهر و ناحیه واژه‌ها و تعبیرهای ویژه وجود داشت، و گردآورندگان کتاب مسالک و ممالک به برخی نکته‌ها در این زمینه اشاره کرده‌اند.

فردوسی از گویندگان روزگار سامانی، و زاده و پرورده و برآمده روزگار آنان بود. سرودن شاهنامه را در آن سال‌ها که موج ایران‌دوستی بالا گرفته بود آغاز کرد. سراسر شاهنامه بیان‌کننده آرمان سیاسی و ملی خاندان سامانی بود که خود را وارث ساسانیان و پایه‌گذار استقلال دوباره ایران و زندگی‌بخش سنت‌های ملی و فرهنگی می‌دانستند. دانش‌پروری و شعردوستی امیران سامانی و وزیران آن‌ها و آزاداندیشی حاکم بر آن سال‌ها مشوق دانشمندان و شاعران بود.

فردوسی پس از آن که داستان‌هایی را در روزگار منصور بن نوح سروده بود، در روزگار نوح دوم پسر منصور در حدود سال ۳۷۰ قمری پس از مرگ دقیقی به نظم درآوردن متن ابومنصوری را آغاز کرد و می‌توان پنداشت که آوازه پادشاهان سامانی در شعردوستی و علاقه آن‌ها به داستان‌های باستانی این امید را به فردوسی داده بود که بعد از پایان کار کتاب خود را به پادشاه شایسته‌ای از آن خاندان تقدیم نماید.

او برای دنبال کردن کار دقیقی، خواست تا به بخارا، پایتخت سامانیان، سفر کند تا از نسخه‌ای از شاهنامه منثور ابومنصور محمد بن عبدالرزاق -که مورد بهره دقیق بود- بهره گیرد. اما پس از این‌که دوستی از همشهریانش -که در دیباجه بایسنقری محمد لشکری نام برده شده‌است- دست‌نویسی از این بن‌مایه را در دسترس او گذاشت، از این رای برگشت و کار را در شهر خویش آغاز کرد.

او سرانجام شاهنامه را در تاریخ ۲۵ سپندارمذ سال ۳۸۴ هجری قمری (برابر با ۳۷۲ خورشیدی)، سه سال پیش از بر تخت نشستن محمود، با این بیت‌ها به پایان رساند:

سر آمد کنون قصه یزدگرد به ماه سفندارمذ روز ارد

ز هجرت سه صد سال و هشتاد و چار به نام جهان داور کردگار

این ویرایش نخستین شاهنامه بود و فردوسی نزدیک به بیست سال دیگر در پرمایه‌تر و پیراسته کردن آن کوشید. این سال‌ها همزمان با برافتادن سامانیان و برآمدن سلطان محمود غزنوی بود. فردوسی در سال ۳۹۴ هجری قمری (برابر با ۳۸۲ خورشیدی) در سن شصت و پنج سالگی بر آن شد که شاهنامه را به سلطان محمود پیشکش کند، و از این رو دست به کار تدوین ویرایش تازه‌ای از شاهنامه شد. فردوسی در ویرایش دوم، بخش‌های مربوط به پادشاهی ساسانیان را تکمیل کرد. پایان ویرایش دوم شاهنامه در سال ۴۰۰ هجری قمری در هفتاد و یک سالگی فردوسی بوده است:

چو سال اندر آمد به هفتاد و یک همی زیر بیت اندر آرم فلک

ز هجرت شده پنج هشتاد بار به نام جهان داور کردگار

فردوسی شاهنامه را در شش یا هفت دفتر به دربار غزنه نزد سلطان محمود فرستاد. به گفته خود فردوسی، سلطان محمود «نکرد اندر این داستان‌ها نگاه» و پاداشی هم برای وی نفرستاد. از این رویداد تا پایان زندگانی، فردوسی بخش‌های دیگری نیز به شاهنامه افزود که بیشتر در گله و انتقاد از محمود و تلخ‌کامی سراینده از اوضاع زمانه بوده است. در روزهای پایانی زندگی فردوسی از سن خود دو بار یاد کرده، و خود را هشتاد ساله و جای دیگر هفتاد و شش ساله خوانده است:

کنون عمر نزدیک هشتاد شد امیدم به یک باره بر باد شد

کنون سالم آمد به هفتاد و شش غنوده همه چشم میشار فش

بر پایه اشاره‌های نظامی عروضی و فریدالدین عطار، درازای کلی نظم شاهنامه ۲۵ سال بوده است. بر پایه دیدگاه جلال خالقی مطلق، با نگرش به زمان سرایش بیژن و منیژه و همچنین بازنگری شاهنامه پس از سال ۴۰۰، فردوسی ۳۵ سال از عمر خویش را بر سر سرایش شاهنامه گذاشته است.

پشتی بانان فردوسی

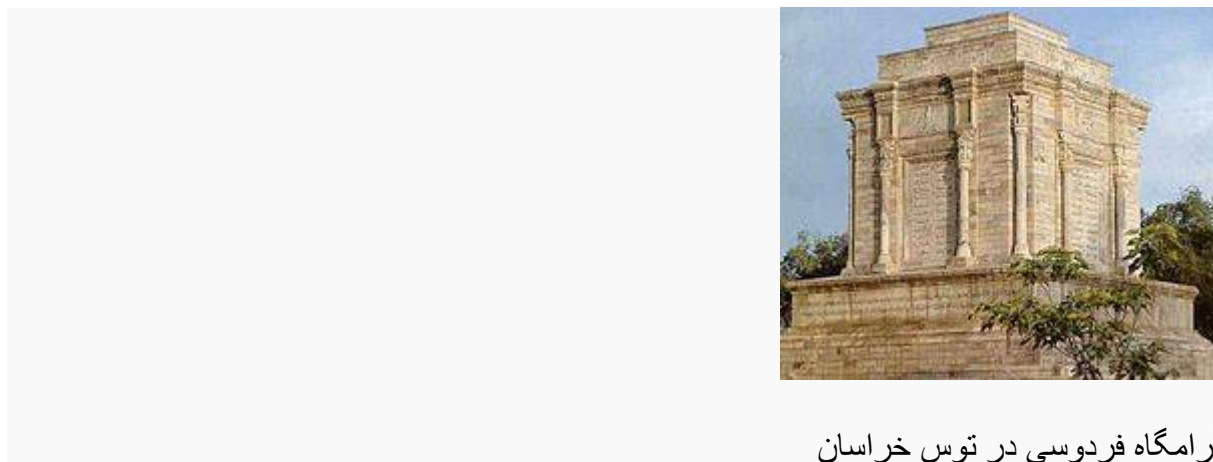
نخستین پشتیبان فردوسی در سرایش شاهنامه، شاه سامانی، نصر بن احمد بوده است که فردوسی برای کسب اجازه از او درباره انتقال سروده‌های دقیقی به کتاب خود، با او دیدار داشته است؛ و شاه از این کار او اظهار شادمانی کرده و از هیچ کمکی در این راه دریغ نکرده است. به باور نولدکه چنین به نظر می‌رسد که ولی‌نعمت او در توس زندگانی می‌کرده است. فردوسی پس از مرگ او که مدت‌ها پیشتر بوده، در دیباجه شعرهای خوبی به یاد وی سروده است. این مرد به فردوسی کمک‌های بسیاری کرده است. به دشواری می‌توان درستی نام ابومنصور بن محمد را که در عنوان یاد شده است، تشخیص داد.

حدس می‌توان زد که دست کم چند نفر از مردانی که در خاتمه معمولی نام برده شده‌اند در این زمان نیز جزو دوستان و پشتیبانان او به شمار می‌رفته‌اند. او تنها از دو نفر به نام‌های علی دیلم بودلف و حیّ بن قتیبه یاد می‌کند که یاریگر وی بوده‌اند. عروضی علی دیلم را از بودلف جدا می‌شمارد. عروضی می‌نویسد که علی دیلم، شاهنامه را در هفت جلد برای او پاک‌نویسی کرده و ابودلف راوی وی

بوده است. دور نیست که حُیّ بن قتیبه که به او مال و متاع بخشیده و او را از پرداخت خراج زمین معاف داشته است، آن طور که عروضی تصدیق می‌کند، حکمران توس بوده است.

بنا بر باور همایونفرخ بزرگ‌ترین و اثرگذارترین پشتیبان و دستگیر فردوسی به ویژه در هنگام پیری و کهنسالی، حُیّ بن قتیب کارگزار توس بوده است که او را از پرداخت باج و خراج معاف کرده و از هیچ کمکی دریغ نمی‌داشته و سبب شده تا فردوسی در شش سال آخر سرایش شاهنامه به هیچ‌کس نیاز نداشته باشد.

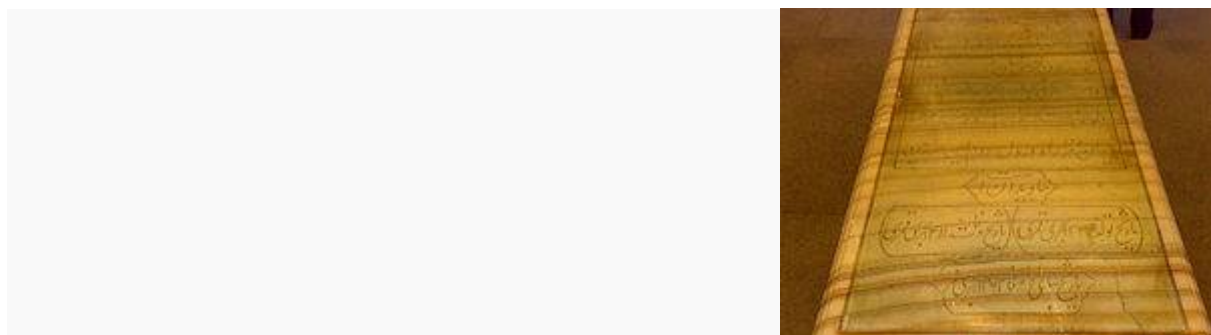
درگذشت و آرامگاه



آرامگاه فردوسی در توس خراسان

سال مرگ فردوسی تا چهار سده پس از زمان او در بن‌مایه‌های کهن نیامده است. نخستین نوشته‌ای که از زمان مرگ فردوسی یاد کرده مقدمه شاهنامه بایسنقری است که سال ۴۱۶ هجری قمری را آورده است. این دیباجة که امروزه بی‌پایه بودن نوشتارهای آن عیان گردیده، از بن‌مایه دیگری یاد نکرده است. تذکره‌نویسان پسین، همین تاریخ را بازگو کرده‌اند. حمدالله مستوفی و فصیح خوافی نیز همین رای را دارند. جدای از آن تذکره‌الشعراى دولت‌شاه (که آن هم بسیار بی‌پایه است) زمان مرگ او را در سال ۴۱۱ هجری قمری آورده است. محمدامین ریاحی، با درنگریستن در گفته‌هایی که فردوسی از سن و ناتوانی خود یاد کرده است، این گونه نتیجه‌گیری کرده است که فردوسی می‌بایست پس از سال ۴۰۵ هجری قمری و پیش از سال ۴۱۱ هجری از جهان رفته باشد. اما همایونفرخ با در نظر گرفتن این که زایش فردوسی در سال ۳۱۳ و عمر او ۷۲ یا ۷۳ بوده، سال درگذشت او را ۳۸۵ یا ۳۸۶ دانسته است.

چنان‌که مشهور است، واعظ طبرستان به دلیل شیعه بودن فردوسی از به خاکسپاری پیکر فردوسی در گورستان مسلمانان جلوگیری کرد. و ناچار او را در باغ خودش درون شهر طابران توس، نزدیک به دروازه شرقی رزان به خاک سپردند. خاکجای او زیارتگاه اهل دانش و معرفت بود و با آنکه بارها آن را با خاک یکسان کردند از نو ساخته می‌شد. خبری نه چندان درست ساختن اولین بنا بر گور فردوسی را به سپهدار توس در زمان فردوسی، یعنی ارسلان جاذب نسبت داده، که یاد او در دیباجة شاهنامه آمده است. پس از آن عبیدالله خان ازبک بنا به تعصبی که بر ضد شیعیان داشت، دستور ویرانی خاکجای فردوسی را داد تا اینکه قاضی نورالله شوشتری از آن دیدار کرد. در روزگار پادشاهان صفوی با توجه به آبادانی مشهد و پیرامون آن، خاکجای خرابه دوباره ساخته شد. خاکجای فردوسی بین سال‌های ۱۳۰۷ تا ۱۳۱۳ به دستور رضا شاه بازسازی شد.



سنگ مزار فردوسی

بر اساس بیت‌هایی در خود شاهنامه و بن‌مایه‌های نخستینی چون آثار نظامی عروضی و نصیرالدین قزوینی، فردوسی یک مسلمان شیعه بود؛ ولی برخی از پژوهشگران در سال‌های اخیر در مورد کیش وی و شاخه شیعی آن اظهار تردید کرده‌اند. برخی تنها او را شیعه نامیده‌اند؛ برخی دیگر همچون ملک الشعرای بهار این سؤال را پرسیده‌اند که آیا فردوسی شیعه زیدی، اسماعیلی و یا دوازده امامی بوده است. نولدکه بر این باور بود که فردوسی شیعه بود ولی او را جزو گروه تندرو (غلات) نمی‌دانست. شیرانی فردوسی را سنی یا شیعه زیدی می‌خواند ولی شیرانی بیشتر دغدغه دفاع از سنی مذهب بودن سلطان محمود را دارد. محیط طباطبایی نیز فردوسی را شیعه زیدی می‌دانست.

عباس زریاب خوبی بحث می‌کند که فردوسی شیعه اسماعیلی است در حالی که احمد مهدوی دامغانی بر این باور است که فردوسی شیعه دوازده امامی است. تنها گواهی که برای سنی یا زیدی مذهب بودن فردوسی آورده شده است همان بیت‌هایی است که در ستایش ابوبکر، عمر و عثمان در بخش آغازین شاهنامه آورده شده ولی این بیت‌ها همچنان که از سیاق آنها بر می‌آید با متن همخوانی ندارند و افزودنی هستند. با کنار گذاردن این بیت‌ها شکی باقی نمی‌ماند که فردوسی شیعه بوده است. افزون بر این، باید این مطلب را در نظر داشت که توس از دیرباز کانون تشیع بوده است و نیز خاندان ابومنصور محمد بن عبدالرزاق هم به ظاهر شیعه بوده‌اند.

فردوسی در مورد مذهب آسان‌گیر بود و کیش نیاکان خویش را پاس می‌داشت. افزون بر این، نشانه‌های ایمان اسلامی ژرف از خود اظهار نمی‌داشت. در واقع فردوسی در شاهنامه گهگاه به ثبت لحظاتی می‌پردازد که حتی اگر هم برگرفته از بن‌مایه‌های ایران باستان بوده‌اند نمی‌بایست در نوشته‌های یک مسلمان پایبند ببایند. با این حال فردوسی در مورد شاخه مذهبی خود (تشیع) تعصب داشت و همچنان که از دیباجه شاهنامه بر می‌آید او کیش خود را اسلام راستین می‌دانست. یک توضیح این دوگانگی این است که در سده‌های نخستین اسلام در ایران، باور شیعی با مبارزه‌های میهنی در خراسان آمیخته شده بود. به گونه‌ای که خلفای بغداد و طرفداران‌شان در ایران هیچ‌گاه بین «مجوس» (زرتشتیان)، «زندیق» (مانویان)، «قرمطی» (اسماعیلیان) و «رافضی» (شیعیان به طور کلی) فرقی نمی‌گذاشتند.

فردوسی همان‌گونه که نولدکه بیان می‌دارد بالاتر از همه این گفتگوها «یک یکتاپرست بود که ارتباطش را با نیاکانش حفظ کرده بود.» فردوسی با فیلسوفان و آنهایی که در پی اثبات وجود خدا بودند مخالف بود. او باور داشت، خدا را با خرد، دل و یا دلیل نمی‌توان یافت. بلکه به باور او وجود، یکتایی، و قدرت خدا، همگی با صرف وجود آفرینش به خودی خود تقریر می‌شوند. به همین دلیل او خدا را در حالی می‌پرستید که در مورد چرایی و چگونگی ایمان خاموش بود. بر اساس باورهای او، همه چیز از

خوب و بد تنها به اراده خدا برای انسان‌ها رخ می‌دهند. این باور بی‌چون و چرا به یگانگی و قدرت خدا گاهی در شاهنامه بر اثر جبرگرایی او که احتمالاً ناشی از تأثیر زروانیان دوره ساسانی است آشفته می‌گردد.

فردوسی از دل و جان شیفته روایت‌های کهن میهنی ایران بود. عشق و دلدادگی او نسبت به شاهان و پهلوانان ایران از هر بیتهی که به نام آنها می‌سراید آشکار می‌شود. فردوسی آنها را خداپرست شناسانده و هیچ خواننده ریزبینی جز این احساس نخواهد کرد که آمرزش خدایی بهره همه آنها شده است. به باور او آتش تنها برای نشان کردن سمت نماز است، در صورتی که تنها خدا را می‌پرستیده‌اند. فردوسی بی‌گمان مذهبی است. او به راستی خداپرست و یکتاپرست است و این باور بنیادین خود را درباره همه پهلوانان خود حتی درباره اسکندر که در کتاب او یک نفر ترسا خوانده می‌شود، نیز شامل می‌دارد. بنا بر گفته او به چگونگی خدا نمی‌توان پی برد، تنها بس است که آدم به بودن او باور داشته‌باشد.

در افسانه‌ای که از بن‌مایه اسلامی گرفته شده و درباره زیارت اسکندر از کعبه است اظهار می‌کند که خدای زمین و زمان نیازی به جا و مکان ندارد. هنگامی که می‌گوید برای پیشینیان ما آتش فقط برای نشان دادن سمت نیایش بود، همان‌طوری که برای تازیان سنگ سمت پرستش است در این مورد به هیچ روی احترام ویژه‌ای برای اسلام ابراز نداشته است. هنگامی که بیان می‌کند که چگونه چهار دین ایرانی، یهودی، یونانی (مسیحی) و تازی (اسلام) برای خاطر بشریت با هم ستیز می‌کنند و فقط با چند واژه کوتاه برتری اسلام را بیان می‌دارد، به آسانی می‌توان درک کرد که ستیز بر سر کیش برای شاعر به هیچ روی لذتبخش نبود. در هر حال به هیچ روی نمی‌توان اثری یافت که بر طبق آن بشود فردوسی را متعصب مذهبی نامید. با وجود این در برخی جاهای دیگر فردوسی به طور قطع و یقین خود را مسلمان قلمداد می‌کند. اما از طرفی هم باید در نظر داشت که بدون چنین اقراری او متهم به روی برگرداندن از اسلام و در نتیجه محکوم به اعدام می‌شد.

چنین به نظر می‌رسد که او نسبت به علی بن ابی طالب تمایل و دوستی شدیدی داشته است؛ که با توجه به این که در زمان سلطان محمود تشیع متهم و مظنون بود، پس این‌گونه اظهارات فردوسی نیازمند علت‌های بیرونی مانند جلب توجه سلطان نبوده است. نولذکه این پرسش را بیان می‌کند که چطور فردی مانند فردوسی که پرستش ایران باستان در جانش ریشه دوانده، دشمن تازی است و با نرمی درباره دیگر کیش‌ها داور می‌کند و دست بالا نیمه مسلمانی بیش نیست، این‌گونه نسبت به داماد پیغمبر اخلاص و ارادت ابراز می‌دارد؛ و ادامه می‌دهد که این گونه اندیشه در میان ایرانیان برجسته فراوان است. مانند بیرونی که با وجود اینکه خود را ایرانی می‌داند تازیان را دوست ندارد اما تمایل به تشیع دارد.

افسانه‌های زندگی فردوسی

افسانه‌های فراوانی درباره فردوسی و شاهنامه گفته شده که بیشتر به سبب شور و دل‌بستگی مردم دوستدار فردوسی و انگارپردازی شاهنامه‌خوانان پدید آمده‌اند. بی‌پایه بودن بیشتر این افسانه‌ها به آسانی با بهره‌گیری از بن‌مایه‌های تاریخی یا با بهره‌گیری از سروده‌های شاهنامه روشن می‌شود. از این دست می‌توان داستان راه یافتن نسخه پهلوی شاهنامه از تیسفون به حجاز و حبشه و هند و سرانجام به ایران آمدنش به دست یعقوب لیث، داستان راه یافتن فردوسی به دربار سلطان محمود، رویارویی فردوسی با سه سراینده دربار غزنویان (عنصری، فرخی، و عسجدی)، داستان‌های سفر فردوسی به غزنه یا ماندنش در غزنه، داستان فرار او به بغداد، هند، طبرستان، یا قهستان پس از نوشتن هجوتامه، داستان

پیشکش کردن شاهنامه به سلطان محمود به سبب نیازمندی و تنگدستی وی در فراهم آوردن جهیزیه برای دخترش، داستان فرستادن پیشکشی که سلطان محمود به فردوسی نوید آن را داده بوده است به سان پول سیمین به جای زر به پیشنهاد احمد بن حسن میمندی و بخشیدن آن پاداش به فقاع فروش و حامی به دست فردوسی و پیشیمانی سلطان محمود و همزمانی رسیدن پاداش زر با مرگ فردوسی را نام برد.

فردوسی و سلطان محمود

فردوسی در اوایل سال ۳۸۹ هجری یک شاهنامه کامل پیشکش احمدخان لنجانی کرده است. بر این پایه، بخش زیادی از روایت‌های معمولی که فردوسی شاهنامه را برای سلطان محمود غزنوی ساخته و بلکه سلطان محمود او را وادار به این کار کرده و پیش از آنکه اصلاً فردوسی را بشناسد در نظر داشته است که خدای نامه به نظم آورده شود، به کلی بی پایه می‌گردد. برای آن که سبکتگین پدر محمود در ماه شعبان ۳۸۷ مرده و محمود مدت‌ها برای به دست آوردن تاج و تخت در زد و خورد بوده و تازه در جریان سال ۳۸۹ حکمران خراسان شده است و به فرض اینکه آن صورت پیشین شاهنامه ناقص‌تر از شاهنامه‌ای که یازده سال بعد تمام شده بود، بوده باشد، باز در هر حال شاعر بخش بیشتر کار را پیش از آن که به فکر محمود بیفتد و در زمانی که هنوز تابع سامانیان بوده، به پایان رسانده است. به حدس نولدکه بخش زیادی از کتاب را در وطنش سروده است. اما به طوری که از آخرین بیت یک نسخه لندن برداشت می‌شود، فردوسی مدتی در خان لنجان نزدیک اصفهان نزد احمد بن محمد که در هر حال یکی از بزرگان بوده، به سر برده است.

با قدرت‌یابی محمود در خراسان، فردوسی بر آن می‌شود که پس از پایان کار، نام او را در کتاب خویش بیاورد. اما او نمی‌توانست منتظر بماند تا کار به انجام برسد، و از سوی دیگر فردوسی به پایان نزدیک می‌شد و هنوز محمود به او توجهی ننموده بود، پس همین، سبب اشاره‌هایی گلايه‌گونه نسبت به محمود شد. تا این‌که سرانجام در هجوتامه همه ستودن‌های پیشین محمود در شاهنامه از میان رفت. فردوسی در هجوتامه چندین بار از «از این نامه» یاد می‌کند و همین سبب شده است که نولدکه نتیجه گیرد که هجوتامه به عنوان پیوست شاهنامه سروده شده و هدف فردوسی از این کار بازپس گرفتن ستایش‌های پیشین خویش بوده است. بنابراین شاهنامه همان‌گونه که فردوسی در هجوتامه خویش یادآور شده، به نام محمود نبوده است.

درباره فردوسی

در همان سال‌های آغازین پس از مرگ فردوسی ناسازگاری و کینه‌ورزی با شاهنامه آغاز شد که بیشتر به سبب سیاست‌های ایران‌ستیزانه دربار عباسیان و مدارس نظامیه پدید آمد. سلطان محمود پس از چیرگی بر ری در سال ۴۲۰ هجری، مجدالدوله دیلمی را به سبب خواندن شاهنامه سرزنش کرده است. سعدی شیرازی (ابومحمد مصلح بن عبدالله)، نیز به نیکی و بزرگی از فردوسی، یاد می‌کند و بارها از نام قهرمانان کتاب شاهنامه در آثار خود نام برده است و حتی بیتی از شاهنامه را در کتاب بوستان واژه به واژه آورده که در اصطلاح ادبی به این کار «تضمین» می‌گویند:

چه خوش گفت فردوسی پاکزاد که رحمت بر آن تربت پاک باد
میازار موری که دانه‌کش است که جان دارد و جان شیرین خوش است

منتقدان فردوسی

نویسندگانی نیز، مانند عبدالجلیل رازی قزوینی، نویسنده کتاب النقض - که شیعه بوده است - شاهنامه را «ستایش گبرکان» دانسته‌اند

همچنین عطار نیشابوری خواندن آن را «بدعت و ضلالت» میداند

فرخی سیستانی («گفتا که شاهنامه دروغ است سربه‌سر»)

معزی نیشابوری («من عجب دارم ز فردوسی که تا چندان دروغ/از کجا آورد و بیهوده چرا گفت آن سمر»)

انوری («در کمال بو علی نقصان فردوسی نگر/ هر کجا آید شفا شهنامه گو هرگز مباحش»)

فردوسی را سرزنش کرده‌اند. گمان می‌رود که اینان برای خشنودسازی سردمداران ایران‌ستیزی که از شاهنامه فردوسی دل خوشی نداشته‌اند، شاهنامه را دروغ، پر از کاستی، یا بی‌ارزش دانسته‌اند.

تا دو سده پس از فردوسی، در کتاب‌های تاریخ و بزرگان ادب که به دستور فرمانروایان و بزرگان زمانه و همساز با پسند دیوانیان و اهل مدرسه گردآوری می‌شده‌است، نامی از فردوسی نیست، و از همین رو در کتاب‌هایی چون تاریخ یمنی، زین‌الخبار، تاریخ بیهقی، یتیمه‌الدهر و انساب سمعانی نامی و نشانه‌ای از بزرگ‌ترین شاعر آن روزگار و رویدادهای زندگی او نیست.

جدا از سکوت آگاهانه که تا دویست سال پس از مرگ فردوسی درباره او برجای بوده‌است و به سبب آن بسیاری از نویسندگان و سرایندگان نامی از فردوسی یا شاهنامه سخنی نیآورده‌اند، در سرزمین‌های دورتر از بغداد که خلافت عباسی بر آنها چیرگی کمتری داشت، از شبه‌قاره هند گرفته تا سیستان، آذربایجان، اران، و آسیای صغیر، نویسندگان و شاعرانی از فردوسی یاد کرده‌اند یا او را ستوده‌اند. برای نمونه مسعود سعد سلمان گزیده‌ای از شاهنامه گرد آورد و نظامی عروضی در میانه‌های سده ششم هجری نخستین زندگی‌نامه از فردوسی را در چهار مقاله نوشت. در نزدیکی سال ۶۲۰ هجری نیز بخشی از شاهنامه در شام به دست بنداری اصفهانی به تازی برگردانده شد.

پس از یورش مغول و نابودی عباسیان، پرداختن به شاهنامه در نزد درباریان نیز افزایش یافت و از این دست حمدالله مستوفی در آغاز سده هشتم هجری در زمان ایلخانان، ویرایشی از شاهنامه بر پایه چندین نسخه‌ای که یافته بود، پدید آورد. در روزگار تیموریان نیز، در سال ۸۲۹ هجری در هرات، به دستور شاهزاده تیموری بایسنقر میرزا ویرایشی نگاره‌دار از شاهنامه پدید آورده شد که گمان می‌رود بسیاری از نسخه‌های موجود شاهنامه از روی آن نوشته شده‌است. صفویان با درنگریستن به اینکه خودشان مانند فردوسی شیعه و ایرانی بودند، نگرش ویژه‌ای به فردوسی داشتند.

فردوسی‌پژوهی

پس از تلاش حمدالله مستوفی در ویرایش شاهنامه در سده هشتم و شاهنامه بایسنقری در سده نهم هجری، نخستین ویرایش شاهنامه در کلکته انجام گرفت که بار نخست خُرد بود و در ۱۸۱۱ میلادی (توسط ماثیو لمسدن) و بار دوم یکپارچه و همه‌جانبه در ۱۸۲۹ میلادی (به ویرایش ترنر ماکان انگلیسی) چاپ شد. از ویرایشگران دیگر شاهنامه می‌توان از ژول مول فرانسوی، وولرس و لاندوئر هلندی، ی. ا. برتلس روس، نام برد. از ویراستاران ایرانی شاهنامه می‌توان عبدالحسین نوشین، مجتبی مینوی، جلال خالقی مطلق، فریدون جنیدی و مصطفی جیحونی را نام برد.



تندیس فردوسی در میدان فردوسی تهران

از آن میان، جلال خالقی مطلق، بازنگرانترین ویرایش شاهنامه را همراه با پژوهش‌ها و یادداشت‌های فراوان پدید آورده‌است و به گفته برخی بهترین ویرایش از شاهنامه‌است. شاهنامه ویراسته جلال خالقی مطلق در ۸ جلد زیر نظر احسان یارشاطر در نیویورک به چاپ رسیده‌است. همچنین کتاب بازنوشت شاهنامه فردوسی اثر میرجلال‌الدین کزازی در نشست فردوسی‌پژوهی سرای اهل قلم رونمایی شده است. کتاب‌های از اسطوره تا حماسه و نارسیده ترنج اثر سجاد آیدنلو نیز در همین زمینه به چاپ رسیده‌است.

از سده نوزدهم میلادی به این سو پژوهش‌های فراوانی درباره فردوسی و شاهنامه انجام گرفته‌است. ژول مول، تئودور نولدکه، سیدحسن تقی‌زاده، هانری ماسه، فریتز ولف، ملک‌الشعرا بهار، محمد قزوینی، مجتبی مینوی، محمدامین ریاحی، محمدعلی اسلامی ندوشن و شاهرخ مسکوب از شناخته‌ترین پژوهشگران درباره فردوسی و شاهنامه هستند. دوازده تن از نویسندگان و پژوهشگران، از جمله دکتر جلال خالقی، محمدعلی اسلامی ندوشن، دکتر منصور رستگار فسایی، بهرام گرگین، محبوبه کاشانی، میرجلال‌الدین کزازی و دیگران داستان‌های شاهنامه را به نثر درآورده‌اند.

همه ساله نشست‌های گوناگونی در زمینه فردوسی‌پژوهی و شاهنامه‌پژوهی در ایران و جهان برگزار شده و می‌شود. از آن دسته نشست فردوسی‌پژوهی در نمایشگاه بین‌المللی کتاب تهران با همکاری سرای اهل قلم و بنیاد فردوسی و برگزاری نشست عصری با فردوسی در ایتالیا را می‌توان نام برد. برخی از کتاب‌هایی که در این زمینه چاپ شده‌اند عبارتند از: از رنگ گل تا رنج خار (شکل‌شناسی داستان‌های شاهنامه) نوشته قدمعلی سرامی، هزارافسان کجاست؟، نوشته بهرام بیضایی، پارسیان و من (در سه جلد: کاخ ازدها، راز کوه پرنده، رستاخیز فرا می‌رسد) نوشته آرمان آرین، نامه باستان (در ۹ جلد) نوشته جلال‌الدین کزازی، تصحیح شاهنامه به کوشش جلال خالقی مطلق و با همکاری محمود امیدسالار و ابوالفضل خطیبی، تصحیح جلد هفتم نسخه فلورانس شاهنامه به کوشش عزیزالله جوینی، ویرایش شاهنامه به کوشش فریدون جنیدی (دوره شش جلدی)، حماسه در رمز و راز ملی نوشته محمد مختاری، شاهنامه فردوسی، حماسه پهلوانی (مجموعه سخنرانی)، مقایسه رفتار چند شخصیت شاهنامه نوشته رحمت‌الله مهران، فردوسی و ادبیات حماسی (مجموعه سخنرانی)، سخنی چند درباره شاهنامه نوشته عبدالحسین نوشین، جاذبه‌های فکری فردوسی نوشته احمد

رنجبر، کتاب‌شناسی فردوسی و شاهنامه؛ از آغاز نوشته‌های پژوهشی تا سال ۱۳۸۵ نوشته ایرج افشار، رازهای شاهنامه (مجموعه مقالات) به کوشش یاسر موحدفرد.

اندیشه فردوسی

شاهنامه سرگذشت پایداری‌های ایرانیان در برابر هجوم بیگانگان و نمود روح ملی ایران و بیان آرمان‌های جاودانی ایرانیان است. با این که فردوسی را مسلمانی باورمند دانسته‌اند، با این حال باورهای دینی او با بیزاری از قومی مهاجم منافات نداشت. از یک سوی، خلافت تازی بغداد مورد نفرت ایرانیان بود؛ و از دیگر سوی، انس حکیم با تاریخ و داستان‌های سراسر جلال و شکوه باستانی کینه او را نسبت به قوم پیروز برمی‌انگیخت. نامه رستم هر مزد به برادرش همزمان با جنگ قادسیه از شاهکارهای فردوسی و آینه روح او و ایرانیان روزگار اوست. او در نامه‌ای که سروده در عالم خیال احساسات ایرانیان مورد هجوم را به تصور درآورده، از سوی دیگر فرمانروایی بندگان و بی‌هنران و خونریزی‌ها و بیدادگری‌های آنان و خواری و سیه‌روزی روزگار خود را نیک نگریسته و آنگاه گذشته را با حال درآمیخته و شاهکاری جاودانی پدید آورده است:

بر ایرانیان زار و گریان شدم	ز ساسانیان نیز بریان شدم
دریغ این سر و تاج و این داد و تخت	دریغ این بزرگی و این فر و بخت
کزین پس شکست آید از تازیان	ستاره نگرده مگر بر زیان
پذیریم ما ساو و باژ گران	نجویم دیهیم کندآوران
چنین است گفتار و کردار نیست	جز از گردش کژ پرگار نیست
که من با سپاهی به سختی درم	به رنج و غم و شوربختی درم
دریغ این سر و تاج و این مهر و داد	که خواهد شد این تخت شاهی بباد
چو با تخت منبر برابر کنند	همه نام بوبکر و عمر کنند
تبه گردد این رنج‌های دراز	نشیبی دراز است پیش از فراز
نه تخت و نه دیهیم بینی نه شهر	ز اختر همه تازیان راست بهر
نه تخت و نه تاج و نه زرینه کفش	نه گوهر نه افسر نه بر سر درفش
به رنج یکی دیگری بر خورد	به داد و به بخشش همی‌ننگرد
ز پیمان بگردند وز راستی	گرامی شود کژی و کاستی
پیاپی شود مردم جنگجوی	سوار آنک لاف آرد و گفت‌وگوی
رباید همی این از آن آن ازین	ز نفرین ندانند باز آفرین
نهان بدتر از آشکارا شود	دل شاهشان سنگ خارا شود
بداندیش گردد پدر بر پسر	پسر بر پدر هم چنین چاره‌گر
شود بنده بی‌هنر شهریار	نژاد و بزرگی نیاید به کار
نه جشن و نه رامش نه کوشش نه کام	همه چاره ورزش و ساز دام

چو بسیار ازین داستان بگذرد کسی سوی آزادگی ننگرد
 زیان کسان از پی سود خویش بجویند و دین اندر آرند پیش
 بریزند خون از پی خواسته شود روزگار مهان کاسته
 دل من پر از خون شد و روی زرد دهن خشک و لبها شده لاژورد

به باور نولدکه میهن‌پرستی یا همان ایران‌پرستی فردوسی یک نوع ایران‌پرستی معنوی محض بود. وطن‌پرستی او عبارت از شوق بی‌پایان برای ملتی بود که وحدت و بزرگواری آنان مدت‌ها پیش از بین رفته بود. فردوسی این احساسات را به زیباترین و جاندارترین شیوه مجسم کرد. دشمنی با ترک‌ها درون مایه بیشتر جنگ‌نامه‌های اوست. به طور یقین شاعر لذت نمی‌برد از اینکه یک نفر ترک بر وطن او فرمانروایی می‌کرد.

وطن‌پرستی در شاهنامه برکنار از نژادپرستی و تعصبات از سر نادانی است. وطن‌پرستی فردوسی احساسی حکیمانه همراه با میانه‌روی و خردمندی و مهر انسانی و به کلی دور از نژادپرستی است. عشق به ایران در شاهنامه به مفهوم عشق به فرهنگ مردم ایران، و آرامش و آبادی ایران، و آزادی و آسایش مردم ایران، و برخورداری آنها از عدالت است. نفرتی که از مهاجمان است به سبب تبار آنان نیست، به سبب این است که بیگانه به نادرستی و به ناخواست مردم به این سرزمین هجوم آورده، و چون با فرهنگ بیگانه است و از دوستی و پشتیبانی مردم بی‌بهره است ناچار با خونریزی و بیدادگری و ویران‌سازی فرمان می‌راند.

شاهنامه حماسه ملی مردم ایران، و ستایش ایران و ایرانیان است و از دشمنان ایران بیزاری دارد. اما فردوسی هر جا در میان اقوام بیگانه نیکی و دانایی و خردمندی می‌بیند از بیان آن باز نمی‌ایستد. به عنوان نمونه پیران ویسه را با این که از تورانیان و سپهسالار دشمن است به خردمندی و دوراندیشی و فرزاندگی و مداراجویی و پاکدلی و آزادگی و مردانگی و جوانمردی می‌ستاید.

فردوسی به سبب منش دهقانی، با فرهنگ و آیین‌های باستانی ایران آشنایی داشت و پس از آن نیز بر دامنه این آگاهی‌ها افزود به‌گونه‌ای که پس از آن این دانسته‌ها، جهان‌بینی شعری او را بنیان ریخت. از راه نمونه، می‌توان آیین باده‌گساری را نام برد. فردوسی بر بنیاد باورهای کهن ایرانی، می‌را نشان‌دهنده واقعیت ذات و گوهر آدمی می‌داند که انسان باید در گاه شادمانی شراب بنوشد، اما شادی و مستی آن است که از راه باده‌خواری به دست آید نه از مستی. او تازیانی را که با آیین می‌گساری بیگانه‌اند نکوهش می‌کند.

فردوسی چنان‌که سزاوار مردی دانشمند و دانش‌دوست است در منظومه خویش هر جا که توانست از بزرگداشت خرد و دانش دریغ نکرده و از آن به نیکی نام برده و آن را مایه رستگاری دانسته و از هر چه ایزد داد بهتر و برتر شمرده است. فردوسی در ستایش خرد به پیروی از باور حکیمان آن را نخستین آفریدگان پنداشته است. او سروده خود را با ذکر خرد که آن را حد برتر آفرینش دانسته، شروع کرده:

به نام خداوند جان و خرد کزین برتر اندیشه بر نگذرد

فردوسی خود خردگراست و عاشق خرد و فلسفه خرد است. او خرد را سرچشمه و سرمایه تمام خوبی‌ها می‌داند. به باور وی حتی زندگی یا ناراحتی آن، غم‌ها و شادی‌ها، همه بر اثر بود و نبود خرد است و شخص خردمند چون برنامه زندگی بسیار مرتب و منظم دارد همیشه در حال پیشروی است و به آرامی به اوج انسانیت که هدف نهایی آدمی است می‌رسد:

ازو شادمانی و زویت غمی است وزویت فزونی و زویت کمی است
 کسی کو خرد را ندارد ز پیش دلش گردد از کرده خویش ریش
 فردوسی قهرمانان راستین شاهنامه را کسانی می‌داند که خرد را معیار اندیشیدن قرار می‌دهند و هیچ‌گاه بازیچه دست این و آن نمی‌شوند و برعکس بی‌خرد کج‌رو است و به هدف نمی‌رسد. در نبرد زندگی و میدان جنگ آن پیروز است که خرد دارد و همان‌طور که نابینا از دیدن خوبی‌ها و زیبایی‌های طبیعت بی‌بهره است بی‌خرد نیز از دیدن زیبایی معنوی بهره‌ای ندارد.

خرد چشم جان است چون بنگری تو بی‌چشم شادان جهان نسپری
 فردوسی برای شناسایی خرد و این‌که خرد چیست و با چه وسیله‌ای می‌توان آن را دریافت و از آن سود جست و چه دگرگونی‌هایی ممکن است خرد در وضع تنی و روانی انسان ایجاد کند، ویژگی‌هایی چند برای خرد و خردمند بر می‌شمارد:

نخستین نشان خرد آن بود که از بد همه ساله ترسان بود
 بداند تن خویش را در نهان به چشم خرد جست راز جهان
 خرد افسر شهرياران بود همان زیور نامداران بود
 بداند بد و نیک مرد خرد بکوشد به داد و بپیچد ز بد
 خداوند هوش و زمان و مکان خرد پروراند همی با روان

فردوسی نمودهای اخلاقی زیر را سرچشمه‌های خرد می‌داند و بنیاد آن به شمار می‌آورد: دوری جستن از اعمال ناشایست، پرهیز از شتاب، بردباری، نرمی، پرهیز از خودپسندی و غرور، شناخت ارزش و جایگاه دیگران، بی‌توجهی به زرق و برق زندگی، سخن به هنگام گفتن، با دوستان دانا نشست و نادانان را به خرد رهنمون کردن، فرمان‌برداری از خداوند و ده‌ها موضوع دیگر. انسان خردمند اندیشه سازنده‌ای دارد که به کمک آن سیر زندگی را گزینش کرده و راه پیشرفت را در پیش می‌گیرد. وی خردمندان را افرادی خدانشناس می‌شناساند که با بینایی و شناسایی کامل خدا را می‌پرسند نه برای ترس از جهنم یا چشمداشت بهشت؛ بنابراین به باور فردوسی، با هوش و استعداد که در روان‌شناسی از آن نام برده می‌شود فرق دارد. خرد یک نیروی درونی و معنوی است و قدرت خدایی است که می‌تواند دارنده‌اش را به برترین جایگاه‌های انسانیت برساند و افزون بر این‌که وجه تمایز انسان و حیوان است با ارزش‌ترین چیزی است که بود و نبود راستین انسان به آن وابسته است.

نکته جالب توجه این است که با وجود این‌که کتابش پر از کارهای شگفت‌انگیز و پر از سحر و جادو است، باز نسبت به امور خردورزانه شیفتگی ابراز می‌دارد. او توجه خاصی به اهمیت خرد دارد. خرد در بیت نخست شاهنامه چون دهش پربهای خداوند نمود کرده و بخش دوم دیباچه شاهنامه ویژه آن است.

فردوسی در شمار آن شاعران نه‌چندان پرشمار در زبان پارسی است که نجابت گفتار و پاکی سخن او آلوده نشده و حتی واژه‌ای که زنده و ناسزا باشد از او سر نزده است. آن‌جا هم که او ناگزیر از به نظم کشیدن سخن خشمگینانه قهرمانان داستان‌هایش بوده و دشنامی از زبان آن‌ها بر قلم آورده، هرگز از اندازه متعارف‌ترین واژه‌هایی از این دست فراتر نرفته است. ناسزاهایی که فردوسی به خاطر رعایت امانت ناگزیر از بیان آن‌ها بوده، هیچ‌یک از مرز پاکی بیرون نیست و این موضوع هنگامی که به

دیوان دیگر شاعران نگریسته می‌شود بهتر دریافت می‌گردد. همین عفت کلام و نجابت بیان، او را به ساخت مضمون‌های تازه‌ای راهبری کرده‌است که در اوج نازک‌خیالی و آفرینندگی هستند.

جایگاه جهانی فردوسی



سردیس فردوسی ساخته افشین اسفندیاری در موزه شهر سارایوو - بوسنی

نام و آوازه فردوسی در همه جای جهان شناخته شده و ستوده شده‌است. شاهنامه فردوسی به بسیاری از زبان‌های زنده جهان برگردانده شده‌است.

هانس هاینریش شدر ایران‌شناس آلمانی در سخنرانی‌ای که در کنگره فردوسی در ۲۷ سپتامبر سال ۱۹۳۴ میلادی (۵ مهرماه ۱۳۱۳ خورشیدی) به پاس هزاره فردوسی و در شهر برلین بر پا شده بود، می‌گوید چیرگی بر ایران به دست مغولان و از میان رفتن توان ایران پس از یک سده رهایی از چیرگی بیگانگان از سبب‌های گرایش ایرانیان به شاهنامه و تلاش برای بازیابی کیستی (هویت) فراموش شده خویش است. همچنین وی همانندی روزگار ایرانیان در زمان فردوسی با آلمان سده نوزدهم را چرایی گرایش اندیشمندان آن کشور به شاهنامه فردوسی و برگردان آن به آلمانی می‌داند. اما به گفته بسیاری از پژوهشگران ایران فردوسی بزرگترین رزم‌نامه جهان را پدید آورده که دربردارنده تاریخ جهان باستان است.

تندیس‌های فردوسی

تندیس‌های زیادی از فردوسی ساخته شده که شاید کهن‌ترین آنها تندیس باغ نگارستان باشد. تندیس‌های دیگر: تندیس میدان فردوسی تهران، تندیس میدان فردوسی کرمانشاه، تندیس دانشکده ادبیات دانشگاه تهران، تندیس دانشکده ادبیات دانشگاه فردوسی مشهد، تندیس کتابخانه ملی ایران در تهران، تندیس رم ایتالیا، تندیس سفارت ایران در پاریس، تندیس دوشنبه تاجیکستان و تندیس آرامگاه فردوسی.

بزرگداشت و گرامی‌داشت فردوسی

هزاره فردوسی (یا جشن هزاره فردوسی)، مجموعه آیین‌هایی بود که به مناسبت هزارمین سال زایش فردوسی در سال ۱۳۱۳ خورشیدی در تهران، توس و دیگر شهرهای ایران برگزار شد. در کنگره

هزاره فردوسی که نخستین گردهمایی بزرگ علمی در ایران بود، ۴۰ تن از ایران‌شناسان برجسته از ۱۷ کشور و ۴۰ تن از دانشمندان و ادیبان ایرانی شرکت داشتند. به مدت ۵ روز از ۱۲ تا ۱۶ مهر ۱۳۱۳ سخنرانی‌هایی در تالار دارالفنون در تهران ایراد گردید و برخی از آنها در کتاب هزاره فردوسی به چاپ رسید. جشن هزاره فردوسی به سال ۱۳۱۳ یکی از رویدادهای مهم فرهنگی سده، و مهم‌ترین کنگره علمی بود که در ایران معاصر برگزار شد.

همزمان با کنگره هزاره فردوسی در بیشتر شهرهای ایران نیز مراسمی برگزار شد، و در آنها سخنرانی‌هایی ایراد شد، و شعرهایی خوانده شد و نمایش‌هایی از داستان‌های شاهنامه اجرا گردید. در شهرهای مختلف، خیابان‌ها و دبستان‌ها و دبیرستان‌هایی به نام فردوسی نام‌گذاری شد. پس از پایان کنگره هزاره فردوسی، شرکت‌کنندگان کنگره به مشهد سفر کردند، و بنای آرامگاه فردوسی در توس که ساخت آن از هشت سال پیش از آن آغاز شده بود، با حضور رضا شاه پهلوی افتتاح شد. در خارج از ایران نیز در پاریس، لندن، رم، مسکو، برلین و برخی از دیگر شهرهای اروپا و آسیا با تشکیل جلسه‌های سخنرانی مراسم بزرگداشت فردوسی اجرا شد. برگزاری آیین‌های هزاره فردوسی، سرآغاز تحقیقات گسترده شاهنامه‌شناسی در ایران و جهان گردید. افزون بر نوشتارهای روزنامه‌ها، در ایران دو دوره متن شاهنامه به سرمایه کتابفروشی‌های خاور و بروخیم به چاپ رسید.

مجله ادبی مهر شماره‌های مهر و آبان ۱۳۱۳ خود را یکجا به نام فردوسی‌نامه مهر شامل نوشتارهایی درباره شاهنامه و فردوسی منتشر کرد. مجله باختر در اصفهان نیز شماره‌ای ویژه فردوسی انتشار داد.

به پیشنهاد بنیاد شاهنامه فردوسی بنا بود در سال ۱۳۵۹ آیین‌های جهانی هزاره شاهنامه به مناسبت هزارمین سال آغاز سرایش آن برگزار شود که با چند سال تأخیر برگزار شد. همچنین نمایشگاهی شامل نگاره‌های مختلف از این اثر فردوسی در موزه پرگامون برلین در سال ۲۰۱۱ برگزار شد.

در ایران روز ۲۵ اردیبهشت به نام روز بزرگداشت فردوسی نام‌گذاری شده‌است. هر سال در این روز آیین‌های بزرگداشت فردوسی و شاهنامه در دانشگاه‌ها و نهادهای پژوهشی برگزار می‌شود.

سکه‌های آراسته به نقش آرامگاه فردوسی

سکه‌های ۱۰ ریالی برنز ایران از سال ۱۳۷۱ خورشیدی تا ۱۳۷۶ خورشیدی آراسته به نقش آرامگاه فردوسی است.

راه‌اندازی نهادهایی به نام فردوسی

نخستین نهاد رسمی که در ایران برای پژوهش‌های مرتبط با شاهنامه‌پژوهی راه‌اندازی شد، بنیاد شاهنامه فردوسی بود. این مؤسسه پژوهشی، وابسته به وزارت فرهنگ و هنر در دوران پهلوی دوم در سال ۱۳۵۰ راه‌اندازی شد. پس از انقلاب ایران در سال ۱۳۵۷ بنیاد شاهنامه فردوسی با یازده مؤسسه فرهنگی دیگر در «مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی» وابسته به وزارت علوم که نام کنونی آن «پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی» شده‌است، ادغام شد.

دیگر نهادی که در این زمینه مشغول به کار است، بنیاد فردوسی است. این بنیاد، یک سازمان مردم‌نهاد است که در تاریخ ۲۷ اسفند ۱۳۸۴ با مجوز رسمی سازمان میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری در ایران بنیان‌گذاری شده‌است. این بنیاد دارای دو دفتر در شهرهای تهران و مشهد است. از دستاوردهای این بنیاد، ثبت هزاره پایان سرایش شاهنامه در فهرست مفاخر و رویدادهای علمی، فرهنگی و هنری سال ۲۰۱۱ – ۲۰۱۰ میلادی سازمان یونسکو است. این رویداد نخستین ثبت بر پایه

هجری خورشیدی در سازمان یونسکو است. پیشنهاد بنیاد فردوسی برای ثبت رویداد هزاره سرایش شاهنامه در سی و پنجمین کنفرانس عمومی یونسکو با اقبال ۱۹۲ کشور عضو این سازمان مواجه شد.

محمد عطار کدکنی نیشابوری



زادروز	سال ۵۴۰ هجری ۱۱۴۶ میلادی قریه کدکن، تربت حیدریه
درگذشت	۶۱۸ هجری قمری ۱۲۲۱ میلادی شادیاخ نیشابور
آرامگاه	آرامگاه عطار نیشابوری، نیشابور نیشابور، خراسان رضوی، ایران
محل زندگی	نیشابور
پیشه	شاعر، نویسنده

سال‌های فعالیت	قرن ششم و سال‌های نخستین قرن هفتم هجری قمری
سبک	مثنوی، نثر
لقب	شیخ عطار
دوره	حکومت شاه سلطان محمد خوارزمشاه
مذهب	سنی
آثار	اسرارنامه الهی‌نامه منطق‌الطیر مصیبت‌نامه مختارنامه تذکره‌الاولیاء دیوان اشعار

فریدالدین ابوحامد محمد بن ابوبکر ابراهیم بن اسحاق عطار گدگنی نیشابوری مشهور به شیخ عطار نیشابوری (زاده ۵۴۰ در کدکن – درگذشته ۶۱۸ هجری قمری در شادیاخ نیشابور) یکی از عارفان و شاعران ایرانی بلندنام ادبیات فارسی در پایان سده ششم و آغاز سده هفتم است. او در سال ۵۴۰ هجری برابر با ۱۱۴۶ میلادی در کدکن زاده شد.

زندگی

نام او «محمّد»، لقبش «فریدالدّین» و کنیه‌اش «ابوحامد» بود و در شعرهایش بیشتر عطار و گاهی نیز فرید تخلص کرده‌است. نام پدر عطار ابراهیم کدکنی (با کنیه ابوبکر) و نام مادرش رابعه بود.

او دارو سازی را از پدرش آموخت و در عرفان مرید شیخ یا سلسله خاصی از مشایخ تصوف نبوده است و به کار عطاری و درمان بیماران می‌پرداخت. او را از اهل سنت دانسته‌اند، اما در دوران معاصر، شیعیان با استناد به برخی شعرهایش بر این باورند که وی پس از چندی به تشیع گرویده یا دوست‌دار اهل بیت بوده‌است. هر چند که ایشان در مقدمه منطق‌الطیر (مقامات طیور) به نکوهش متعصبان پرداخته‌اند و به این افراد توصیه کرده‌اند که هم محب اهل بیت باشند و هم دوستدار خلفای راشدین.

شعر عطار در نکوهش متعصبان:

ای گرفتار تعصب مانده دایماً در بغض و در حب مانده

گرتو لاف از عقل و از لب می‌زنی پس چرا دم در تعصب می‌زنی

سنگ قبر شیخ عطار

درباره به پشت پا زدن عطار به اموال دنیوی و راه زهد، گوشه‌گیری و تقوا را پیش گرفتن وی داستان‌های زیادی گفته شده است. مشهورترین این داستان‌ها، آنست که عطار در محل کسب خود مشغول به کار بود که درویشی از آنجا گذر کرد. درویش درخواست خود را با عطار در میان گذاشت، اما عطار همچنان به کار خود می‌پرداخت و درویش را نادیده گرفت. دل درویش از این رویداد چرکین شد و به عطار گفت: تو که تا این حد به زندگی دنیوی وابسته‌ای، چگونه می‌خواهی روزی جان بدهی؟

عطار به درویش گفت: مگر تو چگونه جان خواهی داد؟ درویش در همان حال کاسه چوبین خود را زیر سر نهاد و جان به جان آفرین تسلیم کرد. این رویداد اثری ژرف بر او نهاد که عطار دگرگون شد، کار خود را رها کرد و راه حق را پیش گرفت چیزی که نمایان است این است که عطار پس از این جریان مرید شیخ رکن الدین اکاف نیشابوری می‌گردد و تا پایان عمر (حدود ۷۰ سال) با بسیاری از عارفان زمان خویش هم‌سخن گشته و به گردآوری داستان‌های صوفیه و اهل سلوک پرداخته است؛ و بنا بر داستانی وی بیش از ۱۸۰ اثر گوناگون به جای گذاشته که حدود ۴۰ عدد از آنان به شعر و دیگر نثر است. عطار در سال ۶۱۸ یا ۶۱۹ و یا ۶۲۶ در حمله مغولان، کشته شد.

ماجرای مرگ عطار از غم‌انگیزترین رخدادهای روزگار است که در روان خواننده اثری دردناک به جای می‌گذارد. تذکره‌نویسان در این خصوص نگاشته‌اند که پس از تسلط چنگیز خان مغول بر بلاد خراسان شیخ عطار نیز به دست لشکر مغول اسیر گشت. گویند مغولی می‌خواست او را بکشد، شخصی گفت: این پیر را مکش که به خون‌بهای او هزار درم بدهم. عطار گفت: مفروش که بهتر از این مرا خواهند خرید. پس از ساعتی شخص دیگری گفت: این پیر را مکش که به خون‌بهای او یک کیسه کاه ترا خواهم داد. شیخ فرمود: بفروش که بیش از این نمی‌ارزم. مغول از گفته او خشمناک شد و او را از پای در آورد.

عطار در نگاه دیگران

وی یکی از پرکارترین شاعران ایرانی به شمار می‌رود و بنا به نظر عارفان در زمینه عرفانی از مرتبه‌ای بالا برخوردار بوده است چنان‌که مولوی درباره او می‌سراید:

هفت شهر عشق را عطار گشت ما هنوز اندر خم یک کوچه‌ایم

همچنین شیخ محمود شبستری نیز در این مورد بیت زیر را سروده است:

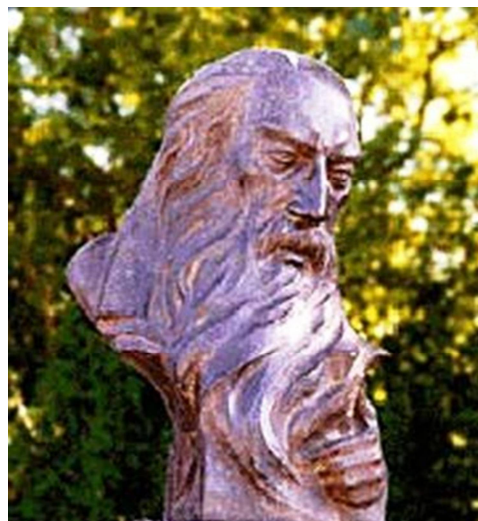
مرا از شاعری خود عار ناید که تا صد قرن چون عطار ناید

آثار

• اسرارنامه

اسرارنامه یکی از مثنوی‌های مسلم‌السند فریدالدین عطار نیشابوری و احتمالاً از جمله نخستین آثار او بوده است. این اثر مشتمل است بر ۳۳۰۵ بیت در ۲۲ مقاله. سه مقاله نخست آن به ترتیب درباره توحید و نعت رسول اکرم و فضائل خلفای راشدین است. از مقاله چهارم به بعد درباره موضوعات گوناگون تصوف است. مقاله پنجم درباره اهمیت عشق و برتری آن از خرد با ابیات معروف ذیل آغاز

می‌شود: دلا یک دم رها کن آب و گل را صلا ی عشق در ده اهل دل را ز نور عشق شمع جان برافروز
زبور عشق از جانان درآموز.



آثار مسلم عطار طبق پژوهش‌های موشکافانه محمد رضا شفیعی کدکنی بدین گونه است :

• الهی نامه

این کتاب سرشار از داستان‌های دلکش کوتاه و بلند است که همگی در بین یک داستان اصلی فوق‌العاده گنجانده شده‌اند.

این کتاب مانند کتب دیگر با ستایش خداوند و نعت رسول اکرم (ص) و خلفای چهارگانه آغاز می‌شود و سپس در هشت بیت روح انسان را مورد خطاب قرار می‌دهد و برای او شش فرزند: نفس، شیطان، عقل، فقر، علم و توحید ذکر می‌کند.

• منطق الطیر

• مصیبت‌نامه

در بیان مصیبت‌ها و گرفتاری‌های روحانی سالک و مشتمل است بر حکایات جذاب و خواندنی.

• مختار نامه

دارای پنجاه باب در موضوعات مختلف

• تذکرة الاولیا

شرح حال و سرگذشت مربوط به نود و هفت تن از اولیاء و مشایخ تصوف.

• دیوان اشعار

مجموعه قصاید و غزلیات عطار که بیشتر آن‌ها عرفانی و دارای مضمون‌های بلند صوفیانه است.

مجمعی کردند مرغان جهان آنچه بودند آشکارا و نهان

جمله گفتند این زمان در روزگار	نیست خالی هیچ شهر از شهریار
چون بود کاکلیم ما را شاه نیست؟	بیش ازین بی شاه بودن راه نیست
یک دگر را شاید ار یاری کنیم	پادشاهی را طلبکاری کنیم
پس همه در جایگاهی آمدند	سر به سر جویای شاهی آمدند
مصیبت‌نامه که اندوه جهان است	الهی‌نامه که اسرار عیان است
به‌داروخانه کردم هر دو آغاز	چه گویم زود رستم زین و آن باز
مصیبت‌نامه زاد رهروان است	الهی‌نامه گنج خسروان است
جهان معرفت اسرارنامه است	بهشت اهل دل مختارنامه است
مقامات طیور اما چنان است	که مرغ عشق را معراج جان است
چو خسرونامه را طرزی عجیب است	ز طرز او که مه را نصیب است

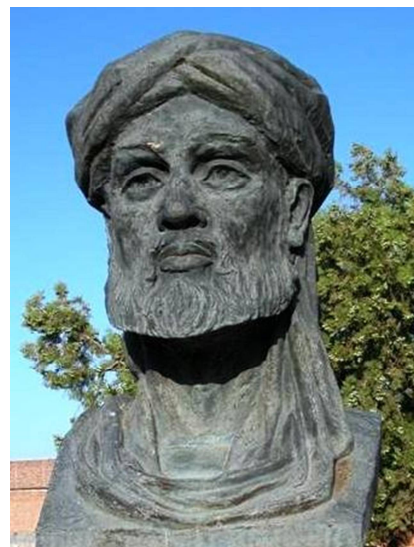
نمونه اشعار

جانا، حدیث حسنت، در داستان نگنجد	رمزی ز راز عشقت، در صد زبان نگنجد
سودای زلف و خالت، در هر خیال ناید	اندیشه وصال، جز در گمان نگنجد
هرگز نشان ندادند، از کوی تو کسی را	زیرا که راه کویت، اندر نشان نگنجد
آهی که عاشقانت، از حلق جان برآرند	هم در زمان نیاید، هم در مکان نگنجد
آنجا که عاشقانت، یک دم حضور یابند	دل در حساب ناید، جان در میان نگنجد
اندر ضمیر دلها، گنجی نهان نهادی	از دل اگر برآید، در آسمان نگنجد
عطار وصف عشقت، چون در عبارت آرد	زیرا که وصف عشقت، اندر بیان نگنجد

• بیت آغاز منطق الطیر

آن که جان بخشید و ایمان خاک را آفرین جان‌آفرین پاک را

کمال‌الدین اسماعیل



کمال‌الدین اسماعیل بن محمد بن عبدالرزاق اصفهانی، معروف به خلاق المعانی، شاعر ایرانی نیمه نخست قرن هفتم هجری، و آخرین قصیده‌سرای بزرگ ایران در اوان حمله مغول است که در گیرودار هجوم‌ها و قتل‌عام‌های آنان از میان رفت.

زندگی شاعر

جمال‌الدین عبدالرزاق اصفهانی چهار فرزند و بقولی دو پسر داشت که خلاق المعانی سرآمد همه آنان و فرزند راستین پدر در شعر و شاعری گردید. علت اشتها او را به خلاق المعانی، آن دانسته‌اند که در شعر او معانی باریک نهفته است که بعد از چند نوبت که مطالعه کنند ظاهر می‌شود. وی نیز مانند پدر روزگار را در مدح اکابر اصفهان و شاهان معاصر خود گذرانیده بود. از جمله ممدوحان او یکی رکن‌الدین مسعود از آل صاعد اصفهان است. دیگر از ممدوحان مشهور وی پسر محمد خوارزمشاه است. دیگر از ممدوحان مشهور کمال‌الدین اسماعیل، حسام‌الدین اردشیر پادشاه باوندی مازندران و اتابک سعد بن زنگی هستند. کمال‌الدین اسماعیل دوره وحشتناک حمله مغول را به تمامی درک کرده و به چشم خویش قتل‌عام مغول را به سال ۶۳۳ هجری قمری در اصفهان دید و در آن باب چنین گفت:

کس نیست که تا بر وطن خود گرید بر حال تباه مردم بد گرید

دی بر سر مرده‌ای دوصد شیون بود امروز یکی نیست که بر صد گرید

کمال‌الدین اسماعیل دو سال بعد از حمله مغول یعنی به سال ۶۳۵ هجری قمری به دست مغولی به قتل رسید.

سبک هنری

کمال‌الدین اسماعیل به استادی و مهارت در آوردن معانی دقیق شهرت وافر دارد؛ و اعتقاد ناقدان سخن بدو تا حدی بود که او را بر پدرش ترجیح نهاده و خلاق المعانی لقب داده‌اند. وی علاوه بر باریک اندیشی و دقت در خلق معانی در التزامات دشوار و تقید به آوردن ردیف‌های مشکل نیز شهرت دارد، چنان که بعضی از قصاید او را که به این التزامات و قیود سروده شده بعد از وی جواب نتوانستند گفت.

کمال الدین اسماعیل شاعری بسیار دانا و نغزگو و باهوش بود و چنان در ریختن معانی مستتر در شعر مهارت داشت که به خلاق المعانی اشتهار یافت. از ویژگی‌های شعر او معانی دقیق و ظریف مضمر و پنهان است که باید چند نوبت مطالعه و دقت نمود تا آنها را دریافت. او شاعری مداح بود ولی در لابلای مدایح نکات حکمی و زیبایی قرار می‌داد که سرایش او را بارها زیبا و زیباتر می‌نمود.

نمونه شعر

رسول مرگ به ناگه به من رسید فراز	که کوس کوچ فروگرفتند کار بساز
کمان پشت دوتا چون به زه درآوردی	ز خویش ناوک دلدوز حرص دور انداز
تبارک‌الله از آن میل من به روی نکو	تبارک‌الله از آن قصد من به زلف دراز
کنون چه گیسوی مشکین مرا چه مار سیاه	کنون چه شعله آتش مرا چه شمع طراز
دریغ جان گرامی که رفت در سر تن	دریغ روز جوانی که رفت در تک و تاز
دریغ دیده که برهم نهاد می‌باید	کنون که چشم به کار زمانه کردم باز
دریغ و غم که پس از شصت و اند سال ز عمر	به ناگهان به سفر می‌روم نه برگ و نه ساز
به صد هزار زبان گفت در رخم پیری	که این نه جای قرار است خیز واپرداز
برون ز کنج قناعت منه تو پای طلب	که مرغ خانگی ایمن بود ز چنگل باز

کمال‌الدین در ادبیات عثمانی

کمال‌الدین اسماعیل در ادبیات ترکی عثمانی به‌خوبی شناخته‌شده است. در ادبیات عثمانی که کاملاً تحت تاثیر ادب فارسی بود از کمال‌الدین الگوی بسیار مناسبی برداشت کرده بودند. در شعرهای عثمانی هم حتی بارها نام او آمده است. مثلاً نفعی شاعر دربار عثمانی از او چنین یاد کرده است:

• Harfidir mecmu'a-i esrar-i divan-i Kemal
• noktaside muhr-e dag-i derun-i Enveri

به لفظ ترکی:

• حرفی دیر مجموعه اسراری دیوانی کمال
• نقطه سی دیر مهری داغی درونی انوری

ترجمه فارسی:

• حرفش همی مجموعه اسرار دیوان کمال است
• نقطه اش هم مهر داغ اندرون انوری ست

و یا در جایی دیگر خیالی دیگر شاعر عثمانی که در آنجا بسیار محبوب است و حتی او را حافظ عثمانی نامیده‌اند و در اشعارش سعی می‌کرد از کلمات فارسی کمتری استفاده کند در مورد شعر فارسی و شعر کمال‌الدین بی‌تی دارد که نه تنها ارزش شعر فارسی بلکه منزلت کمال‌الدین را در آسیای صغیر بخوبی نشان می‌دهد:

- demen ki siir hemen Hafız u Kemalindir
- ezan okumadin mi dunyadan gidince bilal

به لفظ ترکی:

- دمن کی شعر همن حافظ و کمالین دیر
- اذان اوکومادی می‌دنیا دان گیدینجه بلال

ترجمه فارسی:

- هی نگویید که شعر از آن حافظ بود و کمال!
- مگر نخواند کسی اذان ز پس مرگ بلال؟

کمال‌الدین مسعود خجندی



زادروز	<u>خجند</u>
درگذشت	۷۹۲ هجری قمری یا
	<u>۸۰۸ هجری قمری</u>
	<u>تبریز</u>
آرامگاه	<u>تبریز آرامگاه دوکمال</u>
نام‌های دیگر	کمال خجندی

پیشه	عارف و شاعر
لقب	شیخ
مذهب	اسلام

کمال‌الدین مسعود خُجندی، معروف به «شیخ کمال» از عارفان و شاعران پارسی‌گوی قرن هشتم هجری بود. تولدش در خجند ماوراءالنهر بود. اما پس از سفر حج در تبریز ساکن شد. با اینکه شاعری پیشه اصلی او نبوده‌است، دیوانش مشتمل بر حدود هشت‌هزار بیت است که بخش اصلی‌اش غزل‌های اوست. نمونه‌ای از غزلیات:

شیخ کمال در خدمت سلطان حسین جلایر در آمد و در خانقاهی که سلطان برای او ساخته بود به سر می‌برد. وی از شاعران بزرگ اواخر قرن هشتم است که مخصوصاً در غزل‌سرایی مهارت داشت. دیوان او شامل غزل‌های مطبوع زیاد و غالباً مقرون به ذوق عرفانی است.

کمال خجندی معاصر حافظ بود و در باره او چنین گفته‌است:

عرفات عشقبازان سر کوی یار باشد	به طواف کعبه زین درنروم که عار باشد
چو سری بر آستانش ز سر صفا نهادی	به صفا و مروه‌ای دل دگرت چه کار باشد
قدمی ز خود برون نه به ریاض عشق، که اینجا	نه صداع نفعه گل نه جفای خار باشد
به معارج اناالحق نرسی ز پای منبر	که سری شناسد این سیر که سزای دار باشد
ز می شبانه ساقی قدحی بیار پیشم	نه از آن میی که او را به سحر خمار باشد
نکند کمال دیگر طلب حضور باطن	که قرارگاه زلفش دل بی‌قرار باشد
نشد به طرز غزل هم عنان ما حافظ	اگرچه در صف رندان ابوالفوارس شد

از اشعار اوست:

عشق حالی است که جبریل بر آن نیست امین	صاحب حال شناسد سخن اهل یقین
جرعه‌ای بر سر خاک از می عشق افشانند	عرش و کرسی همه بر خاک نهادند جبین
اهل فتوی که فرورفته کلک و ورقند	مشرکانند که اقرار ندارند به دین
مفلس عشق ندارد هوس منصب و جاه	خاک این راه به از مملکت روی زمین
شب قرب است مرو ای دل حق دیده به خواب	که سر زنده‌دلان حیف بود بر بالین
ای که روشن نشدت حال دل سوختگان	همچو شمع از سر جان خیز و بر آتش بنشین

کمال‌الدین خجندی در سال ۷۹۲ هجری قمری یا ۸۰۸ هجری قمری درگذشت. آرامگاه او در تبریز است. این بیت بر لوح مزار او ثبت شده است:

کمال از کعبه رفتی بر در یار هزارت آفرین مردانه رفتی

شیخ محمود شبستری



زادروز ۶۸۷ هجری قمری
شبستر

درگذشت ۷۴۰ هجری قمری
۵۳ سالگی

آرامگاه شبستر

محل زندگی شبستر و تبریز

استاد امین‌الدین و بهاء‌الدین یعقوب تبریزی

شناخته‌شده برای عارف و شاعر

دین اسلام

آثار مثنوی گلشن راز

سعدالدین محمودبن امین‌الدین عبدالکریم‌بن یحیی شبستری (معروف به: شیخ محمود شبستری) یکی از عارفان و شاعران سده هشتم هجری است. با توجه به مطالب مندرج در کتاب روضات الجنان جلد ۲، وی معاصر شیخ بابا ابی شبستری (متوفی به سال ۷۴۰) بوده و در همان سال فوت نموده، لذا سن

شیخ محمود شبستری در زمان فوت باید ۵۲ یا ۵۳ بوده باشد. وی از مشاهیر عرفای ایران است و بیشتر شهرت او به خاطر اثر معروفش گلشن راز است.

زندگی

سال تولد او را گوناگون و از جمله ۶۸۷ ه.ق. دانسته‌اند. محل تولد این عارف نام‌آور قصبه شبستر در نزدیکی شهر تبریز است.

در اوائل زندگیش، تبریز بروز و غلبه قدرت مغول‌ها را شاهد بود، که خود نوعی هرج و مرج فکری را سبب می‌گردید. وی در اواسط زندگی به کرمان رفت و در آنجا ازدواج نمود و حاصل این ازدواج یک پسر بود.

وی به دقایق حکمت عرفان نظری واقف و به فتوحات مکیه و فصوص الحکم شیخ محی الدین ابن العربی احاطه داشت. وی به جستجوی شمس خود پرداخت و بطوری که خود در گلشن راز بیان می‌دارد، شیخ و پیرش، امین الدین بوده‌است: شیخ و استاد من امین الدین --- داد الحق جواب‌های چنین / من ندیدم دگر استاد چنین --- کافرین بر روان پاکش باد

آثار

آثار وی را می‌توان به دو دسته منظوم و منثور بخش کرد.

آثار منظوم

- گلشن راز
- سعادت نامه

آثار منثور

- حق‌الیقین
- مرآة المحققین
- شاهد (یا شاهدنامه)

گلشن راز

مثنوی گلشن راز مهم‌ترین و پرآوازه‌ترین اثر شعری اوست که حدود هزار بیت را در بر گرفته‌است. این اثر تا کنون به دفعات چاپ گردیده‌است. یکی از موثق‌ترین نسخه‌های چاپ شده به کوشش دکتر جواد نوربخش می‌باشد که براساس ۸ نسخه خطی و ۲ نسخه چاپی معتبر تصحیح و منتشر گردیده‌است.

این کتاب، تا کنون، به زبان‌های ترکی، آلمانی، انگلیسی، و نیز اردو ترجمه شده‌است.

شرح‌های بر گلشن راز

عرفای بنام شروح مفصلی بر «گلشن راز» نگاشته‌اند از آنجمله:

- شرح کمال الدین حسینی اردبیلی (الهی) معاصر شاه اسماعیل اول
- نسایم گلشن از شاه داعی الی الله
- شرح لاهیجی از محمد بن یحیی لاهیجی
- شرح مظفرالدین علی شیرازی

- شرح منسوب به عبدالرحمن جامی
- شرح ادريس بن حسام الدين بدیعی
- شرح شیخ بابا نعمت الله بن محمود نخجوانی
- شرح حاج میرزا ابراهیم شریعتمدار سبزواری
- شرح قاضی میر حسین یزدی
- شرح منظوم اسیری

سعادت نامه

مثنوی سعادت نامه کتابی است عرفانی که بر وزن حذیقة الحقیقة سنایی سروده گردیده است. این کتاب حدود سه هزار بیت دارد که در چهار باب جای داده شده، و هر باب دارای فصل ها و حکایت های گوناگون است.

سایر آثار

- کنز الحقایق
- ازهار گلشن
- ترجمه منهاج العابدین (امام محمد غزالی)
- جام جهان نما
- رساله احدیت
- شرح و تفسیر اسماء الله تعالی
-

مسعودی مروزی

مسعودی مروزی شاعر اواخر سده سوم و اوایل سده چهارم هجری است که اطلاعات زیادی از او در دست نیست. او نخستین کسی بود که در زبان فارسی، شاهنامه ای منظوم سروده است. نخستین کسی که از شاهنامه او نام می برد، مطهر بن طاهر مقدسی است. او در کتاب البدء و التاریخ ضمن یاد کردن از پادشاهان ایران، دو بار از مسعودی و کتابش نام می برد. بار نخست در شرح پادشاهی کیومرث از قول شاهنامه مسعودی می نویسد:

نخستین کیومرث آمد به شاهی گرفتش به کیتی درون پیشگاهی

چو سی سالی به کیتی باذشا بود کی فرمانش به هر جایی روا بود

و بار دوم در پایان سرگذشت پادشاهان ایران، می نویسد که مسعودی سروده است:

سپری شد نشان خسروانا چو کام خویش راندند در جهاننا

نکته مهمی که مقدسی تصریح می کند این است که ایرانیان، این شاهنامه را به منزله تاریخ ملی خود می پنداشتند و تصاویری از رزم پهلوانان را به آن اضافه می کردند.

دومین کسی که از مسعودی و اثرش نام می‌برد، ثعالبی است. او نیز در کتاب غرر اخبار دو بار از شاهنامه مسعودی نام می‌برد. بار نخست در شرح پادشاهی طهمورث می‌نویسد: «و به گفته مسعودی در مزدوج خود به فارسی، طهمورث قهندز را در مرو ساخت». و بار دوم در شرح پادشاهی بهمن نوشته است: «مسعودی مروزی در مزدوج خود به فارسی می‌نویسد که بهمن زال را کشت و تنی از کسان او را زنده نگذاشت».

شاهنامه مسعودی آن‌گونه که از نوشته مقدسی برمی‌آید باید در حوالی سال سیصد هجری قمری سروده باشد. همچنین اثر او، مثنوی مشهوری بوده در بحر هزج مسدس بر وزن مفاعیلن/مفاعیلن/فعولن و شاید گاهی ابیات هزج مسدس مقصور بر وزن مفاعیلن/مفاعیلن/مفاعیلن نیز در آن وجود داشته است.

منجیک ترمذی



ابوالحسن علی بن محمد منجیک ترمذی شاعر ایرانی نیمه دوم سده چهارم هجری است. شعرهایش بیشتر جنبهٔ هزل و هجو دارند.

منجیک شاعر دربار چغانیان بوده و برخی از امیران چغانی را مدح گفته است. او هم‌روزگار با طاهر چغانی (مرگ: ۳۸۱ ق) بوده است.

دربارهٔ چیرگی منجیک در سرودن هزل و هجو سوزنی سمرقندی شاعر سدهٔ ششم هجری او را برترین نمونهٔ شاعرانی از این دست خوانده و خود را با او چنین سنجیده است:

من آن کسم که چو کردم به هجو گفتن رای هزار منجیک اندر برم ندارد پای

دیوان منجیک در سدهٔ پنجم هجری در ایران شناخته‌شده بوده است، آن‌چنان‌که قطران تبریزی در دیدار با ناصر خسرو در تبریز مشکلاتش را از این دیوان از او پرسیده است. اشعار منجیک در جنگ‌ها و تذکرها و کتب لغت پراکنده است. از اوست:

نیکو گل دورنگ را نگه کن دُرّ است به زیر عقیق ساده

یا عاشق و معشوق روز خلوت رخساره به رخساره برنهاد

درباره نام منجیک

منجیک نام راستین این شاعر نبوده است و برای اندام ریز و زبان نیش‌دارش بدو لقب منجیک داده‌اند؛ در پارسی معنای زنبور عسل می‌دهد با پسوند $\hat{A} N$ به معنای زنبوری و به مانند زنبور است. خود منجیک در این باره می‌گوید:

هرچند حقیرم، سخنم عالی و شیرین آری عسل شیرین ناید مگر از مُنچ

جلال‌الدین محمد بلخی



زادروز ۶ ربیع‌الاول ۶۰۴ قمری بلخ یا وخش

درگذشت ۵ جمادی‌الثانی ۶۷۲ قمری قونیه

آرامگاه قونیه، ترکیه

پیشه شاعر و صوفی

سبک مثنوی- رباعی- غزل- نثر

لقب مولانا مولوی خُش

دوره خوارزمشاهیان

دین اسلام

آثار مثنوی معنوی دیوان شمس

فیه ما فیه مکتوبات

مجالس سبعة

همسر گوهر خاتون دختر خواجه لالای سمرقندی

کِرّا خاتون

فرزندان سه پسر و یک دختر

والدین پدر: بهاء‌الدین ولد

جلال‌الدین محمد بلخی معروف به مولوی و مولانا و رومی (۶ ربیع‌الاول ۶۰۴، بلخ یا وخش - ۵ جمادی‌الثانی ۶۷۲ هجری قمری، قونیه) (۱۵ مهر ۵۸۶-۴ دی ۶۵۲ هجری شمسی) از مشهورترین شاعران ایرانی (ایران بزرگ) پارسی‌گوی است

نام کامل وی «محمد ابن محمد ابن حسین حسینی خطیبی بکری بلخی» بوده و در دوران حیات به القاب «جلال‌الدین»، «خداوندگار» و «مولانا خداوندگار» نامیده می‌شده‌است. در قرن‌های بعد (ظاهراً از قرن ۹) القاب «مولوی»، «مولانا»، «مولوی رومی» و «ملای رومی» برای وی به کار رفته‌است و از برخی از اشعارش تخلص او را «خاموش» و «خَموش» و «خامُش» دانسته‌اند. زبان مادری وی پارسی بوده است.

مولوی بلخ (خراسان قدیم، افغانستان کنونی) یا وخش بود و در زمان تصنیف آثارش

(همچون مثنوی) در قونیه در دیار روم می‌زیست. با آنکه آثار مولوی به عموم جهانیان تعلق دارد، ولی پارسی‌زبانان بهره خود را از او بیشتر می‌دانند، چرا که حدود شصت تا هفتاد هزار بیت او فارسی است و خطبه‌ها و نامه‌ها و تقریرات (تعالیم او به شاگردانش که آن را ثبت کردند و به فارسی غیرادبی و روزانه است) او نیز به فارسی می‌باشد؛ و تنها حدود هزار بیت عربی و کمتر از پنجاه بیت به زبانهای یونانی/ترکی (اغلب به طور ملمع در شعر فارسی) شعر دارد.

پارسی گو گرچه تازی خوشتر است عشق را خود صد زبان دیگر است

و پسر مولانا نیز چندان بنا به اعتراف خودش در زبانهای ترکی/یونانی خوب روان نبوده است:

بگذر از گفت ترکی و رومی که از این اصطلاح محرومی

گوی از پارسی و تازی که در این دو همی خوش تازی

آثار مولانا به علاوه مناطق فارسی زبان، تأثیر فراوانی در هند و پاکستان و ترکیه و آسیای میانه گذاشته است. آثار مولانا تأثیر فراوانی روی ادبیات و فرهنگ ترکی نیز داشته‌است. دلیل این امر این است که اکثر جانشینان مولوی در طریقه تصوف مربوط به او از ناحیه قونیه بودند و آرامگاه وی نیز در قونیه است.

ای بسا هندو و ترک همزبان ای بسا دو ترک چون بیگانگان

برخی مولوی‌شناسان (از جمله عبدالحسین زرین‌کوب) برآن‌اند که در دوران مولوی، زبان مردم کوچه و بازار قونیه، زبان فارسی بوده‌است. جلال‌الدین همایی در این رابطه به این بیت پسر مولانا (که پس از چند بیت عربی آن را سرود) اشاره می‌کند.

فارسی گو که جمله دریابند گرچه زین غافلاند و در خوابند

جلال‌الدین محمد بلخی در ۶ ربیع‌الاول (برابر با ۱۵ مهرماه) سال ۶۰۴ هجری قمری در بلخ زاده شد. پدر او مولانا محمد بن حسین خطیبی معروف به بهاء‌الدین ولدو سلطان‌العلماء، از بزرگان صوفیه و مردی عارف بود و نسبت خرقه او به احمد غزالی می‌پیوست. وی در عرفان و سلوک سابقه‌ای دیرین داشت و چون اهل بحث و جدال نبود و دانش و معرفت حقیقی را در سلوک باطنی می‌دانست نه در

مباحثات و مناقشات کلامی و لفظی؛ پرچمداران کلام و جدال با او مخالفت کردند. از جمله فخرالدین رازی که استاد سلطان محمد خوارزمشاه بود و بیش از دیگران شاه را علیه او برانگیخت. سلطان‌العلماء احتمالاً در سال ۶۱۰ قمری، همزمان با هجوم چنگیزخان از بلخ کوچ کرد و سوگند یاد کرد که تا محمد خوارزمشاه بر تخت نشسته، به شهر خویش بازنگردد.

روایت شده‌است که در مسیر سفر با فریدالدین عطار نیشابوری نیز ملاقات داشت و عطار، مولانا را ستود و کتاب اسرارنامه خود را به او هدیه داد. فرانکلین لوئیس این حکایت را رد می‌کند و غیر واقعی می‌داند. وی به قصد حج، به بغداد و سپس مکه و پس از انجام مناسک حج به شام رفت. سپس با دعوت علاءالدین کیقباد سلجوقی به قونیه رهسپار شد و تا اواخر عمر همان‌جا ماندگار شد. مولانا در نوزده سالگی با گوهر خاتون ازدواج کرد. سلطان‌العلماء در حدود سال ۶۲۸ قمری جان سپرد و در همان قونیه به خاک سپرده شد. در آن هنگام مولانا جلال‌الدین ۲۴ سال داشت که مریدان از او خواستند که جای پدرش را پر کند.

همه کردند رو به فرزندش که تویی در جمال مانندش

شاه ما زین سپس تو خواهی بود از تو خواهیم جمله مایه و سود

سید برهان‌الدین محقق ترمذی، مرید پاکدل پدر مولانا بود و نخستین کسی بود که مولانا را به وادی طریقت راهنمایی کرد. وی سفر کرد تا با مرشد خود، سلطان‌العلماء در قونیه دیدار کند؛ اما وقتی که به قونیه رسید، متوجه شد که او جان باخته‌است. پس نزد مولانا رفت و بدو گفت: در باطن من علمی است که از پدرت به من رسیده. این معانی را از من بیاموز تا خلف صدق پدر شوی. مولانا نیز به دستور او به ریاضت پرداخت و نه سال با او همنشین بود تا اینکه برهان‌الدین رخت بریست.

بود در خدمتش به هم نه سال تا که شد مثل او به قال و به حال

مؤمنه خاتون

مؤمنه خاتون همسر بهاء‌الدین ولد و مادر جلال‌الدین محمد مولانا است. گور او در قرامان / لارنده کشف شده، بنابر این باید بین سالهای ۶۲۶-۱۲۲۹/۶۱۹-۱۲۲۲ از دنیا رفته باشد.

در سالهای بعد از ۶۱۷ قمری یعنی اواسط دهه ۱۲۲۰ میلادی بهاء‌الدین ولد و خانواده‌اش که جلال‌الدین محمد بلخی (مولوی) نیز در آن بود به آناتولی مرکزی، روم رسیدند. لقب رومی جلال‌الدین از اینجاست. آنان مدتی در لارنده / کرمن کنونی توقف کردند. مردم آن سامان هنوز هم به دیدن مسجد کوچکی که به افتخار او - مؤمنه خاتون - ساخته شده می‌روند.

کرمن، پایتخت سلجوقیان روم، در حدود یکصد کیلومتری جنوب خاوری قونیه واقع است، علاءالدین کیقباد که عالمان و عارفان سراسر دنیا را گرد خود جمع کرده بود، بهاء‌الدین ولد پدر مولوی را به این شهر فراخواند. قونیه شهری بود که بهاء‌الدین ولد و خانواده اش پس از چهار سال اقامت در لارنده در سال ۶۲۶ یا ۶۲۷ قمری = ۱۲۲۸ میلادی در آنجا سکنی گزیدند.

ظاهراً مولانا و برادرش علاءالدین - که بعدها مولوی یکی از پسرانش را به نام او نامگذاری کرد - از دختر قاضی مشرف بوده‌اند و بهاء‌ولد زن و یا زنان دیگری داشته و احتمالاً از آنها نیز صاحب فرزندان بوده‌است. بهاء‌ولد در معارف خود از دو زن یاد کرده‌است.

بعضی مدعی شده‌اند که خانواده پدری بهاء‌الدین از احفاد ابوبکر، خلیفه اول اسلام هستند، این ادعا چه حقیقت داشته باشد و چه نداشته باشد، درباره پیشینه قومی این خانواده هیچ اطلاع مسلمی در دست

نیست. نیز گفته شده که همسر بهاءالدین از خاندان خوارزمشاهیان بوده است که در ولایات خاوری حدود سال ۳-۴۷۲ قمری حکومت خود را پایه‌گذاری کردند، ولی این داستان را هم می‌توان جعلی دانست و رد کرد. خوارزمشاه در سال ۳-۶۰۲ قمری بلخ موطن جلال‌الدین را که در تصرف غوریان بود تسخیر کرد.

اسلاف مولانا - چنان‌که فرزند او سلطان ولد نیز بدین معنا اشارت دارد از تباری عظیم و بزرگ بودند. البته شاید روایتی که در انتساب سلطان العلماء به خلیفه اول یعنی ابوبکر بن ابی قحافه به افواه افتاده و رواج یافته، از آن باشد که نام جد مادری وی «ابوبکر» بوده است، و بعدها نام شمس‌الائمه ابوبکر محمد، با نام ابوبکر - نخستین خلیفه راشدین در آمیخته باشد. خاندان بهاء‌ولد هم نسبت صدیقی و بوبکری داشت و هم نسبت علوی ادعا می‌کرد.

شمس تبریزی

شاعر پارسی‌گوی مولانا در ۳۷ سالگی عارف و دانشمند دوران خود بود و مریدان و مردم از وجودش بهرمند بودند تا اینکه شمس‌الدین محمد بن ملک داد تبریزی روز سه شنبه ۲۶ جمادی‌الثانی ۶۴۲ قمری نزد مولانا رفت و مولانا شیفته او شد. در این ملاقات کوتاه وی دوره پرشوری را آغاز کرد. در این ۳۰ سال مولانا آثاری برجای گذاشت که از عالی‌ترین نتایج اندیشه بشری است؛ و مولانا حال خود را چنین وصف می‌کند:

زاهد بودم ترانه گویم کردی سر حلقه بزم و باده جویم کردی
سجاده نشین با وقاری بودم بازیچه کودکان کویم کردی

پیوستن شمس تبریزی به مولانا

روزی مولوی از راه بازار به خانه باز می‌گشت که عابری ناشناس گستاخانه از او پرسید: «صراف عالم معنی، محمد برتر بود یا بایزید بسطامی؟» مولانا با لحنی آکنده از خشم جواب داد: «محمد (ص) سر حلقه انیاست، بایزید بسطام را با او چه نسبت؟» درویش تاجر نما بانگ برداشت: «پس چرا آن یک سبحانک ما عرفناک گفت و این یک سبحانی ما اعظم شأنی به زبان راند؟» مولانا فرو ماند و گفت: درویش، تو خود بگوی. گفت: اختلاف در ظرفیت است که محمد را گنجایش بیکران بود، هر چه از شراب معرفت در جام او می‌ریختند همچنان خمار بود و جامی دیگر طلب می‌کرد. اما بایزید به جامی مست شد و نعره برآورد: شگفتا که مرا چه مقام و منزلتی است! سبحانی ما اعظم شأنی! پس از این گفتار، بیگانگی آنان به آشنایی تبدیل شد. نگاه شمس تبریزی به مولانا گفته بود از راه دور به جستجوی آمده‌ام اما با این بار گران علم و پندارت چگونه به ملاقات الله می‌توانی رسید؟

و نگاه مولانا به او پاسخ داده بود: «مرا ترک مکن درویش و این‌بار مزاحم را از شانه‌هایم بردار.»

شمس تبریزی در حدود سال ۶۴۲ قمری به مولانا پیوست و چنان او را شیفته کرد، که درس و وعظ را کنار گذاشت و به شعر و ترانه و دف و سماع پرداخت و از آن زمان طبعش در شعر و شاعری شکوفا شد و به سرودن اشعار پرشور عرفانی پرداخت. کسی نمی‌داند شمس تبریزی به مولانا چه گفت و چه آموخت که اینگونه دگرگونش کرد؛ اما واضح است که شمس تبریزی عالم و جهان‌بیده بود و برخی به خطا گمان کرده‌اند که او از حیث دانش و فن بی‌بهره بوده است که نوشته‌های او بهترین گواه بر دانش گسترده‌اش در ادبیات، لغت، تفسیر قرآن و عرفان است.

غیبت موقت شمس تبریزی

مریدان می‌دیدند که مولانا مرید ژنده‌پوشی گمنام شده و توجهی به آنان نمی‌کند، به فتنه‌جویی روی آوردند و به شمس تبریزی ناسزا می‌گفتند و تحقیرش می‌کردند. شمس تبریزی از گفتار و رفتار مریدان رنجید و در روز پنجشنبه ۲۱ شوال ۶۴۳ قمری، هنگامی که مولانا ۳۹ سال داشت، از قونیه به دمشق کوچید. مولانا از غایب بودن شمس تبریزی ناآرام شد. مریدان که دیدند رفتن شمس تبریزی نیز مولانا را متوجه آنان نساخت با پشیمانی از مولانا پوزش‌ها خواستند.

پیش شیخ آمدند لابه‌کنان که ببخشا مکن دگر هجران
توبه ما بکن ز لطف قبول گرچه کردیم جرم‌ها ز فضول

مولانا فرزند خود سلطان ولد را همراه جمعی به دمشق فرستاد تا شمس تبریزی را به قونیه باز گردانند. شمس تبریزی بازگشت و سلطان ولد به شکرانه این موهبت یک ماه پیاده در رکاب شمس تبریزی راه پیمود تا آنکه به قونیه رسیدند و مولانا از گرداب غم و اندوه رها شد.

غیبت دائم شمس تبریزی

پس از مدتی دوباره حسادت مریدان برانگیخته شد و آزار شمس تبریزی را از سر گرفتند. شمس تبریزی از کردار هایشان رنجید تاجایی که به سلطان ولد شکایت کرد:

خواهم این بار آنچنان رفتن که نداند کسی کجایم من
همه گردند در طلب عاجز ندهد کس نشان ز من هرگز
چون بمانم دراز، گویند این که ورا دشمنی بکشت یقین

شمس تبریزی سرانجام بی‌خبر از قونیه رفت و ناپدید شد. تاریخ سفر او و چگونگی آن به درستی دانسته نیست.

شیدایی مولانا

مولانا در دوری شمس تبریزی ناآرام شد و روز و شب به سماع پرداخت و حال آشفته‌اش در شهر بر سر زبان‌ها افتاد.

روز و شب در سماع رقصان شد بر زمین همچو چرخ گردان شد

مولانا به شام و دمشق رفت اما شمس را نیافت و به قونیه بازگشت. او هر چند شمس تبریزی را نیافت؛ ولی حقیقت شمس تبریزی را در خود یافت و دریافت آنچه که او در پی آنست در خودش حاضر و متحقق است. مولانا به قونیه بازگشت و رقص و سماع را از سر گرفت و جوان و خاص و عام مانند ذره‌ای در آفتاب پر انوار او می‌گشتند و چرخ می‌زدند. مولانا سماع را وسیله‌ای برای تمرین رهایی و گریز می‌دید. چیزی که به روح کمک می‌کرد تا در رهایی از آنچه او را مقید در عالم حس و ماده می‌دارد پله پله تا بام عالم قدس عروج نماید. چندین سال گذشت و باز حال و هوای شمس تبریزی در سرش افتاد و به دمشق رفت؛ اما باز هم شمس تبریزی را نیافت و به قونیه بازگشت.

مولانا و صلاح‌الدین زرکوب

مولانا همچون عارفان و صوفیان بر این باور بود که جهان هرگز از مظهر حق خالی نمی‌گردد و حق در همه مظاهر پیدا و ظاهر است و اینک باید دید که آن آفتاب جهان‌تاب از کدامین کرانه سر برون می‌آورد و از وجود چه کسی نمایان می‌شود.

روزی مولانا از کنار زرکوبان می‌گذشت. از آواز ضرب او به چرخ در آمد و شیخ صلاح‌الدین زرکوب به الهام از دکان بیرون آمد و سر در قدم مولانا نهاد و از وقت نماز پیشین تا نماز دیگر با مولانا در سماع بود. بدین ترتیب مولانا شیفته صلاح‌الدین شد و شیخ صلاح‌الدین زرکوب جای خالی شمس تبریزی را تا حدودی پر کرد. صلاح‌الدین مردی عامی و درس‌خوانده از مردم قونیه بود و پیشه زرکوبی داشت. مولانا زرکوب را جانشین خود کرد و حتی سلطان ولد با همه دانشش از او اطاعت می‌کرد. هر چند سلطان ولد تسلیم سفارش پدرش بود ولی مقام خود را به‌ویژه در علوم و معارف برتر از زرکوب می‌دانست؛ اما سرانجام دریافت که دانش و معارف ظاهری چاره‌ساز مشکلات روحی و معنوی نیست. او با این باور مرید زرکوب شد. صلاح‌الدین زرکوب نیز همانند شمس مورد حسادت مریدان بود اما به هر حال مولانا تا ۱۰ سال با او انس داشت تا اینکه زرکوب بیمار شد و جان سپرد و در قونیه دفن شد.

مولانا و حسام‌الدین چلبی

حسام‌الدین چلبی معروف به اخی ترک از عارفان بزرگ و مرید مولانا بود. مولانا با او نیز ۱۰ سال همنشین بود. مولانا به سفارش حسام‌الدین مثنوی معنوی را به رشته نگارش در آورد و گاه در مثنوی نام حسام‌الدین به چشم می‌خورد به همین سبب در ابتدای امر نام حسامی‌نامه را برای مثنوی معنوی بر می‌گزیند.

درگذشت مولانا

مولانا، پس از مدت‌ها بیماری در پی تبی سوزان در غروب یکشنبه ۵ جمادی الآخر ۶۷۲ قمری درگذشت.

در آن روز پرسوز، قونیه در یخبندان بود. سیل پرخروش مردم، پیر و جوان، مسلمان و گبر، مسیحی و یهودی همگی در این ماتم شرکت داشتند. افلاکی می‌گوید: «بسی مستکبران و منکران که آن روز، زئار بریدند و ایمان آوردند.» و ۴۰ شبانه روز این عزا و سوگ بر پا بود:

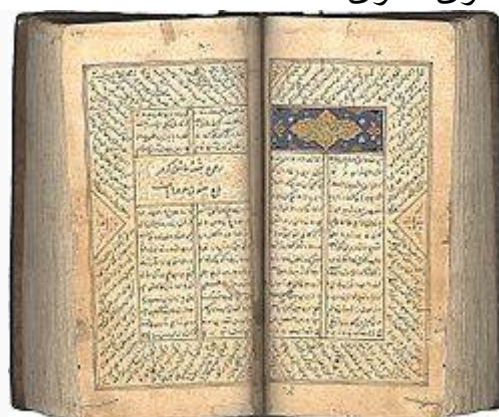
بعد چل روز سوی خانه شدند	همه مشغول این فسانه شدند
روز و شب بود گفتشان همه این	که شد آن گنج زیر خاک دفین

~ ❦ ~

آثار منظوم

نسخه‌ای خطی از دیوان مولوی

مثنوی معنوی



نسخه‌ای خطی از مثنوی معنوی در شیراز

شیخ بهایی در ستایش مثنوی می‌گوید: من نمی‌گویم که آن عالیجناب/ هست پیغمبر ولی دارد کتاب/ مثنوی معنوی مولوی/ هست قرآنی به لفظ پهلوی مولانا کتاب مثنوی معنوی را با بیت «بشنو از نی چون حکایت می‌کند / از جدایی‌ها شکایت می‌کند» آغاز می‌نماید. در مقدمه عربی مثنوی معنوی نیز که نوشته خود مولانا است، این کتاب به تأکید «اصول دین» نامیده می‌شود ((به عربی: «هذا کتاب المثنوی، وهو اصول اصول الدین»)). مثنوی معنوی حاصل پر بارترین دوران عمر مولاناست. چون بیش از ۵۰ سال داشت که نظم مثنوی را آغاز کرد.

اهمیت مثنوی نه از آن رو که از آثار قدیم ادبیات فارسی است؛ بلکه از آن جهت است که برای بشر سرگشته امروز پیام‌رهایی و وارستگی دارد. مثنوی فقط عرفان نظری نیست بلکه کتابی است جامع عرفان نظری و عملی. او خود گفته‌است: «مثنوی را جهت آن نگفتم که آن را حمایل کنند، بل تا زیر پا نهند و بالای آسمان روند که مثنوی معراج حقایق است نه آنکه نردبان را بر دوش بگیرند و شهر به شهر بگردند.» بنابراین، عرفان مولانا صرفاً عرفان تفسیر نیست بلکه عرفان تغییر است.

اگر بخواهیم مجموعه عظیم و پر بار بیست و شش هزار بیتی مثنوی معنوی را کوتاه و خلاصه کنیم، به هجده بیتی می‌رسیم که سرآغاز دفتر اول مولاناست و به «نی‌نامه» شهرت یافته‌است. گرچه آغاز مثنوی مولانا (نی‌نامه) با دیگر آثار نثر و نظم فارسی تفاوت دارد اما روح نیایش و توجه به حق، در تار و پود آن نهفته‌است.

این «نی» همان مولاناست که به عنوان نمونه یک انسان آگاه و آشنا با حقایق عالم معنا، خود را اسیر این جهان مادی می‌بیند و «شکایت می‌کند» که چرا روح آزاده او از «نیستان» عالم معنا بریده‌است. او در مثنوی و دیوان شمس، بارها خود، یا انسان آگاه را به نی و چنگ تشبیه کرده‌است:

ما چو چنگیم و تو زخمه می‌زنی...

ما چو ناییم و نوا در ما زتوست...

دیوان شمس تبریزی

غزلیات و «دیوان شمس تبریزی» (یا دیوان کبیر)، محبوبیت فراوانی کسب کرده‌اند. درصد ناچیزی از این غزلیات به زبان‌های یونانی و عربی و ترکی است و عمده غزلیات موجود در این دیوان به فارسی سروده شده‌اند. به علاوه بیش از سی و پنج هزار بیت به فارسی، او حدود هزار بیت به عربی و کمتر

رباعیات

برای نمونه:

آثار منشور

محالیر، سبعة

مکتوبات

5NANZŮŮ! âDĚŽ

ما از بی سنائی و عطار می رویم

[illegible]

151

در تصور گنجد اوسط یا میان اول و آخر بیاید تا در آن
 یکی بُود او را میانه منصرف؟ بی‌نهایت، چون ندارد دو طرف
 لیک اوسط نیز هم با نسبت است گفت راه اوسط از چه حکمت است
 دفتر دوم مثنوی

مولوی قایل به مراتب در معرفت و شناخت است و شناخت شهودی را معتبرترین شناخت می‌داند. وی شناخت عقلی و سپس حسی را در مراتب بعدی می‌داند و آنها را برای کسانی که دسترسی به شناخت مراتب بالاتر را ندارند معتبر و مجاز می‌داند. از دید وی شناخت استدلالی مانند عصایی است در دست کور که نا مطمئن است ولی شخصی که چاره‌ای جز آن ندارد باید از همان استفاده کند. اما توصیه وی به اهل استدلال این است که اگر استدلال آنها با شهود اهل دل مخالف بود باید شناخت شهودی را بپذیرند

ورنداری چشم، دست آور عصا چشم اگر داری تو کورانه میا
 چون نداری دید، میکن پیشوا آن عصای حزم و استدلال را
 بی عصاکش بر سر هر ره مایست ور عصای حزم و استدلال نیست
 تا که پا از چاه و از سگ، وارهد گام از آن سان نه، که نابینا نهد
 می‌نهد پا تا نیفتد در خُباط لرز لرزان و به ترس و احتیاط
 دفتر سوم مثنوی

مولوی نزاع بین معتقدین به جبر و معتقدین به اختیار را ناشی از حکم الهی می‌داند و خود را متعلق به هیچ‌کدام از دو گروه نمی‌داند. از دید مولوی نزاع بین جبريون و اختیاريون تنها وسیله‌ای است که هر دو طرف نیکی‌ها و بدی‌هایشان ظاهر شود

هست جبری را ضد آن در مناص هست سنی را یکی تسبیح خاص
 جبری از تسبیح سنی بی اثر سنی از تسبیح جبری بی‌خبر
 بی‌خبر از حال او وز امر قم این همی‌گوید که آن ضالست و گم
 جنگشان افکند یزدان از قدر و آن همی‌گوید که این را چه خبر
 جنس از ناجنس پیدا می‌کند گوهر هر یک هویدا می‌کند
 خواه دانا خواه نادان یا خسی قهر را از لطف داند هر کسی
 یا که قهری در دل لطف آمده لیک لطفی قهر در پنهان شده
 کش بود در دل محک جانیی کم کسی داند مگر ربانی
 همچنین مولانا در مثنوی معنوی پیرامون سخن گفتن به پارسی گفته

عشق را خود صد زبان دیگر است پارسی گو گرچه تازی خوشتر است:

û-q2Ûy ! ĞĀDž

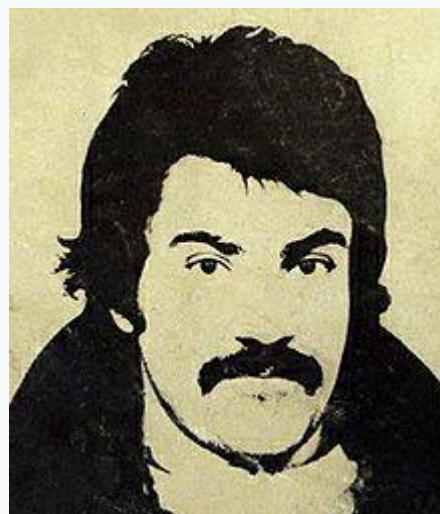
مولانا در یک دهه گذشته بسرعت در جهان غرب مشهور شد بطوریکه ترجمه کتاب او در آمریکا به در سال ۲۰۰۱ بیش از ۵۰۰ کولمن بارکس بزرگترین و پر فروش‌ترین کتاب سال تبدیل شد. ترجمه هزار نسخه در آمریکا فروش داشت

ساخت فیلم

درخصوص زندگی مولوی فیلمی در سال ۱۳۹۳ با نام جلال‌الدین از شبکه ۱ سیمای جمهوری اسلامی ایران پخش گردید

آریا بهرام
بزرگان ترانه سرایی نوی ایران در طول تاریخ

اردلان سرفراز



زاده	داراب، فارس
محل زندگی	فرانکفورت، آلمان
پیشه	شاعر، ترانه‌سرا
زمینه کاری	ادبیات
دیوان اشعار	سال صفر - از ریشه تا همیشه

اردلان سرفراز (زاده ۲۴ تیر ۱۳۲۹ در شهر داراب) شاعر و ترانه‌سرای نامدار ایرانی است که در کنار شهیار قنبری و ایرج جنتی عطایی از ترانه‌سرایان نوین ایرانی است.

زندگی

اردلان سرفراز در سال ۱۳۲۹ در شهر داراب واقع در استان فارس متولد گردید. او فرزند ارشد خانواده بود و مادرش نیز در شعر دستی داشت. شروع زندگی شاعرانه اردلان در سال اول دبیرستان در مدرسه امیر کبیر و با تشویق معلمی به نام دانشمند بود. در جوانی برای تحصیل در رشته روانشناسی در دانشگاه عالی پارس پذیرفته شد و به تهران آمد. او به پیشنهاد پسرعموی مادرش (حسین سرفراز، شاعر و روزنامه‌نگار معروف آن زمان) در حین تحصیل برای گذران زندگی با رادیو ایران و ارکستر جوانان کار خود را به عنوان ترانه‌سرا آغاز کرد. پس از یک سال به دلایلی رادیو ایران را ترک کرد؛ اما سرفراز ترانه سرودن را به شکل حرفه‌ای آغاز کرد و با ترانه «شب»، هم او و هم ابی، خواننده این ترانه به شهرت رسیدند.

اردلان سرفراز چند سال پس از انقلاب ۱۳۵۷ و در سال ۱۳۶۲، ایران را به مقصد آلمان ترک کرد. هنگام ترک ایران به آشنایان دارابی خود اعلام کرد که من فقط برای سرفرازی ایران از اینجا می‌روم.

او در طول زندگی در کشورهای مختلفی همچون آلمان، اتریش، یونان، ترکیه، ایتالیا، آمریکا و... روزگار گذرانده است و تأثیر حضور در این کشورها و رنج ناشی از غربت در بسیاری از اشعار وی مشهود است.

همکاری هنری

او با خوانندگانی نظیر: ابی، داریوش، معین، هایده، ستار و گوگوش بیشترین همکاری را داشته است. از جمله خوانندگان دیگری که همکاریهای انگشت شماری با اردلان سرفراز داشته اند می توان از عارف، فرهاد مهراد، مهستی، مازیار، لیلا فروهر، سیاوش قمیشی، شاهرخ، و شکیلا یاد کرد. در میان آهنگسازان نیز او با فرید زلاند، حسن شماعی زاده، سیاوش قمیشی، واروژان، بابک افشار، تورج شعبان خانی، محمد حیدری، منوچهر چشم آذر و فریبرز لاجینی همکاری داشت. لازم است ذکر شود که مدتی پیش دو کتاب شامل گزیده ای از ترانه های وی به نامهای «از ریشه تا همیشه» و «سال صفر» چاپ و منتشر شد. این کتاب از این نظر حایز اهمیت است که بسیاری از ترانه های با رویکرد سیاسی اردلان در آنها آمده است. ترانه «دیگر بس است» در سال ۲۰۱۹ با صدای مهتاب صفویان (خواننده و نقاش مقیم پاریس) از سروده های اردلان سرفراز است.

ترانه شناسی

نام ترانه	سال	خواننده	آلبوم	ترانه سرا	آهنگساز	تنظیم
ایران	۱۳۵۳	ابی	تپش	اردلان سرفراز	خسرو پیشکاری	خسرو پیشکاری
سادگی مرا ببخش	۱۳۵۵	ابی	نازی ناز کن	اردلان سرفراز	آندرانیک	آندرانیک
عسل	۱۳۵۶	ابی	شبزده	اردلان سرفراز	فرید زلاند	منوچهر چشم آذر
راز همیشگی	۱۳۵۶	ابی	شبزده	اردلان سرفراز	فرید زلاند	منوچهر چشم آذر
آبی	۱۳۶۸	ابی	غریبه	اردلان سرفراز	فرید زلاند	منوچهر چشم آذر
هزارویک شب	۱۳۶۸	ابی	غریبه	اردلان سرفراز	فرید زلاند	منوچهر چشم آذر

گریز	۱۳۶۹	ابی	خلیج	اردلان سرفراز	فرید زلاند	منوچهر چشم‌آذر
خانوم گل	۱۳۶۹	ابی	خلیج	اردلان سرفراز	فرید زلاند	منوچهر چشم‌آذر
همدم	۱۳۶۸	ابی	غریبه	اردلان سرفراز	فرید زلاند	منوچهر چشم‌آذر
برج	۱۳۶۶	ابی	کوه یخ	اردلان سرفراز	فرید زلاند	منوچهر چشم‌آذر
دل‌تنگی	۱۳۵۱	ابی	شب	اردلان سرفراز	فرید زلاند	منوچهر چشم‌آذر
رحم کن	۱۳۶۶	ابی	کوه یخ	شهباز قنبری	فرید زلاند	منوچهر چشم‌آذر
دلبر	۱۳۶۹	ابی	خلیج	اردلان سرفراز	فرید زلاند	عبدی یمینی
شب	۱۳۵۱	ابی	شب	اردلان سرفراز	منصور ایران‌نژاد	محمد شمس
ستاره دنباله‌دار	۱۳۷۲	ابی	ستاره دنباله‌دار	اردلان سرفراز	فرید زلاند	فرید زلاند
روزگار	۱۳۷۲	ابی	ستاره دنباله‌دار	اردلان سرفراز	فرید زلاند	فرید زلاند
آرزو	۱۳۷۲	ابی	ستاره دنباله‌دار	اردلان سرفراز	فرید زلاند	آندرانیک

محتاج	۱۳۷۲	ابی	معلم بد	اردلان سرفراز	فرید زلاند	فرید زلاند
چه باید کرد	۱۳۷۲	ابی	معلم بد	اردلان سرفراز	فرید زلاند	فرید زلاند
جواب	۱۳۷۲	ابی	معلم بد	اردلان سرفراز	فرید زلاند	فرید زلاند
خواب	ابی	اردلان سرفراز	فرید زلاند	فرید زلاند		
بنویس	۱۳۷۳	ابی	اردلان سرفراز	فرید زلاند	فرید زلاند	
منزل به منزل	۱۳۷۳	ابی	اتل متل	اردلان سرفراز	فرید زلاند	فرید زلاند
اتل متل	۱۳۷۳	ابی	اتل متل	اردلان سرفراز	فرید زلاند	فرید زلاند
بگو ای یار	۱۳۷۳	ابی	اتل متل	اردلان سرفراز	فرید زلاند	فرید زلاند
جستجو	۱۳۷۵	ابی	عطر تو	اردلان سرفراز	فرید زلاند	فرید زلاند
تو را نگاه می‌کنم	۱۳۷۸	ابی	طلوع کن	اردلان سرفراز	فرید زلاند	تیگران ساکیان
دستای تو	۱۳۵۲	داریوش		اردلان سرفراز	حسن شماعی‌زاده	واروژان
چشم من	۱۳۵۲	داریوش		اردلان سرفراز	حسن شماعی‌زاده	واروژان
شقایق	۱۳۵۵	داریوش		اردلان سرفراز	فرید زلاند	آندرانیک
قلندر	۱۳۵۶	داریوش		اردلان سرفراز	فرید زلاند	منوچهر چشم‌آذر
گلایه	۱۳۵۷	داریوش	گلایه‌ها	اردلان سرفراز	منوچهر چشم‌آذر	منوچهر چشم‌آذر
ای عشق	۱۳۵۷	داریوش	ای عشق	اردلان سرفراز	داوود بهبودی	اریک

ناصر چشم‌آذر	صادق نوجوکی	اردلان سرفراز	داریوش از وطن می‌گوید	داریوش	۱۳۵۸	مصلوب
آندرانیک	فرید زلاند	اردلان سرفراز	امروز	داریوش	۱۳۵۹	ولایت
آندرانیک	فرید زلاند	اردلان سرفراز	امروز	داریوش	۱۳۵۹	گره کور
منوچهر چشم‌آذر	منوچهر چشم‌آذر	اردلان سرفراز		داریوش		سال دوهزار
منوچهر چشم‌آذر	فرید زلاند	اردلان سرفراز		داریوش		نیستی
بابک افشار	بابک افشار	اردلان سرفراز	خاک خوب من	داریوش	۱۳۶۲	خسته‌ام
منوچهر چشم‌آذر	فرید زلاند	اردلان سرفراز		داریوش	۱۳۶۴	نازنین
داوود اردلان	جمشید زندی	اردلان سرفراز		داریوش		نجات
آندرانیک	فرید زلاند	اردلان سرفراز		داریوش		اینه
آندرانیک	فرید زلاند	اردلان سرفراز		داریوش		حادثه
آندرانیک	فرید زلاند	اردلان سرفراز		داریوش		لالایی
عبدی یمینی	عبدی یمینی	اردلان سرفراز	بچه‌های ایران	داریوش	۱۳۷۴	به بچه‌هامون چی بگیم
آندرانیک	فرید زلاند	اردلان سرفراز	آشفته بازار	داریوش	۱۳۷۵	طاقت
آندرانیک	فرید زلاند	اردلان سرفراز	آشفته بازار	داریوش	۱۳۷۵	آشفته‌بازار
آندرانیک	فرید زلاند	اردلان سرفراز	راه من	داریوش	۱۳۸۳	موج
تیگران ساکیان	فرید زلاند	اردلان سرفراز	راه من	داریوش	۱۳۸۳	روز اول
تیگران ساکیان	فرید زلاند	اردلان سرفراز	راه من	داریوش	۱۳۸۳	تلنگر

راهی	۱۳۸۷	داریوش	معجزه خاموش	اردلان سرفراز	فرید زلاند	واهان اسکندریان
تقویم	۱۳۸۷	داریوش	معجزه خاموش	اردلان سرفراز	فرید زلاند	منوچهر چشم‌آذر
ای عشق	۱۳۹۰	داریوش - فرامرز اصلانی		اردلان سرفراز	داوود بهبودی	اریک
شب آخر (اجرای اول)	۱۳۹۴	داریوش		اردلان سرفراز	فرید زلاند	علی الهی
نیاز (اجرای اول)	۱۳۹۵	داریوش		اردلان سرفراز	فرید زلاند	علی الهی
سال صفر	۱۳۹۵	داریوش	صفر	اردلان سرفراز	فرید زلاند	فرید زلاند
متوقف	۱۳۹۵	داریوش	صفر	اردلان سرفراز	فرید زلاند	فرید زلاند
نیاز (اجرای دوم)	۱۳۹۵	داریوش	صفر	اردلان سرفراز	فرید زلاند	فرید زلاند
شب آخر (اجرای دوم)	۱۳۹۵	داریوش	صفر	اردلان سرفراز	فرید زلاند	فرید زلاند
دوباره باز خواهم گشت	۱۳۹۵	داریوش	صفر	اردلان سرفراز	فرید زلاند	الهی الهی
همزاد	۱۳۹۵	داریوش	صفر	اردلان سرفراز	فرید زلاند	فرید زلاند
لبخند	۱۳۹۹	داریوش		اردلان سرفراز	داریوش تقی پور	داریوش تقی پور
مثالث خاطره‌ها		گوگوش - حسن شماعی زاده		اردلان سرفراز	حسن شماعی زاده	نیکان ابراهیمی
مرداب		گوگوش		اردلان سرفراز	حسن شماعی زاده	واروژان
غریب آشنا		گوگوش		اردلان سرفراز	حسن شماعی زاده	واروژان
دو پنجره		گوگوش		اردلان سرفراز	حسن شماعی زاده	واروژان
من و گنجشکای خونه		گوگوش		اردلان سرفراز	حسن شماعی زاده	واروژان
جاده		گوگوش		اردلان	حسن	واروژان

			سرفراز	شماعی زاده	
کویر	گوگوش		اردلان سرفراز	حسن شماعی زاده	واروژان
دوراهی	گوگوش		اردلان سرفراز	حسن شماعی زاده	واروژان
اون منم	گوگوش		اردلان سرفراز	حسن شماعی زاده	واروژان
کولی	گوگوش		اردلان سرفراز	حسن شماعی زاده	واروژان
تقدیر	گوگوش		اردلان سرفراز	حسن شماعی زاده	ناصر چشم آذر
طلاق	گوگوش		اردلان سرفراز	ناصر چشم آذر	منوچهر چشم آذر
پرسش	گوگوش		اردلان سرفراز	فرید زلاند	آندرانیک
دریغ	گوگوش		اردلان سرفراز	فرید زلاند	ناصر چشم آذر
آنروز فراموشم نمی‌شه	گوگوش		اردلان سرفراز	پرویز غیاثیان	واروژان
بانوی ما	گوگوش		اردلان سرفراز	حسن شماعی زاده	منوچهر چشم آذر
مرهم	گوگوش		اردلان سرفراز	فرید زلاند	اریک
گمشده	گوگوش		اردلان سرفراز	فرید زلاند	اریک
نیمه گمشده من	گوگوش		اردلان سرفراز	آندرانیک	آندرانیک
شکایت	گوگوش		اردلان سرفراز	فرید زلاند	آندرانیک
باران	گوگوش		اردلان سرفراز	فرید زلاند	روما کانیان
دلم خواست	گوگوش		اردلان سرفراز	فرید زلاند	روما کانیان
سزاوار	گوگوش		اردلان سرفراز	فرید زلاند	تنگران
عاشقانه	۱۳۵۲ کوروش یغمایی	گل یخ	اردلان سرفراز	کوروش یغمایی	کوروش یغمایی

کویر دل	مرجان	اردلان سرفراز	تورج شعبان‌خانی	تورج شعبان‌خانی
تکیه بر باد	مرجان	اردلان سرفراز	تورج شعبان‌خانی	تورج شعبان‌خانی
دو دونه	مرجان	اردلان سرفراز	پرویز مقصدی	-
روزی روشن	هایده	اردلان سرفراز	فرید زلاند	آندرانیک
سو غاتی	هایده	اردلان سرفراز	محمد حیدری	ناصر چشم‌آذر
مستی	هایده	اردلان سرفراز	بهمین خوش‌بین	خوش‌بین
شانه‌هایت	هایده ۱۳۶۶	اردلان سرفراز	فرید زولاند	منوچهر چشم‌آذر
ساقی	هایده ۱۳۶۷	اردلان سرفراز	فرید زلاند	منوچهر چشم‌آذر
بهبانه	هایده ۱۳۶۶	اردلان سرفراز	فرید زولاند	منوچهر چشم‌آذر
بیا بنویسیم	مهستی ۱۳۶۰	اردلان سرفراز	محمد حیدری	منوچهر چشم‌آذر
مستی	مهستی	اردلان سرفراز	محمد حیدری	محمد حیدری
چراغ	مهستی ۱۳۵۶	اردلان سرفراز	محمد حیدری	محمد حیدری
دل‌قک	مهستی	اردلان سرفراز	محمد حیدری	
گل پونه	ستار	اردلان سرفراز	فرید زلاند	آندرانیک
صدای بارون	ستار	اردلان سرفراز	بابک افشار	منوچهر چشم‌آذر
کوچه	ستار	اردلان سرفراز	فرید زلاند	
مرا دریاب	ستار	اردلان سرفراز	فرید زلاند	منوچهر چشم‌آذر
یکی به شکل خود من	ستار	اردلان سرفراز	فرید زلاند	منوچهر چشم‌آذر
شب ویرونی	ستار	اردلان	فریدون	

	خشنود	سرفراز			
دلتنگی	ستار	اردلان سرفراز	فرید زلاند	منوچهر چشم آذر	
غزل	ستار	اردلان سرفراز	فرید زلاند	منوچهر چشم آذر	
عسل	ستار	اردلان سرفراز	فرید زلاند	منوچهر چشم آذر	
بهت	ستار	اردلان سرفراز	فرید زلاند	منوچهر چشم آذر	
مهمان یک‌شبه	ستار	اردلان سرفراز	آندرانیک	آندرانیک	
عروسک	ستار	اردلان سرفراز	فریبرز لاچینی	فریبرز لاچینی	
دشمن	ستار	اردلان سرفراز	فرید زلاند	منوچهر چشم آذر	
گرفتار	ستار	اردلان سرفراز	فرید زلاند	منوچهر چشم آذر	
بت‌شکن	ستار	اردلان سرفراز	فرید زلاند	آندرانیک	
زخم	ستار	اردلان سرفراز	فرید زلاند	اریک	
سفرنامه	ستار	اردلان سرفراز	فرید زلاند	منوچهر چشم آذر	
رفتی و نموندی	ستار	اردلان سرفراز	فرید زلاند	تیکران	
ستاره بازی	ستار	اردلان سرفراز	فرید زلاند	تیکران	
پنجره	ستار	اردلان سرفراز	فرید زلاند	تیکران	
وارث	ستار	اردلان سرفراز	فرید زلاند	آندرانیک	
خاک خسته	ستار	اردلان سرفراز	آندرانیک	منوچهر چشم آذر	
مرا دریاب	ستار	اردلان سرفراز	فرید زلاند	منوچهر چشم آذر	
ای کاش	ستار	اردلان سرفراز	فرید زلاند	سیمون	

مطرب	ستار	اردلان سرفراز	فرید زلاند	منوچهر چشم آذر
رگبار	مرتضی	اردلان سرفراز	فرید زلاند	؟
نمی‌شود	مرتضی	اردلان سرفراز	پرویز اتابکی	؟
پرسه	مرتضی	اردلان سرفراز	محمد حیدری	ناصر چشم آذر
یقین	مرتضی	اردلان سرفراز	پرویز اتابکی	ناصر چشم آذر
بچه‌ها خداحافظ	شاهرخ	اردلان سرفراز	فرید زلاند	آندرانیک
دلکم	شاهرخ	اردلان سرفراز	شاهرخ	رامین نصیری
آهو	شاهرخ	اردلان سرفراز	فرید زلاند	فرید زلاند
به سلامت	شاهرخ	اردلان سرفراز	فرید زلاند	فرید زلاند
ای عشق	شاهرخ	اردلان سرفراز	فرید زلاند	فرید زلاند
کی گفته	شاهرخ	اردلان سرفراز	فرید زلاند	رافی شهبازیان
تنگ بلور	۱۳۷۲ فهیمة	خداحافظ تهران (۱۳۹۱)	اردلان سرفراز	پرویز مقصدی ؟
دریچه	منصور	اردلان سرفراز	حسن شماعی‌زاده	منوچهر چشم‌آذر
خالق	معین	اردلان سرفراز	فرید زلاند	منوچهر چشم‌آذر
پریچهر	معین	اردلان سرفراز	فرید زلاند	منوچهر چشم‌آذر
دل‌سوخته	معین	اردلان سرفراز	فرید زلاند	منوچهر چشم‌آذر
ای آنکه	معین	اردلان سرفراز	فرید زلاند	منوچهر چشم‌آذر
برای دیدن تو	معین	اردلان سرفراز	فرید زلاند	منوچهر چشم‌آذر

پیااله	معین	اردلان سرفراز	فرید زلاند	منوچهر چشم آذر
عشق من	معین	اردلان سرفراز	فرید زلاند	آندرانیک
زندگی	معین	اردلان سرفراز	فرید زلاند	فرید زلاند
حیران	معین	اردلان سرفراز	معین	منوچهر چشم آذر
نیرنگ	معین	اردلان سرفراز	فرید زلاند	فرید زلاند
تمنا	معین	اردلان سرفراز	فرید زلاند	برایان
دیگر چه خواهی	معین	اردلان سرفراز	معین	کاظم عالمی
پنجره	معین	اردلان سرفراز	حسن شماعی زاده	آندرانیک
صدای گریه	ویگن	اردلان سرفراز	آندرانیک	آندرانیک
پناهنده	هومن	اردلان سرفراز	فرید زلاند	؟
کیفر	لیلا فروهر	اردلان سرفراز	سیاوش قمیشی	نوبد نحوی
نجوا	لیلا فروهر	اردلان سرفراز	فرید زلاند	منوچهر چشم آذر
حسرت	لیلا فروهر	اردلان سرفراز	فرید زلاند	فرید زلاند
خبر تازه	لیلا فروهر	اردلان سرفراز	فرید زلاند	منوچهر چشم آذر
فریاد یک درد	لیلا فروهر	اردلان سرفراز	پرویز مقصودی	پرویز مقصودی
ماهی تنگ بلور	لیلا فروهر	اردلان سرفراز	پرویز مقصودی	واروژان
معما	لیلا فروهر	اردلان سرفراز	تورج شعبان خانی	
محال	لیلا فروهر	اردلان سرفراز	منوچهر چشم آذر	منوچهر چشم آذر
اسم تو	لیلا فروهر/حسن	اردلان	حسن شماعی	فرد میرزا

	شماعی زاده	سرفراز	زاده	
غنیمت	مارتیک	اردلان سرفراز	آندرانیک	؟
نهایت	مارتیک	اردلان سرفراز	آندرانیک	؟
حریم	بتی	اردلان سرفراز	فرید زلاند	منوچهر چشم‌آذر
ستاره	بتی	اردلان سرفراز	پرویز مقصودی	مارتیک
پل	بتی	اردلان سرفراز	پرویز مقصودی	پرویز مقصودی
سکه دورو	ناهید	اردلان سرفراز	سیاوش قمیشی	عبدی یمینی
همدرد	اشکان	اردلان سرفراز	فریدون خشنود	؟
شکست	فرزین	اردلان سرفراز	سیاوش قمیشی	منوچهر چشم‌آذر
برگ زرد	فرزین	اردلان سرفراز	فریدون علیخانی	مجتبی میرزاده
نسیم عاشق	بیژن مرتضوی	اردلان سرفراز	فرید زلاند	فرید زلاند، دیوید
چشمان تو	بیژن مرتضوی	اردلان سرفراز	فرید زلاند	تیگران
ای عشق	داوود بهبودی	اردلان سرفراز	داوود بهبودی	منوچهر چشم‌آذر
اگزم	داوود بهبودی	اردلان سرفراز	داوود بهبودی	مجید قربانی
دیوونه	شهرام صولتی	اردلان سرفراز	فرید زلاند	تیگران
پرواز	شهرام صولتی	اردلان سرفراز	فرید زلاند	تیگران
فاصله	سیاوش قمیشی	اردلان سرفراز	سیاوش قمیشی	سیاوش قمیشی
باغ بارون زده	سیاوش قمیشی	اردلان سرفراز	سیاوش قمیشی	ایمان فروتن
عادت	سیاوش قمیشی	اردلان سرفراز	سیاوش قمیشی	استیو مک‌کرام

ماهی دلتنگ		حمیدرضا حامی		اردلان سرفراز	پرویز مقصدی	واروژان
مرمر	شهره			اردلان سرفراز	فرید زلاند	فرید زلاند
معما	شهره			اردلان سرفراز	فرید زلاند	فرید زلاند
تشنه	شهره			اردلان سرفراز	فرید زلاند	فرید زلاند
هم‌نفس	شهره			اردلان سرفراز	فرید زلاند	فرید زلاند
زیارت	شهره			اردلان سرفراز	فرید زلاند	فرید زلاند
گرفتار	شهره			اردلان سرفراز	فرید زلاند	فرید زلاند
آینه	شهره			اردلان سرفراز	فرید زلاند	فرید زلاند
همشهری	شهره			اردلان سرفراز	فرید زلاند	منوچهر چشم‌آذر
خلوت خانه	شهره			اردلان سرفراز	فرید زلاند	دیوید
عادت	شهره			اردلان سرفراز	فرید زلاند	دیوید
گل سفید	شهره			اردلان سرفراز	فرید زلاند	دیوید
مرا بشنو	شهره			اردلان سرفراز	فرید زلاند	دیوید
جهان سوم	رامش			اردلان سرفراز	فرید زلاند	؟
همزاد	رامش			اردلان سرفراز	حسن شماعی زاده	؟
غروباقشنگن	رامش			اردلان سرفراز	حسن شماعی زاده	؟
لالایی	رامش			اردلان سرفراز	حسن شماعی زاده	
به خاطر بسیار	امید			اردلان سرفراز	محمد حیدری	؟
تازموارد	امید			اردلان سرفراز	فرید زلاند	؟

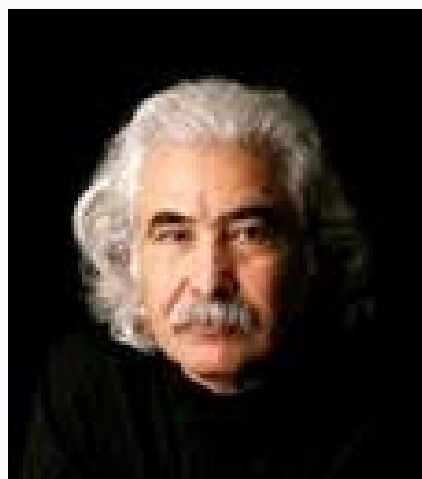
گل ناز پرپر من	تورج شعبان‌خانی	اردلان سرفراز	تورج شعبان‌خانی	تورج شعبان‌خانی
فاصله (موسیقی فیلم)	تورج شعبان‌خانی	اردلان سرفراز	تورج شعبان‌خانی	تورج شعبان‌خانی
سراب	نوش آفرین	اردلان سرفراز	حسن شماعی زاده	عبدی یمینی
غریبه‌ها	نوش آفرین	اردلان سرفراز	فریدون خشنود	؟
بخون بخون	نوش آفرین	اردلان سرفراز	فریدون خشنود	منوچهر چشم آذر
فریاد رنگ	حسن شماعی زاده	اردلان سرفراز	حسن شماعی زاده	فرزاد فتاحی
اسم تو	حسن شماعی زاده	اردلان سرفراز	حسن شماعی زاده	واروژان
آخرین سوار	حسن شماعی زاده	اردلان سرفراز	حسن شماعی زاده	نوید نحوی
مرداب	حسن شماعی زاده	اردلان سرفراز	حسن شماعی زاده	حسن شماعی زاده
غریبه آشنا	حسن شماعی زاده	اردلان سرفراز	حسن شماعی زاده	واروژان
سفر	حسن شماعی زاده	اردلان سرفراز	حسن شماعی زاده	حسن شماعی زاده
عقیق	حسن شماعی زاده	اردلان سرفراز	حسن شماعی زاده	واروژان
اجاق	حسن شماعی زاده	اردلان سرفراز	حسن شماعی زاده	حسن شماعی زاده
اجاق (اجرای مجدد)	حسن شماعی زاده	اردلان سرفراز	حسن شماعی زاده	نیکان ابراهیمی
نخل جنوب	حسن شماعی زاده	اردلان سرفراز	حسن شماعی زاده	منوچهر اسلامی
گل ناز پر پر من	حسن شماعی زاده	اردلان سرفراز	حسن شماعی زاده	ناصر چشم‌آذر
راز	حسن شماعی زاده	اردلان سرفراز	حسن شماعی زاده	آندرانیک
هم ولایت عشق	حسن شماعی زاده	اردلان سرفراز	حسن شماعی زاده	اریک
ریاضت	حسن شماعی زاده	اردلان سرفراز	حسن شماعی زاده	منوچهر چشم‌آذر

تو همونی	حسن شماعی زاده	اردلان سرفراز	حسن شماعی زاده	ناصر چشم‌آذر
حباب	حسن شماعی زاده	اردلان سرفراز	حسن شماعی زاده	منوچهر اسلامی
پل	حسن شماعی زاده	اردلان سرفراز	حسن شماعی زاده	سروژ گیورکیان
از دست رفته	حسن شماعی زاده	اردلان سرفراز	حسن شماعی زاده	آندرانیک
لالایی	حسن شماعی زاده	اردلان سرفراز	حسن شماعی زاده	حسن شماعی زاده
بهترین شهر خدا	حسن شماعی زاده	اردلان سرفراز	حسن شماعی زاده	حسن شماعی زاده
غم غربت	حسن شماعی زاده	اردلان سرفراز	حسن شماعی زاده	حسن شماعی زاده
بیست سالگی	عارف	اردلان سرفراز	سعید دبیری ؟	؟
باغ بارون زده	عارف	اردلان سرفراز	سیاوش قمیشی	؟
قصه شهر سکوت	عارف	اردلان سرفراز	فریدون شهبازیان	؟
شاید بدونی	عارف	اردلان سرفراز	حسن شماعی زاده	واروژان
حالا خیلی دیره	عارف	اردلان سرفراز	حسن شماعی زاده	؟
نمک‌دون	عارف	اردلان سرفراز	عطاءالله خرم	عطاءالله خرم
انتظار تو	عارف	اردلان سرفراز	انوشیروان روحانی	انوشیروان روحانی
پرنده	سیمین غانم	اردلان سرفراز	حسن شماعی زاده	مارسل
گل‌های اطلسی	سیمین غانم	اردلان سرفراز	فریبرز لاچینی	فریبرز لاچینی
رفته از دست	احمد رضا نبی زاده	اردلان سرفراز	پرویز مقصودی	-
سفر کرده	احمد رضا نبی زاده	اردلان سرفراز	سیاوش قمیشی	؟
وای که دلم	احمد رضا نبی زاده	اردلان سرفراز	پرویز مقصودی	؟

جای خالیت	جمشید علیمراد	اردلان سرفراز	حسن شماعی زاده	؟
قبیله	امیر رسایی	اردلان سرفراز	محلّی گیلانی	؟
جنوب شهر	رکسانا	اردلان سرفراز	فریدون خشنود	؟
یه عاشقم	سعید پور سعید	اردلان سرفراز	سعید پور سعید	؟
بارون	سعید پور سعید	اردلان سرفراز	سعید پور سعید	؟
آبادان	فرخ (خواننده)	اردلان سرفراز	فرخ	کاظم عالمی
اسم تو	فرخ	اردلان سرفراز	فرید زلاند	؟
بی تابم	مرسده	اردلان سرفراز	بابک افشار	؟
خاکستر	سوزان روشن	اردلان سرفراز	بابک افشار	؟
بشناس مرا بشناس	مرسده	اردلان سرفراز	مرسده	؟
کبوتر	سندی	اردلان سرفراز	شهرام آذر	شهرام آذر
عکسای تو	سندی	اردلان سرفراز	شهرام آذر	شهرام آذر
شبگرد	گلپا	اردلان سرفراز		؟
یاد دل	گلپا	اردلان سرفراز	فریدون خشنود	
معراج	مازیار	اردلان سرفراز	فرید زلاند	؟
کلبه	نیما	اردلان سرفراز		؟
جاده سبز	هلن ۱۳۷۶	اردلان سرفراز	آندرانیک	آندرانیک
مهر بوسه	هلن ۱۳۷۶	اردلان سرفراز	فرید زلاند	آندرانیک

شقایق	۱۳۷۶	ه‌لن	اقیانوس خالی	اردلان سرفراز	فرید زلاند	آندرانیک
آینه	۱۳۵۱	فرهاد		اردلان سرفراز	حسن شماعی زاده	منوچهر اسلامی
دل درد دیده	۱۳۵۴	حمیرا	اردلان سرفراز	عطاءالله خرم	منوچهر چشم آذر	
کوه غم	۱۳۵۴	حمیرا	شرم و شکایت	اردلان سرفراز	عطاءالله خرم	منوچهر چشم آذر

ایرج جنتی عطایی



زاده ۱۹ دی ۱۳۲۵ (۷۴ سال)
مشهد

ایرج جنتی عطایی (زاده ۱۹ دی ۱۳۲۵ در مشهد)، شاعر، ترانه‌سرا، نمایشنامه‌نویس و کارگردان تئاتر سرشناس ایرانی است.

زندگی‌نامه و تحصیلات

ایرج جنتی عطایی در ۱۹ دی‌ماه ۱۳۲۵ در شهر مشهد متولد شد. پدر او اصالتی تبریزی داشت اما بزرگ‌شده مشهد بود. مادر او از اهالی عشق‌آباد بود که به دنبال حکومت استالین ناچار به مهاجرت به مشهد شد. او به علت شغل پدر در نیروی هوایی چند سالی را در مشهد و چند سالی را در دزفول گذرانده اما بخش تعیین‌کننده‌ای از دوران کودکی و جوانی‌اش در تهران گذشته است. او فارغ‌التحصیل رشته تئاتر از مدرسه هنرهای دراماتیک دانشگاه تهران و دانش‌آموخته جامعه‌شناسی هنر از کالج چلسی است.

ترانه

ترانه‌سرایي را در نوجواني (اوایل دهه چهل خورشیدی) آغاز کرد. برای ترانه‌های اولیه‌اش، میلاد کیایی آهنگ‌سازی می‌کرد که روزهای سه‌شنبه از یک برنامه آماتوری رادیو ایران پخش می‌شد. اولین کاری که به‌طور رسمی از او پخش شد ترانه‌ای بود به اسم "شکوه" که بر روی ملودی‌ای از سلیمان اکبری نوشته بود و روز جمعه‌ای از برنامه شما و رادیو پخش شد. بعدتر به صورت تیمی، کار با یکی از درخشان‌ترین آهنگ‌سازان موسیقی پاپ ایران، پرویز مقصدی را آغاز کرد. در این دوران ترانه‌های بسیاری را بر مبنی ملودی‌های مقصدی آفرید. ترانه "گل‌سرخ" که ویگن اجراش کرد، یکی از مشهورترین ترانه‌های این دوران است.

سپس به استودیو طنین پیوست و ترانه‌هایش در این دوران در کنار ترانه‌هایی از شهیار قنبری و اردلان سرفراز آغازگر موج نو ترانه ایران شد. در ادامه این موج و پیوستن ترانه‌سرایان دیگری همچون زویا زاکاریان، مسعود امینی، فرهاد شیبانی و منصور تهرانی با آهنگ‌سازی آهنگ‌سازی هم‌چون واروژان، بابک بیات و حسن شماعی‌زاده و صداهایی چون داریوش، گوگوش و ابی موسیقی پاپ و ترانه ایران در دهه پنجاه خورشیدی (هفتاد میلادی) به اوجی درخشان رسید.

در سال ۱۳۵۱، به خاطر ارزش‌های هنری و اجتماعی ترانه‌هایش، برنده "جایزه فروغ" شد اما این جایزه را چند سال بعد، در آستانه برگزاری دیگر باره آن - به عنوان اعتراض به شیوه حاکم بر گزینش نامزدهای جایزه - پس داد.

در سال ۱۳۵۲، او به همراه دوست و بچه‌محل دوران نوجوانی‌اش، بابک بیات با احساسی که از رویداد سیاه‌کل گرفت، "ترانه جنگل" را با صدای داریوش اقبالی منتشر کرد. این ترانه در کنار ترانه‌های "بن‌بست" و "خونه"، ساواک را متوجه او کرد که به دستگیری او و داریوش در سال ۱۳۵۳ منتهی شد.

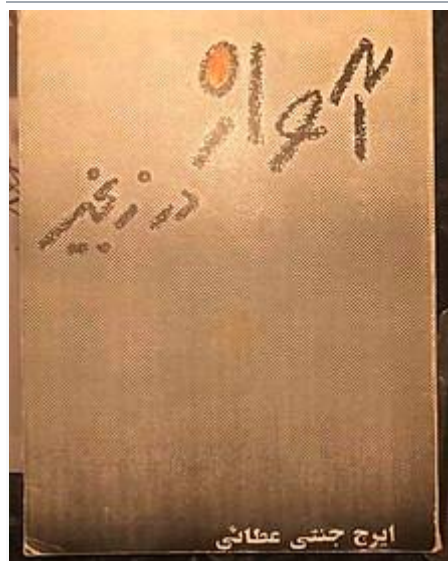
سرانجام در آذرماه ۱۳۵۷، مجبور به ترک میهن شد و از آن پس در تبعیدی طولانی زیسته است. در تبعید هم پس از چند سالی وقفه، پیگیرانه به آفرینش ترانه پرداخته و ترانه‌های بسیاری به کارنامه هنری خود افزوده است. ترانه‌های او را (قریب به ۳۰۰ ترانه) پیش و پس از انقلاب، بهترین‌های موسیقی پاپ ایران اجرا کرده‌اند.

او همواره به ترانه‌سرایان پیش از خود نگاهی مهربان و حرفه‌ای دارد. از ناصر رستگارنژاد، پرویز وکیلی، نوذر پرنگ، هوشنگ شهابی و به خصوص تورج نگهبان - که در استودیو طنین به او راه و میدان عمل داد - با احترام یاد می‌کند.

از او در زمینه ترانه کتاب‌های زیر منتشر شده‌است:

- زمزمه‌های یک شب ۳۰ ساله - گزینه ترانه، سانفرانسیسکو، انتشارات نکسا ۱۹۹۶؛ برلین، انتشارات گردون، ۱۳۸۴
- مرا به خانه‌ام ببر - گفتگو و گزینه ترانه، به کوشش یغما گلروئی، تهران، انتشارات داریوش، ۱۳۸۴
- سلام کن به عشق، به انسان - ترانه‌های سال ۲۰۰۶ تا ۲۰۱۸، تورنتو، انتشارات سرای بامداد، ۲۰۱۸ (۱۳۹۷)

او همچنین گزیده‌ای از ترانه‌هایش را بر روی موسیقی (تنظیم) آندرانیک دکلمه کرده که توسط کمپانی کلتکس در سال ۲۰۰۱ به صورت لوح فشرده منتشر شده‌است.



«روی جلد آواز در زنجیر»

او به دنبال چاپ اشعارش در مجله خوشه و سایر مجلات ادبی دهه چهل، به دعوت احمد شاملو در پنجمین شب (۲۸ شهریور ۱۳۴۷) از شب‌های شعر خوشه به شعرخوانی پرداخت. از او یک مجموعه شعر پیش از انقلاب و یک مجموعه در تبعید منتشر شده است.

- و آنگاه آه ای فرشته - تهران، انتشارات بامداد، ۱۳۵۰^[۷]
- آواز در زنجیر - لندن، انتشارات شما، ۱۹۸۵

نمایشنامه

Our Wounds





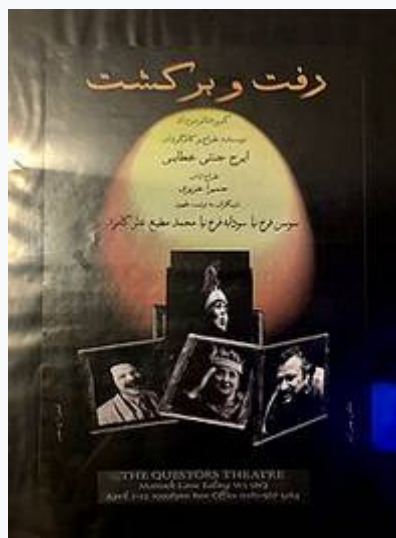
پوستر پرومته در اوین ۱۹۹۸

- گربه، مرداب، انتظار (چاپ نشده)
- سوگنامه برای تو - تهران، انتشارات چاووش، ۱۳۵۷
- شکستن و رستن - تهران، انتشارات چاووش، ۱۳۵۸
- منطقه‌ی ممنوع (انگلیسی)، ۱۹۸۰
- زخم‌های ما (انگلیسی) - لندن، انتشارات همبستگی‌های بین‌المللی، ۱۹۸۱
- فاخته دهان‌دوخته - لندن، انتشارات شما، ۱۹۸۶
- پرومته در اوین - لندن، انتشارات مزدک ۱۹۸۷؛ استکهلم، انتشارات باران، ۱۹۸۷؛ کلن،
- کانون کردستان، ۱۹۸۸؛ بازنوشته نمایشنامه، استکهلم، انتشارات باران، ۱۹۹۸
- رستمی دیگر اسفندیاری دیگر - پاریس، انتشارات اتوال، ۱۹۹۲
- پروانه‌ای در مشت - لس‌آنجلس، انتشارات نشر کتاب، ۱۹۹۵؛ استکهلم، انتشارات باران، ۱۹۹۶
- رفت و برگشت - هامبورگ، انتشارات سنبله، ۲۰۰۰
- یک رؤیای خصوصی، (چاپ نشده) ۱۳۹۲
- خورشید شب (انگلیسی) - گزیده آثار، لندن، انتشارات متوئن، ۱۹۸۹
- گزینه نمایشنامه‌ها (سه جلد): هامبورگ، انتشارات سنبله، ۲۰۰۰

کارگردانی تئاتر



پوستر پروانه‌ای در مشت



پوستر رفت و برگشت

بیشترین نمایشنامه‌های ایرج جنتی عطایی به کارگردانی خود او در تبعید در تورهای مختلف اروپا و آمریکا و استرالیا و نیوزیلند به روی صحنه رفته است. بیشتر اما در اواخر دهه چهل شمسی، نمایشنامه **گربه، مرداب، انتظار** به کارگردانی فرهاد مجدآبادی و بازیگری صدرالدین زاهد و رضا رویگری در تهران اجرا شده است.

او همچنین از بنیان‌گذاران گروه تئاتری **مزدک** است.

پنجمین جشنواره مستقل تئاتر فارسی لندن در بهار سال ۱۳۹۷، با بزرگداشت ایرج جنتی عطایی به کار خود پایان داد.

سایر نمایشنامه‌هایی که او کارگردانی کرده:

- سوگنامه برای تو (بازیگران: خسرو شکیبایی، اسماعیل بختیاری، مهدی محمدپور، حسین عابد، جلال اسماعیلزاده) اجرا به مدت چند ماه در سالن تئاتر دانشکده هنرهای زیبا و بعد به دعوت علی نصیریان (رئیس اداره تئاتر)، ۸ شب اجرا از تاریخ ۱۵ دیماه ۱۳۵۶ در خانه نمایش، گروه تئاتر مزدک، تهران
- منطقه ممنوع (انگلیسی)، اجرا در The Grove Theatre لندن ۱۹۸۰
- زخم‌های ما (انگلیسی)، تور لندن و ادینبورگ ۱۹۸۱، اجرای دوباره Jackson's Lane Theatre لندن ۱۹۹۵
- فاخته دهان‌دوخته، اجرا در Royal Court Theatre لندن ۱۹۸۵
- رستمی دیگر اسفندیاری دیگر، ۱۹۹۱
- پروانه‌ای در مشت، تور آمریکا، کانادا، استرالیا، نیوزیلند و اجرا در The Questors Theatre لندن ۱۹۹۶؛ اجرا در اختتامیه سومین فستیوال تئاتر لندن سپتامبر ۲۰۱۵
- پرومته در اوین، اجرا شده به زبان‌های فارسی، انگلیسی، آلمانی، هلندی و ضبط رادیویی در BBC4؛ اجرا در Royal Court Theatre لندن ۱۹۸۷، اجرا در The Lost Theatre لندن ۱۹۹۸
- رفت و برگشت (بازیگران: سوسن و سودابه فرخ‌نیا، محمد مطیع، علی کامرانی)، اجرا در The Questors Theatre لندن ۱۹۹۹

- یک رویای خصوصی (بازیگران: بهروز وثوقی، سوسن فرخ‌نیا، گلشیفته فراهانی) تور اروپا، آمریکا و کانادا، اجرا در Theatre Royal Drury Lane لندن ۲۰۱۳ (۱۳۹۲)

سینما

او به سفارش بی.بی.سی (BBC)، انستیتو فیلم بریتانیا (BFI) و شرکت فیلمسازی (One Eyed Dog) فیلمنامه‌های زیر را نوشته است:^[۹]

- ترانه ممنوع (Forbidden Song)
- در قفس کردن باد (Caging the Wind)
- دژخیم (The Executioner)
- پناه دادن به دشمن (Sheltering the Enemy)
- اجازه اقامت (Leave to Remain)

در ایران پیش از انقلاب، فیلم فدایی (۱۳۵۲) بر اساس فیلمنامه‌ای از او به کارگردانی رضا علامه‌زاده ساخته شده است.

ترانه‌شناسی

شعر فیلم «فریاد زیر آب»

این ترانه سروده ایرج جنتی عطایی است که در فیلم «فریاد زیر آب» با صدای داریوش اقبالی و آهنگسازی بابک بیات اجرا شده است.

خوشا پیدا شدن در عشق، برای گم شدن در یار	ضیافتهای عاشق را، خوشا بخشش، خوشا ایثار
چه امیدی به این ساحل، خوشا فریاد زیر آب	چه دریایی میان ماست، خوشا دیدار ما در خواب
خوشا مردن، خوشا از عاشقی مردن	خوشا عشق و خوشا خون جگر خوردن
مرا یارای بودن نیست، تو یاری کن مرا ای یار	اگر خوابم اگر بیدار، اگر مستم اگر هشیار
مرا هم‌خانه کن تا صبح، نوازش کن مرا تا خواب	تو ای خاتون خواب من، من تن خسته را دریاب
چراغ راه بیداری، اگر بود از تو روشن بود	همیشه خواب تو دیدن، دلیل بودن من بود
خوشا خودسوزی عاشق، مرا آتش زدی ای عشق	نه از دور و نه از نزدیک، تو از خواب آمدی ای عشق

حسین پناهی



زمینه فعالیت	شعر، نویسندگی، نمایشنامه نویسی، بازیگری، تئاترکارگردانی
تولد	۶ شهریور ۱۳۳۵ دژکوه، کهگیلویه و بویراحمد، ایران
والدین	ماه کنیز، علی پناه
مرگ	۱۴ مرداد ۱۳۸۳ (۴۸ ساله) تهران
محل زندگی	تهران
مدفن	سوق، کهگیلویه و بویراحمد، ایران
پیشه	بازیگر، کارگردان، نویسنده، شاعر
سال‌های فعالیت	۱۳۶۰ تا ۱۳۸۳
فرزندان	لیلا - آنا - سینا

حسین پناهی دژکوه (زاده ۶ شهریور ۱۳۳۵ – درگذشته ۱۴ مرداد ۱۳۸۳) نویسنده، کارگردان، بازیگر و شاعر اهل ایران بود.

او یکی از ۲۵ بازیگری است که توانسته بیش از یک بار نامزد سیمرغ بلورین بهترین بازیگر نقش مکمل مرد شوند.

زندگی

حسین پناهی در ۶ شهریور (۱۳۳۵) در روستای دژکوه واقع در حوالی شهر سوق از توابع شهرستان کهگیلویه در استان کهگیلویه و بویراحمد زاده شد. او لرتبار و از ایل طیبی بود. شعر معاصر به وسیله نیما یوشیج پایه گذاری شد و پس از او نیز به وسیله دیگر شاعران گسترش یافت. یکی از این شاعران حسین پناهی است. پناهی از شاعرانی محسوب می شود که بیشتر اشعار خود را به شیوه شعر سپید و موج نو سروده است و در سروده هایش مانند بیشتر اشعار دهه ۷۰ خورشیدی زیاد درگیر ادبی بودن شعر نیست.

شعر پناهی از نظر صورت به سبک شعر سپید و بیشترین آرایه های ادبی مورد استفاده او تکرار و تشبیه است و حیرت، یأس، مرگ اندیشی، آرزوی بازگشت به روستا و دوره کودکی مهمترین مضامین شعری وی به حساب می آیند. پناهی شاعری است که سعی دارد بیشتر به درونمایه شعر توجه داشته باشد تا اینکه خود را درگیر ظواهر شعر کند.

دوران حرفه ای

پناهی بازیگری را نخست از مجموعه تلویزیونی محله بهداشت آغاز کرد. سپس چند نمایش تلویزیونی با استفاده از نمایشنامه های خودش ساخت که مدت ها در محاق ماند. با پخش نمایش دو مرغابی در مه از تلویزیون که علاوه بر نوشتن و کارگردانی خودش نیز در آن بازی می کرد، خوش درخشید و با پخش نمایش های تلویزیونی دیگرش طرف توجه مخاطبان خاص قرار گرفت.

نمایش های دو مرغابی در مه و یک گل و بهار که پناهی آنها را نوشته و کارگردانی کرده بود، بنا به درخواست مردم به دفعات از تلویزیون پخش شد. در دهه شصت و اوایل دهه هفتاد، او یکی از نوآورترین نویسندگان و کارگردانان تلویزیون بود.

به دلیل فیزیک کودکانه و شکننده، نحوه خاص سخن گفتن، سادگی و خلوصی که از رفتارش می بارید و طنز تلخش بازیگر نقش های خاص بود. اما حسین پناهی بیشتر شاعر بود؛ و این شاعرانگی در ذره ذره جانش نفوذ داشت. نخستین مجموعه شعر او با نام من و نازی در ۱۳۷۶ منتشر شد. این مجموعه شعر تاکنون بیش از شانزده بار تجدید چاپ و به شش زبان زنده دنیا ترجمه شده است. در یک کلام حسین خدا را از راه عرفان دید.

درگذشت

وی در ۱۴ مرداد ۱۳۸۳ در سن ۴۸ سالگی بر اثر سکته قلبی درگذشت و در قبرستان شهر سوق (واقع در استان کهگیلویه و بویر احمد) به وصیت خود وی و به دلیل اینکه مادرش در آنجا دفن شده بود به خاک سپرده شد. علت مرگ وی بنا به گواهی فوت ایست قلبی بوده است.

سال شمار وقایع مهم زندگی

حسین پناهی در ۶ شهریور ۱۳۳۵ در روستای دژکوه در استان کهگیلویه و بویر احمد چشم به جهان گشود. پدرش علی پناه و مادرش ماهکنیز نام داشت.

۱۳۴۱

رفتن به مکتب خانه دژکوه

۱۳۴۵

اتمام دوره ابتدایی

۱۳۴۶

ترک دژکوه، رفتن به سوق

خواندن کلاس ششم

۱۳۴۷

رفتن به بهبهان و گرفتن سیکل

۱۳۵۱

رفتن به قم و طلبگی

۱۳۵۴

رها کردن درس حوزوی
سفر به شوشتر و یکسال آموزگاری در آن شهر

۱۳۵۵

اقامت در اهواز و اشتغال به شغل‌های مختلف

۱۳۵۶

بازگشت به روستای دژ کوه و ازدواج با همسرش شوکت

۱۳۵۷

رفتن به اهواز و کار در کتابخانه‌ای در آن شهر
تولد فرزند نخست (لیلا)

۱۳۵۹

رفتن به جبهه عضویت در سپاه پاسداران و فعالیت در بخش‌های فرهنگی
تولد دومین فرزند (آنا)

۱۳۶۰

مهاجرت به تهران
سکونت در یکی از مقبره‌های خصوصی امامزاده قاسم به مدت یک سال
عضویت در گروه تئاتری آناهیتا

۱۳۶۱

نخستین تجربه‌های نمایشنامه‌نویسی
نوشتن یک گل و بهار
کارگردانی نمایشنامه خوابگردها

۱۳۶۲

نوشتن آسانسور
نوشتن و کارگردانی تله‌تئاتر سرودی برای مادران

۱۳۶۳

تولد سومین فرزند (سینا)
نخستین تجربه‌های بازی در تله‌تئاترهای تلویزیونی
بازی در سریال محله بهداشت
نوشتن به سبک آمریکایی

۱۳۶۴

استخدام در صدا و سیما
بازی در سریال گرگ‌ها
نوشتن دل شیر
نوشتن دو مرغابی در مه

۱۳۶۵

نخستین بازی در سینما
بازی در فیلم سینمایی گال
بازی در فیلم سینمایی گذرگاه
بازی در فیلم سینمایی تیرباران
بازی در تله‌تئاترهای دو مرغابی در مه

۱۳۶۶

کارگردانی تله‌تئاتر ماجراهای رونالد و مادرش
بازی تله‌تئاتر در آینه خیال

۱۳۶۷

بازی در فیلم سینمایی در مسیر تندباد
بازی در فیلم سینمایی هی جو
بازی در فیلم سینمایی ارثیه
بازی در فیلم سینمایی نار و نی
نوشتن نخستین شعرها

۱۳۶۸

فوت مادر
بازی در فیلم سینمایی راز کوکب
نوشتن مجموعه شعر من و نازی

۱۳۶۹

بازی در فیلم سینمایی چاووش
بازی در فیلم سینمایی سایه خیال
دیپلم افتخار بهترین بازیگر جشنواره فجر برای فیلم سایه خیال
نوشتن پیامبران بی‌کتاب

۱۳۷۰

بازی در فیلم سینمایی اوینار
بازی در فیلم سینمایی مهاجر
نوشتن کابوس‌های روسی

۱۳۷۱

نوشتن گوش بزرگ دیوار
بازی در فیلم سینمایی هنرپیشه
بازی در فیلم سینمایی مرد ناتمام

۱۳۷۲

نوشتن خروس‌ها و ساعت‌ها
انتشار کتاب من و نازی

۱۳۷۳

بازی در فیلم سینمایی آرزوی بزرگ
بازی در فیلم سینمایی روز واقعه

۱۳۷۴

نوشتن بازی و کارگردانی سریال بی‌بی یون برای تلویزیون، سریال توقیف و چند سال بعد
نسخه سانسور شده آن از تلویزیون نمایش داده شد. (در حدود دو سوم کل مجموعه)
انتشار دو مرغابی در مه

۱۳۷۵

انتشار آلبومی از دکلمه شعرهایش با نام ستاره‌ها

بازی در سریال دزدان مادر بزرگ

۱۳۷۶

به صحنه بردن نمایش چیزی شبیه زندگی

انتشار چیزی شبیه زندگی
انتشار بی‌بی یون
انتشار خروس‌ها و ساعت‌ها

۱۳۷۷

بازی در فیلم سینمایی کشتی یونانی

۱۳۷۸

نوشتن دیالوگ‌های سریال امام علی و بازی در آن

۱۳۷۹

بازی در سریال یحیی و گلابتون

۱۳۸۰

بازی در سریال آژانس دوستی

۱۳۸۱

نوشتن مجموعه نمی‌دانم‌ها
بازی در سریال روزگار قریب

۱۳۸۲

بازی در سریال آواز مه
نوشتن مجموعه سال‌هاست که مرده‌ام

۱۳۸۳

آغاز ضبط آلبوم دوم دکلمه‌هایش از خرداد ماه
تصمیم برای جمع‌آوری مجموعه شعرهایش
پایان ضبط دکلمه شعرهایش در شب یکشنبه یازدهم مرداد
آخرین تماس تلفنی با پسرش سینا در ساعت ۹ شب چهارشنبه چهاردهم مرداد
فوت در ۱۴ مرداد ۱۳۸۳

کشف پیکرش توسط دخترش آنا در ساعت ۱۰ شب شنبه ۱۷ مرداد در خانه‌اش واقع در
خیابان جهان‌آرا

معاینه پزشکی قانونی و تعیین «ایست قلبی» به عنوان علت مرگ
تدفین پیکرش در سوق به تاریخ سه شنبه بیست و یکم مرداد ۱۳۸۳
انتشار آلبوم دکلمه آخرین سروده‌هایش به نام «سلام، خداحافظ» در پانزدهم مهر ماه
انتشار مجموعه کامل اشعارش به نام «چشم چپ سگ» در هفت دفتر در اردیبهشت
۱۳۸۴

۱۳۹۰

انتشار دو سی دی دکلمه‌هایش با نام راه با رفیق.

وی یک دفتر شعر و یک نوشته تئاتر به نام چیزی شبیه زندگی ۲ دارد که هنوز چاپ نشده‌اند.

کارنامه هنری

سینما

سال	نام فیلم
۱۳۶۵	گذرگاه
۱۳۶۵	گال
۱۳۶۵	تیرباران
۱۳۶۷	هی جو
۱۳۶۷	نار و نی
۱۳۶۷	در مسیر تندباد
۱۳۶۷	ارثیه
۱۳۶۸	راز کوکب
۱۳۶۹	مهاجران
۱۳۶۹	چاووش
۱۳۶۹	سایه خیال
۱۳۷۰	اوینار
۱۳۷۱	هنرپیشه
۱۳۷۱	مرد ناتمام

۱۳۷۳	روز واقعه
۱۳۷۳	آرزوی بزرگ
۱۳۷۷	قصه‌های کیش
۱۳۷۷	بلوغ
۱۳۷۹	مریم مقدس
۱۳۸۲	بابا عزیز ^[۹]

تلویزیون

سال	نام	سمت	کارگردان	توضیحات
۱۳۸۶	روزگار قریب	بازیگر	کیانوش عیاری	فیلمبرداری اش از ۱۳۸۱ شروع شده بود.
۱۳۸۱	فرمان	بازیگر	مسعود رشیدی	
۱۳۸۱	شبکه	بازیگر	محمود عزیزی	
۱۳۸۰-۱۳۸۱	آواز مه	بازیگر	حسینعلی لیالستانی	شبکه اول
۱۳۸۰	روزهای آرزو	بازیگر	شاهرخ حمیدی مقدم	
۱۳۸۰	تصمیم نهایی	بازیگر	محسن	

	شاه‌محمدی			
۱۳۷۹	خندان	بازیگر	قاسم جعفری	مجموعه ۱۳ قسمتی از تولیدات شبکه جهانی جام‌جم
۱۳۷۹	همسایه‌ها	بازیگر	محمدحسین لطیفی	شبکه ۳
۱۳۷۹	یحیی و گلابتون	بازیگر	اصغر آبگون	
۱۳۷۹	آبدار شاه	بازیگر	رحیم رحیمی‌پور	
۱۳۷۸	مادر	بازیگر	شعبانعلی اسلامی	شب‌های چهارشنبه از شبکه یک پخش می‌شد.
۱۳۷۸	ثقة الاسلام تبریزی ۱۲ روز از تاریخ مشروطه	بازیگر	حجت قاسم‌زاده اصل	تهیه شده برای سیمای آذری شبکه جهانی سحر ^[۱۱]
۱۳۷۸	امام علی	بازیگر مشاور فیلمنامه	داوود میرباقری	
۱۳۷۸-۱۳۷۵	آژانس دوستی	بازیگر	مجموعه کارگردانان	
۱۳۷۵-۱۳۷۴	دزدان مادر بزرگ	بازیگر	مهدی صباغ‌زاده	
۱۳۷۴	آشپزباشی و قبله عالم	بازیگر	رسول نجفیان	این سریال در ۷ قسمت پخش شد.
۱۳۷۴	بی‌بی‌یون	بازیگر	حسین پناهی	

		نویسنده کارگردان		
۱۳۷۴	شلیک نهایی	بازیگر	محسن شاه‌محمدی	
۱۳۶۷-۱۳۷۳	شاخه طوبی	بازیگر	مهدی علی‌احمدی	
۱۳۷۰-۱۳۷۱	روزی روزگاری	بازیگر	ام‌الله احمدجو	سال ۱۳۷۱ روزهای دوشنبه از شبکه یک پخش می‌شد.
۱۳۷۰	مثل یک لبخند	بازیگر	رسول نجفیان	«مثل یک لبخند» بخشی از مجموعه «زندگی» بود که قسمت‌های گوناگونش، توسط کارگردانان متفاوتی چون رسول نجفیان، ایرج کریمی و حسین مروی ساخته شد و از شبکه ۲ پخش شد.
۱۳۶۷-۱۳۶۹	هشت بهشت	بازیگر	اکبر خواجه‌ویی	
۱۳۶۷-۱۳۶۹	ر‌عنا	بازیگر	داوود میرباقری	
۱۳۶۷	گالش‌های مادر بزرگ	بازیگر	بهمن زرین‌پور	در نوروز ۱۳۶۸ از شبکه ۱ پخش شد.
۱۳۶۳-۱۳۶۶	کوچک جنگلی	بازیگر	بهروز افخمی	
۱۳۶۶	تله‌تئاتر «ماجرای رونالد و مادرش»	نویسنده کارگردان هنری	حسین پناهی	کارگردان تلویزیونی: «شیرین جاهد»
۱۳۶۶	گلدان‌ها و آفتاب	نویسنده	حسین پناهی	کارگردان تلویزیونی:

		کارگردان هنری	«شیرین جاهد»	
۱۳۶۶	گرگ‌ها	بازیگر	داوود میرباقری	
۱۳۶۵	تله‌تئاتر «به سبک آمریکایی»	بازیگر نویسنده	رسول نجفیان	کارگردان تلویزیونی: «شیرین جاهد»
۱۳۶۵	تله‌تئاتر «دو مرغابی در مه»	بازیگر نویسنده	رسول نجفیان	کارگردان تلویزیونی: «مسعود رسام»
۱۳۶۴	تله‌تئاتر «آسانسور»	بازیگر نویسنده	رسول نجفیان	کارگردان تلویزیونی: «گیتی جوادی»
۱۳۶۴	تله‌فیلم «قهرمان کیه»	بازیگر	محمد آفریده	
۱۳۶۳	محله بهداشت	بازیگر	داریوش مؤدبیان حسن فردرو	
۱۳۶۳	تله‌تئاتر «با یک گل بهار»	کارگردان هنری	حسین پناهی	شبکه ۱
۱۳۶۳	تله‌تئاتر «سایه خیال»	بازیگر	داوود میرباقری	کارگردان تلویزیونی: «امیر آقامیری»
۱۳۶۲-۱۳۶۳	تله‌تئاتر «گوش بزرگ دیوار»	بازیگر نویسنده	داود مصلحی	کارگردان تلویزیونی: «حسین فردرو»
۱۳۶۲	طبل توخالی	بازیگر	احمد نجیب‌زاده	در دهه فجر ۱۳۶۲ از شبکه ۱ پخش شد.
۱۳۶۱	تله‌تئاتر «ایوان	بازیگر	قاسم سیف	کارگردان تلویزیونی: «پاشا

شاهنده»			مدائن»	
شبکه ۱	حسین فردرو	بازیگر	تله‌تئاتر «عید شما مبارک»	۱۳۶۱
	حسین پناهی	کارگردان	خوابگردها	۱۳۶۱
در سال ۱۳۶۲ از شبکه دوم (روزهای پنجشنبه) پخش می‌شد.	داریوش مؤدبیان	بازیگر	محله برو بیا	۱۳۶۱
	محمد اوزی	بازیگر	نهضت سوادآموزی	۱۳۶۰

تله‌تئاتر

- چیزی شبیه زندگی من
- دو مرغابی در مه
- گوش بزرگ دیوار
- خوابگردها
- آسانسور
- به سبک آمریکایی
- ماجراهای رونالد و مادرش
- سرودی برای مادران

کتاب‌ها

- نامه‌هایی به آنا
- به وقت گرینویچ
- افلاطون کنار بخاری
- سالهاست که مرده‌ام
- ستاره‌ها
- کابوسهای روسی
- نمی‌دانم‌ها
- من و نازی
- من و نازی (۲)
- جهان زیر سیگاری من است
- نوید یک روز بلند نورانی
- نامه‌هایی به آنا ۲
- خروسیها و ساعتها

- دو مرغابی در مه
- راه با رفیق
- چیزی شبیه زندگی
- بی بی یون
- سرودی برای مادران
- فیلا نه
- نمی دانم ها

علاوه بر اینها سه اثر با شعر و صدای حسین پناهی نیز منتشر شده است: «سلام خداحافظ» و «ستاره‌ها» و «راه با رفیق». ... کتاب‌هایی که در زمینه ی نقد آثار حسین پناهی منتشر شده است که از جمله ی آنها می‌توان به : من حسین ام پناهی ام نوشته علی مراقب، فیلسوف دیوانه اثر نصرا... حکمت و کلماتی که قلبشان از مشتشان بزرگتر است نوشته لیلا کردبچه و حرمت آویشن نوشته ی آرش حاذق نژاد اشاره کرد

جوایز و نامزدی‌ها

جایزه	برنده	نامزد
سیمرغ بلورین	۰	۳
دیپلم افتخار	۱	۰
مجموع	۱	۳

جشنواره فیلم فجر

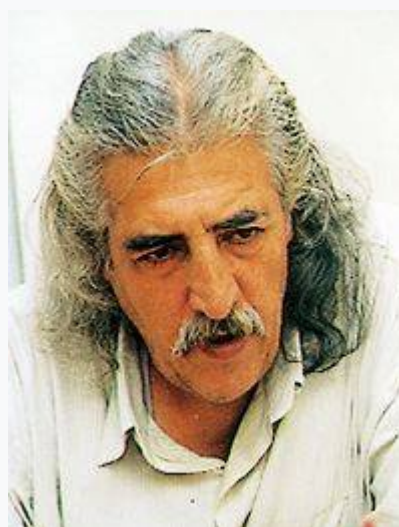
سیمرغ بلورین

سال	فیلم	رده	نتیجه
۱۳۶۷	در مسیر تندباد	بهترین بازیگر نقش مکمل مرد	نامزد
۱۳۶۹	سایه خیال	بهترین بازیگر نقش اول مرد	نامزد
۱۳۷۱	مهاجران	بهترین بازیگر نقش مکمل مرد	نامزد

دیپلم افتخار

سال	فیلم	رده	نتیجه
۱۳۶۹	سایه خیال	بهترین بازیگر نقش اول مرد	برنده

حسین منزوی



زاده ۱ مهر ۱۳۲۵ زنجان

محل زندگی زنجان و تهران

درگذشته ۱۶ اردیبهشت ۱۳۸۳ (۵۷ سال)
تهران آمبولی ریوی

آرامگاه در کنار آرامگاه پدرش در زنجان

پیشه شاعر

زمینه کاری غزل سرایی

تحصیلات لیسانس ادبیات و جامعه‌شناسی (ناتمام)

فرزند غزل منزوی

حسین منزوی (زاده ۱ مهر ۱۳۲۵ – درگذشته ۱۶ اردیبهشت ۱۳۸۳) شاعر ایرانی بود. او برگزیده اولین دوره جشنواره بین‌المللی شعر فجر در بخش شعر کلاسیک بود.

او که بیشتر به‌عنوان شاعری غزل‌سرا شناخته شده است، در سرودن شعر نیمایی، شعر سپید و ترانه هم تبحر داشت. نقش منزوی، در زنده‌کردن غزل معاصر، چشمگیر ارزیابی شده‌است و حتی بعضی از منتقدان کار او را انقلابی در غزل امروز می‌دانند و آن را با کاری که نیما در تحول شعر فارسی کرد، مقایسه کرده‌اند. وی در ترانه‌سرایی نیز توانا بود و آلبوم نسیم به خوانندگی علیرضا افتخاری از سروده‌های اوست. بسیاری از غزل‌های او توسط خوانندگان مشهوری نظیر: علیرضا افتخاری، کوروش یغمائی، همایون شجریان، داریوش اقبالی، محمد نوری و ... خوانده شده‌است.

زندگی

حسین منزوی در یکم مهرماه سال ۱۳۲۵ در شهر زنجان و خانواده‌ای فرهنگی زاده شد. پدرش محمد نام داشت و به ترکی شعر می‌سرود. حسین در زادگاه خود دوران دبستان و دبیرستان را سپری کرد و پس از اخذ دیپلم از دبیرستان صدر جهان زنجان، در سال ۱۳۴۴ وارد دانشکده ادبیات دانشگاه تهران شد. سپس این رشته را رها کرد و به جامعه‌شناسی روی آورد اما این رشته را نیز ناتمام گذاشت.

فعالیت ادبی

نخستین دفتر شعرش حنجره زخمی تغزل در سال ۱۳۵۰ با همکاری انتشارات بامداد به چاپ رسید و با این مجموعه به‌عنوان بهترین شاعر جوان دوره شعر فروغ برگزیده شد. سپس وارد رادیو و تلویزیون ملی ایران شد و در گروه ادب امروز در کنار نادر نادریپور شروع به فعالیت کرد. وی در زمان فعالیتش در رادیو، مسئولیت نویسندگی و اجرای برنامه‌هایی مانند کتاب روز، یک شعر و یک شاعر، شعر ما و شاعران ما، آینه و ترازو، کمر بند سبز و آینه آینه را به‌عهده داشت. وی چندی نیز مسئول صفحه شعر مجله ادبی رودکی بود.

حسین منزوی دستی هم در ترانه‌سرایی داشت، منزوی در ترانه‌هایش هم به مانند اشعارش نگاه و توجه اصلی‌اش به عشق است و به قول خودش عشق هویت اصلی آثارش است. پس از انقلاب در سال نخست انتشار مجله سروش نیز با این مجله و به عنوان مسئول صفحه شعر همکاری داشت.

آثار دربارهٔ منزوی

یکی از منابع موجود دربارهٔ زندگی حسین منزوی کتاب از عشق تا عشق است که شامل گفت‌وگوی بلند ابراهیم اسماعیلی اراضی یکی از شاگردانش در سال‌های پایان عمر با اوست. در این کتاب، خود شاعر به تفصیل دربارهٔ خانواده، سال‌های کودکی و زندگی در روستا، سال‌های مدرسه، دوران دانشگاه و انجمن‌های ادبی تهران سخن گفته‌است.

در کتابی با نام از ترانه و تندر به اهتمام مهدی فیروزیان (انتشارات سخن، ۱۳۹۰) نیز مقالاتی دربارهٔ این شاعر منتشر شده‌است.

میراث شاعری

محمدعلی بهمنی دربارهٔ منزوی می‌گوید: «اگر بخواهیم غزل بعد از نیما را بررسی کنیم باید بگوییم که هوشنگ ابتهاج در غزل پلی می‌زند و منوچهر نیستانی از این پل عبور می‌کند و ادامه‌دهندهٔ این راه حسین منزوی است که طیف وسیعی را به دنبال خود می‌کشد.»

زندگی شخصی

حسین منزوی در سال ۱۳۵۴ ازدواج کرد، عمر این ازدواج چندان طولانی نبود و در سال ۱۳۶۰ به جدایی انجامید. حاصل این ازدواج دختری به نام غزل است. منزوی در سال‌های پایانی عمر به زادگاه خود بازگشت و تا زمان مرگ در زنجان باقی ماند.

درگذشت

وی سرانجام در روز شانزدهم اردیبهشت سال ۱۳۸۳ بر اثر نارسایی قلبی و ریوی و پس از یک عمل جراحی طولانی در بیمارستان رجایی تهران درگذشت. علت مرگ او آمبولی ریوی بود. او در کنار آرامگاه پدرش در زنجان (قبرستان پایین) به خاک سپرده شد.

آثار

- با عشق در حوالی فاجعه، مجموعه غزلی سروده شده از سال ۱۳۶۷ تا ۱۳۷۲
- این ترک پارسی‌گوی (بررسی شعر شهریار)
- از شوکران و شکر، مجموعه غزلی سروده شده از سال ۱۳۴۹ تا ۱۳۶۷
- با سیاوش از آتش (گزیده اشعار به انتخاب خود شاعر)
- از ترمه و تغزل، گزیده اشعار، ۱۳۷۶
- از کهربا و کافور
- با عشق تاب می‌آورم، شامل اشعار سپید و آزاد سروده شده از سال ۱۳۴۹ تا ۱۳۷۲
- به همین سادگی (مجموعه شعرهای سپید)
- این کاغذین جامه، مجموعه برگزیده اشعار کلاسیک
- از خاموشی‌ها و فراموشی‌ها
- حنجرهٔ زخمی تغزل، دفتری از شعرهای آزاد و غزل‌های سروده شده از ۱۳۴۵ تا ۱۳۴۹
- مجموعه اشعار حسین منزوی، انتشارات آفرینش و نگاه، ۱۳۸۸
- حیدر بابا، ترجمه نیمایی از منظومه «حیدر بابایه سلام» سروده «شهریار»
- دومان شامل اشعار ترکی حسین منزوی

ترانه‌ها

- عارف بهترین بهانه
- مرجان سکه ماه

نمونه اشعار



آرامگاه حسین منزوی واقع در گورستان پایین شهر زنجان

نمونه ای از غزلیات

از مشهورترین غزل‌های او، شعر ماه و پلنگ است که در ذیل می‌خوانید:

خیال خام پلنگ من به سوی ماه جهیدن بود
...و ماه را ز بلندایش به روی خاک کشیدن بود
پلنگ من - دل مغرورم - پرید و پنجه به خالی
که عشق - ماه بلند من - ورای دست رسیدن بود
گل شکفته! خداحافظ اگر چه لحظه دیدارت
شروع وسوسه‌ای در من به نام دیدن و چین
من و تو آن دو خطیم آری موازین به ناچاری
که هر دو باورمان ز آغاز به یکدگر نرسیدن
بود
اگر چه هیچ گل مرده دوباره زنده نشد اما
بهار در گل شیپوری مدام گرم دمیدن بود
شراب خواستم و عمرم شرنگ ریخت به کام من
فریبکار دغل‌پیشه بهانه‌اش نشنیدن بود
چه سرنوشت غم‌انگیزی که کرم کوچک ابریشم
تمام عمر قفس می‌بافت ولی به فکر پریدن بود
این غزل توسط کوروش یغمایی خوانده شده است.
از زمزمه دلتنگیم، از همه‌همه بیزاریم
نه طاقت خاموشی، نه میل سخن داریم
آوار پریشانی‌ست، رو سوی چه بگریزیم؟
هنگامه حیرانی‌ست، خود را به که بسپاریم؟
تشویش هزار آیا، وسواس هزار اما
کوریم و نمی‌بینیم، ورنه همه بیماریم
دوران شکوه باغ از خاطرمان رفته‌ست
امروز که صف در صف خشکیده و بی‌باریم
دردا که هدر دادیم آن ذات گرامی را

تیغیم و نمی‌بریم، ابریم و نمی‌باریم
 ما خویش ندانستیم بیداریمان از خواب
 گفتند که بیدارید؟ گفتیم که بیداریم.
 من راه تو را بسته، تو راه مرا بسته
 امید رهایی نیست وقتی همه دیواریم
 این غزل توسط داریوش اقبالی اجرا شده است.
 نمونه ای از شعرهای آزاد و سپید

من
 تو را
 برای شعر
 بر نمی‌گزینم
 شعر، مرا
 برای تو
 برگزیده است
 در هشیاری
 به سراغت
 نمی‌آیم
 هر بار
 از سوزش انگشتانم
 درمی‌یابم باز، نام تو را، می‌نوشته‌ام



قیصر امین پور

زاده ۲ اردیبهشت ۱۳۳۸
 گتوند، خوزستان، ایران
 درگذشته ۸ آبان ۱۳۸۶ (۴۸ سال)

بیمارستان دی، تهران	
پیشه	شاعر، ترانه‌سرا
ملیت	ایرانی

قیصر امین‌پور (زاده ۲ اردیبهشت ۱۳۳۸ گتوند - درگذشته ۸ آبان ۱۳۸۶ تهران) نویسنده، مدرس دانشگاه و شاعر معاصر ایرانی بود. او یکی از تأثیرگذارترین شاعران در دوره انقلاب اسلامی و منتخب هفتمین همایش چهره‌های ماندگار در سال ۱۳۸۷ (بعد از وفات) است. او برگزیده اولین دوره جشنواره بین‌المللی شعر فجر در بخش آئینی بود.

زندگی‌نامه

قیصر امین‌پور در ۲ اردیبهشت ۱۳۳۸ در شهرستان گتوند استان خوزستان به دنیا آمد. دوره راهنمایی و متوسطه را در مدرسه راهنمایی دکتر معین و آیت الله طالقانی دزفول گذراند و در سال ۱۳۵۷ در رشته دامپزشکی دانشگاه تهران پذیرفته شد، ولی پس از مدتی از تحصیل در این رشته انصراف داد.

قیصر امین‌پور، در سال ۱۳۶۳ بار دیگر، اما در رشته زبان و ادبیات فارسی به دانشگاه رفت و این رشته را تا مقطع دکترا گذراند و در سال ۱۳۷۶ از پایان‌نامه دکترای خود با راهنمایی محمدرضا شفیعی کدکنی با عنوان «سنت و نوآوری در شعر معاصر» دفاع کرد. این پایان‌نامه در سال ۱۳۸۳ و از سوی انتشارات علمی و فرهنگی منتشر شد.

او در سال ۱۳۵۸، به همراه سید حسن حسینی از جمله شاعرانی بود که در شکل‌گیری و استمرار فعالیت‌های واحد شعر حوزه هنری تا سال ۱۳۶۶ تأثیرگذار بود. وی طی این دوران مسئولیت صفحه شعر هفته‌نامه سروش را بر عهده داشت و اولین مجموعه شعر خود را در سال ۱۳۶۳ منتشر کرد. اولین مجموعه او «در کوچه آفتاب» دفتری از رباعی و دوبیتی بود و به دنبال آن «تنفس صبح» تعدادی از غزلها و حدود بیست شعر نیمایی را در بر می‌گرفت که البته بعضی به اشتباه این اشعار را سپید می‌پندارند. این کتاب از سوی انتشارات حوزه هنری وابسته به سازمان تبلیغات اسلامی به چاپ رسید. امین‌پور هیچگاه اشعار فاقد وزن نسرود و در عین حال این نوع شعر را نیز هرگز رد نکرد.

قیصر امین‌پور، تدریس در دانشگاه را در سال ۱۳۶۷ و در دانشگاه الزهرا آغاز کرد و سپس در سال ۱۳۶۹ در دانشگاه تهران مشغول تدریس شد. وی همچنین در سال ۱۳۶۸ موفق به کسب جایزه نیمایوشیج، موسوم به مرغ آمین بلورین شد. امین‌پور در سال ۱۳۸۲ به‌عنوان عضو پیوسته فرهنگستان زبان و ادب فارسی برگزیده شد. وی در سال ۱۳۸۶ بر اثر بیماری کلیه و قلب در بیمارستان دی تهران دار فانی را وداع گفت.

قیصر امین‌پور علاوه بر اشعاری که به زبان فارسی می‌سرود، به زبان لری بختیاری هم اشعاری سروده، که از محبوبیت خاصی در منطقه بختیاری (شامل استان‌های خوزستان، چهارمحال بختیاری، شرق لرستان و غرب اصفهان) برخوردار است.

همسر امین‌پور، زیبا اشراقی، در سال ۱۳۹۶ با انتشار کتاب این ترانه بوی نان نمی‌دهد؛ سبک‌شناسی ترانه‌های قیصر امین‌پور به قلم مهدی فیروزیان عضو هیئت علمی دانشگاه تهران به جمع ناشران کشور پیوست.

از آثار او می‌توان به: «در کوچه آفتاب» و «تنفس صبح» اشاره کرد.

سبک

شعرهای امین‌پور از حیث بلاغی ارزشمند بوده و بر ظرفیت‌ها و توانمندی زبان فارسی افزوده‌است. استفاده از آرایه‌ایهام یکی از برجسته‌ترین شگردهای او در شعر است. او توانسته ویژگی‌های سبکی و بلاغی شعر کلاسیک و شعر نیمایی را با شعرهایش تلفیق کند. یکی از عواملی که در نهایت، باعث برجستگی سبکی اوست، نوآوری در بلاغت و درک انتظار مخاطبان امروز از شعر است.

در نظر دیگران

سید علی خامنه‌ای در پیام تسلیت درگذشت او نوشت: «با اندوه و دریغ، خبر تلخ درگذشت شاعر فرزانه انقلاب دکتر قیصر امین‌پور را دریافت کردم. از دست دادن او برای اینجانب و برای همه اصحاب شعر و ادب، خسارت بار است. او شاعری خلاق و برجسته بود و همچنان به سمت قله‌های این هنر بزرگ پیش می‌رفت... او و دوستانش نخستین رویش‌های زیبا و مبارک انقلاب در عرصه شعر بودند و بخش مهمی از طراوت و جلوه این بوستان، مرهون ظهور و رشد آن عزیز و دیگر دوستان همراه اوست.»

آثار

از وی در زمینه‌هایی چون شعر کودک و نثر ادبی، آثاری منتشر شده‌است که به آن‌ها اشاره می‌کنیم:

- آینه‌های ناگهان
- تنفس صبح
- در کوچه آفتاب
- طوفان در پرانتز (نثر ادبی، ۱۳۶۵)
- منظومه ظهر روز دهم (شعر نوجوان، ۱۳۶۵)
- مثل چشمه، مثل رود (شعر نوجوان، ۱۳۶۸)
- بی‌بال پریدن (نثر ادبی، ۱۳۷۰)
- مجموعه شعر آینه‌های ناگهان (۱۳۷۲)
- به قول پرستو (شعر نوجوان، ۱۳۷۵)
- گزینۀ اشعار (۱۳۷۸، مروارید)
- مجموعه شعر گل‌ها همه آفتابگردانند (۱۳۸۰، مروارید)
- مجموعه شعر دستور زبان عشق (۱۳۸۶، مروارید)
- کتاب شعر و کودکی (۱۳۸۵، مروارید)
- مجموعه کامل اشعار قیصر امین‌پور (مروارید)

«دستور زبان عشق» آخرین دفتر شعر قیصر امین‌پور بود که تابستان ۱۳۸۶ در تهران منتشر شد و بر اساس گزارش‌ها، در کمتر از یک ماه به چاپ دوم رفت.

مجموعه‌ای از آثار قیصر امین‌پور نیز توسط علیرضا افتخاری در آلبوم نیلوفرانه خوانده شده‌است که این مجموعه پرفروشترین آلبوم موسیقی سنتی تاریخ ایران می‌باشد.

مرگ

وی پس از تصادفی در سال ۱۳۷۸ همواره از بیماری‌های مختلف رنج می‌برد و حتی دست کم دو عمل جراحی قلب و پیوند کلیه را پشت سر گذاشته بود و در نهایت حدود ساعت ۳ بامداد سه‌شنبه ۸

آبان ۱۳۸۶ در بیمارستان دی درگذشت. پیکر این شاعر در زادگاهش گتوند و در کنار مقبره شهدای گمنام این شهرستان به خاک سپرده شد.

پس از مرگ وی میدان شهرداری منطقه ۲ واقع در محله سعادت آباد به نام قیصر امین‌پور نامگذاری شد. بعد از حذف میدان در سال ۱۳۹۷ (تبدیل به ۴راه)، بلوار جنوبی منتهی به میدان که پیشتر «شهرداری» نام داشت به بلوار «قیصر امین‌پور» تغییر نام یافت.

نمونه شعر

کودکان کربلا: راستی آیا، کودکان کربلا تکلیفشان تنها، دائماً تکرار مشق «آب! آب!»، مشق «بابا آب!» بود؟!

(حسرت همیشگی)

حرف‌های ما هنوز ناتمام...

تا نگاه می‌کنی:

وقت رفتن است

باز هم همان حکایت همیشگی!

پیش از آنکه باخبر شوی

لحظه عزیمت تو ناگزیر می‌شود

آی...

ای دریغ و حسرت همیشگی!

ناگهان

چقدر زود

دیر می‌شود!

(آیه)

ای عشق زمین و آسمان آیه توست

بنیاد ستون بی ستون پایه توست

چون رهگذری خسته که می‌آساید

آسایش آفتاب در سایه توست

(مصحبتی)

از عمر دوروزی گذرا ما را بس

یک لحظه وصل عاشقان ما را بس

هرچند دعای ما اجابت نشود

هم صحبتی تو در جهان ما را بس



محمد بیابانی

زاده	۷ خرداد ۱۳۲۴ بوشهر، ایران
درگذشته	۲۱ اسفند ۱۳۸۱ (۵۶ سال) بوشهر، ایران بر اثر بیماری سرطان ریه
پیشه	معلم، شاعر، نویسنده، اسطوره شناس و منتقد ادبی
ملیت	ایرانی
سبک نوشتاری	مضامین اجتماعی، سیاسی، بومی سرایی، حماسی و اسطوره‌ای
بنیانگذار	بومی سرایی (گویشی)
دیوان اشعار	«حماسه درخت گلبانو» «زخم بلور بر زبانه الماس» «دستی پُر از بریده مهتاب» «سار صبور بر صنوبر آتش» «به سالگرد تماشای آب در پاییز» و...
همسر	بانو طلا بهرامی
فرزندان	خوشه، بردیا و آبتین

محمد بیابانی (۷ خرداد ۱۳۲۴ استان بوشهر - ۲۱ اسفند ۱۳۸۱ استان بوشهر) شاعر، نویسنده، اسطوره شناس و منتقد ادبی ایرانی است.

زندگی

بیابانی در سامانه امامزاده از توابع استان بوشهر به دنیا آمد. تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در زادگاهش گذراند. سپس برای ادامه تحصیل و گذراندن دوره دو ساله تربیت معلم، وارد دانشسرای کشاورزی شیراز شد (این ایام همزمان با آغاز فعالیت‌های سیاسی وی به‌طور جدی است). پس از اتمام دانشسرا، دوره دو ساله خدمت نظام وظیفه را در سپاه ترویج و آبادانی در دامغان به پایان رساند. در سال ۱۳۵۲ به استخدام اداره آموزش و پرورش استان بوشهر درآمد و به تدریس در مدارس شهرستان‌های گناوه، دشتستان و بوشهر پرداخت. وی بامداد روز چهارشنبه ۲۱ اسفندماه ۱۳۸۱، بر اثر سرطان ریه در بوشهر درگذشت.

سبک شاعری

محمد بیابانی از جمله شاعرانی می‌باشد که زبان و ساختار بیانی ویژه‌ای دارند. آگاهی وی از مفاهیم آرکائیک و استخدام اسطوره و تلمیحات افسانه‌ای در زبان شعری اش، شناخت تاریخ و ادبیات قدیم ایران، تخیل قوی، عاطفه - اندیشه سرشار، ابهام و استعاره‌های تو در تو و دقت و وسواس وی در گزینش و چینش کلمات، از شاخصه‌های بارز در اشعار بیابانی به‌شمار می‌رود. مضامین شعری وی، بیشتر مسائل اجتماعی و سیاسی است. همچنین از خصایص شعری او، تمایل به ادبیات فولکلوریک و استفاده از باورها، آرمان‌ها و اعتقادات مردمی است.

بیابانی در کنار شاعران بزرگ خطه جنوب همچون منوچهر آتشی، فرج‌الله کمالی، بهرام اکبرزاده، ایرج شمسی‌زاده و دکتر سید جعفر حمیدی در جهت بومی‌سرایي و به‌کارگیری واژگان محلی در زبان شعری، گام‌های بزرگی برداشته‌است. سروده‌های وی از ابتدا در میان خوانندگان مورد استقبال قرار گرفت و جایگاهی ویژه یافت. منوچهر آتشی شعر بومی بیابانی (کلنگ گل پُر گل واویدن انگار بهار آندن) را که مورد استقبال قرار گرفته بود سروده سال‌های ۱۳۴۱ او می‌داند.

بیابانی پیش از دهه چهل در سه ساحت بومی‌سرایي، کلاسیک (بخصوص غزل)، سپید و عمدتاً نیمایی شعر می‌سروده‌است. وی از بنیان‌گذاران بومی‌سرایي (با گویش محلی) در بوشهر بوده‌است. هم‌چنین وی دستی هم در نثرنویسی داشت و کارهای سترگی در این زمینه انجام داده‌است. از جمله این آثار می‌توان به آسیب‌شناسی هنر، رمان از پیدا تا پیدایش، داستان‌های کوتاه و نقدهای متعدد راجع به اشعار شاعران برجسته معاصر اشاره نمود. بیابانی بنا به دلایلی، چندان تمایلی به چاپ اشعارش نداشت و اولین اثر وی که پس از سال‌ها شاعری منتشر گردید، منظومه‌ای بود با نام «حماسه درخت گل بانو».

تعریف شعر

وی در یادداشتی در تعریف شعر، می‌نویسد:

«شعر بیش و پیش از همه، در لایه‌های درونی خویش است که باز می‌تابد. این است که باز شناخت آن، نیاز به روبردن به ویژگی‌های فردی - گروهی و کنکاش جدی دارد. پس نخستین وجه دریافت شعر، کارکرد غریزی - طبیعی واژه‌هاست بر بستر احساس در نزد شاعر، و روبردن از این مرز به قلمرو گسترده واژگان؛ زان پس درون‌نگری، درون‌بینی، درون‌کاوی و درون‌شکافی آن‌ها می‌گویند شعر تعریف‌ناپذیر است؛ هم از آن رو [است] که هر کس به گونه خویش، برداشتی «خودویژه» از آن بدست می‌دهد... شعر، جهت‌یاب انگیزه‌های استوار، بر نیاز و آرزویی است بالنده و انسانی، که با جولان خیال خودانگیخته - و نه برانگیخته - بر بستر احساس و عاطفه، دوش بر دوش واژه‌های تپنده، بسامان، رقصان، خوش‌آوا، توأم با منشوری از رنگ‌ها، به بازآفرینی دیگرگونه، چندبُعدی، تندیس‌واره جهان و واقعیت‌ها، در راستای حقیقت برآمده از ذهن سراینده می‌پردازد و نمادها را به نمود بدل می‌کند. با این

دید شاعر ناخداست. چندان که ناخدا بی اعتنا به عقربه جهت‌یاب که رهیافت رهایی از تلاطم و توفان است بی دست ابزار، سفری برانگیخته را بادیان درکشد، سرگردان شدن در دریایی بی‌کران را دامن زده‌است. نیز طعمه‌ای برای خام‌خواری کوسه‌ هنر - مرگی خویش. پس هر جا شاعر در بند خیال خودانگیخته و نه برانگیخته، مجهز به ابزار لازم پیش تازد، شعر است که باز می‌تابد...»

نمونه اشعار

برای عزیز از دست شده‌ام: محمد مختاری

با بوریای گرد مرده بر این پیکر

نهان این شب اگر باد

این وقت روز چه می‌بارد

باید تعادل خود را از دست داده باشد توفان

این وقت روز که شب هم

با گورهای کهنه نمی‌ماند

کو تا سحر که باد تازیانه نباشد

پشتم چه تیر می‌کشد اکنون.

می‌خواهم از کنار زمین سیر بگذرم

دستی میان آمدنت تا من شمشیر می‌شود

چشمی:

که آسمان مرا

با استخوان رودخانه نشینان

بر خاک می‌کشد.

داغ است این کفن

داغ است و در سراب هویداست

دودی که بر فراز عفت و اخلاق می‌وزد

خشکیدن چراغ چه خاموش است

باید تهی شده باشد

آن گوش‌های پاره از صدای سحرگاه

تابوتی:

از تو چه می‌سازد...

ذات سحر که گفته سپید است

هرگز به دست داده که گورستان

از چشم‌های تشنه ننوشد آب؟

این عطر آشنا:

حتی مخاط گرگ بیابان را آزار می‌دهد
 باید کسی گذشته باشد از این‌جا
 دستم به حرف‌های گنگ خیابان نمی‌رسد
 چشمم به گریه‌های آن پس دیوار
 باید از آن طرف که می‌گذرد او
 من هم گذشته باشم
 می‌بینم این وطن که باز نمی‌گردد!
 چشمانی از دریچه سرک می‌کشد
 با آیه‌ای که قطره قطره تو را آب می‌کند
 آن قدر مانده روز که برگ‌های هم در دخمه بشکند
 می‌بینی آفتاب:

نیمی از استخوان تو را لمس می‌کند
 یک روز باز شانه‌های تو بودم
 حالا تو بال ناتوانی من باش

موش هزاره هم‌اکنون باید جویده باشد احساس آدمی
 شاید جوانه هم زده باشد
 برفی که با گلوی شما آب می‌شود:

دنیا به فکر هیچ گلی نیست
 تا او به شکل تو باشد

از برف هم که می‌گذرد باز آشناست
 این عنکبوت تیره که می‌بافد دائم کلاف خویش
 از برف هم که می‌گذرد
 تاریکی جهان تو را جیغ می‌کشد
 آن زن که تکیه داده بر اکنون

سرد است و باز مسلسل‌ها
 سرگرم قطع حوصله عشق

پشتم چه تیر می‌کشد آن روز...

دارد بخار می‌شود این دست

دارد بخار می‌شود و دریا

باز همچنان به جوی شفق جاری ست

دنیا چقدر بی تو غریب است
این بوریای موریانه خورده که هر بار
بر پیکری دریده می‌شود و باز...

انسان درون مجمه می‌پوسد
وقتی دروغ سخن گوشت
سرد است و گرد مرده می‌پراکند این ابر.

دو شعر بومی محلی

کلنگ گل، پر گل واویدن انگار بهار اندن
همه جا سوزه سوز آویدن و نخلا به بار اندن
به که و دشت و صحرا بچه‌ایدا هر هلی می‌شن
شی باول پی چشمه به او خوردن قطار اندن
گنادل (=دل دیوانه):

چه سازم با تو ای دنگ و گنادل
فقیر و بی‌کس و بی‌همنوا دل...
«بیابونی» ز تو راحت نداره
چنی بی‌دس و پا، کور و گنادل

آثار

مجموعه شعر

- حماسه درخت گلبانو، محمد بیابانی، نشر مرکز، تهران، چاپ نخست ۱۳۶۹.
- زخم بلور بر زبانه الماس، محمد بیابانی، نشر مرکز، تهران، چاپ نخست ۱۳۷۳.
- دستی پر از بریده مهتاب، محمد بیابانی، انتشارات نیم نگاه، تهران، چاپ نخست ۱۳۸۰.
- سار صبور بر صنوبر آتش، محمد بیابانی، انتشارات داستان سرا، تهران، چاپ نخست ۱۳۹۰.
- به سالگرد تماشای آب در پاییز، محمد بیابانی، انتشارات داستان سرا، تهران، چاپ نخست ۱۳۹۰.



محمد علی بهمنی

نشست خبری هشتمین جشنواره شعر فجر ۲۴ فروردین
۱۳۹۳

زاده ۲۷ فروردین ۱۳۲۱ (۷۹ سال) دزفول

محل زندگی تهران

پیشه شاعر

سال‌های فعالیت ۱۳۳۰-تاکنون

همسر صدیقه نیر قره گوزلو

فرزندان بهمن-ترانک-ساده-آیه-غزل-واژه

محمد علی بهمنی (زاده ۲۷ فروردین ۱۳۲۱) شاعر و غزل‌سرای ایرانی است.

زندگی‌نامه

وی درباره تولد خود می‌گوید: «دو ماه به زمان تولدم باقی‌مانده بود، که برادرم در دزفول بیمار می‌شود. خانواده هم از این فرصت استفاده می‌کنند تا به عیادتش بروند. این است که در قطار به دنیا آمدم و در شناسنامه‌ام درج شد متولد دزفول، چون دایی من در ثبت احوال آن منطقه بود، شناسنامه‌ام را همان زمان می‌گیرد. البته زیاد آنجا نبودم، همان زمان ۱۰ روز یا یک‌ماه را در آنجا سپری کردیم، در اصل تهرانی هستیم. پدرم برای ده ونک و مادرم برای اوین است. در اصل ساکن خود بندرعباس بودیم. دوران کودکی را تهران، بخش شمیرانات، شهر ری، کرج و ... به‌صورت پراکنده بودیم، چون پدرم شاغل در راه‌آهن بود، مأموریت‌های ایستگاهی داشتند. از سال ۱۳۵۳ به بندرعباس رفتم.»

سال‌های فعالیت

او در چاپخانه با فریدون مشیری که آن روزها مسؤول صفحه شعر و ادب هفت‌تار چنگ مجله روشنفکر بود، آشنا شد و نخستین شعرش در سال ۱۳۳۰، زمانی که تنها ۹ سال داشت، در مجله روشنفکر به چاپ رسید. شعرهای وی از همان زمان تاکنون به‌طور پراکنده در بسیاری از نشریات کشور و مجموعه شعرهای مختلف و جُنگ‌ها، انتشار یافته‌است.

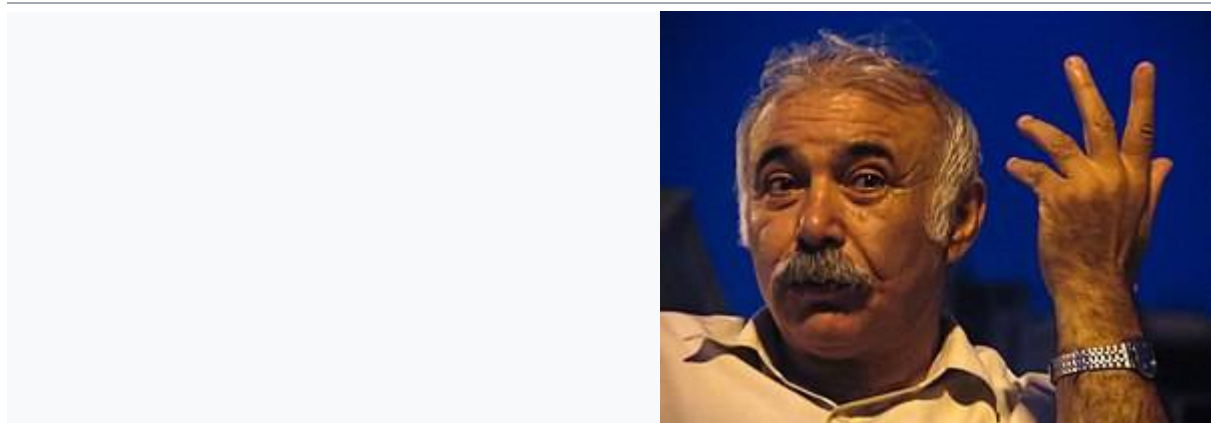
بهمنی از سال ۱۳۴۵ همکاری خود را با رادیو آغاز کرد و برنامه صفحه شعر را با همکاری شبکه استانی خلیج فارس ارائه داده‌است. بهمنی در سال ۱۳۷۴ همکاری خود را با هفته‌نامه ندای هرمزگان آغاز می‌کند و صفحه‌ای تحت عنوان تنفس در هوای شعر را هر هفته در پیشگاه مشتاقان خود قرار می‌دهد.

وی از سال ۱۳۵۳ ساکن بندرعباس شد، پس از پیروزی انقلاب، به تهران آمد و مجدداً در سال ۱۳۶۳ به بندرعباس عزیمت کرد و در حال حاضر نیز، ساکن همانجاست. بهمنی مسؤول چاپخانه دنیای چاپ بندرعباس و مدیر انتشارات چی‌چی‌کا (در گویش بندرعباسی به معنی قصه) در بندرعباس است.

بررسی اشعار

عشق از جمله مضمون غزل‌های اوست. بسیاری بر این عقیده‌اند که غزل‌های او وام‌دار سبک و سیاق نیما یوشیج است. آنچنان که خود او می‌گوید: جسم غزل است اما روح همه نیمایی است در آینه تلفیق این چهره تماشایی است. نخستین شعر بهمنی در سال ۱۳۳۰، یعنی زمانی که او تنها ۹ سال داشت، به چاپ رسید. او برگزیده اولین دوره جشنواره بین‌المللی شعر فجر در بخش شعر کلاسیک بود.

جنگال‌ها



در سال‌های اخیر حضور محمدعلی بهمنی در شعر امروز با حواشی همراه بوده‌است که از آن جمله می‌توان به دفاع سرسختانه او از غزل پست مدرن با جمله «اگر حافظ هم امروز بود غزل پست مدرن می‌گفت»، حضور او در مراسم شعرخوانی «نه دی» و نامه یغما گلرویی و پاسخ‌گویی خود او اشاره کرد. حبیب در یکی از قسمت‌های آهنگ خرچنگ‌های مردابی که شعر آن از محمد علی بهمنی است اشتباه می‌کند و آن قسمت را اشتباه می‌خواند و به خاطر عدم دسترسی شاعر به خواننده این آهنگ به همان صورت می‌ماند.

او در شهریور ۱۳۹۷ با انتشار مطلبی، خداحافظی‌اش از ریاست شورای شعر و ترانه دفتر موسیقی وزارت ارشاد را اعلام کرد.

وی در انتهای یادداشت خود چنین نوشت:

من با آگاهی اشتباهم از قبول (ریاست شورای ترانه) - نه به دلیل این که شش ماه است کارشناسانش هم حقوقی دریافت نکرده‌اند. فقط به این دلیل که دیگر مزاحم ترانه‌های ضعیف نباشم. باشرم خداحافظی می‌کنم.

جایزه‌ها و تقدیرها

محمّدعلی بهمنی در سال ۱۳۷۸ موقّق به دریافت تندیس خورشید مهر به عنوان برترین غزل‌سرای ایران گردید. در سال ۱۳۸۳ با همّت اداره کلّ فرهنگ و ارشاد اسلامی استان هرمزگان، همزمان با برگزاری ششمین کنگره سراسری شعر و داستان جوان در بندرعباس نکوداشت محمدعلی بهمنی برگزار گردید. همچنین در کنگره سراسری شعر دفاع مقدس از او تقدیر شده‌است.

در آثار دیگران

بهروز ثروتیان کتابی تحت عنوان لذت بهت‌زدگی در شعر محمدعلی بهمنی نوشته‌است و در آن به تجزیه و تحلیل شعر محمدعلی بهمنی می‌پردازد. این کتاب در سال ۱۳۸۹ توسط انتشارات شانی چاپ و منتشر شده‌است.

آثار

مجموعه شعر

- باغ لال (۱۳۵۰)
- در بیوزنی (۱۳۵۱)
- عامیانه‌ها (۱۳۵۵)
- گیسو، کلاه، کفتر (۱۳۵۶)
- گاهی دلم برای خودم تنگ می‌شود (۱۳۶۹)
- دهاتی (۱۳۷۷)
- غزل (۱۳۷۷)
- شاعر شنیدنی است (۱۳۷۷)
- عشق است (۱۳۷۸)
- نیستان (۱۳۷۹)
- کاسه آب دیوژن، امانم بده (۱۳۸۰)
- این خانه واژه‌های نسوزی دارد (۱۳۸۲)
- من زنده‌ام هنوز و غزل فکر می‌کنم (۱۳۸۸)
- غزل زندگی کنیم (گزیده غزل) (۱۳۹۲)

ترانه‌شناسی

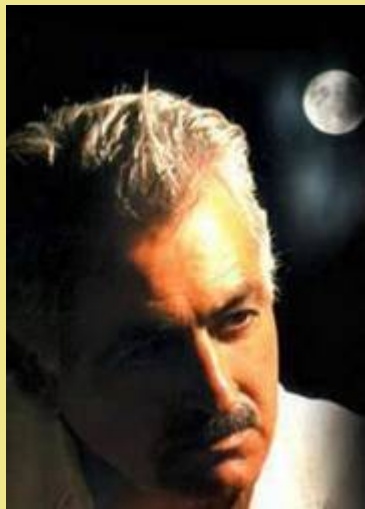
خواننده	نام ترانه	ترانه‌سرا	آهنگساز	تنظیم کننده
عماد رام	قصه دل	محمد علی بهمنی		
حبیب	خرچنگ‌های مردابی	محمد علی بهمنی	حبیب	لو واروژان
حمیرا	دوست دارم	محمد علی بهمنی	محمود قراملکی	
حمیرا	هوای قفس	محمد علی بهمنی	عطاالله خرم	
رامش	رودخونه‌ها	محمد علی بهمنی	صادق نوجوکی	منوچهر چشم آذر
رامش	چادر نماز	محمد علی بهمنی	کیومرث سلیم پور	کیومرث سلیم پور
شادمهر عقیلی	دهاتی	محمد علی بهمنی	شادمهر عقیلی	شادمهر عقیلی
شادمهر عقیلی	دل خوشی	محمد علی بهمنی	بهروز صفاریان	بهروز صفاریان
تورج شعبان‌خانی / هومن بختیاری	دل سپرده	محمد علی بهمنی	تورج شعبان‌خانی	حمیدرضا صدری
تورج شعبان‌خانی / ناصر عبداللهی	بهار بهار	محمد علی بهمنی	تورج شعبان‌خانی	حمیدرضا صدری
ناصر عبداللهی	بارانی	محمد علی	بهنام ابطحی	بهنام ابطحی

		بهمنی		
ناصر عبداللہی	طعنہ ناشنیدہ	محمدعلی بهمنی	ناصر عبداللہی	شادمهر عقلی
ناصر عبداللہی	تو ای عشق	محمدعلی بهمنی	ناصر عبداللہی	شادمهر عقلی
ناصر عبداللہی	تلخ و شیرین	محمدعلی بهمنی	ناصر عبداللہی	محمدرضا چراغعلی
ناصر عبداللہی	شیوہ ما	محمدعلی بهمنی	ناصر عبداللہی	محمدرضا عقلی
ناصر عبداللہی	ماہ من	محمدعلی بهمنی	ناصر عبداللہی	محمدرضا چراغعلی
ناصر عبداللہی	مثل روزای بارونی	محمدعلی بهمنی	ناصر عبداللہی	بہنام ابطحی
ناصر عبداللہی	ہوای حوا	محمدعلی بهمنی	فرزاد فرومند	فرزاد فرومند
ناصر عبداللہی و امیر کریمی	ابر و آفتاب	محمدعلی بهمنی	ناصر عبداللہی	بہنام ابطحی
ناصر عبداللہی و امیر کریمی	نامہربانی	محمدعلی بهمنی	محمدرضا چراغعلی	محمدرضا چراغعلی
امیر کریمی	خستہ	محمدعلی بهمنی	محمدرضا چراغعلی	محمدرضا چراغعلی
رضا آریایی	نبض تپندہ	محمدعلی بهمنی	رضا آریایی	محمدرضا چراغعلی

رضا آریایی	شناخت	محمد علی بهمنی	رضا آریایی	محمد رضا چراغعلی
همایون شجریان	چه آتش‌ها	محمد علی بهمنی	علی قمصری	علی قمصری
علیرضا قربانی	نقش فرش دل	محمد علی بهمنی		
علیرضا قربانی	پرده نشین	محمد علی بهمنی	مهیار علیزاده	مهیار علیزاده
علیرضا شفائی	قسم به حنجره‌ات	محمد علی بهمنی	پیمان خازنی	پیمان خازنی

نمونه غزل

در این زمانه بی‌های و هوای لال‌پرست
 چگونه شرح دهم لحظه لحظه خود را
 به شب‌نشینی خرچنگ‌های مردابی
 رسیده‌ها چه غریب و نچیده می‌افتند
 رسیده‌ام به کمالی که جز انا الحق نیست
 هنوز زنده‌ام و زنده بودم خاری‌ست
 خوشا به حال کلاغان قیل و قال‌پرست
 برای این همه ناباور خیال‌پرست
 چگونه رقص کند ماهی زلال‌پرست
 به پای هرزه‌علف‌های باغ کال‌پرست
 کمال دار برای من کمال‌پرست
 به تنگ‌چشمی نامردم زوال‌پرست



مسعود فردمنش

زاده ۱ اسفند ۱۳۲۸ (۲۰ فوریه ۱۹۵۰)
۷۱ سال - سرچشمه، تهران، ایران

نوع پاپ

سال‌های فعالیت ۱۹۸۵ - اکنون

تحصیلات ادبیات فارسی

آلبوم پرآوازه حکایت

مسعود فردمنش (زاده ۱ اسفند ۱۳۲۸ در سرچشمه تهران)، ترانه‌سرای، خواننده و آهنگساز ایرانی مقیم لس آنجلس است. بیشتر شهرت وی به سبب ترانه‌های او است. از آلبوم معروف وی می‌توان به حکایت با همکاری سیاوش قمیشی اشاره کرد. وی در روزهای ابتدایی انقلاب، نماینده ویژه دادستان و فرمانده سپاه پاسداران مستقر در فرودگاه مهرآباد تهران بود.

زندگی

او از دوران کودکی به شعر و ادبیات فارسی علاقه داشت و با وجود رشته دبیرستانی که ریاضی بود، به دنبال ادبیات رفت و به سرودن شعر و ترانه مشغول شد. نخستین شعری که از مسعود فردمنش معروف شد شعری است به نام «عروس نازت می‌شم» که با صدای نسرین منتشر گردید.

آلبوم‌ها

حکایت «۱» ۱۳۷۱ مشترک با سیاوش قمیشی

نام ترانه	ترانه‌سرا	آهنگساز	تنظیم
حکایت	مسعود فردمنش	سیاوش قمیشی	آندرانیک
پرنده‌های قفسی	مسعود فردمنش	سیاوش قمیشی	آندرانیک
از عشق تو ۱	مسعود فردمنش	سیاوش قمیشی	سیاوش قمیشی
از عشق تو ۲	مسعود فردمنش	سیاوش قمیشی	سیاوش قمیشی
هر دوی ما	مسعود فردمنش	سیاوش قمیشی	سیاوش قمیشی
شکایت	مسعود فردمنش	سیاوش قمیشی	آندرانیک
بچه‌ها	مسعود فردمنش	سیاوش قمیشی	سیاوش قمیشی
اون روزا	مسعود فردمنش	سیاوش قمیشی	سیاوش قمیشی
دریای طوفانی	مسعود فردمنش	سیاوش قمیشی	سیاوش قمیشی
گم کرده	مسعود فردمنش	سیاوش قمیشی	سیاوش قمیشی
چوپان	مسعود فردمنش	سیاوش قمیشی	سیاوش قمیشی

حکایت «۲» ۱۳۷۳

نام ترانه	ترانه‌سرا	آهنگساز	تنظیم
قصه	مسعود فردمنش	منوچهر چشم‌آذر	منوچهر چشم‌آذر
نقاش	مسعود فردمنش	منوچهر چشم‌آذر	منوچهر چشم‌آذر

پرواز	مسعود فردمنش	منوچهر چشم‌آذر	منوچهر چشم‌آذر
مقصد	مسعود فردمنش	منوچهر چشم‌آذر	منوچهر چشم‌آذر
کلاغ	مسعود فردمنش	منوچهر چشم‌آذر	منوچهر چشم‌آذر
ناشناس	مسعود فردمنش	منوچهر چشم‌آذر	منوچهر چشم‌آذر
خیانت	مسعود فردمنش	منوچهر چشم‌آذر	منوچهر چشم‌آذر
گل‌های حسینی	مسعود فردمنش	منوچهر چشم‌آذر	منوچهر چشم‌آذر

حکایت «۳» ۱۳۷۵ مشترک با ستار

نام ترانه	ترانه‌سرا	آهنگساز	تنظیم
اشک ناکامی	مسعود فردمنش	مسعود فردمنش	آرمن آهارونیان
بنویس	مسعود فردمنش	مسعود فردمنش	آرمن آهارونیان
گل‌های کاغذی	مسعود فردمنش	مسعود فردمنش	آرمن آهارونیان
خاطره	مسعود فردمنش	مسعود فردمنش	آرمن آهارونیان
کجا بود	مسعود فردمنش	مسعود فردمنش	آرمن آهارونیان
مهتاب	مسعود فردمنش	مسعود فردمنش	آرمن آهارونیان
من و غروب و جاده	مسعود فردمنش	مسعود فردمنش	آرمن آهارونیان

می‌ترسم	مسعود فردمنش	مسعود فردمنش	آرمن آهارونیان
---------	--------------	--------------	----------------

حکایت «۴» ۱۳۷۶ مشترک با شاهرخ

نام ترانه	ترانه‌سرا	آهنگساز	تنظیم
خیال نکن	مسعود فردمنش	مسعود فردمنش	آرا هایراپتیان
مثل تو	مسعود فردمنش	مسعود فردمنش	آرا هایراپتیان
خزون	مسعود فردمنش	مسعود فردمنش	آرا هایراپتیان
هوس	مسعود فردمنش	مسعود فردمنش	آرا هایراپتیان
لالایی	مسعود فردمنش	مسعود فردمنش	آرا هایراپتیان
اتاق خالی	مسعود فردمنش	مسعود فردمنش	آرمن
شاید	مسعود فردمنش	آرا هایراپتیان	آرا هایراپتیان
جهان پهلوان تختی	مسعود فردمنش	مسعود فردمنش	آرمن

حکایت «۵» ۱۳۷۸ مشترک با شهره

نام ترانه	ترانه‌سرا	آهنگساز	تنظیم
محتاج	مسعود فردمنش	مسعود فردمنش	منوچهر چشم آذر
بی‌قرار	مسعود فردمنش	مسعود فردمنش	آرمن آهارونیان
انتظار	مسعود فردمنش	مسعود فردمنش	منوچهر چشم آذر

رفتن	مسعود فردمنش	مسعود فردمنش	پرویز رحمان پناه
تویی	مسعود فردمنش	مسعود فردمنش	منوچهر چشم آذر
آخر	مسعود فردمنش	مسعود فردمنش	پرویز رحمان پناه
قصه گو	مسعود فردمنش	مسعود فردمنش	آرمن آهارونیان
مادر	مسعود فردمنش	مسعود فردمنش	پیمان وصال

حادثه ۱۳۸۰ مشترک با سیاوش قمیشی

نام ترانه	ترانه سرا	آهنگساز	تنظیم
خار	مسعود فردمنش	سیاوش قمیشی	محمد مقدم
حادثه	مسعود فردمنش	سیاوش قمیشی	محمد مقدم
رنگ دیروز	مسعود فردمنش	سیاوش قمیشی	محمد مقدم
قرن ما	مسعود فردمنش	سیاوش قمیشی	محمد مقدم
غریبه	مسعود فردمنش	سیاوش قمیشی	محمد مقدم
قناری	مسعود فردمنش	سیاوش قمیشی	محمد مقدم
سکوت	مسعود فردمنش	سیاوش قمیشی	محمد مقدم
بازا	مسعود فردمنش	سیاوش قمیشی	محمد مقدم

مرد خدا	مسعود فردمنش	سیاوش قمیشی	محمد مقدم
---------	--------------	-------------	-----------

- زنگ تفریح
- حکایت عاشقی‌ها با (فتیه عامری)

نام ترانه	ترانه‌سرا	آهنگساز	تنظیم
کدوم دیوونه	مسعود فردمنش	مسعود فردمنش	آرا هایراپتیان
کسی هست	فتیه عامری	مسعود فردمنش	آرا هایراپتیان
غم چشمت	مسعود فردمنش	مسعود فردمنش	آرا هایراپتیان
زندگی	فتیه عامری	مسعود فردمنش	آرا هایراپتیان
آیه‌های دوستی	فتیه عامری	مسعود فردمنش	آرا هایراپتیان
گفته باشم	مسعود فردمنش	مسعود فردمنش	آرا هایراپتیان
دوباره	فتیه عامری	مسعود فردمنش	آرا هایراپتیان
حکایت عاشقی‌ها	مسعود فردمنش	مسعود فردمنش	آرا هایراپتیان
پشت سر	فتیه عامری	مسعود فردمنش	آرا هایراپتیان
اینگونه بود	فتیه عامری	مسعود فردمنش	آرا هایراپتیان
سایه	مسعود فردمنش	مسعود فردمنش	آرا هایراپتیان

ترانه‌شناسی

ترانه‌شناسی مسعود فردمنش

نام خواننده	نام ترانه	ترانه‌سرا	آهنگساز	تنظیم
ابی	سبد سبد	مسعود فردمنش	مسعود فردمنش	منوچهر چشم‌آذر
ابی	غریبه	مسعود فردمنش	سیاوش قمیشی	منوچهر چشم‌آذر
ایرج	عاشق کور	مسعود فردمنش ؟		
نسرین	عروس نازت میثم	مسعود فردمنش	لقمان ادهمی ؟	؟
ستار	یوسف کنعان	مسعود فردمنش	سیاوش قمیشی	منوچهر چشم‌آذر
ستار	میگن که کاشکی شاه بودم	مسعود فردمنش	مسعود فردمنش	منوچهر چشم‌آذر
ستار	گل پری	مسعود فردمنش	سیاوش قمیشی	منوچهر چشم‌آذر
ستار	خاطره	مسعود فردمنش	مسعود فردمنش	آرمن
ستار	یاور	مسعود فردمنش	حسن شماعی زاده	منوچهر چشم‌آذر
سیاوش قمیشی	خار	مسعود فردمنش	سیاوش قمیشی	محمد مقدم
سیاوش قمیشی	حادثه	مسعود فردمنش	سیاوش قمیشی	محمد مقدم
سیاوش قمیشی	رنگ دیروز	مسعود فردمنش	سیاوش قمیشی	محمد مقدم
سیاوش قمیشی	قرن ما	مسعود فردمنش	سیاوش قمیشی	محمد مقدم
سیاوش قمیشی	غریبه	مسعود فردمنش	سیاوش قمیشی	محمد مقدم

سیاوش قمیشی	قناری	مسعود فردمنش	سیاوش قمیشی	محمد مقدم
سیاوش قمیشی	سکوت	مسعود فردمنش	سیاوش قمیشی	محمد مقدم
سیاوش قمیشی	بازا	مسعود فردمنش	سیاوش قمیشی	محمد مقدم
سیاوش قمیشی	مرد خدا	مسعود فردمنش	سیاوش قمیشی	محمد مقدم
سیاوش قمیشی	چشم انتظار	مسعود فردمنش	سیاوش قمیشی	ایمان فروتن
شهرام صولتی	دیوونه بازار	مسعود فردمنش	صادق نوجوکی	صادق نوجوکی
شهرام صولتی	پرنده‌ها	مسعود فردمنش	سیاوش قمیشی	منوچهر چشم آذر
شهرام صولتی	شاهگل	مسعود فردمنش	سیاوش قمیشی	محمد مقدم
شهرام صولتی	بره و گرگ	مسعود فردمنش	سیاوش قمیشی	نوید نحوی
شهرام صولتی	وسوسه	مسعود فردمنش	شهرام صولتی	کاظم عالمی
شهرام صولتی	بیا ببینمت	مسعود فردمنش	فرید زلاند	آندرانیک
شهرام صولتی	رسوا	مسعود فردمنش	فرید زلاند	منوچهر چشم آذر
شهرام صولتی	تاراج	مسعود فردمنش	مسعود فردمنش	منوچهر چشم آذر
شهرام صولتی	خوشی به ما نیومده	مسعود فردمنش	مسعود فردمنش	منوچهر چشم آذر
شهرام صولتی	یار فراری	مسعود فردمنش	مسعود فردمنش	منوچهر چشم آذر

شهرام صولتی	پرواز	مسعود فردمنش	مهرداد آسمانی	کاظم عالمی
شهرام صولتی	هیچستان	مسعود فردمنش	مهرداد آسمانی	منوچهر چشم آذر
شهرام صولتی	بهونه	مسعود فردمنش	محمد حیدری	منوچهر چشم آذر
شهرام صولتی	سلام	مسعود فردمنش	محمد مقدم	محمد مقدم
شهرام صولتی	عطر تنت	مسعود فردمنش	فرید زلاند	منوچهر چشم آذر
شاهرخ	کارم دراومد	مسعود فردمنش	مسعود فردمنش	منوچهر چشم آذر
شاهرخ	ده بالا	مسعود فردمنش	مسعود فردمنش	منوچهر چشم آذر
شاهرخ	خیال نکن	مسعود فردمنش	مسعود فردمنش	آرا هایر اپتیان
شاهرخ	مثل تو	مسعود فردمنش	مسعود فردمنش	آرا هایر اپتیان
شاهرخ	خزون	مسعود فردمنش	مسعود فردمنش	آرا هایر اپتیان
شاهرخ	هوس	مسعود فردمنش	مسعود فردمنش	آرا هایر اپتیان
شاهرخ	لالایی	مسعود فردمنش	مسعود فردمنش	آرا هایر اپتیان
شاهرخ	اتاق خالی	مسعود فردمنش	مسعود فردمنش	آرمن
شاهرخ	شاید	مسعود فردمنش	آرا هایر اپتیان	آرا هایر اپتیان
شاهرخ	جهان پهلوان تختی	مسعود فردمنش	مسعود فردمنش	آرمن

شهره	شکوفه	مسعود فردمنش	سیاوش قمیشی	کاظم عالمی
شهره	دل بی قرار	مسعود فردمنش	صادق نوجوکی	صادق نوجوکی
شهره	جمعه به جمعه	مسعود فردمنش	صادق نوجوکی	صادق نوجوکی
شهره	فردا	مسعود فردمنش	صادق نوجوکی	صادق نوجوکی
شهره	آسمون	مسعود فردمنش	صادق نوجوکی	صادق نوجوکی
شهره	عرض کردم	مسعود فردمنش	صادق نوجوکی	صادق نوجوکی
شهره	این دل دیوونه	مسعود فردمنش	سیاوش قمیشی	منوچهر چشم آذر
شهره	بمیرم ای بمیرم	مسعود فردمنش	حسن شماعی زاده	منوچهر چشم آذر
شهره	شنیدم	مسعود فردمنش	حسن شماعی زاده	منوچهر چشم آذر
شهره	بمیرم آی بمیرم	مسعود فردمنش	حسن شماعی زاده	منوچهر چشم آذر
شهره	چه کنم	مسعود فردمنش	مسعود فردمنش	منوچهر چشم آذر
شهره	سکه طلا	مسعود فردمنش	مسعود فردمنش	منوچهر چشم آذر
شهره	عشق	مسعود فردمنش	مسعود فردمنش	محمد مقدم
شهره	نامه	مسعود فردمنش	مهرداد آسمانی	امیر بدخش
شهره	پیغوم	مسعود فردمنش	مهرداد آسمانی	منوچهر چشم آذر

شیدا	همسفر	مسعود فردمنش	صادق نوجوکی	صادق نوجوکی
شهرام شبپره	خونه عشق	مسعود فردمنش	شهرام شبپره	عبدی یمینی
شهرام شبپره	آره بودم	مسعود فردمنش	شهرام شبپره	شوبرت آواکیان
شهرام شبپره	واویلا	مسعود فردمنش	محمد مقدم	شوبرت آواکیان
گوگوش	ما به هم نمی‌رسیم	مسعود فردمنش		

مهدی سهیلی



مهدی سهیلی (زاده ۷ تیر ۱۳۰۳ - درگذشت ۱۸ مرداد ۱۳۶۶) شاعر و نویسنده ایرانی بود. او سال‌ها در رادیو ایران برنامه اجرا کرد. او در زمینه نمایش نامه‌نویسی نیز فعالیت داشته‌است.

زندگی‌نامه

مهدی سهیلی شاعر و نویسنده ایرانی در هفتم تیر ماه سال ۱۳۰۳ در تهران متولد شد. نیای مادرش «اصفهانی» و نیای پدرش «تهرانی» بود. در ۱۹۵۷ چند اثر از وی را در مسکو به چاپ رساندند. او سال‌ها در رادیو ایران برنامه اجرا کرد. او در زمینه نمایش نامه‌نویسی نیز فعالیت داشته‌است. وی در ۱۸ مرداد ۱۳۶۶ در سن ۶۳ سالگی درگذشت.

آثار

- اسرار مگو: این کتاب در دهه سی به صورت مخفیانه چاپ می‌شود و مردم آن را بخاطر جوک‌ها و لطیفه‌های مخصوص بزرگسالانش دوست داشتند. کتاب اسرار مگو کتابی است سه

جلدی که مجموعه‌ای از فکاهی‌ات و لطایف و اشعار طنز که توسط مهدی سهیلی گردآوری شده‌است. کتاب اسرار مگو حاوی تندترین مطالب بدور از ملاحظات و اخلاق است.

- بیا با هم بگریم
- در خاطر منی
- بوی بهار می‌دهد
- بزم شاعران
- شاهکارهای صائب تبریزی و کلیم کاشانی
- اشک مهتاب
- طلوع محمد
- پرواز در آسمان شعر
- مشاعره
- شعر و زندگی
- یک آسمان ستاره
- گنج غزل
- چشمان تو و آیینۀ اشک
- هزار خوشه عقیق
- کاروانی از شعر
- باغ‌های نور
- لحظه‌ها و صحنه‌ها
- گنجواره سهیلی
- اولین غم و آخرین نگاه
- نگاهی در سکوت
- ضرب‌المثل‌های معروف ایران
- خوشمزگیها
- مرا صدا کن
- سرود قرن و عقاب
- چه کنم دلم از سنگ نیست.
- گنجینه سهیلی (جلد ۵)
- هزار و صد غزل هماهنگ



هوشنگ ابتهاج

نام اصلی	امیر هوشنگ ابتهاج
زاده	۶ اسفند ۱۳۰۶ (۹۳ سال) رشت، ایران
محل زندگی	آلمان
نام دیگر	سایه
لقب	ه.ا. سایه
تخلص	سایه
پیشه	شاعر، پژوهشگر
زمینه کاری	ادبیات، موسیقی ایرانی
جوایز مهم	بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار نشان عالی هنر برای صلح
سبک نوشتاری	شعر نو، غزل، مثنوی
کتاب‌ها	نخستین نغمه‌ها، سیاه‌مشق ۱ و ۲ و ۳، شبگیر، چند برگ از یلدا، تا صبح شب یلدا، یادگار خون سرو، تاسیان، بانگ نی، سراب
تأثیرپذیرفته از	حافظ
همسر	آلما مایکیال ۱۳۳۷.۱

فرزندان	آسیا، یلدا، کیوان و کاوه
پدر و مادر	میرزا آقاخان ابتهاج فاطمه رفعت
امضا	



برخی از بنیان‌گذاران انجمن ادبی شمع سوخته.
از راست به چپ: هوشنگ ابتهاج، سیاوش کسرایی، نیما یوشیج، احمد شاملو و مرتضی کیوان.

امیر هوشنگ ابتهاج (زاده ۶ اسفند ۱۳۰۶) متخلص به، ه. ا. سایه، حافظ پژوه و شاعر معاصر ایرانی است.

زندگی

امیر هوشنگ ابتهاج روز یکشنبه ۶ اسفند ۱۳۰۶ در رشت متولد شد. پدرش «آقاخان ابتهاج» از مردان سرشناس رشت و مدتی رئیس بیمارستان پورسینای این شهر بود.

خاندان ابتهاج از خاندان سرشناس بهائی هستند. پدر بزرگ او یعنی «ابراهیم ابتهاج الملک» به دست یکی از اسلام‌گرایان، با داس، کشته می‌شود.

برادران ابتهاج یعنی غلامحسین ابتهاج، ابوالحسن ابتهاج و احمدعلی ابتهاج، عموهای امیر هوشنگ هستند.

هوشنگ ابتهاج دوره تحصیلات دبستان را در رشت و دبیرستان را در تهران گذراند و در همین دوران اولین دفتر شعر خود را به نام نخستین نغمه‌ها منتشر کرد.

ابتهاج در جوانی دل‌باخته دختری ارمنی به نام گالیا شد که در رشت ساکن بود و این عشق دوران جوانی دست‌مایه اشعار عاشقانه‌ای شد که در آن ایام سرود. بعدها که ایران غرق خون‌ریزی و جنگ و بحران شد، ابتهاج شعری به نام (دیرست گالیا...) با اشاره به همان روابط عاشقانه‌اش در گیرودار مسائل سیاسی سرود.

سایه در سال ۱۳۴۶ به اجرای شعرخوانی بر آرامگاه حافظ در جشن هنر شیراز می‌پردازد که باستانی پاریزی در سفرنامه معروف خود (از پاریز تا پاریس) استقبال شرکت‌کنندگان و هیجان آن‌ها پس از شنیدن اشعار سایه را شرح می‌دهد و می‌نویسد که تا قبل از آن هرگز باور نمی‌کرده‌است که مردم از شنیدن یک شعر نو تا این حد هیجان‌زده شوند.

ابتهاج از سال ۱۳۵۰ تا ۱۳۵۶ سرپرست برنامه گل‌ها در رادیوی ایران (پس از کناره‌گیری داوود پیرنیا) و پایه‌گذار برنامه موسیقایی گلچین هفته بود. تعدادی از غزل‌ها، تصنیف‌ها و اشعار نیمایی او توسط موسیقی‌دانان ایرانی نظیر محمدرضا شجریان، علیرضا افتخاری، شهرام ناظری، حسین قوامی و محمد اصفهانی اجرا شده‌است. تصنیف خاطره‌انگیز تو ای پری کجایی و تصنیف سپیده (ایران ای سرای امید) از اشعار سایه است.

سایه بعد از حادثه میدان ژاله (۱۷ شهریور ۱۳۵۷) به همراه محمدرضا لطفی، محمدرضا شجریان و حسین علیزاده، به‌نشانه اعتراض از رادیو استعفا داد.

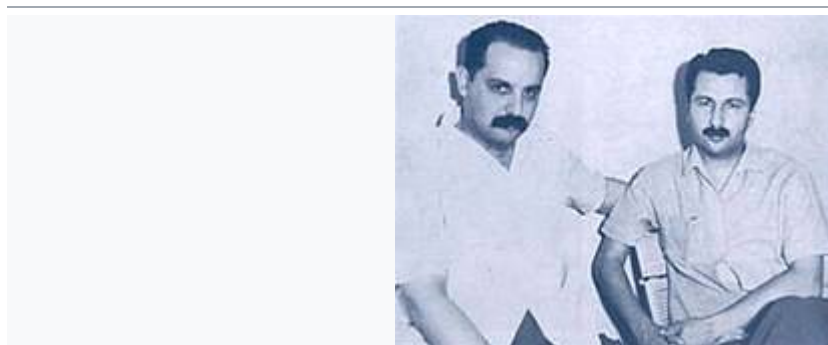
ابتهاج مدتی به‌عنوان مدیر کل شرکت دولتی سیمان تهران به‌کار اشتغال داشت.

منزل شخصی سایه که خود آن را ساخته (به اشتباه می‌گویند سازمانی بوده‌است) در سال ۱۳۸۷ با نام خانه ارغوان به ثبت سازمان میراث فرهنگی رسیده‌است. دلیل این نام‌گذاری وجود درخت ارغوان معروفی در حیاط این خانه است که سایه شعر معروف ارغوان خود را برای آن درخت گفته‌است.

از مهم‌ترین آثار هوشنگ ابتهاج تصحیح او از غزل‌های حافظ است که با عنوان «حافظ به سعی سایه» نخستین بار در ۱۳۷۲ توسط نشر کارنامه به‌چاپ رسید و بار دیگر با تجدیدنظر و تصحیحات تازه منتشر شد. سایه سال‌های زیادی را صرف پژوهش و حافظ‌شناسی کرده که این کتاب حاصل تمام آن زحمات‌است که سایه در مقدمه آن را به همسرش پیشکش کرده‌است.

در تاریخ پنجشنبه ۱۲ مهر ۱۳۹۷ در مراسم پایانی ششمین «جشنواره بین‌المللی هنر برای صلح»، نشان عالی «هنر برای صلح» به هوشنگ ابتهاج و ۳ هنرمند دیگر اهداء شد.

فرهنگ و سیاست



سیاوش کسرابی و هوشنگ ابتهاج

جهان‌بینی هوشنگ ابتهاج

هوشنگ ابتهاج («سایه») با اینکه در خانواده‌ای بهائی، زاده شد؛ ولی بعدها هم‌فکر توده‌ای‌ها شد، هرچند هرگز به عضویت آن درنیامد. برخی از کسان گرایش ابتهاج به سوسیالیسم و حزب توده را باعث تقویت جنبه شاعری او می‌دانند. با وجود این، در سال‌های بعد اشعاری با درونمایه‌های عرفانی،

اخلاقی و مناجات با خدا سرود که عده‌ای آن‌ها را از نظر پرداخت زبانی به اشعار حافظ، نزدیک می‌دانند.

مطلع غزلی عرفانی از سایه:

نامدگان و رفتگان از دو کرانه زمان
سوی تو می‌دوند، هان ای تو همیشه در میان
در چمن تو می‌چرد آهوی دشت آسمان
گرد سر تو می‌پرد باز سپید کهکشان
شعر نو از سایه در وصف واقعه کربلا:

یا حسین بن علی
خون گرم تو هنوز
از زمین می‌جوشد
هر کجا باغ گل سرخی هست
آب از این چشمه خون می‌نوشد
کربلایی‌ست دلم!
سر حق بر نیزه ست
خیل آزادگی آواره صحرای ستم
از سیه‌کاری شمران و یزیدان فریاد
یا حسین بن علی
همتت همراه حق جویان باد!

حزب توده

ابتهاج در گفتگو با مجله مهرنامه در مهر ۱۳۹۲، درباره روابطش با حزب توده گفته‌است:
«عضو حزب توده نبودم؛ اما همیشه سوسیالیست بودم و به توده‌ای‌ها احترام می‌گذاشتم و رفیق آن‌ها بودم و با آن‌ها هم عقیده بودم.»
و در جای دیگر نیز گفته‌است:
«من به سلامت تئوریک سوسیالیسم باور دارم؛ هنوز باور دارم که هیچ راهی جز سوسیالیسم پیش پای بشر نیست.»

اخراج از کانون نویسندگان ایران

در سال ۱۳۵۸ خورشیدی، هیئت دبیران کانون نویسندگان ایران که عبارت بودند از باقر پرهام، احمد شاملو، محسن یلفانی، غلامحسین ساعدی و اسماعیل خوئی تصمیم به تعلیق هوشنگ ابتهاج، به‌آذین، سیاوش کسرایی، فریدون تنکابنی و برومند به‌علت نقض مرام‌نامه و اساس‌نامه کانون گرفتند. این تصمیم در نهایت به تأیید مجمع عمومی کانون نویسندگان ایران، که به‌صورت فوق‌العاده برگزار شد، رسید و منجر به اخراج کل عناصر توده‌ای، به‌همراه این پنج تن، از کانون نویسندگان ایران شد.



هوشنگ ابتهاج و فروغ فرخزاد

ویژگی شعر

غلامحسین یوسفی درباره شعر سایه می‌گوید: «در غزل فارسی معاصر، شعرهای سایه در شمار آثار خوب و خواندنی است. مضامین گیرا و دلکش، تشبیهات و استعارات و صور خیال بدیع، زبان روان و موزون و خوش‌ترکیب و هماهنگ با غزل، از ویژگی‌های شعر اوست و نیز رنگ اجتماعی ظریف آن یادآور شیوه دلپذیر حافظ است. از جمله غزل‌های برجسته اوست: دوزخ روح، شبیخون، خون‌بها، گریه لیلی، چشمی کنار پنجره انتظار و نقش دیگر.»

اشعار نو او نیز درون‌مایه‌ای تازه و ابتکاری دارد؛ و چون فصاحت زبان و قوت بیان سایه با این درون‌مایه ابتکاری همگام شده، نتیجه مطلوبی به‌بار آورده‌است. خود او معتقد است برای او اصل عاطفه شعر است.

در شعر پس از نیما در حوزه غزل تقسیماتی را با توجه به شاعرانی که در آن زمان حضور داشته‌اند انجام داده‌اند که در این بین نام‌هایی چون هوشنگ ابتهاج، منوچهر نیستانی، حسین منزوی، محمدعلی بهمنی و سیمین بهبهانی به چشم می‌خورد. عبدالعلی دستغیب در نقدی سایه را در حلقه دوم شاعران نیمایی؛ آنهایی که پیش از پیوستن به نیما شعرهایی در سبک و قالب سنتی می‌نوشتند، کنار احمد شاملو، اخوان ثالث و سیروس نیرو قرار داده که حلقه اول را شامل توللی، شمس لنگرودی، منوچهر شیبانی، اسماعیل شاهرودی و دیگران می‌داند، و حلقه سوم، که سهراب سپهری و منوچهر آتشی و دیگران را شامل می‌شده‌است.

«پس از شهریور سال ۱۳۲۰ این دو گروه به علاوه گروه سوم به نیما پیوستند. این اتصال البته آنقدرها هم اتفاق بزرگی را رقم نزد؛ یعنی برخی از این شاعران در این مدت یک سری نوآوری‌هایی انجام دادند، اما انگار پیشنهادهای نیما را درست درک نکرده بودند، چون ما دیدیم که دوباره برگشتند. سایه از نیما زیاد تأثیر گرفت، شعرهای نیمایی جالبی را نوشت که هنوز هم بعضاً در خاطره‌ها مانده‌است اما این اتفاق چندان دوام نیافت... ایشان یک غزل سرا هستند. اما امتیازش به نظر من این است که توانسته غزل‌هایی را با حال و هوای جدید خلق کند. در واقع غزل کلاسیک و سنتی را نفسی تازه بخشیده‌است. از این بابت یک غزل سرای نوکلاسیک به‌شمار می‌رود.»

کارها

سایه هم در آغاز، همچون شهریار، چندی کوشید تا به راه نیمای برود؛ اما، نگرش مدرن و اجتماعی شعر نیمای، به‌ویژه پس از سرایش ققنوس، با طبع او که اساساً شاعری غزل‌سرا بود، همخوانی نداشت. پس راه خود را که همان سرودن غزل بود، دنبال کرد.

سایه در سال ۱۳۲۵ مجموعه «نخستین نغمه‌ها» را که شامل اشعاری به‌شیوه کهن است، منتشر کرد. در این دوره هنوز با نیمای یوشیج آشنا نشده بود. «سراب» نخستین مجموعه او به اسلوب جدید است؛ اما قالب همان چهارپاره است با مضمونی از نوع غزل و بیان احساسات و عواطف فردی؛ عواطفی واقعی و طبیعی. مجموعه «سیاه مشق»، با آنکه پس از «سراب» منتشر شد، شعرهای سال‌های ۲۵ تا ۲۹ شاعر را دربرمی‌گیرد. در این مجموعه، سایه تعدادی از غزل‌های خود را چاپ کرد و توانایی خویش را در سرودن غزل نشان داد تا آنجا که می‌توان گفت تعدادی از غزل‌های او از بهترین غزل‌های این دوران به‌شمار می‌رود.

سایه در مجموعه‌های بعدی، اشعار عاشقانه را رها کرد و با کتاب شبگیر خود که حاصل سال‌های پر تب و تاب پیش از سال ۱۳۳۲ است به شعر اجتماعی روی آورد. مجموعه «چند برگ از یلدا» راه روشن و تازه‌ای در شعر معاصر گشود. از نمونه کارهای وی می‌توان به آلبوم دستگاه چهارگاه و نغمه افشاری که در سال ۱۳۵۵ توسط کانون فکری کودکان و نوجوانان منتشر شد اشاره کرد. در این آلبوم نوازندگان برجسته به شکل تکنوازی و گروه‌نوازی در گوشه‌های دستگاه‌ها و آوازهای ایرانی جهت آموزش به نوجوانان علاقه‌مند به هنرنمایی پرداختند. این مجموعه به اهتمام: کامبیز روشن‌روان پدید آمد. در این مجموعه

نوازندگان:

سنتور: اسماعیل تهرانی

رباب: محمد دلنوازی

نی: کمال سامع

تار: هوشنگ ظریف

کمانچه: رحمت‌الله بدیعی

شعر آواز: هوشنگ ابتهاج

گوینده: نیکو خردمند

خواننده: محمدرضا شجریان

سایه پس از درگذشت احسان طبری در بهار ۱۳۶۸، مثنوی «قصه خون دل» را به یاد و در رثای او سرود. ترانه «در این سرای بی کسی» از سروده‌های هوشنگ ابتهاج است. بسیاری از کارشناسان برآنند که بخش عمده‌ای از معروفیت ابتهاج، مدیون وابستگی او به حزب توده ایران بوده‌است.

در مهر ۱۳۹۵ بیست و سومین جایزه بنیاد موقوفات افشار، که در این بنیاد برگزار شد، به هوشنگ ابتهاج اهداء شد. در این جلسه علاوه بر سیدمصطفی محقق داماد و غلامعلی حداد عادل شخصیت‌های برجسته فرهنگی چون محمدرضا شفیعی کدکنی، حسن انوری، فتح‌الله مجتبابی، علی‌اکبر صالحی، سیدرضا صالحی امیری، احمد مسجدجامعی، عبدالحسین مختاباد، ژاله آموزگار و... حضور داشتند.

کتاب‌شناسی

این مجموعه‌ها بر این پایه‌اند:

- نخستین نغمه‌ها، ۱۳۲۵

- سراب، ۱۳۳۰
- سیاه مشق، فروردین ۱۳۳۲
- شبگیر، مرداد ۱۳۳۲
- زمین، دی ۱۳۳۴
- چند برگ از یلدا، آبان ۱۳۴۴
- یادنامه، مهر ۱۳۴۸ (ترجمه شعر تومانیان شاعر ارمنی، با همکاری نادرپور، گالوست خاننئس و روبن)
- تا صبح شب یلدا، مهر ۱۳۶۰
- یادگار خون سرو، بهمن ۱۳۶۰
- حافظ به سعی سایه (دیوان حافظ با تصحیح ابتهاج)
- تاسیان مهر ۱۳۸۵ (اشعار ابتهاج در قالب نو)
- بانگ نی

از این میان سیاه مشق و تاسیان تنها دفترهایی هستند که ابتهاج با تجدیدنظر در محتوا به چاپ‌های بعدی رساند و مجموعه و چکیده همه شعرهایش است. بانگ نی نیز در پاییز ۱۳۹۵ بدون آگاهی او منتشر شد.

گفتگوها

سخنان محمدرضا شفیعی کدکنی در بزرگداشت هوشنگ ابتهاج

در طول چهل و اندی سال دوستی از نزدیک و خوشبختانه بسیار نزدیک، هرگز ندیدم که او هنرمند راستینی، از مردم زمانه ما را به چشم انکار نگریسته باشد. در میان صدها دلیلی که به عظمت او می‌توان اقامه کرد، همین یک دلیل بس که او بر چکاد بلندی ایستاده که نیازی به انکار دیگران ندارد و این موهبتی است الهی. متجاوز از نیم قرن است که نسل‌های پی در پی عاشقان شعر فارسی حافظه‌های‌شان را از شعر سایه سرشار کردند. امروز اگر آماری از حافظه‌های فرهیخته شعر دوست در سراسر قلمرو زبان فارسی گرفته شود، شعر هیچ‌یک از معاصران زنده نمی‌تواند با شعر سایه رقابت کند.

نشریه مهرنامه

ابتهاج مهر ۱۳۹۲ در گفتگویی با محمد قوچانی، مهدی یزدانی‌خرم و علیرضا غلامی که در مجله مهرنامه منتشر شد گفته بود: «من به سلامت تئوریک سوسیالیسم باور دارم. هنوز باور دارم که هیچ راهی جز سوسیالیسم پیش پای بشر نیست. کمونیسم هم یک آرمان دور است. تا به‌قول معروف یک انسان طراز نوین ساخته نشود که هرکس به‌اندازه کارش بخواد و بهره‌مند شود، کمونیسم قابل تحقق نیست.»

مهرنامه گفته‌است این گفتگو اولین گفتگوی مطبوعاتی هوشنگ ابتهاج با یک نشریه است.

او در این گفتگو درباره احمد شاملو گفته‌است: «وقتی شاملو مُرد من در مراسم گریه کردم. یکی از دوستان به من گفت سایه گریه می‌کنی؟ فکر می‌کرد من نباید برای شاملو گریه کنم! گفتم این چه حرفی است؟ من برای کدام یک از رفقای مرثیه ساختم؟ مهدی اخوان، شاملو، کسرای، شهریار؟ درد نبودن این‌ها چنان برای من عظیم است که اصلاً کلمه پیدا نمی‌کنم.»

خاطرات

هوشنگ ابتهاج سال ۱۳۹۱ در ۸۵ سالگی خاطرات خود را در گفتگو با میلاد عظیمی در کتاب پیر پرانیانندیش عنوان کرد. در این کتاب هوشنگ ابتهاج به بیان عقاید و نظرات خود درباره بسیاری از چهره‌های بهنام موسیقی، شعر و سیاست در زمان خود می‌پردازد. او در این کتاب تأیید می‌کند که آزادی‌اش از زندان در سال ۱۳۶۳ بعد از نامه محمدحسین شهبازی به سید علی خامنه‌ای، رئیس‌جمهور وقت، و بیان این نکته که «وقتی سایه را زندانی کردند، فرشته‌ها بر عرش الهی گریه می‌کنند» صورت گرفته‌است. ابتهاج یک سال بعد از زندان آزاد می‌شود.

نمونه شعر و ترانه

مطلع غزلی از سایه:

ای عشق همه بهانه از توست
من خاموشم این ترانه از توست

یک دوبیتی از سایه:

مست از خواب برانگیختمش
دست در زلف کج آویختمش
جام آن بوسه که می‌سوخت مرا
تا لب آوردمش و ریختمش

مطلع غزلی دیگر از سایه:

مژده بده مژده بده یار پسندید مرا
سایه او گشتم و او بُرد به خورشید مرا

شعر نو از سایه:

آفتابا چه خبر؟
این همه راه آمده‌ای
که به این خاک غریبی برسی؟
ارغوانم را دیدی سر راه؟
مثل من پیر شده ست؟
چه به او گفتی؟ او با تو چه گفت؟
نه، چرا می‌پرسم
ارغوان خاموش است
دیرگاهی‌ست که او خاموش است
آشنایان زبانش همه رفته‌اند
ارغوان ویران است
هر دومان ویرانیم.

نمونه غزل:

نشود فاش کسی آنچه میان من و توست
گوش کن با لب خاموش سخن می‌گویم

تا اشارات نظر، نامه رسان من و توست
پاسخم گو به نگاهی که زبان من و توست

روزگاری شد و کس مرد ره عشق ندید
گرچه در خلوت راز دل ما کس نرسید
گو بهار دل و جان باش و خزان باش، ار نه
این همه قصه فردوس و تمنای بهشت
نقش ما گو ننگارند به دیباچه عقل
سایه ز آتشکده ماست فروغ مه و مهر

حالیا چشم جهانی نگران من و توست
همه جا زمزمه عشق نهان من و توست
ای بسا باغ و بهاران که خزان من و توست
گفتگویی و خیالی ز جهان من و توست
هرکجا نامه عشق است نشان من و توست
وه ازین آتش روشن که به جان من و توست

هیوا مسیح



هیوا مسیح متولد سال ۱۳۴۴ سراینده شعر سپید است و علاوه بر عرصه شعر در زمینه‌های نویسندگی، روزنامه‌نگاری، نقد سینما، عکاسی، تئاتر، مجسمه‌سازی و نقاشی نیز فعالیت دارد. او با انتشار کتاب «من از دنیای بی کودک می‌ترسم» شیوه ادبی جدیدی را که آمیزه‌ای از شعر و نثر ادبی بود معرفی کرد. هیوا مسیح شاعری است که با آمیختن شعر و نثر شیوه ادبی جدیدی را در ادبیات فارسی پایه‌گذاری کرد

از ~~ما~~ دفتر شعر من پسر تمام مادران زمینم.

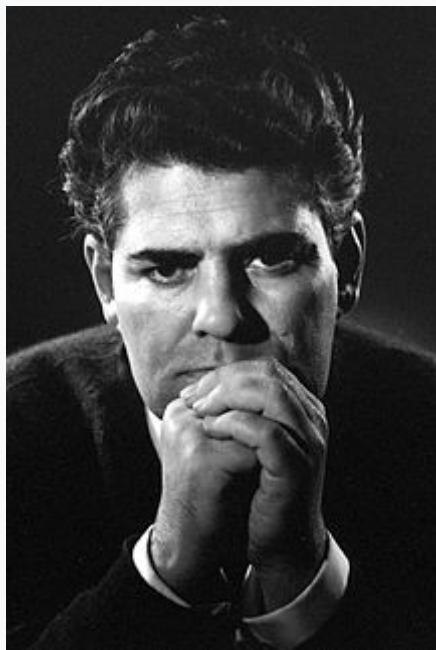
ما همه

ما همه از یک قبیله ی بی چتریم
فقط لهجه هایمان، ما را به غربت جاده ها برده است
تو را صدا می زنم که نمی دانم
مرا صدا می زنم که کجایم
ای ساده روسری که در ایستگاه و پیچ پچه ها
ای ساده چتر رها که در بغض ها و چشم ها
تو هر شب از روزهای سکوت
رو به دیوار به خوابی می روی
تو هر شب از نوارهای خالی که گوش می دهی
باز می گردی
ما همه از یک آواز

کلمات را به دهان و کتابخانه آوردیم
 شاید آوازهایمان ، ما
 را به غربت لهجه ها برده است
 ای بغض پراکنده در غربت این همه گلوی تر
 ای تو را که نمی دانم
 ای مرا که کجایم
 کسی باید از نوارهای خالی به دنیا بیاید
 کسی باید امشب آواز بخواند
 کسی باید امشب
 با غربت جاده ها و لهجه ها
 به قبیله ی بی چتر برگردد
 ما همه از
 یک گلوی پر از ترانه رها شده ایم
 فقط سکوت هایمان ، ما را به غربت چشم ها برده است
 کسی باید امشب
 نخستین ترانه را به یاد آورد

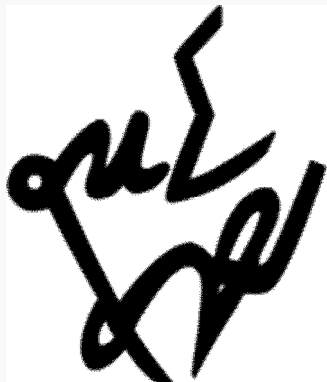
آریا بهرام

بزرگان شعر نوی ایران در طول تاریخ



احمد شاملو

زاده	۲۱ آذر ۱۳۰۴/۱۱ دسامبر ۱۹۲۵ تهران، خیابان صفی علیشاه
درگذشته	۲ مرداد ۱۳۷۹ / ۲۳ ژوئیه ۲۰۰۰ (۷۴ سال) کرج، فردیس، شهرک دهکده به دنبال یک دوره طولانی بیماری
آرامگاه	امامزاده طاهر، کرج
نام(های) دیگر	الف. بامداد، الف. صبح
پیشه	روزنامه‌نگار پژوهشگر
زمینه کاری	ادبیات، پژوهش، ترجمه، روزنامه‌نگاری ، داستان‌نویس
در زمان حکومت	دودمان پهلوی، جمهوری اسلامی ایران
جوایز مهم	جایزه فروغ فرخزاد (۱۳۵۱) - جایزه (Free Expression) سازمان دیده‌بان حقوق بشر (۱۳۶۹) - جایزه استیگ داگرم (۱۳۷۸)
رویدادهای مهم	کودتای ۲۸ مرداد، انقلاب ۱۳۵۷ ایران

بنیانگذار	شعر سپید
کتاب‌ها	هوای تازه، آیدا در آینه، هم‌چون کوچه‌ای بی‌انتها، مجموعه کتاب کوچه
دلیل سرشناسی	نوآوری در شعر
اثر گذاشته بر	شاعران پس از خود
تأثیر پذیرفته از	نیما یوشیج
همسر ها	اشرف‌الملوک اسلامیة (?-۱۳۲۶) طوسی حائری (۱۳۳۶-۱۳۴۰) آیدا سرکیسیان (۱۳۷۹-۱۳۴۳)
فرزندان	سیاوش، سامان، سیروس و ساقی
پدر و مادر	حیدر شاملو، کوکب عراقی
امضا	
گفتاورد	آدمی به امید زنده است

احمد شاملو (۲۱ آذر ۱۳۰۴ - ۲ مرداد ۱۳۷۹) متخلص به **الف**. **بامداد** و **الف**. **صبح**، شاعر، فیلم‌ساز، روزنامه‌نگار، پژوهشگر، مترجم، فرهنگ‌نویس و از دبیران کانون نویسندگان ایران بود. شاملو تحصیلات مدرسه‌ای نامرتبی داشت؛ زیرا پدرش افسر ارتش بود و پیوسته از شهری به شهری گسیل می‌شد، و از همین روی خانواده‌اش هرگز نتوانست مدتی طولانی جایی ماندگار شوند. زندانی شدنش در سال ۱۳۲۲ به سبب فعالیت‌های سیاسی پایان همان تحصیلات نامرتب بود.

شهرت اصلی شاملو به خاطر نوآوری در شعر معاصر فارسی و سرودن گونه‌ای شعر است که با نام شعر سپید یا شعر شاملویی که هم‌اکنون یکی از مهم‌ترین قالب‌های شعری مورد استفاده ایران به‌شمار می‌رود و تقلیدی است از شعر سپید فرانسوی یا شعر منثور شناخته می‌شود. شاملو که هر شاعر آرمانگرا را در نهایت امر یک آنا‌رشیست تام و تمام می‌انگاشت، در سال ۱۳۲۵ با نیما یوشیج ملاقات کرد و تحت تأثیر او به شعر نیمایی روی آورد؛ اما نخستین بار در شعر «تا شکوفه»

سرخ یک پیراهن» که در سال ۱۳۲۹ با نام «شعر سفید غفران» منتشر شد وزن را رها کرد و به صورت پیشرو سبک نویی را در شعر معاصر فارسی شکل داد. «نخستین شب شعر بزرگ ایران» در سال ۱۳۴۷، از سوی وابسته فرهنگی سفارت آلمان در تهران برای احمد شاملو ترتیب داده شد. شاملو علاوه بر شعر، فعالیت‌هایی مطبوعاتی، پژوهشی و ترجمه‌هایی شناخته‌شده دارد. مجموعه کتاب کوچه او بزرگترین اثر پژوهشی در باب فرهنگ عامه مردم ایران است. بعضی از آثار وی به زبان‌های سوئدی، انگلیسی، ژاپنی، فرانسوی، اسپانیایی، آلمانی، روسی، ارمنی، هلندی، رومانیایی، فنلاندی، کردی و ترکی ترجمه شده. او از سال ۱۳۳۱ به مدت دو سال، مشاور فرهنگی سفارت مجارستان بود. شاملو در سینما نیز فعال بود و برای فیلم‌سازان نامداری چون ساموئل خاچیکیان و ناصر ملک‌مطیعی و ایرج قادری فیلمنامه نوشته‌است.

پاره‌ای از شهرت شاملو نیز از نگرش جنجالی‌اش به شعر و موسیقی کلاسیک و سیاست روز سرچشمه می‌گیرد: تصحیح دیوان حافظ اش کم‌ارزش شمرده شد، فردوسی و سعدی را سخت می‌نکوهد و بعضی از شاعران اروپایی چون فردریکو گارسیا لورکا و پل الوار را می‌ستود، و در اواخر عمر از موسیقی کلاسیک ایرانی بیزار می‌جست. در سیاست نیز شیوه‌ای دوگانه داشت: ضد حکومت ایران شعر می‌سرود، و در عین حال مخارج درمانی خود را از سفارت ایران می‌گرفت.

احمد شاملو پس از یک دوره طولانی بیماری، در تاریخ ۲ مرداد ۱۳۷۹ درگذشت و پیکرش در امامزاده طاهر کرج به خاک سپرده شده‌است. سنگ گور او بارها توسط افرادی ناشناس شکسته شده‌است.

سرگذشت

تولد و سال‌های پیش از جوانی

احمد شاملو در ۲۱ آذر ۱۳۰۴ در خانه شماره ۱۳۴ خیابان صفی‌علیشاه تهران متولد شد. پدرش حیدر نام داشت، و به گفته شاملو در شعر «من بامدام سرانجام...» از مجموعه مدایح بی‌صله مادرش کوکب عراقی شاملو، از مهاجران قفقازی بود که طی انقلاب بلشویکی ۱۹۱۷ روسیه، به همراه خانواده‌اش به ایران کوچانده شده بود.

دوره کودکی را به‌خاطر شغل پدر که افسر ارتش رضا شاه بود و هر چند وقت را در جایی به مأموریت می‌رفت، در شهرهایی چون رشت و سمیرم و اصفهان و آباده و شیراز گذراند. (آیدا می‌گوید: «چون مدت کوتاهی بعد از تولد، خانواده‌اش رفته‌اند رشت و بعد دوباره آمده‌اند تهران، محل تولدش را اشتباهی رشت ثبت کرده‌اند») دوران دبستان را در شهرهای خاش، زاهدان و مشهد و بیرجند گذراند و از دوازده - سیزده سالگی شروع به ضبط لغات متداول عوام (که در فرهنگ‌های رسمی ثبت نمی‌شود) کرد.

دوره دبیرستان را در بیرجند، مشهد، گرگان و تهران گذراند و سال سوم دبیرستان را مدتی در دبیرستان ایران‌شهر و مدتی در دبیرستان فیروز بهرام تهران خواند و به شوق آموختن زبان آلمانی در مقطع اول هنرستان صنعتی ایران و آلمان ثبت‌نام کرد.

دوران فعالیت سیاسی و زندان

در اوایل دهه ۲۰ خورشیدی پدرش برای سر و سامان دادن به تشکیلات از هم‌پاشیده ژاندارمری به گرگان و ترکمن‌صحرا فرستاده شد. او همراه با خانواده به گرگان رفت و به ناچار در کلاس سوم دبیرستان ادامه تحصیل داد. در بحبوحه جنگ جهانی دوم و ورود متفقین به خاک ایران، در فعالیت‌های

سیاسی علیه متفقین در شمال کشور شرکت کرد و بعدها در تهران دستگیر و به بازداشتگاه سیاسی شهربانی و از آنجا به زندان شوروی در رشت منتقل شد. پس از آزادی از زندان با خانواده به رضائیه (ارومیه) رفت و تحصیل در کلاس چهارم دبیرستان را آغاز کرد. با به قدرت رسیدن پیشه‌وری و فرقه دموکرات آذربایجان همراه پدرش دستگیر شد و تا کسب تکلیف از مقامات بالاتر دو ساعت مقابل جوخه آتش قرار گرفت. سرانجام آزاد شد و به تهران بازگشت. او برای همیشه ترک تحصیل کرد و در یک کتاب‌فروشی مشغول به کار شد.

در سال ۱۳۳۲ پس از کودتای ۲۸ مرداد علیه دکتر مصدق و با بسته شدن فضای سیاسی ایران مجموعه شعر آهن‌ها و احساس توسط پلیس در چاپخانه سوزانده می‌شود و با یورش مأموران به خانه او ترجمه طلا در لجن اثر زیگموند موریس و بخش عمده کتاب پسران مردی که قلبش از سنگ بود اثر مور یوکایی «مردی که قلبش از سنگ بود» بعد از ۵۰ سال منتشر شد، خبرگزاری مهر با تعدادی داستان کوتاه نوشته خودش و کتاب‌ها و یادداشت‌های کتاب کوچه از میان می‌رود و با دستگیری مرتضی کیوان نسخه‌های یگانه‌ای از نوشته‌هایش از جمله مرگ زنجیره و سه مرد از بندر بی‌آفتاب توسط پلیس ضبط می‌شود که دیگر هرگز به دست نمی‌آید.

او موفق به فرار می‌شود اما پس از چند روز فرار از دست مأموران در چاپخانه روزنامه اطلاعات دستگیر شده، به عنوان زندانی سیاسی به زندان موقت شهربانی و زندان قصر برده می‌شود. در زندان علاوه بر شعر، به بررسی شاهنامه می‌پردازد و دست به نگارش پیش‌نویس دستور زبان فارسی می‌زند و قصه بلندی به سیاق امیر ارسلان و ملک بهمن می‌نویسد که در انتقال از زندان شهربانی به زندان قصر از بین می‌رود. مرتضی کیوان به همراه ۹ افسر سازمان نظامی حزب توده اعدام می‌شود و او در زمستان ۱۳۳۳ پس از تحمل یک سال حبس، از زندان آزاد می‌شود.

با این‌حال «مردی که قلبش از سنگ بود» پس از سال‌ها توسط نشر ثالث به چاپ رسید.

رویدادهای مهم در زندگی شعری

آشنایی با نیما یوشیج



برخی از بنیان‌گذاران انجمن ادبی شمع سوخته. از راست به چپ: هوشنگ ابتهاج، سیاوش کسرای، نیما یوشیج، احمد شاملو و مرتضی کیوان.

در سال ۱۳۲۵، شاملو که هنوز به عنوان شاعری نوپرداز شناخته نمی‌شد با نیما یوشیج، پدر شعر نو فارسی آشنا می‌گردد. او تصویر نیما یوشیج، نقاشی رسام ارژنگی و شعر ناقوس، سروده نیما را در روزنامه «پولاد» می‌بیند و اندکی پس از آن، رابطه‌ای ادبی میان آن دو شکل می‌گیرد. شاملو می‌گوید:

«نشانی اش را پیدا کردم رفتم در خانه اش را زدم. دیدم مردی با همان قیافه که رسام ارژنگی کشیده بود آمد دم در. به او گفتم استاد، اسم من فلان است، شما را دوست دارم و آمده‌ام به شاگردی‌تان. فهمید کلک نمی‌زنم. در من صمیمیتی یافته بود که آن را کاملاً درک می‌کرد. دیگر غالباً من مزاحم این مرد بودم و بدون این‌که فکر کنم دارم وقتش را تلف می‌کنم، تقریباً هر روز پیش نیما بودم.»

این آشنایی که باعث به وجود آمدن رابطه‌ای عاطفی و خانوادگی میان آن‌ها گشته بود، تا سال‌ها ادامه پیدا می‌یابد. در ۱۴ خرداد ۱۳۳۰، نیما یوشیج با نوشتن یادداشتی برای شاملو و هدیه جلدی از کتاب «افسانه» از او قدردانی می‌کند:

«عزیز من، این چند کلمه را برای این می‌نویسم که این یک جلد افسانه از من، در پیش شما یادگاری باشد. شما واردترین کس به کار من و روحیه من هستید و با جرأتی که التهاب و قدرت رؤیت لازم دارد، واردید...»

در این سال‌ها، او به گفته خود، تحت تأثیر نیما و نوآوری‌های او در شعر بوده‌است و در کتاب‌هایی که به چاپ رسانید، شعرهای بسیاری در قالب نیمایی می‌سراید. او به قصد معرفی شعر نیما، دست به انتشار مجلات کوچک مقطعی (چون سخن نو، هنر نو (ساعت ۴ بعد از ظهر)، روزنه، راد، آهنگ صبح و... زد؛ اما پس از آشنایی شاملو با فریدون رهنما و انتشار دفتر شعر «قطع‌نامه»، مسیر شاعری او به گونه‌ای دیگر رقم می‌خورد

آشنایی با فریدون رهنما

آشنایی با فریدون رهنما، که از اروپا برگشته بود و با شعر روز جهان آشنا بود، تأثیر زیادی بر شاملو گذاشت.

او در سال ۱۳۳۰، دفتری به نام قطع‌نامه چاپ و منتشر کرد که رهنما نیز پیش‌گفتاری نقادانه بر آن نوشته بود. انتشار این مجموعه، که دربرگیرنده سروده‌های بی‌وزن شاعر بود و با معیارهای شعر نیمایی ناسازگار می‌نمود، باعث تیره شدن روابط نیمای زودرنج و شاملو گشت. رهنما در پیش‌گفتارش در وصف شعر شاملو نوشت:

ریتم اشعار صبح (شاملو) را با ریتم اشعار اسپانیولی و اشعار آمریکای لاتینی بعد از لورکا می‌شود مقایسه کرد. دنیای پر از اشکال و تصاویر نابرابر نیما یوشیج که نتیجه خشکی (در بهترین آثارش) به دهان‌مان می‌پرد، با احساسات از بند رسته صبح (شاملو) به راه افتاده‌اند و ما را به نقاط عمیق درد پاشیده شده هدایت می‌کنند...

شاملو درباره این مقدمه گفته:

رهنما با خواهش من هم زیر بار حذف آن جمله نرفت. گفت نیما منطقی‌تر از آن است که از قضاوت کسی برنجد، وانگهی این سلیقه شخص من است و قرار نیست قوانین اخلاقی حاکم بر روابط تو و نیما در آن دخالت داده شود.

او درباره کنار گذاشتن وزن عروضی، چه به شکل قدیمی و چه نیمایی آن، معتقد است:

خط کشیدن بر عروض قدیم و جدید، عملاً حاصل درس بزرگی بود که من از کارهای خود نیما گرفتم، ولی او حاضر به تجدید نظر نبود که هیچ، آن را مستقیماً دهان‌کجی به خود تلقی کرد و با انتشار «قطع‌نامه» هم به کلی از من کنار کشید و هر بار که به خدمتش رفتم با سردی بیشتری مرا پذیرفت و هرگز حاضر نشد توضیحات مرا بشنود. شاید هم حق داشت. فریدون رهنما نمی‌بایست در مقدمه آن دفتر دل او را با آن قضاوت به درد می‌آورد.

اگرچه شاملو خود بر این باور بود که فریدون رهنما جهان دیگری را به او معرفی کرد که در سایه آن به بینش شعری خود رسید، اما او به هیچ وجه از نیما دست نکشید، به طوری که در شعرهای نیماییش در شمار شاعران موفق دوران معاصر قرار می‌گیرد. ضیاء موحد معتقد است امروزه تأثیر شعر شاملو بر شعر معاصر ایران از تأثیر شعر نیما بیشتر مشهود است.

زندگی خانوادگی

شاملو در سال ۱۳۲۶ در سن بیست و دو سالگی با اشرف الملوک اسلامیة ازدواج کرد. هر چهار فرزند او، سیاوش، سامان، سیروس و ساقی حاصل این ازدواج هستند. این ازدواج به جدایی می‌انجامد و شاملو پس از یک دهه در سال ۱۳۳۶ با طوسی حائری ازدواج می‌کند. دومین ازدواج شاملو، همچون نخستین ازدواج، مدت زیادی دوام نمی‌آورد و چهار سال بعد در ۱۳۴۰ از همسر دوم خود نیز جدا می‌شود. اما سومین و آخرین پیوند زناشویی شاملو با آیدا، در سال ۱۳۴۳ بود که تا پایان عمر خود، عاشقانه با او زیست.

نقش آیدا در زندگی شاملو

شاملو در ۱۴ فروردین ۱۳۴۱ با آیدا سرکیسیان (ریتا آتانت سرکیسیان) آشنا می‌شود. این آشنایی تأثیر بسیاری بر زندگی او دارد و نقطه عطفی در زندگی او محسوب می‌شود. در این سال‌ها شاملو در توقف کامل آفرینش هنری به سر می‌برد و تحت تأثیر این آشنایی شعرهای مجموعه آیدا: درخت و خنجر و خاطره! و آیدا در آینه را می‌سراید. او درباره اثر آیدا در زندگی خود به مجله فردوسی گفت: «هر چه می‌نویسم برای اوست و به خاطر او... من با آیدا آن انسانی را که هرگز در زندگی خود پیدا نکرده‌بودم پیدا کردم».

آیدا و شاملو در فروردین ۱۳۴۳ ازدواج می‌کنند و شش ماه در ده شیرگاه (مازندران) اقامت می‌گزینند و از آن پس شاملو تا آخر عمر در کنار او زندگی می‌کند. شاملو در همین سال دو مجموعه شعر به نام‌های آیدا در آینه و لحظه‌ها و همیشه را منتشر می‌کند و سال بعد نیز مجموعه‌ای به نام آیدا: درخت و خنجر و خاطره! منتشر می‌شود و در سال ۱۳۴۵ برای سومین بار تحقیق و گردآوری کتاب کوچه را آغاز می‌کند و برنامه قصه‌های مادر بزرگ را برای بخش برنامه‌های کودک تلویزیون ملی ایران تهیه می‌کند.

سفرهای خارجی

۱۳۵۱ مدتی بعد از تحمل دردهای شدید برای معالجه آرتروز گردن به پاریس می‌رود و جراحی می‌شود. در سال ۱۳۵۴ دانشگاه رم از او دعوت می‌کند تا در کنگره جهانی نظامی گنجوی شرکت کند و از همین رو با یدالله رویایی رهسپار ایتالیا می‌شود.

۱۳۵۵ انجمن قلم آمریکا و دانشگاه پرینستون از او برای شرکت در گردهمایی ادبیات امروز خاورمیانه و سخنرانی و شعرخوانی دعوت می‌کنند و او عازم ایالات متحده آمریکا می‌شود. شاملو در این سفر به سخنرانی و شعرخوانی در دانشگاه‌های نیویورک و پرینستون می‌پردازد. او با شاعران و نویسندگان مشهور جهان همچون یاشار کمال، آدونیس، البیاتی و کوزمینسکی در این سفر دیدار می‌کند و پس از سه ماه همراه آیدا به ایران بازمی‌گردد. در همین سال با دعوت دانشگاه بوعلی سینا، برای مدتی به سرپرستی پژوهشگاه آن دانشگاه مشغول می‌شود. چند ماه بعد، این بار در اعتراض به سیاست‌های حکومت پهلوی ایران کشور را به مقصد ایتالیا، (رم) ترک می‌کند و از آنجا به آمریکا می‌رود و در دانشگاه‌های هاروارد، و ام آی تی و دانشگاه برکلی به سخنرانی می‌پردازد.

۱۳۵۷، پس از یک سال تلاش بی‌حاصل برای انتشار هفته‌نامه، به امید نشر و فعالیت علیه رژیم شاه به بریتانیا می‌رود. در لندن ۱۴ شماره نخست هفته‌نامه ایرانشهر را سردبیری می‌کند اما در

اعتراض به سیاست دوگانه مدیران آن در قبال مبارزه با رژیم و مسائل مربوط به ایران استعفاء می‌دهد.

۱۳۶۷ به آلمان غربی سفر می‌کند تا به عنوان میهمان مدعو دومین کنگره بین‌المللی ادبیات (اینترلیت ۲) با عنوان جهان سوم: جهان ما در ارلانگن آلمان و شهرهای مجاور شرکت کند. در این کنگره نویسندگانی از کشورهای مختلف از جمله عزیز نسین، درک والکوت، پدرو شیموزه، لورنا گودیسون و ژوکوندو بلی حضور داشتند. سخنرانی شاملو با عنوان «من درد مشترکم، مرا فریاد کن!» به تأثیر فقر و ناآگاهی و خرافه در عدم دستیابی به فرهنگ یکپارچه و متعالی جهانی اختصاص داشت. در ادامه این سفر به دعوت خانم روترات هاکرمولر در اتریش، به شعرخوانی و سخنرانی می‌پردازد و به دعوت انجمن جهانی قلم (Pen) و دانشگاه گوتنبورگ به سوئد می‌رود. به دعوت ایرانیان مقیم سوئد در خانه مردم استکهلم شب شعر اجرا می‌کند و با دعوت هیئت رئیسه انجمن قلم سوئد با آنان نیز ملاقات می‌کند. مجموعه شعرهای احمد شاملو (دوجلدی) در آلمان غربی منتشر می‌شود.

۱۳۶۹ برای شرکت در جلساتی که به دعوت مرکز پژوهش و تحلیل مسائل ایران سیرا (CIRA) در دانشگاه برکلی برگزار شد به عنوان میهمان مدعو به آمریکا سفر می‌کند. سخنرانی‌های او، «مفاهیم رند و رندی در غزل حافظ» و «حقیقت چقدر آسیب‌پذیر است» که با نام «نگرانی‌های من» منتشر شد، واکنش گسترده‌ای در مطبوعات فارسی‌زبان داخل و خارج از کشور داشت و مقالات زیادی در نقد سخنرانی‌های شاملو نوشته شد.

در بوستون دو عمل جراحی مهم روی گردن او صورت گرفت با این حال چندین شب شعر در شهرهای مختلف با حضور شاملو که تعدادی از آنها به نفع زلزله‌زدگان رودبار و آوارگان کرد عراقی بود برگزار شد. در این بین به عنوان استاد میهمان یک ترم در دانشگاه برکلی زبان، شعر و ادبیات معاصر فارسی را به دانشجویان ایرانی تدریس کرد و در همین زمان ملاقاتی با لطفی علی‌عسکرزاده ریاضی‌دان شهیر ایرانی داشت.

۱۳۷۰، بعد از یک سال و نیم دوری از کشور، به ایران بازگشت.

سال‌های پایانی

سال‌های آخر عمر شاملو کم و بیش در انزواء گذشت. از سویی تمایل به خروج از کشور نداشت و خود در اینبار می‌گوید: «راستش بار غربت سنگین‌تر از توان و تحمل من است... چراغ در این خانه می‌سوزد، آبم در این کوزه ایاز می‌خورد و نانم در این سفره است.» از سوی دیگر اجازه هیچ‌گونه فعالیت ادبی و هنری به شاملو داده نمی‌شد و اکثر آثار او از جمله کتاب کوچه سال‌ها در توقیف مانده بود. بیماری آزارش می‌داد و با شدت گرفتن بیماری دیابت، و پس از آن که در ۲۶ اردیبهشت ۱۳۷۶، در بیمارستان ایران مهر پای راست او را از زانو قطع کردند، روزها و شب‌های دردناکی را پشت سر گذاشت.

البته در تمام این سال‌ها کار ترجمه و به‌خصوص تدوین کتاب کوچه را ادامه داد و گهگاه از او شعر یا مقاله‌ای در یکی از مجلات ادبی منتشر می‌شد. او در دهه هفتاد با شرکت در شورای بازنگری در شیوه نگارش و خط فارسی در جهت اصلاح شیوه نگارش خط فارسی فعالیت کرد و تمام آثار جدید چاپ شده‌اش با این شیوه منتشر شد. پس از توقیف طولانی در انتشار کتاب‌های شعرش، دفتر شعر ترانه‌های کوچک غربت (۱۳۵۹)، مدایح بی‌صله در ۱۳۷۱ (در استکهلم)، در آستانه در ۱۳۷۶، و آخرین مجموعه شعر احمد شاملو، حدیث بی‌قراری ماهان در ۱۳۷۹ منتشر شد.

درگذشت و پس از آن



سنگ مزار احمد شاملو واقع در امامزاده طاهر

سرانجام احمد شاملو در ساعت ۹ یکشنبه شب دوم مرداد ۱۳۷۹ در خانه خود در دهکده فردیس درگذشت. پیکر او در روز پنجشنبه ۶ مرداد از مقابل بیمارستان ایرانمهر و با حضور دهها هزار نفر از علاقه‌مندان وی تشییع و در امامزاده طاهر کرج در نزدیکی مزار گلشیری، محمد مختاری و پوینده به خاک سپرده شد. کانون نویسندگان ایران، انجمن‌های قلم آمریکا، سوئد، آلمان و چندین انجمن داخلی و برخی محافل سیاسی پیام‌های تسلیتی به مناسبت درگذشت وی در این مراسم ارسال کردند.

پس از مرگ احمد شاملو مراسم سالگرد و یادبودش بارها با حضور نیروهای امنیتی همراه بوده که در مواردی هم به تندی گراییده یا به دلایل امنیتی برگزار نشده‌است. همچنین سنگ مزار او به دست افراد ناشناس چندین بار مورد تخریب قرار گرفته.

در فروردین سال ۱۳۸۵ کانون نویسندگان ایران علی‌رغم این که این حرکات را اعمال بد کردارانه شب پرستان کور دل نامید ولی ضمن اعتراض شدید، حتی در خور محکوم کردن هم ندانست. کانون نویسندگان ایران به خانواده احمد شاملو توصیه کرد که هیچ اقدامی برای بازسازی سنگ گور نکنند.

تا سال ۱۳۹۴ مراسم سالگرد احمد شاملو با کنترل نسبی از سوی نیروهای امنیتی به‌طور محدود برگزار می‌شد ولی در سال‌های ۱۳۹۵ و ۹۶ مأموران پیش از شروع مراسم در امامزاده طاهر کرج محل برگزاری یادبود را بسته و جمعیت شرکت‌کننده را بازداشت یا متفرق کرده‌اند.

در ۲ مرداد ۱۳۹۶ در هفدهمین سالگرد درگذشت شاملو دهها نفر از دوستداران وی که قصد ادای احترام به او در امامزاده طاهر کرج را داشتند به دلیل حضور نیروهای انتظامی در امامزاده طاهر و بستن درهای آن اجازه حضور بر سر مزارش را نیافتند و تعدادی هم دستگیر شدند.

روز چهارشنبه ۲ مرداد ۱۳۹۸ گروهی از علاقه‌مندان به احمد شاملو قصد حضور بر سر مزار او در امامزاده طاهر کرج را داشتند، اما مأموران امنیتی با بستن درهای امامزاده طاهر کرج، مانع از برگزاری این مراسم شدند.

در روز جمعه ۳ مرداد ۱۳۹۹ چند تن از اعضای هیئت دبیران کانون نویسندگان ایران برای برگزاری مراسم بیستمین سالروز درگذشت احمد شاملو، به گورستان امامزاده طاهر رفتند و قصد حضور بر

مزار احمد شاملو را داشتند که با جلوگیری مأموران امنیتی و بسته بودن درب‌های گورستان مواجه شدند.

زمینه‌های فعالیت

شعر و ترانه

سال ۱۳۲۶ کار شاعری شاملو با انتشار دفترى به نام «آهنگ‌های فراموش شده» که تنها دفتر شعر او در قالب سنتی و موزون است، آغاز می‌شود. شاملو در مقدمه همان دفتر می‌نویسد:

«قطعاتی که در این کتاب جمع شده‌اند، نوشته‌هایی است که در حقیقت می‌بایستی سوزانده شده باشد. آهنگ‌هایی‌ست که خیلی زود از یاد می‌رود... این قدم‌های اولین کودکی است که می‌خواسته راه بیفتد. ناچار دستش را به دیوار می‌گیرد، دستش می‌لرزد. سست و مردد است و ناموزون راه می‌رود.»

سال‌ها بعد، شاملو با انتشار قطع‌نامه شعر جدیدی را پایه‌گذاری می‌کند. رضا براهنی در این باره می‌نویسد:

«در واقع شاملو با قطع‌نامه شعر جدیدی را پیشنهاد می‌کند و التزامی بسیار صریح را بر گرده شعر می‌گذارد که شاید با ذات شعر به معنای واقعی منافات داشته باشد، ولی ضرورت زمانه، روان‌شناسی خود شاملو و اعتراض عمیق او به قرارداد از هر نوع، نگرش این شعر را ایجاب می‌کرد.»

در سال ۱۳۳۶ با انتشار مجموعه اشعار هوای تازه، به عنوان شاعری برجسته تثبیت می‌شود. این دفتر شامل فرم‌ها و تجربه‌هایی متفاوت در قالب شعر نو است.

در همین سال مجموعه‌ای از رباعیات ابوسعید ابوالخیر، خیام و باباطاهر را منتشر می‌کند.

در سال ۱۳۳۹ مجموعه شعر باغ آینه منتشر می‌شود. معروف‌ترین ترانه‌های عامیانه معاصر فارسی همچون پریا و دخترای ننه دریا در این دو مجموعه منتشر شده‌است.

عبدالعلی دستغیب منتقد ادبی که مجموعه نقدی بر آثار شاملو نوشته‌است، معتقد است که شاملو پس از نیما، بیشترین تأثیر را بر شعر و شاعران معاصر داشته‌است و بر این باور است که در میان شاعران معاصر ایران، عاشقانه‌های شاملو، زیباترین ترانه‌های عشق در شعر نوی پارسی است.

شاملو مجموعه‌ای از شعرهای سیاسی خود را به نام کاشفان فروتن شوکران - که در آن شعر «مرگ نازلی» در بزرگداشت و ارطان سالاهانیان، مبارز مسیحی ایرانی است - و مجموعه‌های پریا، ترانه شرقی (لورکا)، مسافر کوچولو و یل و ازدها را دکلمه کرده‌است و به صورت نوار صوتی منتشر شده‌اند.

چندین گفتگو از او به چاپ می‌رسد تا آن که در سال ۱۳۷۲ با کمی بازتر شدن فضای سیاسی ایران آثار شاملو به صورت محدود مجوز نشر می‌گیرند.

از آنجا که شاملو تثبیت‌کننده شعری نوپا بوده‌است، شرح و نقدهای بسیاری درباره شعر او نوشته شده‌است. شمس لنگرودی نویسنده «تاریخ تحلیلی شعر نو» درباره شعر شاملو و شاعری او می‌گوید:

«شاملو متوجه شد که موسیقی کهن کلام می‌تواند آن روح را در محتوای او بدمد؛ نه موسیقی زبان روزمره. در نتیجه شعری سرود که صورت و محتوای هماهنگی داشت و همین امر باعث جذابیت شعر او شد. البته فقط این مسئله تأثیرگذار نبوده‌است. شاملو از معدود شاعرانی است که برای همه نسل‌ها شعر سروده‌است، یعنی از وقتی کودکی به دنیا می‌آید می‌توان «بارون می‌آد جرجر» شاملو را

برایش زمزمه کرد تا دوره نوجوانی و عاشقانه‌ها، تا جوانی و روحیه انقلابی و تا دوره میانسالی و پیری که «در آستانه» شعری جاودانه‌است.»

روزنامه‌نگاری

احمد شاملو در سال ۱۳۳۹ مدتی سردبیری هفته‌نامه فردوسی را به عهده گرفته بود. او مجله را به شکل و اندازه‌ای غیر از معمول مجله فردوسی درمی‌آورد و سنجاق ناشده و روزنامه‌وار به دست خواستاران می‌رساند. او بخشی از صفحات هفته‌نامه را به چاپ نوشته‌های پژوهش‌گران فرهنگ مردم، تحت عنوان «کتاب کوچه» اختصاص داده بود. در سال ۱۳۴۰ با همکاری دکتر محسن هشترودی، ۲۵ شماره از هفته‌نامه کتاب هفته را منتشر می‌کند. هفته‌نامه کتاب هفته و خوشه از تأثیرگذارترین هفته‌نامه‌های ادبی دهه ۴۰ بودند. در سال ۱۳۴۶ شاملو سردبیری قسمت ادبی و فرهنگی هفته‌نامه خوشه را به عهده می‌گیرد. همکاری او با نشریه خوشه تا ۱۳۴۸ که نشریه به دستور ساواک تعطیل می‌شود، ادامه دارد. شاملو نام کاریکلماتور را در همین دوران است که برای نامیدن نوشته‌های طنزآمیز پرویز شاپور می‌سازد که رفته‌رفته رواج پیدا می‌کند و جا می‌افتد. در سال ۱۳۵۸ هفته‌نامه کتاب جمعه با سردبیری احمد شاملو و مدیریت عسکری پاشایی منتشر می‌شود. انتشار این هفته‌نامه پس از ۳۶ شماره توقیف می‌شود.

ترجمه

شاملو در زمینه ترجمه نیز فعالیت‌های زیادی دارد. با این‌که بحث ترجمه‌های شاملو، همانند برخی دیدگاه‌هایش، منتقدانی نیز داشته و بحث‌انگیز بوده‌است، با این‌حال برخی از این ترجمه‌ها، در شمار آثاری شناخته‌شده قرار دارند. یکی از این کارها، «ترانه شرقی و اشعار دیگر»، سروده‌های فدريكو گارسیا لورکا با اجرا و صدای خودش بود که با استقبال فراوانی روبرو شد. از ۱۳۶۲ با تغییر فضای سیاسی ایران چاپ آثار شاملو نیز متوقف می‌شود. در حالی که کار و فعالیت شاملو متوقف نمی‌شود. نوار کاست سیاه همچون اعماق آفریقای خردم (ترجمه شعرهای لنگستون هیوز) و سکوت سرشار از ناگفته‌هاست (ترجمه شعرهای مارگوت بیکل)، کاری مشترک با محمد زرین‌بال با موسیقی بابک بیات منتشر می‌شود. از دیگر کارهای او در این زمینه می‌توان به ترجمه «درها و دیوار بزرگ چین»، رمان «پابره‌ها» اثر زاخاریا استانکو، رمان «دن آرام» و شازده کوچولو اشاره کرد. هم چنین ترجمه گیل گمش که قدیمی‌ترین متن اسطوره‌ای جهان است از دیگر کارهای ارزشمند شاملو در زمینه ترجمه است.

در کتاب تاریخ ترجمه ادبی از فرانسه به فارسی (۱۳۹۳) درباره ترجمه‌های احمد شاملو نوشته شده‌است: «شاملو در بیشتر ترجمه‌هایش به خوبی از عهده برآمده است؛ از جمله برزخ (۱۳۳۴) از ژان روورزی، زرنگار (۱۳۳۵) از هربر لو پوریه، پابره‌ها (۱۳۳۷) از زاخاریا استانکو، قصه‌های بابام (۱۳۴۶) از ارسکین کالدول، عروسی خون (۱۳۴۷) از فدريكو گارسیا لورکا، درخت سیزدهم (۱۳۴۹) از آندره ژید، دماغ (۱۳۵۱) از ریونوسوکه آکوتاگاوا، سیزیف و مرگ (۱۳۵۲) از روبر مرل، خزه (۱۳۵۵) از هربر لو پوریه، مرگ کسب و کار من است (۱۳۵۵) از روبر مرل و شهریار کوچولو (۱۳۵۸) از سنت‌اگزوپری که در چاپهای بعدی با عنوان شازده کوچولو منتشر شد. شاملو در برخی از ترجمه‌هایش استفاده مفرط از زبان شکسته را برای خود جایز دانسته‌است و همین قضیه باعث دوری او از سبک متن اصلی شده‌است.»

فرهنگ‌نویسی

«کتاب کوچه» عنوان فرهنگ‌نامه‌ای است که به کوشش احمد شاملو و همسرش، آیدا سرکیسیان، در چندین مجلد به عنوان دائرةالمعارف فرهنگ عامیانه مردم ایران تدوین شده و بعد از درگذشت شاملو، سرپرستی این مجموعه بر عهده همسرش، آیدا بوده است.

این دانشنامه، دائرةالمعارف فرهنگ عامیانه مردم ایران در چندین جلد، شامل اصطلاحات، تعبیرات و ضرب‌المثل‌های فارسی است. نخستین جلد این فرهنگ در سال ۱۳۵۶ از سوی انتشارات مازیار منتشر شد و پس از انتشار شش جلد آن تا سال ۱۳۶۲، انتشار این فرهنگ به دلیل مشکلات ممیزی تا سال ۱۳۷۲ در ایران متوقف ماند و تنها یک جلد از قصه‌های کتاب کوچه در سوئد منتشر شد.

این فرهنگ‌نامه، اگر آن‌گونه که مؤلف در جلد اول بیان داشته انتشار یابد، جامع‌ترین دائرةالمعارف فرهنگ و زبان عامیانه ایران است که تاکنون (۱۳۹۱) یازده جلد آن، تا پایان حرف «ج»، منتشر شده است. از جمله ویژگی‌های کتاب کوچه، استفاده از شماره ردیف برای هر مدخل است که ارجاعات نیز بر اساس این شماره‌ها صورت می‌گیرد.

فعالیت‌های سینمایی

در سال ۱۳۳۸ شاملو به تهیه فیلم مستند سیستان و بلوچستان برای شرکت اینال کنسولت می‌پردازد. این آغاز فعالیت سینمایی بحث‌انگیز احمد شاملو است. او به‌خصوص در نوشتن فیلم‌نامه و دیالوگ‌نویسی فعال است. در سال‌های پس از آن و به‌ویژه با مطرح شدنش به عنوان شاعری معروف، منتقدان مختلف حضور سینمایی او را کمرنگ دانسته‌اند. خود او می‌گفت: «شما را به خدا اسم‌شان را فیلم نگذارید.» و بعضی شعر معروف او «دریغا که فقر / چه به آسانی / احتضار فضیلت است» را به این تعبیر می‌دانند که فعالیت‌های سینمایی او صرفاً برای امرار معاش بوده است. شاملو در اینباره می‌گوید: «کارنامه سینمایی من یک جور نان خوردن ناگزیر از راه قلم بود و در حقیقت به نحوی قلم به مزدی!»

از میان فیلم‌نامه‌های شاملو می‌توان به «بن‌بست» (۱۳۴۳، میرصمدزاده) محصول استودیو پانوراما و «فرار از حقیقت» (۱۳۴۵، ملک مطیعی) محصول مهتاب فیلم اشاره کرد.

در سال‌های سینمای بعد از انقلاب هم شاملو فیلم‌نامه‌ای با نام «میراث شوم» نوشت و در اختیار مسعود کیمیایی جهت ساخت قرار داد. داستان «میراث» در آذربایجان می‌گذرد و به نهضت آزادی طلبانه آذربایجان و برخورد هایش با حکومت وقت می‌پردازد. این فیلم‌نامه هرگز امکان ساخت را پیدا نکرد. کیمیایی دلیل فیلم نشدن آن در هنگام زندگی شاملو را مجوز ندادن وزارت ارشاد به این سناریو اعلام کرد.

دیگر فعالیت‌ها

در سال ۱۳۳۹ با همکاری هادی شفائیه و سهراب سپهری اداره سمعی و بصری وزارت کشاورزی را تأسیس می‌کند و به عنوان سرپرست آن مشغول به کار می‌شود.

در سال ۱۳۴۷ «شب شعر خوشه» را با همکاری امیر هوشنگ عسگری و با حضور ۱۱۰ شاعر معاصر، نمایشگاه نقاشی منصوره حسینی، نمایشگاه کاریکاتور اردشیر محمص و تئاتر در انتظار گودو را با هنرمندی داوود رشیدی، پرویز صیاد و پرویز کاردان برگزار می‌کند.

شاملو که به بریتانیا رفته بود، سه هفته پس از پیروزی انقلاب بهمن ۵۷ ایران و سقوط حکومت پهلوی، در ۱۱ اسفند به ایران بازمی‌گردد. او پس از بازگشت، به عنوان عضو هیئت دبیران کانون نویسندگان ایران انتخاب می‌شود و مقاله‌ها و مصاحبه‌های متعددی پیرامون تحلیل و آسیب‌شناسی انقلاب و مسایل روز سیاسی و اجتماعی از او در مجلات و روزنامه‌ها به چاپ می‌رسد.

دیدگاه‌های شاملو

درباره شعر

شاملو درباره شعر سخنرانی‌ها و نوشته‌های بسیاری دارد. برخی از آرای او درباره شعر از این قرار است:

- امروز خواننده شعر پذیرفته‌است که شعر را به نثر نیز می‌توان نوشت. به عبارت دیگر، می‌توان سخنی پیش آورد که بدون استعانت وزن و سجع، شعری باشد پس جان‌دار و عمیق. من مطلقاً به وزن به مثابه یک چیز ذاتی و لازم یا یک وجه امتیاز شعر اعتقاد ندارم، بلکه به عکس معتقدم التزام وزن، ذهن شاعر را منحرف می‌کند؛ چون ناچار وزن فقط مقادیر معدودی از کلمات را در خود راه می‌دهد و بسیاری کلمات دیگر را پشت در می‌گذارد، در صورتی‌که ممکن است درست همین کلماتی که در این وزن راه نیافته، در شمار تداعی‌ها درست در مسیر خلاقیت ذهن شاعر بوده باشد.
 - آن اوایل که بعضی از ما شاعران امروز، دست به نوشتن شعرهای بی وزن و قافیه زدیم، عده‌ای از فضلا که از هر جور نوآوری وحشت دارند و طبعاً این شیوه شعر نوشتن را امکان نداشت قبول کنند، به عنوان بزرگترین دلیل بر مسخره بودن ما و کار ما همین موضوع را مطرح می‌کردند. یعنی می‌گفتند: «اینها که شما جوان‌ها می‌نویسید اصلاً شعر نیست.» می‌پرسیدیم: «آخر دلیلش؟» می‌خندیدند، یا بهتر گفته باشم ریشخندمان می‌کردند و می‌گفتند: «شما آن قدر بی‌سواد و بی‌شعورید که نمی‌فهمید این که نوشته‌اید نثر است!» و به این ترتیب اشکال کار روشن می‌شد:
- فضلاً شعر را از ادبیات تمیز نمی‌دادند. در نظر آن‌ها هر رطبی و یابسی که وزن و قافیه داشت شعر بود و هر سخن عاری از وزن و قافیه، نثر. اما تلاش شاعران معاصر در این نیم قرن اخیر، سرانجام توانست این برداشت نادرست را تغییر بدهد و امروز دست کم بخش عمده‌ای از مردم، شعر و ادبیات را از هم تمیز می‌دهند و اگرچه تعریف دقیقی از شعر در دست ندارند، به تجربه دریافته‌اند که تعریف شمس قیس رازی از شعر، تعریف پرتی است و به رغم او، کلام ممکن است موزون و متساوی نباشد و حروف آخرین آن هم به یکدیگر نماند و با این همه شعر باشد. امروز خواننده شعر می‌داند که وجه امتیاز شعر از ادبیات، تنها و تنها منطق شاعرانه‌است، نه وزن و قافیه و صنعت‌های کلامی...

کارنامه

نوشته‌ها

برخی از کتاب‌های شاملو عبارتند از:

- مجموعه کتاب کوچه واژمنامه‌ای است از ضرب‌المثل‌ها، تکیه‌کلام‌ها، خرافه‌ها و اصطلاحات زبان عامیانه مردم ایران. از سال ۱۳۶۰ به بعد با همکاری آیدا شاملو تدوین شد و پس از درگذشت شاملو کار بر روی این کتاب توسط آیدا ادامه دارد. چاپ مجلدات این مجموعه هنوز به پایان نرسیده‌است.^۱
- ۱۳۳۰-۱۳۲۹ قطعه‌نامه، چاپ اول با مقدمه فریدون رهنما و به هزینه او: ۱۳۳۰.
- ۱۳۳۰ آهنگ‌های فراموش‌شده، توسط ابراهیم دیلمقانیان منتشر شد.

- ۱۳۳۵-۱۳۲۶ هوای تازه
 - ۱۳۳۸-۱۳۳۶ باغ آینه
 - ۱۳۴۱-۱۳۳۹ لحظه‌ها و همیشه
 - ۱۳۴۳-۱۳۴۱ آیدا در آینه
 - ۱۳۴۴-۱۳۴۳ آیدا، درخت و خنجر و خاطره
 - ۱۳۴۵-۱۳۴۴ ققنوس در باران
 - ۱۳۴۸-۱۳۴۵ مرثیه‌های خاک
 - ۱۳۴۹-۱۳۴۸ شکفتن در مه
 - ۱۳۵۲-۱۳۴۸ ابراهیم در آتش
 - ۱۳۵۶-۱۳۵۵ دشنه در دیس
 - ۱۳۵۹-۱۳۵۶ ترانه‌های کوچک غربت
 - ۱۳۶۹ مدایح بی‌صله
 - ۱۳۷۶-۱۳۶۴ در آستانه
 - ۱۳۷۸-۱۳۵۱ حدیث بی‌قراری ماهان
- سخنرانی‌ها و شعرخوانی‌ها

کارهای تلویزیونی

- ۱۳۴۵ تهیه برنامه کودکان برای تلویزیون به اسم قصه‌های مادر بزرگ
- ۱۳۴۹ کارگردانی چند فیلم فولکلوریک برای تلویزیون: پاوه، شهری از سنگ و آنالچ داماد می‌شود
- ۱۳۵۰ نمایشنامه آنتیگون (ناتمام)
- ۱۳۵۱ اجرای برنامه‌های رادیویی برای کودکان و جوانان

جوایز

- ۱۳۵۱ جایزه فروغ فرخزاد
- ۱۳۶۹ جایزه Free Expression سازمان حقوق بشر نیویورک Human Rights Watch
- ۱۳۷۸ جایزه استیگ داگرم
- ۱۳۷۹ جایزه واژه آزاد (هلند)

مؤسسه فرهنگی پژوهشی الف. بامداد

«مؤسسه فرهنگی پژوهشی الف. بامداد» مؤسسه مستقل فرهنگی و سازمانی مردم‌نهاد در ایران است که به یاد احمد شاملو در سال ۱۳۹۰ خورشیدی تأسیس شده است.

بر اساس وبگاه احمد شاملو، مؤسسه فرهنگی پژوهشی الف. بامداد توسط آیدا شاملو (ریتا آتانث سرکیسیان) و ع. پاشایی (که از سال ۱۳۶۸ رسماً از سوی احمد شاملو به عنوان سرپرستان مادام‌العمر نظارت بر چاپ و نشر آثار او تعیین شده‌اند) با همکاری دوستان حقوق‌دان، ناشران انتشارات نگاه و نشر چشمه و دوستانی دیگر طی تشریفات قانونی در تاریخ ۱۵ فروردین ۱۳۸۹ به ثبت رسیده است و مسئولیت تنظیم قراردادها و نظارت بر چگونگی چاپ و نشر آثار او را بر عهده دارد. مؤسسه فرهنگی پژوهشی الف. بامداد مسئولیت ایجاد و به روز رسانی وب سایت رسمی احمد شاملو، نظارت بر چاپ و انتشار این شاعر فقید، راه‌اندازی و مسئولیت خانه موزه بامداد، دیجیتالی کردن

کتاب کوچه و دیگر امور مرتبط را بر عهده دارد. همچنین این نهاد مستقل فرهنگی جایزه شعر احمد شاملو را از سال ۱۳۹۴ بنیان گذاشت و هرساله بیست و یکم آذرماه در سالروز تولد این شاعر فقید مراسم پایانی آن برگزار و شاعران برگزیده معرفی می‌شوند.

احمد رضا احمدی



زاده ۳۰ اردیبهشت ۱۳۱۹ (۸۱ سال)
کرمان

پیشه کارمند کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان

زمینه شعر، موسیقی، ویراستاری، ادبیات کودک و نوجوان

سبک شعر موج نو
نوشتاری

سال‌های ۱۳۴۰ تاکنون
فعالیت

همسر شهره حیدری

فرزند ماهور

گفتاورد شهری گفت آری کبوتری خسته به کنار برج
کهنه شهر رسید و گفت: نه

احمد رضا احمدی (زاده ۳۰ اردیبهشت ۱۳۱۹ در کرمان) شاعر، نمایشنامه‌نویس و نقاش ایرانی است.

سرگذشت



احمد رضا احمدی و مادرش

از کودکی تا آغاز جوانی

احمدی در ساعت ۱۲ ظهر روز دوشنبه ۳۰ اردیبهشت ۱۳۱۹ در کرمان متولد شد. پدر وی کارمند وزارت دارایی بود و ۵ فرزند داشت که احمد رضا کوچک‌ترین آنها بود. جد پدری وی ثقة‌الاسلام کرمانی، و جد مادری‌اش آقا شیخ محمود کرمانی است. سال اول دبستان را در مدرسه کاویانی کرمان گذراند و در سال ۱۳۲۶ با خانواده به تهران کوچ کرد. در دبستان ادب و صفوی تهران دوران ابتدایی را به پایان برد و دوره دبیرستان را در دارالفنون تهران به پایان رساند. در سال ۱۳۴۵ دوره خدمت سربازی را به عنوان سپاهی دانش در روستای ماهونک کرمان آموزگاری کرد.

گروه ادبی طرفه

احمدی در سال ۱۳۴۳ به همراه نادر ابراهیمی، اسماعیل نوری علاء، مهرداد صمدی، محمدعلی سپانلو، بهرام بیضایی، اکبر رادی، جعفر کوش‌آبادی، مریم جزایری و جمیل دبیری گروه طرفه را با هدف دفاع از هنر موج نو تأسیس کرد. انتشار دو شماره از مجله طرفه و تعدادی کتاب در زمینه شعر و داستان از فعالیت‌های این گروه بوده است.

فعالیت در کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان

احمدی در مهر ماه سال ۱۳۴۹ در کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان مشغول به کار شد. تا سال ۱۳۵۸ در سمت مدیر تولید موسیقی برای صفحه و نوار ماند و از سال ۱۳۵۸ تا زمان بازنشستگی یعنی سال ۱۳۷۳ در بخش انتشارات کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان به ویراستاری مشغول بود. تدوین ردیف موسیقی ایرانی، آوازهای محمدرضا شجریان، شعرخوانی و ضبط صدای شاعران مهم (با آثاری از نیما یوشیج، احمد شاملو، نادر نادرپور، فروغ فرخزاد، یدالله رویایی، نصرت رحمانی و...) از جمله فعالیت‌های وی در کانون بوده است. برخی از آثار تولیدی تحت سرپرستی وی به شرح زیر می‌باشد:

1. مجموعه صدای شاعر که معرفی شعر معاصر و شعر کلاسیک فارسی بود
2. مجموعه زندگی و آثار موسیقیدانان ایران و جهان
3. مجموعه آوازهای فولکلور ایران
4. مجموعه کل ردیف موسیقی ایران
5. مجموعه بازسازی تصنیف‌های کلاسیک موسیقی ایران

6. مجموعه قصه برای کودکان

ازدواج

احمد رضا احمدی در سال ۱۳۶۱ با شهره حیدری ازدواج کرد که حاصل این ازدواج فرزندی به نام ماهور است.

سبک

آشنایی عمیق او با شعر و ادبیات کهن ایران و شعر نیما دستانمایه‌ای شد تا حرکتی کاملاً متفاوت را در شعر معاصر آغاز و پی‌ریزی کند. از بیست سالگی به‌طور جدی به سرودن شعر پرداخت. وی نخستین مجموعه شعرش را با عنوان طرح در سال ۱۳۴۰ منتشر کرد که توجه بسیاری از شاعران و منتقدان دهه ۴۰ را جلب کرد. وی همچنین آثاری در ادبیات کودک و نوجوان دارد. حامد داراب در یادداشتی شعر احمدی را حدیث نفس شاعر می‌خواند که با دردهای مشترک مردم بیگانه است.

احمد رضا احمدی بنیان‌گذار سبک موج نو در دهه ۱۳۴۰، در شعر معاصر ایران است که در نیمه دوم این دهه، موج نو تبدیل به یک حرکت مدرنیستی در فرهنگ ایرانی شد و در داستان، نمایشنامه، تئاتر، سینما و نقاشی تأثیر کرد. در سال ۱۳۷۸ سومین جایزه شعر خبرنگاران با مراسمی متفاوت و خصوصی در خانه احمد رضا احمدی برگزار شد. همان سال کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان در مراسم بزرگداشت احمد رضا احمدی، تندیس مداد پرنده را به او اهدا کرد.

جایزه شعر بیژن جلالی

در سال ۱۳۸۵ احمدی به عنوان شاعر برگزیده، پنجمین دوره اهدای جایزه شعر بیژن جلالی انتخاب شد.

جایزه هانس کریستین اندرسن

احمد رضا احمدی در سال ۱۳۸۸ نامزد دریافت جایزه هانس کریستین اندرسن شد.

کتاب‌شناسی

در قلمرو شعر

- ۱۳۹۶ - «جای پای عاشقان در برف مانده است شعر و نقاشی»، نشر چلچله
- ۱۳۹۶ - «نمایشنامه‌های شاعر در چهار جلد»، نشر چلچله
- ۱۳۹۵ - «به سوی تو می‌آیم»، سرزمین اهورایی
- ۱۳۹۵ - «دری به سوی دریا»، کتاب‌سرای نیک
- ۱۳۹۵ - «بدون دریا از قایق می‌نویسم»، نشر چلچله
- ۱۳۹۵ - «قطار از ریل خارج شد»، نشر چلچله
- ۱۳۹۵ - «آوازخوان آوازش را در باران تا سپیده ادامه داد»، نشر چلچله. شابک -۹۶۴-۹۷۸-۹۰۲۷۰-۰۰۵
- ۱۳۹۴ - بر دیوار کافه، نشر ثالث
- ۱۳۹۴ - «لیوان شکسته»، انتشارات فصل پنجم
- ۱۳۹۳ - «به خاطر غنای این اندوه دستان ما را بگیر»، نشر مشکی
- ۱۳۹۳ - میوه‌ها طعم تکراری دارند، نشر ثالث
- ۱۳۹۲ - «می‌گویند بیرون از این اتاق برف می‌بارد»، نشر نیماژ
- ۱۳۹۲ - یادگار عشق و حرمان مدام، نشر ثالث.

- ۱۳۹۱ - «از بارانی که دیر بارید»، نشر ثالث. شابک ۹۷۸-۹۶۴-۳۸۰-۸۲۵-۹
- ۱۳۹۱ - «دفترهای واپسین، دفتر هفتم/به رنگ آبی نیلی»، انتشارات کتاب نشر نیکا
- ۱۳۹۱ - «دفترهای واپسین، دفتر ششم/به رنگ آبی دریا»، انتشارات کتاب نشر نیکا
- ۱۳۹۱ - «دفترهای واپسین، دفتر پنجم/به رنگ آبی آسمان»، انتشارات کتاب نشر نیکا
- ۱۳۹۱ - «دفترهای واپسین، دفتر چهارم/به رنگ سبز»، انتشارات کتاب نشر نیکا
- ۱۳۹۱ - «دفترهای واپسین، دفتر سوم/به رنگ زرد»، انتشارات کتاب نشر نیکا
- ۱۳۹۱ - «دفترهای واپسین، دفتر دوم/به رنگ پرتقالی»، انتشارات کتاب نشر نیکا
- ۱۳۹۱ - «دفترهای واپسین، دفتر اول/به رنگ آبی»، انتشارات کتاب نشر نیکا
- ۱۳۹۱ - «میوه‌ها طعم تکراری دارند»، نشر ثالث
- ۱۳۸۹ - «دفترهای سالخوردگی (دفتر هفتم)، می‌خواستم روزی گریه کنم: سیب سرخ»، نشر چشمه
- ۱۳۸۹ - «دفترهای سالخوردگی (دفتر ششم)، روزی که ما سوار قطار شدیم: هوا ابری بود»، نشر چشمه
- ۱۳۸۹ - «دفترهای سالخوردگی (دفتر پنجم)، در انتهای کوچه در باران شمع را روشن می‌کنیم: تنهایی»، نشر چشمه
- ۱۳۸۹ - «دفترهای سالخوردگی (دفتر چهارم)، به درخت انار رسیدم انارها شکسته بودند: عشق»، نشر چشمه
- ۱۳۸۹ - «دفترهای سالخوردگی (دفتر سوم)، پس از فراغت‌های مدام: نیستی»، نشر چشمه
- ۱۳۸۹ - «دفترهای سالخوردگی (دفتر دوم)، چترهای کهنه در باران باز نمی‌شدند: حرمان»، نشر چشمه
- ۱۳۸۹ - «دفترهای سالخوردگی (دفتر یکم)، در این کوچه‌ها گل بنفشه می‌روید: باران»، نشر چشمه
- ۱۳۸۹ - «احمدرضا احمدی از ایوان خانه‌شان فرار کرد»، نشر نظر
- ۱۳۸۹ - «مژدگانی به یابنده احمدرضا احمدی»، نشر نظر
- ۱۳۸۹ - «پسرکی به نام احمدرضا احمدی گم شده‌است»، نشر نظر
- ۱۳۸۹ - «در به در به دنبال احمدرضا احمدی»، نشر نظر
- ۱۳۸۹ - «هزار اقاکیا در چشمان تو هیچ بود»، نشر چشمه (چاپ اول توسط نشر ماهریز)
- ۱۳۸۸ - «بهاریه»، حوض نقره
- ۱۳۸۸ - «همه شعرهای من»، نشر چشمه
- ۱۳۸۷ - «روزی برای تو خواهم گفت»، نشر ثالث
- ۱۳۸۶ - «چای در غروب جمعه روی میز سرد می‌شود»، نشر ثالث (چاپ دوم، ۱۳۸۷ نشر ثالث)
- ۱۳۸۵ - «ساعت ۱۰ صبح بود»، نشر چشمه (چاپ دوم و سوم، ۱۳۸۶ و ۱۳۸۷، نشر چشمه)
- ۱۳۸۳ - «عزیز من»، نشر افکار (چاپ سوم، ۱۳۹۰ نشر افکار)
- ۱۳۸۱ - «یک منظومه دیرباب در برف و باران یافت شد»، نشر ماهریز
- ۱۳۷۸ - «عاشقی بود که صبحگاه دیر به مسافرخانه آمده بود»، نشر سالی (چاپ دوم، ۱۳۸۷ نشر افکار)
- ۱۳۷۶ - «از نگاه تو زیر آسمان لاجوردی»، سازمان همگام
- ۱۳۷۳ - «ویرانه‌های دل را به باد می‌سپارم»، نشر زلال
- ۱۳۷۲ - «لکه‌ای از عمر بر دیوار بود»، نوید شیراز
- ۱۳۶۹ - «قافیه در باد گم می‌شود»، پاژنگ (چاپ دوم، ۱۳۸۶ نشر افکار)

- ۱۳۶۴ - «هزار پله به دریا مانده است»، نشر نقره (چاپ دوم، ۱۳۸۲، نشر فانوس)
- ۱۳۵۹ - «نثرهای یومیه»، ناشر: احمد رضا احمدی (چاپ دوم، ۱۳۸۲، نشر فانوس)
- ۱۳۵۲ - «ما روی زمین هستیم»، انتشارات زمان (چاپ دوم در مجموعه «همه آن سالها»، ۱۳۷۱، نشر مرکز)
- ۱۳۵۰ - «من فقط سفیدی اسب را گریستم»، دفترهای زمانه (چاپ دوم در مجموعه «همه آن سالها»، ۱۳۷۱، نشر مرکز)
- ۱۳۴۷ - «وقت خوب مصائب»، انتشارات زمان (چاپ دوم در مجموعه «همه آن سالها»، ۱۳۷۱، نشر مرکز)
- ۱۳۴۳ - «روزنامه شیشه‌ای»، انتشارات طرفه (چاپ دوم در مجموعه «همه آن سالها»، ۱۳۷۱، نشر مرکز)
- ۱۳۴۱ - «طرح»، ناشر: احمد رضا احمدی (چاپ دوم در مجموعه «همه آن سالها»، ۱۳۷۱، نشر مرکز)

شعر و قصه برای کودکان

- ۱۳۴۹ - «ناگهان چراغ‌ها روشن شدند» با تصویرگری احسان عبداللهی، نشر نظر
- ۱۳۴۹ - «عروس و داماد زیر باران» با تصویرگری نگین احتسابیان، نشر نظر
- ۱۳۸۹ - «در یک شب مهتابی که شب چهاردهم ماه بود»،
- ۱۳۸۹ - «کبوتر سفید کنار آینه» با تصویرگری علیرضا گلدوزیان و گرافیک کورش پارسا نژاد.
- ۱۳۸۶ - «باز هم نوشتم صبح، صبح شد» با نقاشی لیلا یوسفی، نشر شباویز
- ۱۳۸۵ - «بهار بود» با نقاشی شراره خسروانی، نشر شباویز
- ۱۳۸۵ - «شب روز اول و صبح روز هفتم»، با نقاشی محمدرضا لواسانی، کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان
- ۱۳۸۵ - «پسرک تنها روی برف» با نقاشی مریم مبصری، فرهنگ گستر
- ۱۳۸۴ - «برف هفت گل بنفشه را پوشاند» با نقاشی مریم مبصری، فرهنگ گستر
- ۱۳۸۴ - «نوشتم باران، باران بارید» با نقاشی علی مفاخری، نشر شباویز
- ۱۳۸۴ - «نشانی» با نقاشی شراره خسروانی
- ۱۳۸۴ - «روزی که مه بی‌پایان بود» با نقاشی شراره خسروانی
- ۱۳۸۴ - «رنگین‌کمانی که همیشه رخ نمی‌داد» با نقاشی محمدعلی بنی‌اسدی
- ۱۳۸۲ - «در باغچه عروس و داماد روییده بود» با نقاشی مرجان وفاپیان
- ۱۳۸۰ - «اسب و سیب و بهار» با نقاشی کریم نصر
- ۱۳۷۶ - «شب یلدا قصه بلندترین شب سال»، با نقاشی فرح اصولی
- ۱۳۷۳ - «خواب یک سیب، سیب یک خواب» با نقاشی ابوالفضل همتی آهویی
- ۱۳۷۰ - «در بهار خرگوش سفیدم را یافتم» با نقاشی نفیسه ریاحی
- ۱۳۷۰ - «حوض کوچک، قایق کوچک» با نقاشی نفیسه شهدادی
- ۱۳۶۹ - «خرگوش سفیدم همیشه سفید بود» با نقاشی فرح اصولی
- ۱۳۶۹ - «در بهار پرنده را صدا کردیم، جواب داد» با نقاشی فرح اصولی
- ۱۳۶۹ - «روزهای آخر پاییز بود» با نقاشی فرح اصولی
- ۱۳۶۹ - «عکاس در حیاط خانه ما منتظر بود» با نقاشی نسرين خسروی
- ۱۳۶۸ - «نوشتم باران، باران بارید» با نقاشی فردوس ابراهیمی‌فر
- ۱۳۶۸ - «تو دیگر از این بوته هزار گل سرخ داری» با نقاشی فردوس ابراهیمی‌فر و مینا ضرابی

- ۱۳۶۴ - «هفت روز هفته دارم» با نقاشی محمدرضا دادگر
 - ۱۳۶۴ - «هفت کمان هفت‌رنگ» با نقاشی هوشنگ محمدیان
 - ۱۳۴۸ - «من حرفی دارم که فقط شما بچه‌ها باور می‌کنید»، کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان.
 - ۱۳۹۴ - «مزرعه گل‌های آفتابگردان»، کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان
 - ۱۳۹۰ - «ناگهان چراغ‌ها روشن شدند»، نشر نظر
 - ۱۳۹۰ - «مسافران هواپیمای سفید رنگ»، کانون پرورش فکری کودکان و نوجوان
 - ۱۳۹۰ - «دخترک ماهی تنهایی»، نشر نظر
 - ۱۳۹۵ - «پسرک و دوازده ماه سال»، نشر نظر. شابک ۹۷۸-۶۰۰-۱۵۲-۱۰۱-۰
 - ۱۳۸۹ - «پسرک دریا را نگاه کرد و گفت»، نشر نیستان. شابک ۹۷۸-۹۶۴-۳۳۷-۶۱۱-۶
 - ۱۳۸۹ - «دیگر در خانه پسرک هفت صندلی بود»، تصویرگر: راشین خیریه، نشر چشمه
 - ۱۳۸۹ - «قصه‌های پدر بزرگ»، تصویرگر: عطیه مرکزی، افق
 - ۱۳۸۷ - «در باغ بزرگ باران می‌بارید»، افق
 - ۱۳۹۰ - «دخترک ماهی تنهایی»، تصویرگر: نازنین عباسی، نشر نظر. شابک ۹۷۸-۱۵۲-۰۷۱-۶
 - ۹۷۸-۶۰۰-۱۵۲-۰۷۲-۳
 - ۱۳۹۰ - پروانه روی بالش من به خواب رفته بود، نشر نظر. شابک ۹۷۸-۶۰۰-۱۵۲-۰۷۲-۳
 - ۱۳۹۲ - سفر، تصویرگر: ناهید کاظمی، نشر ثالث
 - ۱۳۹۰ - پروانه روی بالش من به خواب رفته بود، تصویرگر: لیدا طاهری، نشر نظر
 - ۱۳۹۳ - باران دیگر نمی‌بارید، تصویرگر: ماهی تذهیبی، نشر نظر. شابک ۹۷۸-۱۵۲-۱۳۱-۷
 - ۹۷۸-۶۰۰-۱۵۲-۱۴۷-۸
 - ۱۳۹۳ - این همه بادکنک‌های رنگی، نشر نظر. شابک ۹۷۸-۶۰۰-۱۵۲-۱۴۷-۸
- نشر**
- ۱۳۷۳ - حکایت آشنایی من، نشر ویدا، نثرهایی درباره فروغ فرخزاد، سهراب سپهری، فیروز شیروانلو، مهدی اخوان ثالث، ابراهیم گلستان، مرتضی ممیز، مهدی خالدي، بیژن جلالی، آیدین آغداشلو، سهراب شهید ثالث، کیومرث صابری، مسعود کیمیایی و ...
- رمان**
- ۱۳۹۵ - از پنجره مسافرخانه، انتشارات کتاب‌سرای نیک،
- سایر آثار و فعالیت‌ها**
- ۱۳۸۸ - شعر خوانی در آلبوم موسیقی دور تا نزدیک ساخته هوشنگ کامکار.
 - ۱۳۸۷ - شعر خوانی شعرهای خود شاعر در سلسله آلبوم‌هایی به نام صدای شاعر، انجمن شاعران ایران
 - ۱۳۷۹ - داور جشنواره ۲۰ سال شعر و قصه کودک
 - ۱۳۷۸ - داور نخستین جشنواره موسیقی پاپ در ایران
 - ۱۳۷۰ - شعر خوانی در آلبوم ابیات تنهایی ساخته فریبرز لاچینی، دکلمه اشعار سهراب سپهری
 - ۱۳۶۸ - شعر خوانی در آلبوم در شب سرد زمستانی ساخته فریبرز لاچینی و آواز محمد نوری، دکلمه اشعار نیمایوشیج
 - دکلمه اشعار سهراب سپهری در آلبومی به نام در گلستانه (با صدای شهرام ناظری)
 - خواندن اشعار قیصر امین پور در آلبومی به نام فاصله

- خواندن اشعار حافظ در آلبومی به نام شرح شوق با همکاری ژاله علو
- شعرخوانی شعرهای خود در آلبومی تحت عنوان «دوستت دارم» با موسیقی کارن همایونفر - آوای باربد
- کتاب صوتی عاشقانه‌های حافظ با صدای احمد رضا احمدی و موسیقی داریوش دولتشاهی - نوین کتاب گویا

فیلم

- ۱۳۷۶ - گوینده گفتار متن فیلم بانوی اردیبهشت به کارگردانی رخشان بنی اعتماد
- ۱۳۶۷ - گوینده گفتار متن فیلم نار و نی به کارگردانی سعید ابراهیمی‌فر
- ۱۳۵۴ - نویسنده پایانمایی ملک خورشید به کارگردانی علی اکبر صادقی
- ۱۳۴۹ - دستیار کارگردان فیلم پنجره به کارگردانی جلال مقدم
- ۱۳۵۱ - بازی در فیلم پستیچی به کارگردانی داریوش مهرجویی

گفتگو

به صورت ضبط صدا

مهدی خالدي-پرويز ياحقي-مرتضي مميز-آيدين آغداشلو-داریوش آشوری-بیژن جلالی-کیومرث صابری-محمدرضا شجریان-پری صابری-سیروس طاهباز-فریدون ناصری

به صورت ضبط صدا و تصویر

1. پرویز کلانتری، نقاش، خرداد ۱۳۷۴
2. علی تجویدی، موسیقیدان، خرداد ۱۳۷۴
3. حسین دهلوی، موسیقیدان، خرداد ۱۳۷۴
4. علی اکبر صنعتی، نقاش، خرداد ۱۳۷۴
5. فریدون شهبازیان، موسیقیدان، خرداد ۱۳۷۴
6. پروین دولت‌آبادی، شاعر، شهریور ۱۳۷۴
7. بلوکی فر، نقاش قهوه‌خانه، شهریور ۱۳۷۴
8. حسین پیرنیا، معمار سنتی، آبان ۱۳۷۴
9. علیرضا مشایخی، موسیقیدان، آبان ۱۳۷۴
10. هوشنگ ظریف، موسیقیدان، آبان ۱۳۷۴
11. فرامرز پایور، موسیقیدان آذر و دی ۱۳۷۴
12. فریدون ناصری، موسیقیدان، آذر ۱۳۷۴
13. ماهر النقش، نقاش، دی ۱۳۷۴
14. همایون خرم، موسیقیدان، دی ۱۳۷۴
15. مصطفی پورتراب، موسیقیدان، دی ۱۳۷۴
16. جعفر شهری، نویسنده و محقق، بهمن ۱۳۷۴
17. عبدالمحمد آیتی، مترجم، اسفند ۱۳۷۴
18. لطف‌الله مبشری، محقق موسیقی، اسفند ۱۳۷۴
19. محمد علی اسلامی ندوشن، نویسنده و شاعر و محقق، اسفند ۱۳۷۴
20. منصور نریمان، موسیقیدان، تیر ۱۳۷۵
21. ارفع اطرابی، موسیقیدان، تیر ۱۳۷۵

22. محمد قاضی، مترجم، تیر ۱۳۷۵

23. فریدون مشیری، شاعر، دی ۱۳۷۵

ویراستاری و دیگر فعالیت‌ها

احمد رضا احمدی به عنوان ویراستار یا نمونه‌خوان در تدوین کتاب‌هایی نقش داشته‌است.

- ۱۳۸۵ - کنترپوان، تألیف: والتر پیستون، ترجمه: هوشنگ کامکار، نشر افق
- ۱۳۸۵ - هارمونی روس، تألیف: ی. دوفسکی و دیگران. ترجمه: مسعود ابراهیمی، نشر افکار
- ۱۳۸۳ - یک قرن موسیقی مدرن، تألیف: پل گریفیث، ترجمه: کیوان میرهادی، نشر افکار
- ۱۳۸۳ - آموزش آهنگسازی، تألیف: جان هوارد. ترجمه: هوشنگ کامکار، نشر افکار
- ۱۳۸۲ - ارکستراسیون، تألیف: کنت کنان، ترجمه: هوشنگ کامکار، نشر افکار
- ۱۳۷۹ - تاریخ موسیقی روس، تألیف: فریدون ناصری، انتشارت پژوهنده
- ۱۳۷۸ - فرهنگ جامع اصطلاحات موسیقی، تألیف: فریدون ناصری، انتشارات روزنه
- ۱۳۷۷ - مجموعه اثر فرامرز پایور برای تار با تنظیم مهرداد دلنوازی، نشر ویدا

ترجمه آثار به دیگر زبان‌ها

- ترجمه شعری به فرانسه توسط صدرالدین الهی و چاپ در روزنامه لوموند
- ترجمه شعری به آلمانی توسط سیروس آتابای و چاپ در کتابی به نام آوازهای فردا در مونیخ، سال ۱۳۴۳
- ترجمه اشعار به ارمنی توسط گالوس خانست و چاپ در مجله آلیک، سال ۱۳۴۵
- ترجمه شعر «ندانستی گل حقیقت گیاه است» به فرانسه توسط محمدعلی اسلامی ندوشن
- ترجمه تعدادی از اشعار به ژاپنی توسط کیمیه ماندا
- ترجمه یک شعر به همراه معرفی شاعر در مجله جورنال آ. ب به زبان اسپانیولی توسط کلارا خاننس با کمک محسن عمادی، سال ۱۳۸۶
- ترجمه تعدادی از اشعار به زبان ایتالیایی توسط کامبیز تشیعی
- ترجمه تعدادی از اشعار به زبان عربی توسط موسی اسوار
- ترجمه یک شعر به ترکی آذربایجانی توسط ایلید موسوی

آثار درباره احمد رضا احمدی

فیلم

- ۱۳۸۱ فیلم مستند وقت خوب مصائب به کارگردانی ناصر صفاریان
- ۱۳۸۹ فیلم بانو مرا دریاب به کارگردانی ناصر صفاریان

مقالات و ویژه نامه‌ها

- ۱۳۸۶ - فصلنامه شعری گوهران، شماره شانزدهم

نمونه‌ای از شعر خوانی احمدی

- صدای شاعر

نامگذاری خیابان

در ۲۸ آبان ۱۳۹۹، خیابان گیتی در محدوده بلوار نلسون ماندلا واقع در منطقه ۳ شهرداری تهران بنام احمد رضا احمدی تغییر نام یافت.

اسماعیل شاهرودی



نام اصلی محمد اسماعیل شاهرودی

زاده ۱۰ بهمن ۱۳۰۴ دامغان، ایران

درگذشته ۴ آذر ۱۳۶۰ (۵۵ سال)
بیمارستان شریعتی تهران

آرامگاه بهشت زهرا، تهران ق. ۹۲، ر. ۳۸، ش. ۱۹

تخلص آینده

دانشگاه دانشکده هنرهای زیبا

محمد اسماعیل شاهرودی (زاده ۱۰ بهمن ۱۳۰۴ در دامغان – درگذشته ۴ آذر ۱۳۶۰ در تهران) شاعر معاصر ایرانی و از نخستین پیروان نیما یوشیج محسوب می‌شد، که از همان ابتدای کار خود به جریان شعر نو پیوست.

زندگی‌نامه

او دوره ابتدایی و متوسطه را در زادگاهش گذراند و در نیمه دهه ۱۳۳۰ به حزب توده ایران پیوست. او سپس در دانشکده هنرهای زیبا در تهران به تحصیل ادامه داد و پس از آن چندی به تدریس و چندی به کار در آموزش و پرورش پرداخت.

شاهرودی پس از سفر به هند و همکاری با دانشگاه اسلامی علیگر، مدتی با لغت‌نامه دهخدا و نیز با محمد معین برای تدوین فرهنگ معین همکاری کرد. در سال ۱۳۴۴ برای مدتی بازداشت شد و پس از آن تعادل روحی خود را از دست داد و تا پایان عمر به حال عادی بازنگشت.

در سال ۱۳۴۸ به عنوان کارشناس فرهنگی با کمیسیون ملی یونسکو در ایران به همکاری پرداخت و همزمان به تدریس «رابطه ادبیات و هنرهای تصویری» در دانشکده هنرهای زیبا در دانشگاه تهران مشغول شد. در سال ۱۳۵۴ بازنشسته شد و پس از تحمل رنج و بیماری که از اواخر دهه ۴۰ با آن دست‌به‌گریبان بود، در چهارم آذر سال ۱۳۶۰ در بیمارستان شریعتی تهران درگذشت.

مجموعه شعر بلند اسماعیل از رضا براهنی در رثای ایشان سروده شده است.

اشعار

اسماعیل شاهرودی در سال ۱۳۳۰، نخستین مجموعه اشعارش را به نام «آخرین نبرد» با مقدمه نیمایوشیج انتشار داد. او دومین مجموعه اشعارش را در سال ۱۳۳۶ با عنوان «آینده» منتشر کرد. شعر شاهرودی شعری است اجتماعی که دارای زیبایی و قدرت القای بسیاری است. اشعار شاهرودی را می‌توان به دو دوره زمانی تقسیم کرد. دوره نخست اشعاری را دربر می‌گیرد که زبان شاعر، تحت تأثیر زبان نیمایوشیج قرار دارد و می‌توان این تأثیرپذیری را به وضوح در کلماتی که شاعر برمی‌گزیند و همچنین اوزانی که انتخاب می‌کند، ردیابی کرد. از این گونه اشعار، در کتاب «آخرین نبرد» و کتاب «آینده» فراوان است. اما اشعار دوره دوم، زبانی مخصوص به خود می‌یابد و پختگی خاصی در آن‌ها ظاهر می‌شود. شاعر در عین حفظ هویت شعری و جهان‌بینی و فضای مخصوص به خود، زبانی ویژه به دست می‌آورد که آمیزه‌ای است از زبان مردم عامه و زبان فاخری که از ادبیات کلاسیک برآمده است. او در کتاب‌های بعدی خود یعنی، «م و می در ساء»، «هر سوی راه، راه، راه، راه» و «آی میقات‌نشین» به این زبان دست می‌یابد و بازی‌های زبانی خاص او را حتی در نام کتاب‌هایش نیز می‌توان یافت.

کتابشناسی

مجموعه‌های شعر

- آخرین نبرد، تهران: [بی‌نا]، ۱۳۳۰
- آینده، تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۴۶
- برگزیده شعرها، تهران: انتشارات بامداد، ۱۳۴۸
- م و می در ساء، تهران: انتشارات پیام، ۱۳۴۹
- هر سوی راه، راه، راه، راه، تهران: انتشارات بوف، ۱۳۵۰
- آی میقات‌نشین، تهران: انتشارات زمان، ۱۳۵۱

داستان کوتاه

- چند کیلومتر و نیمی از واقعیت، تهران: انتشارات مروارید، ۱۳۵۰

نمونه شعر

«گر خوانده بود...» از کتاب «آی میقات‌نشین»:

آیا تمامت از

شب‌ها و روزهای روشن تو برخاست؟

آیا ز جان نیزه این دست‌ها

آن برگ یاس

رویش نخواست دیگر؟

رویش نخواست؟
 آیا مرا دگر به جلوه نمی‌خواهد؟
 آیا مرا دگر به سینه نمی‌خواند؟
 گر خوانده بود اینک
 پرتوگشا به سینه من چلچلراغ بود،
 گر خوانده بود اینک
 رؤیای این کویر به چشمانم دیدار باغ بود!



بیژن کلکی

زاده ۱۲ مرداد ۱۳۱۷ مشکین شهر

درگذشته ۱۳ اسفند ۱۳۷۷

زمینه کاری شاعر، نویسنده و مردم‌شناس

کتاب‌ها نیامدی اسم آب یادم رفت، ترانه‌هایی برای
 آل کاپون

بیژن کلکی (تلفظ نام خانوادگی: kel'ki) (زاده ۱۲ مرداد ۱۳۱۷ - درگذشته ۱۳ اسفند ۱۳۷۷) نویسنده، مردم‌شناس و شاعر نوگرای ایرانی بود. او را از نسل دوم شاعران نیمایی دانسته‌اند. وی به خاطر آوردن مکرر گل سوسن در سروده‌هایش به «شاعر سوسن‌ها» شهرت داشت.

زندگی‌نامه

او از پدر و مادری اهل تبریز در سال ۱۳۱۷ در مشکین شهر متولد شد و روزگار کودکی‌اش در کرمانشاه و ایلام سپری شد. در سال ۱۳۴۲ به وسیله نوشتن مقاله‌هایی مردم‌شناسانه در مجله هنر و مردم وزارت فرهنگ و هنر به ذوق‌ورزی در باب مردم‌شناسی پرداخت که این امر در سالهای آینده نیز ادامه پیدا کرد. او به مدت نزدیک به بیست سال با مرکز تحقیقات مردم‌شناسی ایران وابسته به وزارت فرهنگ و آموزش عالی همکاری کرد و در این مدت به نوشتن مقاله‌های متعددی در باب

اقوام ایرانی به خصوص ایلات ایران پرداخت. وی پس از ۳۷ سال اقامت در تهران این شهر را ترک کرده و در آستارا مسکن گزید. کلکی شوهر خواهر منصور بنی‌مجیدی بود. بنی‌مجیدی پس از مرگ وی، به گردآوری و چاپ آثار او در دو کتاب همت کرد.

اشعار

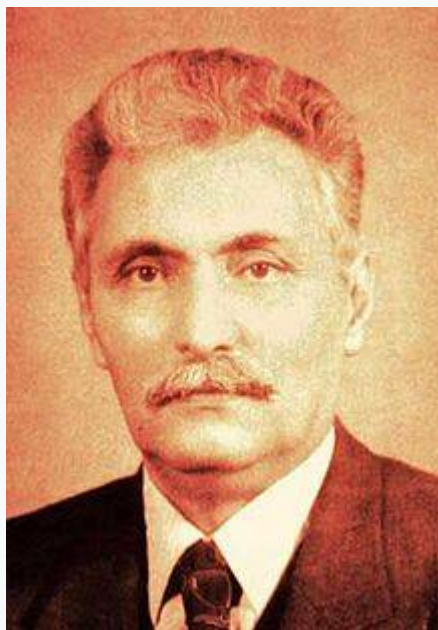
کلکی از اواخر دهه سی وارد کار ادبی شد و در دهه چهل اشعار فراوانی از وی در نشریه‌های ادبی چون خوشه، جهان نو و فردوسی به چاپ رسید. به‌نظر می‌رسد شعر کلکی از نوع شعر زبان‌محور باشد، یعنی شعری که از قابلیت‌های زبان برای ایجاد نوآوری بهره می‌برد و با قدرت زایش مستمر خود، فضاها و فرم‌های جدید را می‌آفریند. در این نوع شعر با یک بازی زبانی روبه‌رو هستیم که در آن هدف، انتقال معنای مشخص نیست، بلکه فراهم کردن امکان ارتباط‌های معنایی متکثر با خواننده است.

نمونه شعر

ما بی‌تو به شیدایی
شیدایی‌ترین غزل آفتاب را
بر پوست هر ستاره
نوشتیم
اوضاع روزگار
چنانم ملول کرد
هرگل که وضع مرا دید
اشکش ز فرط گریه
در قرابه به نام گلاب شد
در این عزا و
مجلس ختم رسول گل
ای در خیال شیشه
مانده به زندان
ما بی‌تو خوش نئی‌ایم
تو بی ما چگونه‌ای؟

آثار

او تا قبل از مرگش کتابی منتشر نکرد و به شاعر لا‌کتاب مشهور بود. در حالی‌که مجموعه شعری توسط خود شاعر گردآوری شده بود و به دنبال دریافت جایزه قلم زرین گردون قرار بود توسط نشر گردون منتشر شود. اما با مرگ شاعر انتشار آن به دست منصور بنی‌مجیدی افتاد. پس از مرگ، آثارش در دو جلد با عنوان «نیامدی اسم آب یادم رفت» (رشت، ۱۳۸۴) و «ترانه‌هایی برای آل کاپون» (رشت، ۱۳۸۴) به‌کوشش منصور بنی‌مجیدی نشر یافته‌است. نیامدی اسم آب یادم رفت گزیده‌ای از شعرهای کلکی را شامل می‌شود که او بین سال‌های ۱۳۳۶ تا ۱۳۶۲ سروده‌است. ترانه‌هایی برای آل کاپون نیز هر دوی این کتاب‌ها توسط نشر ایلپا به چاپ رسیده‌اند.



حمید مصدق

زاده	۱۰ بهمن ۱۳۱۸ شهرضا، اصفهان
درگذشته	۷ آذر ۱۳۷۷ (۵۸ سال) بیمارستان، تهران سکته قلبی
آرامگاه	قطعه هنرمندان بهشت زهرا (قطعه: ۸۸) ردیف: ۱۴۴ شماره: ۸
پیشه	شاعر، حقوقدان، استاد دانشگاه
ملیت	ایرانی
کار	استاد دانشگاه عضو کانون وکلا، سردبیر مجله کانون وکلا
همسر	لاله خشکناهی (در قید حیات-۱۳۵۱) برادرزاده شاعر ایرانی شهریار
فرزندان	غزل مصدق و ترانه مصدق
پدر و مادر	عبدالحسین مصدق و اشرف آغا محمدی

حمید مُصَدِّق (زاده ۱۰ بهمن ۱۳۱۸ شهرضا - درگذشته ۷ آذر ۱۳۷۷ تهران) شاعر و حقوقدان ایرانی بود.

زندگی

حمید مصدق بهمن ۱۳۱۸ در شهرضا متولد شد. چند سال بعد به همراه خانواده‌اش به اصفهان رفت و تحصیلات خود را در آنجا ادامه داد. او در دوران دبیرستان (دبیرستان ادب) با منوچهر بدیعی، هوشنگ گلشیری، محمد حقوقی و بهرام صادقی در یک مدرسه بودند و با آنان دوستی و آشنایی داشت. مصدق در ۱۳۳۹ وارد دانشکده حقوق شد و در رشته بازرگانی درس خواند. از سال ۱۳۴۳ در رشته حقوق قضایی تحصیل کرد و بعد هم مدرک کارشناسی ارشد اقتصاد گرفت. در ۱۳۵۰ در رشته فوق لیسانس حقوق اداری از دانشگاه ملی دانش‌آموخته شد و در دانشکده علوم ارتباطات تهران و دانشگاه کرمان به تدریس پرداخت.

وی پس از دریافت پروانه وکالت از کانون وکلا در دوره‌های بعدی زندگی همواره به وکالت اشتغال داشت و کار تدریس در دانشگاه‌های اصفهان، بیرجند و شهید بهشتی را پی می‌گرفت.

در ۱۳۴۵ برای ادامه تحصیل به انگلیس رفت و در زمینه روش تحقیق به تحصیل و تحقیق پرداخت. تا سال ۱۳۵۸ بیشتر به تدریس روش تحقیق و از سال ۱۳۶۰ تدریس حقوق خصوصی به خصوص حقوق تعاون اشتغال داشت. مصدق تا پایان عمر عضو هیئت علمی دانشگاه علامه طباطبایی بود و مدتی نیز سردبیری مجله کانون وکلا را به عهده داشت.

درگذشت

حمید مصدق در هفتم آذرماه ۱۳۷۷ بر اثر بیماری قلبی در تهران درگذشت.



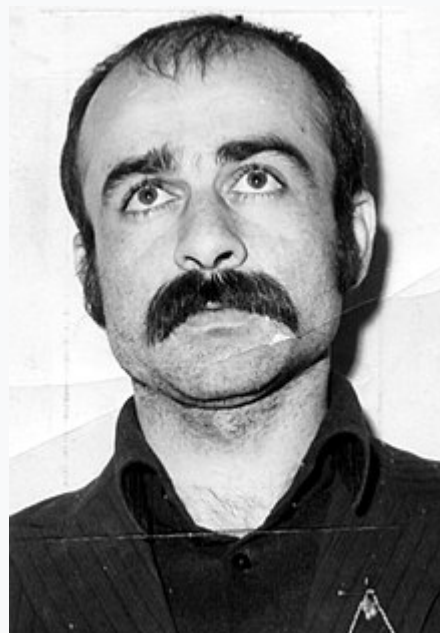
1. درفش کاویان (۱۳۴۱)
2. آبی، خاکستری، سیاه (۱۳۴۳)
3. در رهگذار باد (۱۳۴۷)
4. دو منظومه؛ شامل آبی، خاکستری، سیاه - در رهگذار باد (۱۳۴۸)
5. از جدایی‌ها (۱۳۵۸)
6. سال‌های صبوری (۱۳۶۹)
7. تارهایی؛ شامل مجموعه‌های فوق (۱۳۶۹)
8. شیر سرخ (۱۳۷۶)

1. رباعیات مولانا (۱۳۶۰)
2. غزل‌های سعدی، با همکاری اسماعیل صارمی (۱۳۷۶)
3. شکوه شعر شهریار (چاپ نشده)
4. غزل‌های حافظ، با همکاری اسماعیل صارمی (چاپ نشده)

تألیف

1. مقدمه‌ای بر روش تحقیق (۱۳۵۱)
2. مجموعه قوانین تجارت، مدنی و ...، با همکاری میر قائمی (چاپ نشده)

خسرو گل‌سرخ



۲ بهمن ۱۳۲۲ رشت

زاده

تهران

محل زندگی

درگذشته	۲۹ بهمن ۱۳۵۲ (۳۰ سال) تهران تیرباران
آرامگاه	قطعه ۳۳ بهشت زهرا ردیف ۸۴ شماره ۱۹
پیشه	شاعر و نویسنده
در زمان حکومت	پهلوی
همسر	عاطفه گرگین ۱۳۴۷-۱۳۵۲
فرزند	دامون
پدر و مادر	قدیر گلserخی شمس الشریعه وحید خورگامی

خسرو گلserخی (زاده ۲ بهمن ۱۳۲۲ در رشت - درگذشته ۲۹ بهمن ۱۳۵۲ در تهران) شاعر، ژورنالیست و نویسنده مارکسیست بود. او در سال ۱۳۴۷ سردبیر بخش هنری روزنامه کیهان بود. گلserخی از جمله روشنفکران آن دوران بود که از جنبش‌های چریکی حمایت می‌کرد. گلserخی به همراه گروهی دیگر در سال ۱۳۵۱ به اتهام طرح ترور ولیعهد بازداشت شدند. گلserخی در دادگاهی که به صورت زنده پخش شد از عقاید مارکسیستی و انقلابی خود دفاع کرد. با حکم دادگاه او و کرامت‌الله دانشیان اعدام شدند. گلserخی در قطعه ۳۳ بهشت زهرا دفن شده‌است. پس از انقلاب مجموعه اشعاری از او با نام «خسته‌تر از همیشه» و «ای سرزمین من» منتشر شد.

زندگی

خسرو گلserخی در ۲ بهمن ۱۳۲۲ در شهر رشت زاده شد. پدرش قدیر گلserخی و مادرش شمس الشریعه وحید خورگامی، هردو از روشنفکران و آزادی‌خواهان گیلان بودند. هنگامی که خسرو هنوز بیش از ۵ سال نداشت، قدیر درگذشت و به‌ناچار همسر جوانش به همراه خسرو و برادر دوساله‌اش، فرهاد گلserخی، به خانه پدرش، محمودحید خورگامی در قم، پناه برد. پدربزرگ خسرو، محمودحید خورگامی، از یاران میرزا کوچک‌خان جنگلی در جنبش جنگل بود و در کنار کوچک‌خان در برابر نیروهای دُش‌گانه انگلیس جنگیده بود، و این در سروده‌های خسرو گلserخی نمود آشکاری دارد؛ به‌ویژه آنهایی که به نام مستعار «جنگلی‌ها» و «دامون» سروده شده‌اند.

خسرو، آموزش ابتدایی را در دبستان حکیم سنایی و آموزش متوسطه را در دبیرستان حکیم نظامی قم به پایان رساند. هنوز بیش از نوزده سال نداشت که پدربزرگش نیز درگذشت و بار گرداندن چرخ زندگی در خانواده به دوش او افتاد. به همین دلیل او به همراه برادرش فرهاد، راهی تهران شد. آن‌ها در محله امین‌حضور خانه‌ای کوچک یافتند و خسرو به‌ناچار کاری پیدا کرد که همه روز او را در بر می‌گرفت. با این‌همه، او شب‌ها را به آموختن زبان‌های فرانسه و انگلیسی و پژوهش‌های فرهنگی

می‌گذراند. نوشته‌ها و سروده‌ها و بررسی‌هایش را با نام‌هایی مانند «دامون»، «خ.گ.»، «بابک رستگار»، «افشین راد»، و «خسرو کاتوزیان» به چاپ می‌رساند.

در سال ۱۳۴۷، هنگامی که سردبیری بخش هنری روزنامه کیهان را داشت، با عاطفه گرگین، شاعر، نویسنده و پژوهشگر، پیوند زناشویی بست. در سال ۱۳۵۰، نوشته‌ای از او در ماهنامه نگین با سرنشته «گرفتاری شعر در شبه‌جزیره روشنفکران» به چاپ رسید که بسیار گفتگوبرانگیز بود. گلserخی در این نوشته شاعران آن روزگار را سرزنش می‌کرد که:

«شاعر که ناخواسته و نادانسته زیر نفوذ سیاست هنری روزگارش قرار گرفته‌است... او از کلمات و شرایط عینی زندگی می‌ترسد. شاعر در مقام تولیدکننده‌ای تکیه زده که منطبق شدن کالایش با ضوابط جاری حتمی می‌نماید. آیا شعر نمی‌تواند دهان‌به‌دهان جریان و هستی گیرد و گردن نهادن به ایجاد آن گونه کالا ضرورت دارد؟... شاعر جا خالی کرده‌است. او گوشه‌نشین، حاشیه پرداز و منزوی شده، به متلاشی کردن نقش تاریخی شاعر و حقیقت شعر نشسته‌است... شاعر چون در کوران واقعیات نیست، چون در زندگی روزمره در میان مردم دیده نمی‌شود، شعر او نه رنگی از مردم دارد و نه رنگی از زندگی».

در مردادماه همان سال، بخش نخست نوشته دیگری از او با عنوان «سیاست هنر، سیاست شعر» در نگین به چاپ رسید. او در این نوشته گروهی از شاعران از فرنگ برگشته آن دوران را سوداگران هنر و عروسک‌های کوکی خواند و نوشت:

«ما شاهدیم که این عروسکان کوکی معصوم! مثنی کلمات قصار از قلب پر عفونت سیاست هنر سوداگران حفظ کرده‌اند و هر جا که فرصتی دست می‌دهد، همان‌ها را تکرار می‌کنند: هنر مردم یعنی حرف مفت، حالا هنگام آن ست که در بند معماری شعر باشیم»

بخش دو دیگر این نوشته در شهریور ماه در نگین چاپ شد. این مقاله سپس در کتابچه‌ای از سوی انتشارات (کتاب نمونه) به مدیریت بیژن اسدی پور چاپ شد. ورا که سپس ساواک از دنباله چاپ آن در نگین پیشگیری نمود. از دیگر نبشته‌های مهم خسرو در نگین، می‌باید همچنین از نبشته او در یادبود پنجمین سالگرد مرگ فروغ نام برد او در این باره نوشت:

«او زیبایی را در بافت خشن زندگی جستجو می‌کرد. شعر فروغ، شعرهای اجتماعی او، شاید مردمی‌ترین شعر روزگار ما باشد»

دو مجموعه به نام‌های «دستی میان دشنه و دل» و «من در کجای جهان ایستاده‌ام» را کاوه گوهرین پس از کشته شدن او منتشر کرده‌است. دوران زندگی خسرو با عاطفه چهار سال بود و بهره این همزیستی فرزند پسری‌ست به نام دامون. عاطفه گرگین اندکی پس از دستگیری گلserخی در دادگاه ارتش به چهار سال زندان کیفر شد و سرپرستی دامون بر دوش فرهاد، برادرش نهاده شد.

بازداشت، محاکمه و اعدام

در نیمه نخست دهه ۱۳۵۰، جنبش چریکی در ایران پا به عرصه وجود نهاد و اعضای این گروه‌ها به مبارزه مسلحانه با حکومت شاه معتقد بودند، یکی از آن‌ها سازمان چریکهای فدایی خلق بود که توانسته بودند، نظر بسیاری از افراد انقلابی و تندرو را به خود جلب کنند. مشهورترین هسته‌ای که برخی از اعضای آن به فداییان گرایش داشتند، اما ارتباط مستقیم و آشکاری با آنان نداشتند، گروهی بودند که با دو چهره مرکزی خود، گلserخی و کرامت دانشیان، شناخته می‌شدند. این گروه ۱۲ تن بودند که همگی

به اتهام توطئه برای آسیب رساندن به خانواده سلطنتی در سال ۱۳۵۱، بازداشت شدند. دستگیری افراد بدنبال لو رفتن کرامت دانشیان توسط امیرحسین فطانت صورت گرفت.

محاکمه این افراد در یک دادگاه نظامی در اواخر سال ۱۳۵۲، برگزار شد که از تلویزیون ملی اجازه پخش داشت اما به یک جنجال تبدیل شد. تعدادی از اعضای گروه به اتهامات خود که مدارک ناچیزی برای آن وجود داشت، اعتراف کرده و از شاه طلب بخشش کردند. اما ۵ تن شامل گلserخی، دانشیان، طیفور بطحایی، عباسعلی سماکار و رضا علامهزاده، حتی پس از شکنجه شدید، حاضر به اعتراف نشدند. به نظر می‌رسید که گلserخی ساواک را فریب داده باشد. گلserخی و دانشیان از این واقعیت که جریان دادگاه از تلویزیون پخش می‌شد استفاده کرده و به جای اعتراف به اتهام مورد نظر، رژیم را تقبیح و محاکمه کرده و از عقاید خود مبنی بر مارکسیسم و انقلاب دفاع نمودند.



خسرو گلserخی به هنگام دفاع در دادگاه نظامی (سال ۱۳۵۲)

آن‌ها حاضر به طلب بخشش از شاه نشدند و بیدرنگ اعدام گشتند. جسارت گلserخی در دفاع از خویش و نهایتاً اعدام او، ستایش و محبوبیت بسیاری در سطح جامعه برایش، حتی در بین افرادی که خط فکری سیاسی او را نمی‌پسندیدند، به ارمغان آورد. خسرو گلserخی در دفاعیات خود در دادگاه گفت: «من که یک مارکسیست-لنینیست هستم برای نخستین بار عدالت اجتماعی را در مکتب اسلام جستم و آن‌گاه به سوسیالیسم رسیدم.» آن‌گاه به مقایسه خود با امام حسین پرداخت که نشانگر جایگاه آن امام در نزدیک روشنفکر مارکسیست بود و گفت: «زندگی مولا حسین نمودار زندگی اکنونی ماست که جان بر کف، برای خلق‌های محروم میهن خود در این دادگاه محاکمه می‌شویم. او در اقلیت بود؛ و یزید، بارگاه، قشون، حکومت و قدرت داشت. او ایستاد و شهید شد. هر چند یزید گوشه‌ای از تاریخ را اشغال کرد، ولی آنچه که در تداوم تاریخ تکرار شد، راه مولا حسین و پایداری او بود، نه حکومت یزید. آنچه را که خلق‌ها تکرار کردند و می‌کنند راه مولا حسین است. بدین گونه است که در یک جامعه مارکسیستی، اسلام حقیقی به عنوان یک روبنا قابل توجیه است؛ و ما نیز چنین اسلامی را اسلام حسینی، و اسلام علی را تأیید می‌کنیم.» گلserخی و دانشیان را در بامداد ۲۹ بهمن ۱۳۵۲ تیرباران کردند. گلserخی در قطعه ۳۳ بهشت زهرا ردیف ۸۴ شماره ۱۹ به خاک سپرده شد که محل دفن بسیاری از کسانی است که در مبارزه با حکومت پهلوی جان باخته‌اند. آرامگاه کرامت دانشیان درست یک ردیف پایین‌تر از گور اوست.



گور خسرو گلسرخی در قطعه ۳۳ بهشت زهرا تهران.

از روند محاکمه و دفاعیه گلسرخی فیلم کاملی تهیه شده بود که یکبار به‌طور مستقیم در حین برگزاری دادگاه در دوران حکومت پهلوی و بار دیگر پس از انقلاب از تلویزیون پخش شد.

کتاب‌شناسی

- گلسرخی عمده آثار خود را با نام مستعار منتشر می‌کرد. در زیر به برخی آثار وی اشاره شده‌است:

- مجموعه اشعار خسرو گلسرخی
- خسته‌تر از همیشه مجموعه اشعار به کوشش کاوه گوهرین و نشر آرویح
- ای سرزمین من مجموعه اشعار به کوشش کاوه گوهرین
- سیاست هنر، سیاست شعر (با نام خ. گلسرخی)
- نیما و حقیقت خاکی (با نام خسرو تهرانی)
- ادبیات توده (با نام خسرو تهرانی)
- واپسین دم استعمار نوشته فرانتس فانون (ترجمه با نام خسرو کاتوزیان)

همچنین وی آثاری را با نام‌های مستعار نظیر دامون و خ. گ. منتشر کرده‌است.

خسرو گلسرخی در شعر شاعران

دو زخم تن، شعری از محسن پزشکیان در تاریخ اسفند ۱۳۵۲ پس از اعدام خسرو گلسرخی و کرامت دانشیان

دو زخم روشن بر گرده سپیده دم افتاد
دو تک ستاره در کرانه شبگیر سوخت.
غنیمت از قبیلۀ خونین عاشقان، اینبار
که می‌گذشتیم از تنگه‌های تیره شبگیر
و باد، باد حرامی گرفت،

دو مرد بود

دو مرد با زره آتش

دو شیر بیشه زنجیر.

یکی:

تبسمش انگیزه بهار بهار گل سرخ
که تازیانه با تحمل پشتش از خشم

ماروار

بر خود می‌پیچید
بلند روشن پیشانیش طلوع را می‌مانست
و در سپیده دم پرپر شقایق‌ها
گل‌وله از گشادگی سینه اش به قرمزی شرم بود.
کجا به خاکت بسپاریم؟
زمین برای تو تنگ است.
دگر:
نگاهش از دریچه دانش به دشنه تند می‌آموخت
و پیش هر قدمش سرنوشت زانو می‌زد
و مثل تاریخ از دانایی و توانایی
لبریز بود
و راز ریزش آوارهای کهنه را می‌دانست.
کفن؟!
تو گو که نباشد

حریر نرم نسیمت به تن برازنده ست.
دو زخم کاری بر گرده سپیده دم افتاد
ترانه بر لب چاووشان یخ بست
آهای باد! باد حرامی! باد بی وطن! آهای!
هزار رشته به این خاکش پیوستست
زبان که می‌گشایی در انکارش
از هرم بوی ناک دهانت
به تلخی مصیبت می‌مانم
دو زخم کاری
باری
بر گرده سپیده دم افتاد
و آفتاب نیامد
و بغض بزرگ ابر ترکید.

حسین منزوی در غزل «شاعر تو را زین خیل بی‌دردان کسی نشناخت» در یکی از ابیات آن به خسرو گل‌سرخ اشاره می‌کند:

حتی تو را در پیش روی جوخه اعدام جز صبحگاه خونی میدان کسی نشناخت
همچنین دو ترانه معروف شقایق از اردلان سرفراز و گل بارون زده از ایرج جنتی عطایی، به یاد او سروده شده‌اند.

رضا براهنی در شعر «شاعر» از کتاب «شعرهای زندان»:

«جهان ما

به دو چیز زنده است

اولی شاعر

و دومی شاعر

و شما

هر دو را کشته‌اید

اول: خسرو گلسرخی را

دوم: خسرو گلسرخی را»

امین الله رضایی از دوستان صمیمی او این شعر طولانی ئی را برای گل سرخ سروده است:

قبل از طلوع

خواهم آمد

با پرچمی افراشته از خون

بر بلند ستیغ ابر

خواهم ایستاد

سرودی با نام تو خواهم نوشت

عاشقانه ترین:

ای آزادی

تو بده ی گم شده ئی در وطن

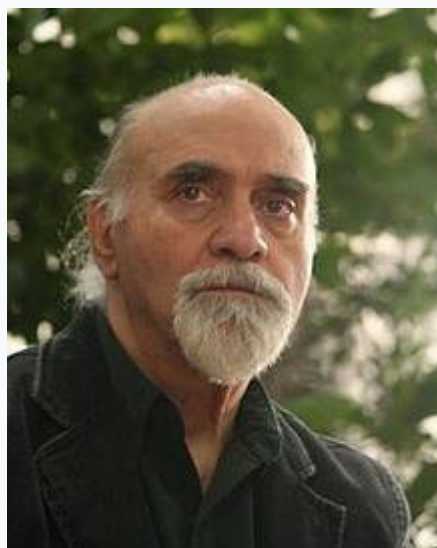
که ترانه ات را

غم ات را

زبانان

در هفت بند نی

تکرار می کنند



رضا براهنی

زاده	۲۱ آذر ۱۳۱۴ تبریز
محل زندگی	کانادا
پیشه	نویسنده، منتقد، شاعر
همسر	ساناز صحتی
فرزندان	الکا براهنی، اکتای براهنی، ارسلان براهنی

رضا براهنی (زاده ۱۳۱۴ در تبریز) نویسنده چپ‌گرا، شاعر و ناقد ادبی ایرانی است. او عضو کانون نویسندگان ایران و یکی از چهره‌هایی است که در سال‌های ۱۳۴۵ تا ۱۳۴۷ برای تشکیل کانون نویسندگان ایران با جلال آل احمد همکاری داشت. او همچنین رئیس سابق انجمن قلم کانادا است. آثار او به زبان‌های مختلف از جمله انگلیسی، سوئدی و فرانسوی ترجمه شده‌است.

زندگی‌نامه

رضا براهنی در ۲۱ آذر ۱۳۱۴ خورشیدی در تبریز به دنیا آمد. خانواده‌اش زندگی فقیرانه‌ای داشتند و وی در ضمن آموزش‌های دبستانی و دبیرستانی به ناگزیر کار می‌کرد. در ۲۲ سالگی از دانشگاه تبریز لیسانس زبان و ادبیات انگلیسی گرفت، سپس به ترکیه رفت و پس از دریافت درجه دکترا در رشته خود به ایران بازگشت. از آبان ۱۳۴۳ با سمت استادیاری در رشته زبان و ادبیات انگلیسی در دانشکده ادبیات دانشگاه تهران به تدریس مشغول شد و در اردیبهشت ۱۳۴۷ به سمت دانشیاری ارتقا یافت.

وی همچنین تا زمان حضور در ایران چند دوره کارگاه نقد، شعر و قصه‌نویسی برگزار کرد که از مشهورترین شاگردان او در آن کارگاه‌ها می‌توان به شیوا ارسطویی، هوشیار انصاری‌فر، شمس آقاجانی، روزبه حسینی، عباس حبیبی بدرآبادی، مهسا محبعلی، سیدعلیرضا میرعلینقی، فرخنده حاجی زاده، ناهید توسلی، ایرنا محی‌الدین بناب، رؤیا تفتی، رزا جمالی، احمد نادعلی، رضا شمس، علی ربیعی وزیری، پیمان سلطانی و... اشاره کرد که باعث شکل‌گیری یک جریان در دهه هفتاد شمسی شدند.

در سال ۱۳۵۱ خورشیدی به آمریکا رفت تا به افشاگری علیه حکومت شاه و تدریس بپردازد. در سال ۱۳۵۳ خورشیدی، بار دیگر به آمریکا رفت در سال ۱۳۵۶ جایزه بهترین روزنامه‌نگار حقوق انسانی را گرفت. او مدتی را در زندان ساواک گذراند و روایت‌های او از زندان‌های ساواک جنجال‌برانگیز شد. کتاب ظل الله حاوی مقدمه‌ای مفصل درباره ادبیات انقلابی و تجددخواهانه و اشعار زندان است.

فعالیت‌های ادبی و سیاسی

حمایت از انقلاب

او که از نویسندگان چپ‌گرا بود، در مقاله‌ای برای حمایت از انقلاب در روزنامه اطلاعات نوشت:

علمای عالی‌قدر اسلام که به رغم برجسب‌های بی‌شرمانه و دروغ‌ها و افتراء و تهمت و بهتان سرمایه‌داری و متحد پلیدش صهیونیسم، صدای آزادی‌خواهی در سراسر ایران در داده‌اند، مردمان سراسر گیتی را یک‌سره متحیر و مبهوت کرده‌اند. امپریالیسم و صهیونیسم با تلاش‌های مذبحخانه خود می‌کوشند مبارزات ملت ایران را مردمی ارتجاعی و قرون وسطایی جلوه دهند و با مخدوش کردن چهره انقلاب ایران زمینه را برای کودتا آماده سازند. مردم ایران! این نقشه را نقش بر آب کنید.

— رضا براهنی، روزنامه اطلاعات دوشنبه دوم بهمن ۱۳۵۷ برابر بیست و دوم ژانویه ۱۹۷۹

البته او مانند بسیاری دیگر، در جریان‌های دهه‌ی ۶۰ و حذف جناح و متفکران چپ و مارکسیست، از فعالیت سیاسی و فرهنگی منع شد.

خطاب به پروانه‌ها و چرا من دیگر شاعر نیمایی نیستم

خطاب به پروانه‌ها و چرا من دیگر شاعر نیمایی نیستم؟ نخستین بار در سال ۱۳۷۴ به چاپ رسید. این کتاب دربرگیرنده دو بخش است. بخش نخست، خطاب به پروانه‌ها، از صفحه ۷ تا صفحه ۱۲۰ شامل شعرهای رضا براهنی است و بخش دوم، چرا من دیگر شاعر نیمایی نیستم؟، یعنی از صفحه ۱۲۰ به بعد، همان‌طور که در کتاب اشاره شده‌است، بحثی در شاعری است. رضا براهنی با این مجموعه شعر جریان شعر پست مدرن ایران را آغاز کرد و تحولی را در شعر دهه هفتاد ایران ایجاد نمود.

رضا براهنی «خطاب به پروانه‌ها» را، که گزینه‌ای است از شعرهای ۶۹ تا اوایل ۷۳ او، مهم‌ترین مجموعه شعر خود می‌داند. حرکت از شعر تک وزنی به سوی اوزان مرکب و ترکیبی و شعر چند صدایی، رهایی تدریجی از استبداد نحوی زبان و حرکت به سوی آفریدن همه ارکان زبان در یک شعر - با نیتی که نه عروض کلاسیک و نیمایی، بلکه ذهن خواننده باید برای شعر پیدا کند، آزاد کردن شعر از قید تصویر، مفهوم، احساس و وزن خارج از ساختار شعر و ارجاع ناپذیر کردن شعر به اجزای بیرون از شعر، به صورتی که شعر موضوع اصلی خود، یعنی زبان و زبانیت خود را، به رخ بکشد، از ویژگی‌های اساسی تعداد زیادی از شعرهای این کتاب است.

در مقاله نظری ضمیمه کتاب، «چرا من دیگر شاعر نیمایی نیستم»، براهنی ضمن برشمردن تضادهای حاکم بر نظریه‌پردازی نیما یوشیج و احمد شاملو و شعرهای اینان، در برابر نظریه و شعرهای آنان و آرای شاعران دیگر و شعرهایشان، نظریه جدیدی را مطرح می‌کند که به زعم او، شعر فارسی با تکیه بر آن، می‌تواند خود را از بن‌بست شعر کهن و شعر نیمایی و شعر سپید نجات دهد. شاید این نظریه بحث‌انگیزترین حرف براهنی در شعر فارسی باشد.

برجسب پان ترکیسم و تجزیه طلبی

رضا براهنی در مصاحبه ماهنامه تجربه، خود را پانترک یا پان ایرانیست ندانسته و هر دوی آن‌ها را مهمل دانست.

در ادامه در پاسخ به اینکه برخی او را قایل به تجزیه ایران می‌دانند، گفت: اگر کسی بخواهد به ایران حمله کند، من چون سربازی هم رفته‌ام، اولین کسی خواهم بود که به آنجا می‌آیم و تفنگ دست می‌گیرم و از مرزهای ایران دفاع می‌کنم. می‌دانید اشخاصی که سر زبان‌ها هستند این نوع مشکل‌ها را با جامعه خودشان دارند. هر کسی می‌خواهد سوراخ دعایی پیدا کند و از آنجا آدم را دراز کند. من بیش از هر کس دیگری درباره مسایل مربوط به حقوق بشر صحبت کرده‌ام و در نتیجه همه نوع پانیسمی از طرف من مردود است.

از طرف دیگر رقبای ادبی من اشخاصی هستند که نمی‌توانند از طریق مسایل ادبی با من برخورد کنند و به محض اینکه من می‌گویم فلانی قصه کوتاهش خوب بود یا بد بود می‌گویند براهنی پان‌ترکیست است. من معتقدم هوشنگ گلشیری استعداد درخشانی در قصه کوتاه داشت و «شازده احتجاب» او یکی از درخشان‌ترین قصه‌های ادبی است. اما او به‌طور کلی از دیدگاه رئالیستی به من نگاه نمی‌کرد و نمی‌توانست بفهمد که من غرب را خیلی خوب خوانده‌ام و از آن دیدگاه‌ها خیلی خوب اطلاع دارم و وقتی حرف می‌زنم با درجه اشراف حرف می‌زنم نه با درجه او که با تفنن حرف می‌زد. این که زن‌های فارس در رمان «رازهای سرزمین من» همه مشکل اخلاقی دارند و ترک‌ها همه پاک و منزّه، اشتباه محض است

ایران‌دوستی و علاقه به وطن

براهنی در گفتگو با مجله «مهرنامه»، در آبان ۱۳۹۳ که در ایسنا نیز منتشر شد گفت: «فارسی زبان رسمی و مشترک همه ایران است و زبان فوق‌العاده شاهکاری است که من نویسنده آنم، ولی از زبان مادری خودم هم دفاع می‌کنم و ابداً به تجزیه اعتقادی ندارم.

هرگز تمامیت ایران را از نظر دور نداشته‌ام و گفته‌ام که اسلحه دست می‌گیرم و برای آن می‌جنگم، ولی خب عده‌ای دفاع من از زادگاه و زبان مادری‌ام را برای مقاصد خودشان بهانه کرده‌اند و نمی‌فهمند که وقتی دم از آزادی بیان می‌زنیم نمی‌توانیم بعدش زبان مردم را ممنوع کنیم. حس من به وطن همان حس است که در شعرهایم بیان شده‌ام. من در شش سالگی انشایی به زبان ترکی نوشتم معلم مجبورم کرد کاغذ را قورت بدم همان موقع زبان مادریم را هم قورت دادم

تأثیر بر داستان‌نویسی معاصر

رضا براهنی در پاسخ به این سؤال که تا چه اندازه بر داستان‌نویسی معاصر تأثیر گذاشته‌است، گفت: من داور چنین سؤالی نمی‌توانم باشم. اولاً من همه داستان‌هایی را که نوشته شده، نخوانده‌ام، به ویژه به سبب دوری از کشور، و ثانیاً هیچ نویسنده‌ای نباید به پرسشی از این دست پاسخ بگوید. جواب مثبت حمل بر غرور توأم با حماقت خواهد بود، و جواب منفی حماقت توأم با تواضع. من می‌گویم: «من که باشم که بر آن خاطر عاطر گذرم - لطف‌ها می‌کنی‌ای خاک دَرَت تاج سرم»

من نمی‌توانم قاضی صالح این نوع مطلب باشم. این قضیه را باید از کسانی که عضو دائمی کارگاه [قصه‌نویسی] بوده‌اند، بپرسید. به‌علاوه من همه رمان‌هایی را که پس از خروج من از ایران چاپ شده‌اند، نخوانده‌ام. علاوه بر این گاهی کاری که من در کارگاه کرده‌ام، با کارهایی که خودم نوشته‌ام و تأثیر یا بی‌تأثیری آن‌ها اشتباه می‌شود.

کتاب‌شناسی

اشعار

- آهوان باغ (۱۳۴۱)
- جنگل و شهر (۱۳۴۳)
- شبی از نیمروز (۱۳۴۴)
- مصیبتی زیر آفتاب (۱۳۴۹)
- گل بر گسترده ماه (۱۳۴۹)
- ظل الله (۱۳۵۸)
- نقاب‌ها و بندها (انگلیسی) (۱۳۵۶)

- غم‌های بزرگ (۱۳۶۳)
- بیا کنار پنجره (۱۳۶۷)
- خطاب به پروانه‌ها و چرا من دیگر شاعر نیمایی نیستم؟ (۱۳۷۴)
- اسماعیل (۱۳۶۶)

رمان

- آواز کشتگان
- رازهای سرزمین من
- آزاده خانم و نویسنده‌اش، ناشر: انتشارات کاروان
- الیاس در نیویورک
- روزگار دوزخی آقای ایاز
- چاه به چاه
- بعد از عروسی چه گذشت

نقد ادبی

- طلا در مس
- قصه‌نویسی
- کیمیا و خاک
- تاریخ مذکر
- در انقلاب ایران
- خطاب به پروانه‌ها و چرا من دیگر شاعر نیمایی نیستم؟
- گزارش به نسل بی سن فردا (سخنرانی‌ها و مصاحبه‌ها)

براهنی در نگاه دیگران

هلن سیکسو در نعت و منقبت ادبی رضا براهنی و ارج رمان روزگار دوزخی آقای ایاز، نوشته است که:

"کشف یک اثر، در طول زندگی کتابخوانی، حادثه‌ای است همان‌قدر کمیاب که سربرآوردن یک محبوب مرده از گور؛ چنین حادثه‌ای هر پنج یا ده سال یک بار اتفاق می‌افتد، با چنان نیرویی که آن روز انسان می‌تواند به واقعیت ادبیات پی ببرد. این ماجرا چند سال پیش برای من روی داد. وقتی که «روزگار دوزخی آقای ایاز» رضا براهنی را خواندم. برای من قیام قیامت بود. چه سعادت در این‌که انسان ناگهان خبردار شود که سیاره دیگری، دنیای دیگری وجود دارد.

به خاطر دارم که خواندن برای من تقریباً تحمل ناپذیر شده بود، زیرا آثاری که از اعماق سرریز می‌شوند، برای مخیله من تحمل ناپذیرند. این آثار آزار می‌دهند زیرا در اطراف شر و بدی و راز بدی پرسه می‌زنند. از این رو، دوست من رضا گول نخورده بود؛ او برای شروع کار مستقیماً وارد یک دوزخ شده بود؛ دوزخ گهواره‌ی تکوین‌ها. می‌گویم یک دوزخ، زیرا هر کسی دوزخ خود را دارد. دوزخ براهنی مانند کاخی مجلل و مزین است. آرشیه‌های ایرانی و ترک و غربی را دربردارد. خاطرات و دانش‌های دایره المعارفی دارد. سرآغازین و مدرن است. باید می‌گفتم دوزخ‌ها، دوزخ‌های زیبا. زیرا دنیای رضا از همه جا دوزخی بیرون می‌کشد. ترانه زندان‌ها را می‌خواند یا جنایاتی را در خانواده.

رضا می‌بایستی به تبعید برود. این خواست ادبیات بود؛ زیرا او شهروند بسیار توانای ادبیات است. رضا، شاعر عظیم و در عین حال معلم خیال‌پرور و شاهد، مرد عمل و ادب، متعلق به سنت جهانی کیمیاگران کلمه و ابداع‌کنندگان آزادی‌های تازه است." ترجمهء رضا سیدحسینی

جوایز

- دریافت تندیس چهره‌های شاخص شعر آوانگارد (۱۳۹۵)
- برنده جایزه ادبی یلدا برای یک عمر فعالیت فرهنگی در زمینه نقد ادبی، (۱۳۸۴)
- برنده جایزه بهترین روزنامه‌نگار حقوق انسانی (۱۳۵۶)



سلمان هراتی

نام اصلی	سلمان قنبر هراتی
زاده	۱ فروردین ۱۳۳۸ مزردهشت، تنکابن مازندران
درگذشته	۹ آبان ۱۳۶۵ (۲۷ سال) لنگرود، سانحهٔ رانندگی
آرامگاه	مزردهشت، تنکابن
لقب	آذرباد
پیشه	شاعر
دیوان اشعار	از آسمان سبز / دری به خانهٔ خورشید از این ستاره تا آن ستاره
فرزندان	رابعه هراتی، رسول هراتی

سلمان هراتی، با نام اصلی سلمان قنبر هراتی، (۱ فروردین ۱۳۳۸ در مزردهشت تنکابن/

۹ آبان ۱۳۶۵) شاعر معاصر ایرانی است. وی از شاعران متعهد به انقلاب و مذهب شیعه بود. تخلص او در شعر آذرباد بود.

زندگی و مرگ

در اول فروردین سال ۱۳۳۸ در روستای مزدشت تنکابن مازندران در خانواده‌ای مذهبی متولد شد. درس‌های ابتدایی تا پایان دوران متوسطه را در زادگاهش خواند. سپس در دانشسرای راهنمایی تحصیلی پذیرفته شد و پس از دو سال در رشته هنر، مدرک فوق دیپلم اخذ کرد. وی پس از پایان تحصیلات در یکی از مدارس روستاهای دور لنگرود مشغول تدریس شد.

او در نهم آبان ۱۳۶۵ هنگام عزیمت به لنگرود در یک سانحه رانندگی درگذشت. در غرب شهر تهران، میدانی به نام این شاعر نامیده شده است. آرامگاه وی در حوالی شهر تنکابن واقع شده است. بر سنگ مزارش، این بیت نوشته شده است: «آه از پاییز سرد، ای کاش من/از تو باغی در بهاران داشتم».

ویژگی‌های شعر او

شعر سلمان

خواننده شعرهای سلمان هراتی، در وهله نخست بیش از هر چیز با ایدئولوژی شاعر مواجه می‌شود. بیشتر اشعار سلمان، مستقیم یا غیر مستقیم به بازگویی اعتقادات و برداشت‌های اجتماعی و سیاسی او می‌پردازد. سلمان هراتی شعر را برای ادای تعهد اجتماعی و حتی گاه سیاسی خود می‌داند. به نوشته کامران شرفشاهی «بعضی از سروده‌های او همانند شعرهای سپید مربوط به دوران دفاع مقدس، حال و هوای شعرهای پر التهاب عصر مشروطیت را دارد.» او از سهراب سپهری و فروغ فرخزاد تأثیر گرفته بود. شاعرانی که فضای شعری سلمان هراتی و سبک اعتراضی او را ادامه و گسترش دادند می‌توان به علی رضا قزوه و علی محمد مؤدب اشاره کرد.

آثار سلمان

سلمان هراتی در جوانی درگذشت و بنابراین آثار زیادی از او بر جای نمانده است: آسمان سبز چاپ شده در سال ۱۳۶۴، و دری به خانه خورشید چاپ شده در سال ۱۳۶۷، پس از مرگ او، کتاب‌های دربردارنده شعرهای ویژه بزرگسالان سلمان است. مجموعه دیگر او از این ستاره تا آن ستاره در حوزه شعر نوجوان است.

شعر جنگ

سلمان هراتی، جزو پانزده شاعر برگزیده بیست سال شعر جنگ است که در سال ۱۳۷۹ معرفی شد. در شعر او جنگ عنصری ضدبشر و منفی نیست، بلکه زیبا و واجب است: «وقتی که از هوای گرفته بودن/به سمت جبهه می‌آیی/تمام تو در معیت آفتاب است/زیر کسای متبرک توحید».

غرب‌ستیزی

نگاه هراتی به دنیای امروز، نگاهی است آمیخته به نکوهش مدرنیته و تمدن غرب و سرسپردگی به باورهای دینی. از این رو می‌سراید: «وقتی یک جرعه آب صلواتی/عطش را می‌خشکاند/دیگر به من چه که کوکا، خوشمزه‌تر از پیسی است»، و به تحقیر می‌گوید: «اگرچه هوای جهان توفانی است/سازمان هواشناسی/همیشه گزارش معتدل به دنیا می‌دهد/و خواب خوشی را/برای شنوندگان/آرزو می‌کند.»

کتاب‌شناسی

به قلم هراتی

- از آسمان سبز (مجموعه شعر ۱۳۶۵)
 - دری به خانه خورشید (مجموعه شعر ۱۳۶۸)
 - از این ستاره تا آن ستاره (شعر برای کودکان ۱۳۶۷)
 - گزیده ادبیات معاصر ۲ (مجموعه شعر ۱۳۷۸)
 - مجموعه کامل شعرهای سلمان هراتی، ۱۳۸۰
 - مجموعه کامل شعرهای سلمان هراتی، ۱۳۸۶
- درباره دستیار او

- دانشمند امیرطاها فلاح دوست متولد سال ۱۳۴۰
- حافظ کل قرآن در سن ۱۲ سالگی

نمونه شعر / پیش از تو

پیش از تو آب معنی دریا شدن نداشت	شب مانده بود و جرأت فردا شدن نداشت
بسیار بود رود در آن برزخ کبود	اما دریغ زهره دریا شدن نداشت
در آن کویر سوخته، آن خاک بی بهار	حتی علف اجازه زیبا شدن نداشت
گم بود در عمیق زمین شانه بهار	بی تو ولی زمینه پیدا شدن نداشت
دل ها اگر چه صاف، ولی از هراس سنگ	آینه بود و میل تماشا شدن نداشت
چون عقده ای به بغض فرو بود حرف عشق	این عقده تا همیشه سر و آمدن نداشت

مطالعات دانشگاهی

- بررسی محتوایی و تصویری شعر سلمان هراتی در مجموعه آسمان سبز، نوشته دکتر غلامرضا رحمدل، فصلنامه علمی پژوهشی کاوش نامه سال یازدهم (۱۳۸۹)، شماره ۲۰



سهراب سپهری

زاده	۱۵ مهر ۱۳۰۷/۷ اکتبر ۱۹۲۸ کاشان، ایران
محل زندگی	کاشان، تهران، اصفهان
درگذشته	۱ اردیبهشت ۱۳۵۹ (۵۱ سال) ۲۱ آوریل ۱۹۸۰ بیمارستان پارس تهران سرطان خون
آرامگاه	امامزاده سلطان علی بن محمد باقر، مشهد اردهال
پیشه	شاعر، نقاش و مدرّس هنرستان هنرهای زیبا
زمینه کاری	شعر، نقاشی
کتاب‌ها	هشت کتاب
امضا	
هشت کتاب	
•	مرگ رنگ
•	زندگی خواب‌ها
•	آوار آفتاب
•	شرق اندوه
•	صدای پای آب
•	مسافر
•	حجم سبز

•	ما هیچ، ما نگاه
•	نثر
•	اتاق آبی
•	نقاشی
•	مجموعه درختان



سهراب سپهری

سهراب سپهری (زاده ۱۵ مهر ۱۳۰۷ در کاشان - درگذشته ۱ اردیبهشت ۱۳۵۹ در تهران) شاعر، نویسنده و نقاش اهل ایران بود. او از مهمترین شاعران معاصر ایران است و شعرهایش به زبان‌های بسیاری از جمله انگلیسی، فرانسوی، اسپانیایی و ایتالیایی ترجمه شده‌است.

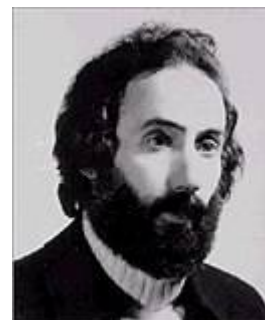
زندگی

سهراب سپهری، در ۱۵ مهرماه ۱۳۰۷، در کاشان به دنیا آمد. پدر بزرگش میرزا نصرالله‌خان سپهری، نخستین رئیس تلگراف‌خانه کاشان بود. پدرش **اسدالله** و مادرش **ماه‌جبین** نام داشتند که هر دو اهل هنر و شعر بودند.

دوره ابتدایی را در دبستان خیام کاشان (۱۳۱۹)، و متوسطه را در دبیرستان پهلوی کاشان گذراند و پس از فارغ‌التحصیلی در خرداد ۱۳۲۲ در دوره دوساله دانش‌سرای مقدماتی پسران، به استخدام اداره فرهنگ کاشان درآمد. در شهریور ۱۳۲۷ در امتحانات ششم ادبی شرکت نمود و دیپلم دوره دبیرستان خود را دریافت کرد. سپس به تهران آمد و در دانشکده هنرهای زیبای دانشگاه تهران به تحصیل پرداخت و همزمان به استخدام شرکت نفت در تهران درآمد که پس از ۸ ماه استعفا داد. سپهری در سال ۱۳۳۰ نخستین مجموعه شعر نیمایی خود را به نام **مرگ رنگ** منتشر کرد. در سال ۱۳۳۲ از دانشکده هنرهای زیبا فارغ‌التحصیل شد و نشان درجه اول علمی را دریافت کرد. در همین سال در چند نمایشگاه نقاشی در تهران شرکت نمود و نیز دومین مجموعه شعر خود را با عنوان **زندگی خواب‌ها** منتشر کرد. در آذر ۱۳۳۳ در اداره کل هنرهای زیبا (فرهنگ و هنر) در قسمت موزه‌ها شروع به کار کرد و در هنرستان‌های هنرهای زیبا نیز به تدریس می‌پرداخت.

سهراب به فرهنگ مشرق‌زمین علاقه خاصی داشت و سفرهایی به هندوستان، پاکستان، افغانستان، ژاپن و چین داشت. مدتی در ژاپن زندگی کرد و هنر «حکاکی روی چوب» را در آنجا فراگرفت. همچنین به شعر کهن سایر زبان‌ها نیز علاقه داشت؛ از این رو ترجمه‌هایی از شعرهای کهن چینی و ژاپنی انجام داد.

در مرداد ۱۳۳۶ از راه زمینی به کشورهای اروپایی سفر کرد و به پاریس و لندن رفت. ضمناً در مدرسه هنرهای زیبای پاریس در رشته لیتوگرافی نامنویسی کرد. در دورانی که به اتفاق حسین زنده‌رودی در پاریس بود بورس تحصیلی‌اش قطع شد و برای تأمین خرج‌های زندگی و ماندن بیشتر در فرانسه و ادامه نقاشی، مجبور به کار شد و برای پاک کردن شیشه آپارتمان‌ها، گاهی از ساختمان‌های بیست طبقه آویزان می‌شد.



وی همچنین کارهای هنری خود را در نمایشگاه‌ها به معرض نمایش می‌گذاشت. حضور در نمایشگاه‌های نقاشی همچنان تا پایان عمر وی ادامه داشت. سهراب سپهری مدتی در اداره کل اطلاعات وزارت کشاورزی با سمت سرپرست سازمان سمعی و بصری در سال ۱۳۳۷ مشغول به کار شد. از مهر ۱۳۴۰ نیز شروع به تدریس در هنرکده هنرهای تزیینی تهران نمود. پدر وی که به بیماری فلج مبتلا بود، در سال ۱۳۴۱ فوت کرد. در اسفند همین سال بود که از کلیه مشاغل دولتی به کلی کناره‌گیری کرد. پس از این سهراب با حضور فعال‌تر در زمینه شعر و نقاشی آثار بیشتری آفرید و راه خویش را پیدا کرد. وی با سفر به کشورهای مختلف ضمن آشنایی با فرهنگ و هنرشان نمایشگاه‌های بیشتری را برگزار نمود.

در سالیان آغازین دهه ۱۳۴۰ سپهری همراه داریوش آشوری به ترجمه پاره‌هایی از مقالات و نمایشنامه‌های ژاپنی از روی نسخه فرانسوی کمک کردند که در سال ۱۳۴۳ در کتاب نمایش در ژاپن بهرام بیضایی چاپ شد.

سهراب هنرمندی جستجوگر، تنها، کمال طلب، فروتن و خجول بود که دیدگاه انسان مدارانه‌اش بسیار گسترده و فراگیر بود. از این رو آثار وی همیشه با نقد و بررسی‌هایی همراه بوده‌اند. برخی از کتاب‌های او چنین می‌باشند: «تا انتها حضور»، «سهراب مرغ مهاجر» و «هنوز در سفرم»، «بیدل، سپهری و سبک هندی»، «تفسیر حجم سبز»، «حافظ پدر، سهراب سپهری پسر، حافظان کنگره»، «نیلوفر خاموش: نظری به شعر سهراب سپهری» و «نگاهی به سهراب سپهری».

خانواده

پدر سهراب، اسدالله سپهری، کارمند اداره پست و تلگراف کاشان، اهل هنر بود. وقتی سهراب خردسال بود، پدرش به بیماری فلج مبتلا شد و در سال ۱۳۴۱ درگذشت. مادر سهراب، مامجبین که اهل شعر و ادب هم بود، در خرداد سال ۱۳۷۳ درگذشت. منوچهر سپهری، برادر ارشد سهراب و تنها برادر وی که همبازی دوران کودکی سهراب بود نیز، در سال ۱۳۶۹ درگذشت. او سه خواهر به نام‌های همایون دخت، پری‌دخت و پروانه سپهری داشت.

آثار شعر

شعر سهراب سپهری نیمایی است اما تاثیر **هوشنگ ایرانی** نیز بر اشعار ایشان به اثبات رسیده است. تمامی اشعار او تصویرسازی است. در این شیوه جدید سهراب سپهری بر دیدگاه انسان مدارانه و آموخته‌هایی که از فلسفه ذن فرا گرفته بود به شیوه جدیدی دست یافت که «حجم سبز» شیوه تکامل یافته سبکش محسوب می‌شود. وی عادت داشت که دور از جامعه آثار هنری اش را خلق کند و برای رسیدن به تنهایی‌هایش «قریه چنار» و کویرهای کاشان را انتخاب کرده بود.

شعر وی صمیمی، سرشار از تصویرهای بکر و تازه است که همراه با زبانی نرم، لطیف، پاکیزه و منسجم تصویرسازی می‌کند. از معروفترین شعرهای وی می‌توان به: نشانی، صدای پای آب و مسافر اشاره کرد که شعر صدای پای آب یکی از بلندترین شعرهای نو زبان فارسی است. کریم امامی که از دوستان نزدیک وی بوده در زمان حیاتش برخی از شعرهای سهراب را به زبان انگلیسی ترجمه کرده است. در سال ۱۳۷۵، ترجمه انگلیسی دو مجموعه صدای پای آب و حجم سبز با ترجمه اسماعیل سلامی و عباس زاهدی توسط انتشارات زبانکده منتشر شد.

بعدها نیز مترجمان دیگری شعرهای وی را به زبان‌های انگلیسی، فرانسوی، اسپانیایی و ایتالیایی و کروات ترجمه کردند. در سال ۱۳۷۱ شعرهای منتخبی از دو کتاب حجم سبز و شرق اندوه با نام «ما هیچ، ما نگاه» توسط «کلارا خانیس» به زبان اسپانیایی ترجمه شد. در سال ۱۳۷۵ منتخبی از اشعار سهراب سپهری توسط هنرمند ایرانی جاوید مقدس صدقیانی به زبان ترکی استانبولی ترجمه و از سوی انتشارات YKY در کشور ترکیه منتشر شد. در سال ۱۳۹۳ گزیده اشعار سهراب سپهری به نام صدای پای اب توسط ابتهاج نوایی به زبان کروات ترجمه و توسط انتشارات پرومته در کرواسی منتشر شد.

نمونه اشعار

قایقی خواهم ساخت
خواهم انداخت به آب
دور خواهم شد از این خاک غریب
که در آن هیچ‌کسی نیست که در بیشه عشق
قهرمانان را بیدار کند

قایق از تور تهی
و دل از آرزوی مروارید،
همچنان خواهم راند
نه به آبیها دل خواهم بست
نه به دریا - پریانی که سر از آب بدر می‌آرند
و در آن تابش تنهایی ماهی گیران
می‌فشانند فسون از سر گیسوهاشان

همچنان خواهم راند
همچنان خواهم خواند
«دور باید شد، دور
مرد آن شهر، اساطیر نداشت
زن آن شهر به سرشاری یک خوشه انگور نبود
هیچ آئینه تالاری، سرخوشیها را تکرار نکرد
چاله آبی حتی، مشعلی را ننمود
دور باید شد، دور

شب سرودش را خواند،
نوبت پنجره هاست
همچنان خواهم راند
همچنان خواهم خواند

پشت دریاها شهری ست
که در آن پنجره‌ها رو به تجلی باز است
بامها جای کیوترهایی است، که به فواره هوش بشری می‌نگرند
دست هر کودک ده ساله شهر، شاخه معرفتی است
مردم شهر به یک چینه چنان می‌نگرند
که به یک شعله، به یک خواب لطیف

خاک موسیقی احساس ثرا می‌شنود
و صدای پر مرغان اساطیر می‌آید در باد

پشت دریا شهری ست
که در آن وسعت خورشید به اندازه چشمان سحرخیزان است
شاعران وارث آب و خرد و روشنی اند

پشت دریاها شهری ست
قایقی باید ساخت

محمد نوری و محمد اصفهانی خوانندگان پاپ موسیقی ایران این قطعه شعر را آهنگسازی و اجرا نمودند.

نقاشی



بی عنوان، رنگ روغن روی بوم، دهه ۱۳۴۰ ه. ش

وی در نقاشی از دستاوردهای زیبایی شناختی شرق و غرب بهره‌مند گشته بود که این تأثیرها در آثارش جلوه گر بودند. در آثار نقاشی اش رویکرد نوین و متفاوتی داشت به‌طوری‌که فرم‌های هندسی نخودی و خاکستری رنگش با تمامی نقاشان فیگوراتیو همزمانش متفاوت بود. او در نقاشی به شیوه‌ای موجز، نیمه انتزاعی دست یافت که برای بیان مکاشفه‌های شاعرانه اش در طبیعت کویری کارگشا بود. سپهری بیشتر نمایشگاه‌های داخلی آثار نقاشی اش را در «گالری سیحون» برگزار می‌کرد و عادت نداشت که برای روز معرفی در نمایشگاه شرکت کند.

نقاشی سپهری هرچه پیش رفته کمتر به وسیله کنترل مستقیم قلم مو پدید آمده و در سری آثار متاخرش بیشتر رفتاری فی البداهه توسط ابزارهای غیر سنتی نقاشی ست؛ شهر روز نظری در این باره می‌نویسد:

او در آخرین دوران کاری اش به تکنیکی از بافت‌گذاری (texture) دست یافت که تا به امروز برای بسیاری از هنرمندان دست نیافتنی به نظر می‌رسد. درخت‌های او نتیجه پرهیزش از رنگ‌گذاری با قلم هستند. او در این آثار حوادث رنگی را تبدیل به موضوع آثارش می‌کند. استفاده از کاردک‌های بزرگ چوبی و رنگ‌های رقیق شده و بافت ریز و درهم شده پارچه‌های بوم محصول تحقیقات وسیع او بر نقاشی آن سال‌های غرب (آبستره) و شگردهای نقاشی سنتی مشرق زمین است.

امضای وی بر روی نقاشی‌هایش به خط نستعلیق بوده که به نظر مرتضی ممیز جلوه از روحیه فروتنانه و ایرانی اش دارد. از آثار او می‌توان به «طبیعت بیجان» ۱۳۳۶، «شقایقها، جویبار و تنه درخت» ۱۳۳۹، «علفها و تنه درخت» ۱۳۴۱، «ترکیب بندی با نوارهای رنگی» ۱۳۴۹، «ترکیب بندی با مربعها» ۱۳۵۱ و «منظره کویری» ۱۳۵۷ اشاره کرد. برخی از آثار وی در نزد مجموعه داران و دوستان سپهری قرار دارد و پروانه سپهری خواهر سهراب، آثاری از وی را که در اختیار داشت به موزه کرمان اهدا نمود.

سپهری رکورددار قیمت نقاشی مدرن ایرانی است. در سال ۱۳۹۳ دو تابلو وی (تابلو تنه درختان و دیگری یک تابلوی انتزاعی) به قیمت یک میلیارد و هشتصد میلیون به فروش رسید. در سال ۱۳۹۵ نیز، دو تابلو دیگر از مجموعه تنه‌های درخت وی در حراج تهران به بالاترین قیمت پیشنهادی (اثر اول ۳ میلیارد و اثر دوم ۱ میلیارد و ۵۵۰ میلیون تومان) به فروش رسید. رکورد فروش نقاشی در ایران نیز به یکی از چشم‌اندازهای این نقاش تعلق دارد که در سال ۹۷ به قیمت پنج میلیارد و صد میلیون تومان در حراج تهران به فروش رسید.

درگذشت



آرامگاه سهراب سپهری. در اسفند ۱۳۸۷، سنگ سیاه رنگی بر روی این سنگ نصب شد.

سهراب سپهری در سال ۱۳۵۸ به بیماری سرطان خون مبتلا شد و به همین سبب در همان سال برای درمان به انگلستان رفت، اما بیماری بسیار پیشرفت کرده بود و وی ناکام از درمان به تهران بازگشت. او سرانجام در غروب دوشنبه ۱ اردیبهشت سال ۱۳۵۹ در بیمارستان پارس تهران به علت ابتلا به بیماری سرطان خون درگذشت. صحن امامزاده سلطان علی بن محمد باقر روستای مشهد اردهال واقع در اطراف کاشان میزبان ابدی سهراب گردید.

در ابتدا یک کاشی فیروزه‌ای در محل دفن سهراب سپهری نصب شد، و سپس با حضور خانواده وی سنگ سفید رنگی جایگزین آن گردید که بر روی آن قسمتی از شعر «واحه‌ای در لحظه» از کتاب حجم سبز با خطاطی رضا مافی حکاکی شده بود:

به سراغ من اگر می‌آیید نرم و آهسته بیاید

مبادا که ترک بردارد چینی نازک تنهایی من

این سنگ در مهر ۱۳۸۴ با بی‌دقتی کارگران و به علت سقوط مصالح ساختمانی بر روی آن شکست و با سنگ سفیدرنگ دیگری که سعی شده بود با سنگ قبلی شباهت داشته باشد تعویض شد. در ۲۹ اسفند ۱۳۸۷، سنگ بزرگتر سیاه‌رنگی بر روی سنگ سفید نصب گردید.

نکوداشت

در روز ۱۵ مهر ۱۳۸۷ به مناسبت هشتادمین سالروز تولد سهراب سپهری، با اهدای ۸۰ شاخه گل، مراسمی بر سر آرامگاه وی برگزار شد. سپس این مراسم در مجموعه فرهنگی اقامتی خانه احسان، از اماکن تاریخی کاشان، ادامه یافت. در این مراسم چهره‌های فرهنگی و هنری همانند: احمد سمیعی گیلانی، شهرام ناظری، علی دهباشی و امین‌الله رشیدی حضور داشتند.

حواشی

در شهر کاشان که زادگاه سپهری هست هیچ خیابان یا کوچه‌ای به نکوداشت نام سهراب سپهری نام‌گذاری نشده است و این مسئله همواره از سوی هنر دوستان و هنرمندان کاشانی هر از چند گاهی مورد انتقاد و اعتراض واقع می‌شود، از جمله این اعتراضات می‌توان به راه انداختن کمپین‌های اینترنتی در شبکه‌های مجازی برای درخواست از شهرداری کاشان برای نام‌گذاری خیابانی در کاشان بنام سهراب سپهری اشاره کرد و همچنین در فروردین سال ۱۳۹۴ ویدئوی از سوی یکی از گرافیتی کاران شهر کاشان منتشر شد که نام سهراب سپهری را روی دیواری در شهر کاشان به نگارش درمی‌آورد این گرافیتی نیز با اعتراض به همین مسئله که چرا خیابانی در کاشان بنام سهراب سپهری تا کنون وجود ندارد انجام شده بود! به فاصله کوتاهی از انتشار این ویدئو در اینترنت، مستند زندگی سهراب از شبکه تلویزیونی استان اصفهان پخش شد که در انتهای آن مستند باز هم به همین مسئله نبود خیابان سهراب سپهری در کاشان، اشاره شد! تلاش‌ها برای متقاعد کردن شهرداری کاشان برای نام‌گذاری خیابانی بنام سهراب سپهری بی‌نتیجه مانده است.

سفرهای خارج از کشور

- سفر به پاریس و لندن (۱۳۳۶)
- سفر به ژاپن (توکیو در مرداد ۱۳۳۹) برای آموختن فنون حکاکی روی چوب و بازدید از شهرها و مراکز هنری ژاپن
- سفر به هندوستان (۱۳۴۰)
- سفر مجدد به هندوستان (۱۳۴۲)، بازدید از بمبئی، بنارس، دهلی، اگره، غارهای آجانتا، کشمیر)
- سفر به پاکستان (۱۳۴۲)، تماشای لاهور و پیشاور)
- سفر به افغانستان (۱۳۴۲)، اقامت در کابل)
- سفر به اروپا (۱۳۴۴)، مونیخ و لندن)
- سفر به اروپا (۱۳۴۵)، فرانسه، اسپانیا، هلند، ایتالیا، اتریش)
- سفر به آمریکا و اقامت در لانگ آیلند (۱۳۴۹) و شرکت در یک نمایشگاه گروهی و سپس سفر به نیویورک)
- سفر به پاریس و اقامت در «کوی بین‌المللی هنرها» (۱۳۵۲)

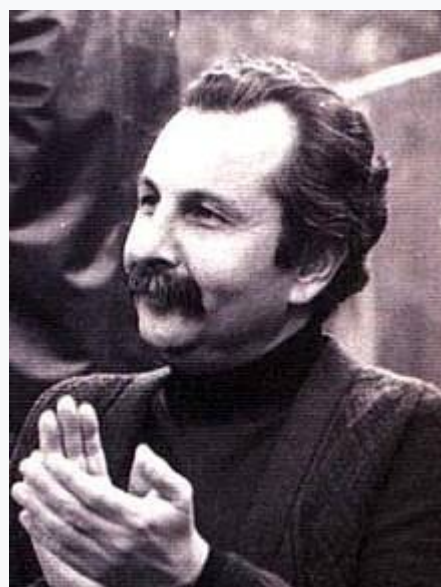
- سفر به یونان و مصر (۱۳۵۳)؛
- سفر به بریتانیا برای درمان بیماری اش سرطان خون (دی ۱۳۵۸)

نمایشگاه‌های نقاشی

از جمله نمایشگاه‌های نقاشی که سهراب سپهری در آن‌ها حضور داشت، یا نمایشگاه انفرادی وی بودند، می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

- اولین دوسالانه تهران (فروردین ۱۳۳۷)؛
- دوسالانه ونیز (خرداد ۱۳۳۷)؛
- دو سالانه دوم تهران (فروردین ۱۳۳۹، برنده جایزه اول هنرهای زیبا)؛
- نمایشگاه انفرادی در تالار عباسی تهران (اردیبهشت ۱۳۴۰)؛
- نمایشگاه انفرادی در تالار فرهنگ تهران (خرداد ۱۳۴۱، دی ۱۳۴۱)؛
- نمایشگاه گروهی در نگارخانه گیل گمش (تهران، ۱۳۴۲)؛
- نمایشگاه انفرادی در استودیو فیلم گلستان (تهران، تیر ۱۳۴۲)؛
- دوسالانه سان پاولو (برزیل، ۱۳۴۲)؛
- نمایشگاه گروهی هنرهای معاصر ایران (موزه بندر لوهار، فرانسه، ۱۳۴۲)؛
- نمایشگاه گروهی در نگارخانه نیالا (تهران، ۱۳۴۲)؛
- نمایشگاه انفرادی در نگارخانه صبا (تهران، ۱۳۴۲)؛
- نمایشگاه گروهی در نگارخانه بورگز (تهران، ۱۳۴۴)؛
- نمایشگاه انفرادی در نگارخانه بورگز (تهران، ۱۳۴۴)؛
- نمایشگاه انفرادی در نگارخانه سیحون (تهران، بهمن ۱۳۴۶)؛
- نمایشگاه گروهی در نگارخانه مس تهران (۱۳۴۷)؛
- نمایشگاه جشنواره روایان (فرانسه، ۱۳۴۷)؛
- نمایشگاه هنر معاصر ایران در باغ مؤسسه گوته (تهران، خرداد ۱۳۴۷)؛
- نمایشگاه دانشگاه شیراز (شهریور ۱۳۴۷)؛
- جشنواره بین‌المللی نقاشی در فرانسه (اخذ امتیاز مخصوص، ۱۳۴۸)؛
- نمایشگاه گروهی در بریج همپتن آمریکا (۱۳۴۹)؛
- نمایشگاه انفرادی در نگارخانه بنسن نیویورک (۱۳۵۰)؛
- نمایشگاه انفرادی در نگارخانه لیتو (تهران، ۱۳۵۰)؛
- نمایشگاه انفرادی در نگارخانه سیروس (پاریس، ۱۳۵۱)؛
- نمایشگاه انفرادی در نگارخانه سیحون تهران (۱۳۵۱)؛
- اولین نمایشگاه هنری بین‌المللی تهران (دی ۱۳۵۳)؛
- نمایشگاه انفرادی در نگارخانه سیحون تهران (۱۳۵۴)؛
- نمایشگاه هنر معاصر ایران در «بازار هنر» (بال، سوییس، خرداد ۱۳۵۵)؛
- نمایشگاه انفرادی در نگارخانه سیحون تهران (۱۳۵۷).

نگارخانه



سیاوش کسرائی

زاده ۵ اسفند ۱۳۰۵ اصفهان، ایران

محل زندگی اصفهان، تهران، کابل، مسکو، اتریش

درگذشته ۱۹ بهمن ۱۳۷۴ (۶۸ سال)
وین، اتریش
پس از عمل جراحی قلب و ابتلاء
به ذات‌الریه

آرامگاه	گورستان مرکزی وین (Gruppe 33E, Reihe 3, Grab	
نام(های) دیگر	کولی فرهاد ره‌آور	رفیق کسرائی شبان بزرگ امید
پیشه	شاعر و فعال سیاسی حزب توده ایران	
دانشگاه	دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران	
در زمان حکومت	شاه پهلوی	
رویدادهای مهم	کودتای ۲۸ مرداد انقلاب ۱۳۵۷ ایران فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی	
همسر	مهری نوذری	
فرزندان	بی‌بی کسرائی اشرف کسرائی	مانلی کسرائی

سیاوش کسرائی (۵ اسفند ۱۳۰۵ – ۱۹ بهمن ۱۳۷۴) شاعر و از اعضای کانون نویسندگان ایران و از فعالان سیاسی چپ‌گرای تاریخ معاصر ایران بود. کسرائی دانش‌آموخته دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران و از بنیان‌گذاران انجمن ادبی شمع سوخته بود. او سالیان دراز در حزب توده ایران فعالیت داشت.

سیاوش کسرائی، سُراینده منظومهٔ آرش کمانگیر، نخستین منظومه حماسی نیمایی است. وی یکی از شاگردان نیما یوشیج بود که به سبک شعر او وفادار ماند. از جمله مجموعه شعرهای به‌جای مانده از سیاوش کسرائی، می‌توان به مجموعه شعر آوا، مهره سرخ، در هوای مرغ آمین، هدیه برای خاک، ترانه‌های تبر، خانگی، با دماوند خاموش و خون سیاوش اشاره کرد.

زندگی

تحصیل و اشتغال



کسرائیی به همراه همسرش مهری نوذری.



برخی از بنیان‌گذاران انجمن ادبی شمع سوخته.

از راست به چپ: هوشنگ ابتهاج، سیاوش کسرای، نیما یوشیج، احمد شاملو و مرتضی کیوان.

کسرائی از خردسالی در تهران به سر می‌برد؛ دوره ابتدایی را در مدرسه ادب، و بعد در مدرسه نظام و دارالفنون مشغول به تحصیل است. در ۱۳۲۹ از دانشکده حقوق دانشگاه تهران فارغ‌التحصیل می‌شود و برای خدمت سربازی به دانشکده افسری می‌رود.

در ۱۳۳۱ کسرائی در سازمان همکاری بهداشت، وابسته به برنامه اصل چهار ترومن، شروع به کار می‌کند، و در نشریه‌های بهداشت همگانی در ناحیه دریای خزر و زندگی و بهداشت نقش دارد. از اواسط دهه ۱۳۳۰ تا اواخر دهه ۱۳۵۰ کسرائی در سازمانهای مربوط به مسکن عمومی (بانک ساختمانی، وزارت آبادانی و مسکن، وزارت مسکن و شهرسازی) تقریباً بی‌وقفه مشغول است. در اوائل تا اواسط دهه ۱۳۵۰ در حالت تعلیق خدمت اداری، کسرائی در بخش تبلیغات گروه صنعتی بهشهر کار می‌کند. در کنار مشاغل دائمی، در مقاطع مختلف، کسرائی به تدریس ادبیات در دانشگاه های تهران و زاهدان می‌پردازد.

سیر سیاسی

در دوران دبیرستان، کسرائی به همراه محسن پزشکیور و داریوش فروهر در فعالیت دانش آموزان ملی‌گرا شرکت داشت. در ۱۳۲۷ عضو حزب توده می‌شود، و از آن وقت تا چهل سال بعد از آن پشتیبانی می‌کند. پس از کودتای ۱۳۳۲، مدت کوتاهی زندانی می‌شود. در ۱۳۴۷ کسرائی از بنیان‌گذاران کانون نویسندگان ایران است و یکی از دبیران منتخب آن تا سال ۱۳۵۱ خورشیدی. در سال

۱۳۵۶ جزو سخنرانان شب‌های شعر گوته بود. در ۱۳۶۲، همزمان با سرکوبی حزب توده توسط مقامات جمهوری اسلامی، کسرائی ایران را ترک می‌کند؛ تا ۱۳۶۶ در کابل، از ۱۳۶۶ تا ۱۳۷۴ در مسکو، و بعد در وین اقامت می‌گزیند. از ۱۳۶۵ تا استعفایش در ۱۳۶۷ کسرائی عضو هیئت سیاسی حزب توده است، و در ۱۳۶۹ از کمیته مرکزی حزب هم کناره می‌گیرد. آخرین مجموع شعر کسرائی، مهره سرخ، چاپ ۱۳۷۴، اعتراضی علنی به سیاست حزب توده و عواقب آن است.

روابط اجتماعی

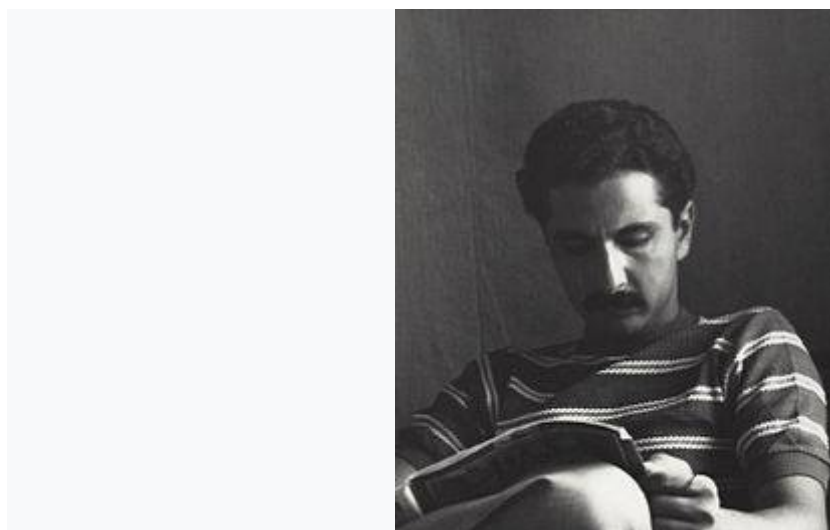
روابط اجتماعی گسترده، مصاحبت و همیاری از خصوصیات زندگی کسرائی است. در بین چهره‌های ادبی، هوشنگ ابتهاج، احمد رضا احمدی، محمود اعتمادزاده (م.ا. به آذین)، ایرج افشار، فروغ فرخزاد، مرتضی کیوان، شاهرخ مسکوب، فریدون مشیری، نادر نادریپور، نیما یوشیج، و ابراهیم یونسی از نزدیکان کسرائی هستند. از اوایل دهه ۱۳۴۰ تا اوایل دهه ۱۳۶۰، تقریباً هر روز، در دفتر و در منزل، کسرائی محیطی باز برای دورهم آبی فراهم می‌کند.

اخراج از کانون نویسندگان ایران

در سال ۱۳۵۸ خورشیدی، هیئت دبیران کانون نویسندگان ایران که عبارت بودند از باقر پرهام، احمد شاملو، محسن یلفانی، غلامحسین ساعدی و اسماعیل خویی تصمیم به اخراج سیاوش کسرائی، به آذین، هوشنگ ابتهاج، فریدون تنکابنی و برومند گرفتند. این تصمیم نهایتاً به تأیید مجمع عمومی کانون نویسندگان ایران رسید و منجر به اخراج کل اعضاء توده‌ای، به همراه این پنج تن، از کانون نویسندگان ایران شد.



به آذین و سیاوش کسرای در مصاحبه مطبوعاتی روز یکشنبه ۲۰ آبان ۵۸
مهاجرت، تبعید و مرگ



سیاوش کسرایی پس از یورش نیروهای امنیتی حکومت جمهوری اسلامی ایران به حزب توده ایران در زمستان سال ۱۳۶۱ به همراه خانواده‌اش از طریق زاهدان از ایران خارج شد. ابتدا در کابل و سپس در مسکو و پس از فروپاشی شوروی به وین مهاجرت کرد.

سیاوش کسرایی پس از خروج از ایران و در طول اقامت‌اش در افغانستان، در رادیو زحمت‌کشان که از شهر کابل پخش می‌شد، مشغول به فعالیت شد. ابوالفضل محقق از همکاران سابق سیاوش کسرایی در رادیو زحمت‌کشان، ادعا می‌کند که در زمان تصدی وی به عنوان «مسئول بخش ادبی رادیو»، هیچ‌گاه شعری از احمد شاملو، مهدی اخوان ثالث یا فروغ فرخزاد خوانده و پخش نشد.

سیاوش کسرایی از «نسل چهارم» و از آخرین نسل مهاجران ایرانی به اتحاد جماهیر شوروی بود. او از سال ۱۹۸۷ تا ۱۹۹۵ در شوروی زندگی کرد. سیاوش کسرایی از زندگی در شوروی رنج می‌کشید و تجربه درونی و رنج روحی خود را در سروده «دلم هوای آفتاب می‌کند» وصف کرده‌است. وی در سن ۶۹ سالگی پس از عمل جراحی قلب و ابتلاء به ذات‌الریه در وین، پایتخت اتریش درگذشت و در «بخش هنرمندان» گورستان مرکزی شهر وین، پایتخت اتریش، به خاک سپرده شد.

در ۲۰مین سالمرگ سیاوش کسرایی، آرامگاه او در نزدیکی بخش هنرمندان گورستان مرکزی وین در زمره آرامگاه مشاهیر و نام‌آوران قرار گرفت.

مراسم ختم

به مناسبت درگذشت سیاوش کسرایی، گروهی از دوستان و همفکرانش مراسم ختمی را در یکی از مساجد تهران برایش ترتیب دادند که این مراسم توسط حامیان و هواداران حکومت جمهوری اسلامی، موسوم به گروه انصار حزب‌الله و به فرماندهی ذبیح‌الله بخشی‌زاده برهم زده شد.

وصیت

سیاوش کسرایی، بر طبق وصیتش هوشنگ ابتهاج را متولی آثارش کرده‌است.

فیلم مستند

در سال ۲۰۱۶ در بیستمین سالگرد درگذشت سیاوش کسرایی، جمشید برزگر فیلم مستندی درباره‌ او ساخت که با عنوان «در جستجوی خورشید» از تلویزیون فارسی بی.بی.سی پخش شد.

نکات دیگر

بی‌بی کسرایی، مانلی کسرایی و اشرف کسرایی فرزندان سیاوش کسرایی هستند. همچنین همسر وی مهری نوذری خواهر منوچهر نوذری است که طراح و خیاط معروفی در شهر تهران بود. به گفته بی‌بی کسرایی، مادرش «سفارش لباس قبول می‌کرد و زندگی ما با سرانگشت هنرمندانه مادرم تأمین می‌شد».

به گفته بی‌بی کسرایی، پدرش علاقه زیادی به مرتضی کیوان داشت و نگاره‌ای از او همواره بر روی دیوار اتاق نشیمن خانه سیاوش کسرایی بود.

خانه سیاوش کسرایی در سال‌های نخست انقلاب ۱۳۵۷ ایران، یکی از جاهایی بود که نورالدین کیانوری، دبیر اول حزب توده ایران به آن رفت‌وآمد می‌کرد.

به گفته صدرالدین الهی، اصطلاح «جهان‌پهلوان» در اشاره به غلامرضا تختی ابتدا توسط سیاوش کسرایی در قصیده‌ای از او به نام جهان‌پهلوان بکار برده شد و این لقب روی تختی ماند.

آثار فهرست

آثار کسرائی به ترتیب زیر برای اولین بار منتشر می‌شوند

(۱۳۸۲ الف تنها کتاب این فهرست است که بعضاً وسیله نشر مجدد می‌باشد):

- ۱۳۳۶. آوا. تهران: نیل.
- ۱۳۳۸. آرش کمانگیر. تهران: اندیشه.
- ۱۳۴۱. خون سیاوش. تهران: امیرکبیر.
- ۱۳۴۵ الف. با دماوند خاموش. تهران: صائب.
- ۱۳۴۵ ب. سنگ و شب‌نم. تهران: صائب.
- ۱۳۴۶ الف. بعد از زمستان در آبادی ما. تهران: کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان.
- ۱۳۴۶ ب. خانگی. تهران: بینا.
- ۱۳۵۴. چهره مردمی شعر نیما. دانشگاه زاهدان. پلیکی.
- ۱۳۵۵. به سرخی آتش، به طعم دود. سوئد (شهر نامعلوم): حزب توده ایران. (به اسم مستعار شبان بزرگ امید)
- ۱۳۵۷. از قرق تا خروسخوان. تهران: مازیار.
- ۱۳۵۸. آمریکا، آمریکا. تهران: علم و هنر.
- ۱۳۶۰. چهل کلید. تهران: حزب توده ایران.
- ۱۳۶۲. ترانه‌های تبر. کابل: انجمن فرهنگی پوهانتون.
- ۱۳۶۳ الف. هدیه برای خاک. لندن: بینا.
- ۱۳۶۳ ب. پیوند. کابل: حزب توده ایران.
- ۱۳۶۸. ستارگان سپیده دم. لندن: بینا.
- ۱۳۷۴. مهره سرخ. وین: کارا.
- ۱۳۸۲ الف. در هوای مرغ آمین: نقدها، گفتگوها، و داستانها. تهران: کتاب نادر.
- ۱۳۸۲ ب. هوای آفتاب: واپسین سروده‌ها. تهران: کتاب نادر.

تمامی این آثار شعر هستند، به استثنای ۱۳۶۴ (داستان برای کودکان)، ۱۳۵۴ (نقد ادبی)، و ۱۳۸۲ الف (نقد ادبی، گفتگو، و داستان). مجموعه کامل اشعار کسرائی در ۱۳۸۴، زیر عنوان از آوا تا هوای آفتاب، در ۷۷۳ صفحه به قطع رقعی، توسط کتاب نادر منتشر شده است.

آرش کمانگیر

دومین کتاب کسرائی، آرش کمانگیر، او را به شهرت می‌رساند. این اثر، که درباره چهره‌ای افسانه‌ای است که با پرتاب جانفرسای یک تیر میهن را از تحقیر و تیره‌بختی نجات می‌دهد، اولین نمونه شعر نوی حماسی به سبک نیما یوشیج است. آرش کمانگیر از طرف شاعر به خسرو روزبه، فعال تندروی حزب توده، پس از اعدام وی در اوائل ۱۳۳۷، تقدیم شده است. آرش کمانگیر از نادر اشعار معاصر است که به کتاب‌های مدرسه راه پیدا کرده است.

شاهکار او منظومه «آرش کمانگیر» است. وی از جمله شاگردان نیما بود که به او وفادار ماند. بنا به تاریخی که در پایان این شعر بلند آمده، این منظومه در روز شنبه، ۲۳ اسفند ماه ۱۳۳۷ سروده شده است. در میان اشعار وی شعر آرش کمانگیر که در کتاب درسی دوره دبستان در زمان حکومت محمدرضا شاه پهلوی تدریس می‌شد؛ از لحاظ اجتماعی و به سبک حماسه سرایی و شعر غزل برای درخت از لحاظ سبک و محتوا درخشش خاصی دارند. «آرش کمانگیر» در سال ۱۳۵۰ از سوی «کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان» منتشر شد. بخشی از شعر آرش:

آری، آری، زندگی زیباست.

زندگی آتش‌گهی دیرنده پابرجاست.

گر بیفروزی‌اش، رقص شعله‌اش در هر کران پیدااست.

ورنه، خاموش است و خاموشی گناه ماست.

برخوانی آرش به قلم بهرام بیضایی تا حدودی همچون واکنشی به این شعر نگاشته شده‌است.

منظومه آرش کمانگیر را گویندگان مختلف به صورت صوتی اجرا کرده‌اند. از جمله، عطا منصوری

شاعر ایلامی آن را به زبان کردی برگردانده و اجرای فریدون فرح‌اندوز از این اثر. این اثر به

صورت دوزبانه منتشر شده که شعر سیاوش کسرایی را فریدون فرح‌اندوز اجرا کرده و سارا خلیلی آن

را به انگلیسی ترجمه کرده‌است و اجرای صوتی انگلیسی هم با صدای سوزی ضیایی است.

در سال ۱۳۹۷، آلبوم آرش کمانگیر به خوانندگی شهرام ناظری و آهنگسازی پژمان طاهری و روایت

قطب الدین صادقی، به همت مؤسسه فرهنگی هنری «قفتوس» تهیه شد. بخش ارکسترال این اثر در

«کنسرت هاوس» شهر وین توسط ارکستر مجلسی اتریش و به رهبری طاها عابدیان ضبط شده‌است.

مهره سرخ

مهره سرخ، آخرین کتابی که کسرایی در دوران حیاتش به چاپ می‌رساند، از نظری صورت عکس

آرش کمانگیر می‌باشد. مانند آرش کمانگیر، مهره سرخ نمونه‌ای از شعر نوی حماسی است، ادامه

معاصر آثار فردوسی (این بار به دنبال رستم و سهراب)، و اشاره‌ای سیاسی است؛ ولی در حالی که

آرش کمانگیر از ایثار و رهایی می‌گوید، موضوع مهره سرخ اغفال است و اتلاف. بعد از کناره‌گیری

از رهبری حزب توده، و مهاجرت از مسکو به وین، مهره سرخ ابراز تأسف و پشیمانی کسرایی از

مسیر کمونیسم است. چنانچه کسرایی در مقدمه می‌نویسد: "... سخن از خطاهای خطیر نیکخواهانی

است که شیفتگی را به جای شناخت در کار می‌گیرند و شتابزده و با دانشی اندک تا مرزهای تبااهی

می‌رانند؛ و اینک تاوان سنگینی که بایدشان پرداخت. از کی باید نالید؟! پراکندگی میوه آن تلخ دانه‌هایی

است که خود بر زمین افشانده‌ایم ..."

نمونه اشعار

باور

• واپسین سروده شاعر:

باور نمی‌کند دل من مرگ خویش را

نه نه من این یقین را باور نمی‌کنم

تا همدم من است نفس‌های زندگی

من با خیال مرگ دمی سر نمی‌کنم

آخر چگونه گل خس و خاشاک می‌شود؟

آخر چگونه این همه رویای نونهال

نگشوده گل هنوز

ننشسته در بهار

می‌پژمرد به جان من و خاک می‌شود؟

در من چه وعده‌هاست
 در من چه هجرهاست
 در من چه دست‌ها به دعا مانده روز و شب
 اینها چه می‌شود؟
 آخر چگونه این همه عشاق بی‌شمار
 آواره از دیار
 یک روز بی‌صدا
 در کوره راه‌ها، همه خاموش می‌شوند؟
 باور کنم که دخترکان سفید بخت
 بی‌وصل و نامراد
 بالای بام‌ها و کنار دریچه‌ها
 چشم انتظار یار سیه‌پوش می‌شوند؟
 باور نمی‌کنم که عشق نهان می‌شود به گور
 بی‌آنکه سر کشد گل عصیانی‌اش ز خاک
 باور کنم که دل
 روزی نمی‌تپد
 نفرین برین دروغ دروغ هراسناک
 پُل می‌کشد به ساحل آینده شعر من
 تا رهروان سرخوشی از آن گذر کنند
 پیغام من به بوسه لب‌ها و دست‌ها
 پرواز می‌کند
 باشد که عاشقان به چنین پیک آستی
 یک ره نظر کنند
 در کاوش پیایی لب‌ها و دست‌هاست
 کاین نقش آدمی
 بر لوحه زمان
 جاوید می‌شود
 این ذره ذره گرمی خاموش‌وار ما
 یک روز بی‌گمان
 سر می‌زند جایی و خورشید می‌شود

تا دوست داری ام
تا دوست دارم
تا اشک ما به گونه هم می‌چکد ز مهر
تا هست در زمانه یکی جان دوستدار
کی مرگ می‌تواند
نام مرا بروبد از یاد روزگار؟
بسیار گل که از کف من برده‌است باد
اما من غمین
گل‌های یاد کس را پرپر نمی‌کنم
من مرگ هیچ عزیزی را
باور نمی‌کنم
می‌ریزد عاقبت
یک روز برگ من
یک روز چشم من هم در خواب می‌شود
زین خواب چشم هیچ‌کسی را گریز نیست
اما درون باغ
همواره عطر باور من در هوا پُر است.

• شعری دیگر:

مست

من مستم
من مستم و میخانه پرستم
راهم منماید
پایم بگشایید
وین جام جگرسوز مگیرید ز دستم!
می لاله و باغم
می شمع و چراغم
می همدم من، هم‌نفسم، عطر دماغم
خوش رنگ، خوش آهنگ
لغزیده به جامم

از تلخی طعم وی، اندیشه مدارید

گواراست به کامم

در ساحل آتش

من غرق گناهم.

همراه شما نیستم ای مردم بُتگر!

من نامه‌سیاهم...

با آنکه در میکده را باز ببستند

با آنکه سبوی می ما را بشکستند

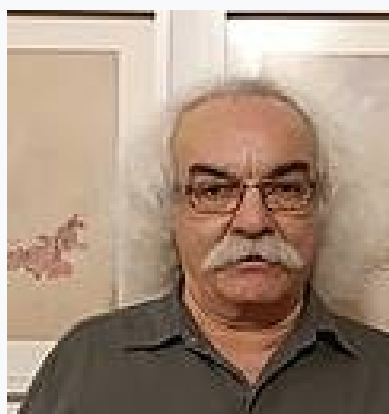
با آنکه گرفتند ز لب توبه و پیمانه ز دستم

با محتسب شهر بگویند که هشدار!

هشدار که من مست می هر شبه هستم!

چه کسی گشت مرا...

چه کسی گشت مرا؟... همه با آینه گفتم، آری... همه با آینه گفتم، که خموشانه مرا می‌پائید... گفتم ای آینه با من تو بگو:... چه کسی بال خیالم را چید؟... چه کسی صندوق جادویی اندیشه من غارت کرد؟... چه کسی خرمن رؤیایی گل‌های مرا داد به باد؟... سرانگشت بر آینه نهادم پُرسان:... چه کسی، آخر چه کسی گشت مرا؟... که نه دستی به مدد از سوی یاری برخاست... نه کسی را خبری شد، نه هیاهویی در شهر افتاد... آینه، اشک بر دیده به تاریکی آغاز غروب، بی‌صدا بر دلم انگشت نهاد... (مسکو، فروردین ۱۳۷۰)



سید علی صالحی شهریور ۱۳۹۸

۱۳۳۴ ایزه، ایران

زاده

مسجد سلیمان، تهران

محل زندگی

لقب	سیدعلی صالحی
پیشه	شاعر، نویسنده و مدرّس
زمینه کاری	شعر، نویسندگی

سیدعلی صالحی (زاده یکم فروردین ۱۳۳۴ در ایذه) شاعر و نویسنده معاصر ایرانی است. وی یکی از پایه‌گذاران جریان موج ناب و بنیانگذار جریان شعر گفتار و شعر فراگفتار در شعر معاصر ایران است. وی همچنین یکی از دبیران اصلی کانون نویسندگان ایران بود. صالحی از چهره‌های مطرح و شناخته شده در شعر معاصر فارسی می‌باشد.

زندگی‌نامه

آغاز زندگی

سیدعلی صالحی در ۱ فروردین ۱۳۳۴ در روستای مرغاب از توابع ایذه بختیاری در استان خوزستان در خانواده‌ای کشاورز به دنیا آمد. پدر او کشاورز، شاعر و شاهنامه خوان بود؛ و در سال ۱۳۴۰ به دلیل شیوع حصه در مرغاب همراه با خانواده به مسجد سلیمان اقامت کرده و در سال ۱۳۴۷ در همان شهر وارد دبیرستان شد. در سال ۱۳۵۳ به دلایل تنبیه و تهدید از سوی مدرسه و مقامات ترک تحصیل کرد و یک سال بعد باز به مدرسه بازگشت و دیپلم ریاضی گرفت.

اولین شعرهای او در سال ۱۳۵۰ به اهتمام ابوالقاسم حالت در مجله محلی شرکت نفت مسجد سلیمان چاپ شد. او در سال ۱۳۶۰ قصه‌گوی کودکان در مهدکودک لیلی شد که توسط پرویز رجبی و همسرش اداره می‌شد. او خود را و سرنوشت خود را مدیون این دو می‌داند و می‌گوید پاییز سال ۱۳۶۰ خورشیدی بود که آنجا کنار عزیزانم آرام گرفتم از جهان و اضطراب آن. حتی پدر و مادر و بستگانم نیز نمی‌دانستند من کجای این زندگی مفقود شده‌ام.

جریان موج ناب

سال ۱۳۵۳ تا ۱۳۵۴ صالحی همراه چند نفر از شاعران هم‌نسل خود جریان «موج ناب» را در شعر سپید پی‌ریزی می‌کند. منوچهر آتشی و نصرت رحمانی در تهران از این جریان پیشرو حمایت می‌کنند. در سال ۱۳۵۶ به عنوان برنده جایزه فروغ فرخزاد در شعر اعلام می‌شود.

در سال ۱۳۵۷ صالحی از گروه «موج ناب» فاصله می‌گیرد. او در این باره گفته است: «حس می‌کردم همه ما شاعران موج ناب داریم شبیه هم می‌شویم...»

رفتن به دانشگاه

وی در اردیبهشت سال ۱۳۵۸ برای اقامت دایم به تهران می‌رود و در پاییز ۱۳۵۸ در کنکور رشته ادبیات دانشکده هنرهای دراماتیک قبول می‌شود. در همین زمان با حمایت اسماعیل خویی، غلامحسین ساعدی، نسیم خاکسار و عظیم خلیلی به عضویت کانون نویسندگان ایران درمی‌آید و در مطبوعات آزاد مشغول به کار می‌شود.

وی در جریان انقلاب فرهنگی زخمی می‌شود و سپس در مسجد سلیمان محاکمه شده و مورد کیفر قرار می‌گیرد.

جریان شعر گفتار

در سال ۱۳۶۳ با نقض تقطیع سنتی و سطر بندی کلاسیک در شعر سپید، پیشنهاد «تقطیع هموار و مدرن» را مطرح کرد. سرانجام موفق می‌شود این روش تقطیع را همه گیر کند که تا امروز مورد قبول است.

یک سال بعد «جنبش شعر گفتار» را با ساده کردن زبان شعر معرفی می‌کند که با آغاز دهه هفتاد به جریانی مقبول در شعر فارسی تبدیل شد. وی در این باره گفته‌است: «ریشه شعر گفتار به گات‌های اوستا بازمی‌گردد. معمار نخست آن حافظ است و نیما و شاملو هم چند شعر نزدیک به این حوزه سروده‌اند. اما فروغ دقیقاً یک شاعر کامل در «شعر گفتار» است. من تنها برای این حرکت «عنوانی دُرست» یافتم و سپس در مقام تئورسین مؤلف، مبانی تئوریک آن را کشف و ارائه کردم. همین!»



دهه هفتاد و بعد

صالحی از ۱۳۶۹ تا ۱۳۷۹ دبیر سرویس ادبی و صفحه شعر مجله «دنیای سخن» بود و در سال ۱۳۷۹ کارگاه شعر دنیای سخن (در مجله و دفتر دنیای سخن) را با استقبال مناسبی راه‌اندازی کرد. از همین دوره ترجمه شعر صالحی به زبان‌های فرانسه، عربی، آلمانی، انگلیسی، ارمنی، روسی و کردی به صورت پراکنده در مطبوعات چاپ گردید و دو دفتر شعر از وی در کردستان عراق (به زبان کردی) منتشر شد.

وی در سال ۱۳۷۸ برای فعالیت مجدد به کانون نویسندگان ایران بازگشت و دو سال بعد از سوی مجمع عمومی به عنوان یکی از دبیران اصلی کانون نویسندگان ایران انتخاب شد. صالحی در سال ۱۳۸۲ به عنوان سردبیر، یک شماره مجله «معیار ادبی» را منتشر کرد که متعاقباً ممنوع المصاحبه و از ادامه کار در مجله محروم گردید.

آثار و فعالیت‌ها دفترهای شعر

- منتشر شده سید علی صالحی:

مجموعه اشعار:

۱- لیالی... لا- انتشارات تجریش ۱۳۶۲-

۲- منظومه‌ها- انتشارات... -

- ۳- پیشگو و پیاده شطرنج-انتشارات محیط ۱۳۶۷-
- ۴- مثلثات و اشراق ها-انتشارات محیط ۱۳۶۷-
- ۵- نامه ها-انتشارات دارینوش ۱۳۷۳-
- ۶- نشانی ها-انتشارات دارینوش ۱۳۷۴-
- ۷- عاشق شدن در دی ماه، مُردن به وقت شهریور-انتشارات دارینوش ۱۳۷۵-
- ۸- آسمانی ها-انتشارات تهران ۱۳۷۶-
- ۹- رؤیای قاصدک غمگینی که از جنوب آمده بود-انتشارات تهران ۱۳۷۶-
- ۱۰- سفر بخیر مسافر غمگین پنجاه و هشت-انتشارات محیط ۱۳۷۶-
- ۱۱- آخرین عاشقانه‌های ری را-انتشارات تهران ۱۳۷۸-
- ۱۲- ساده بودم، تو نبودی، باران بود-انتشارات دارینوش ۱۳۸۰-
- ۱۳- دیر آمدی ری را-انتشارات دارینوش ۱۳۸۰-
- ۱۴- دعای زنی در راه که تنها می‌رفت-انتشارات ابتکار نو ۱۳۸۰-
- ۱۵- دریغا مُلا عمر-انتشارات آرویج ۱۳۸۰-
- ۱۶- چیدن محبوه‌های شب-انتشارات ابتکار نو ۱۳۸۰-
- ۱۷- از آوازهای کولیان اهوازی-انتشارات رامانیوش ۱۳۸۲-
- ۱۸- یوماآنادا-انتشارات ناهید ۱۳۸۴-
- ۱۹- سمفونی سپیده دم-انتشارات نگاه ۱۳۸۶-
- ۲۰- قمری غمخوار در شامگاه خزانی-انتشارات نگاه ۱۳۸۶-
- ۲۱- زیارت نامه مرغ سحر و همخوانی دختران خرداد ماه-انتشارات چشمه ۱۳۹۰-
- ۲۲- رد پای برف تا بلوغ کامل گل سرخ-انتشارات نگاه ۱۳۹۰-
- ۲۳- عاشقانه‌های بعد از گرگ-انتشارات مروارید ۱۳۹۱-
- ۲۴- اشاره به دریا پیش از زوال بزرگ-انتشارات چشمه ۱۳۹۱-
- ۲۵- چند رؤیا مانده تا طلوع رنگین کمان-انتشارات زاوش ۱۳۹۱-
- ۲۶- زندگی کن بگذار دیگران هم زندگی کنند-انتشارات نگاه ۱۳۹۲-
- ۲۷- ما نباید بمیریم، رؤیاها بی مادر می‌شوند-انتشارات نگاه ۱۳۹۲-
- ۲۸- نگران نباش همه چیز درست خواهد شد-انتشارات نگاه ۱۳۹۲-
- ۲۹- پنهانی چند شعر عاشقانه برای دو سه نفر-انتشارات نگاه ۱۳۹۳-
- ۳۰- شبانه‌ها در غیاب احمد شاملو-انتشارات چشمه ۱۳۹۳-
- ۳۱- انیس آخر همین هفته می‌آید-انتشارات نگاه ۱۳۹۳-
- ۳۲- نثار نام کوچک تو-انتشارات نگاه ۱۳۹۴-

- ۳۳- آهوی الوداع به موسم زایمان آب-انتشارات نگاه ۱۳۹۴-
- ۳۴- شازده کوچولو فال فروش میدان راه آهن-انتشارات نگاه ۱۳۹۴-
- ۳۵- گل رُز در سفر به ستاره شمالی-انتشارات نگاه ۱۳۹۴-
- ۳۶- کتاب کوچک معصومیت و امید-انتشارات ثالث ۱۳۹۴-
- ۳۷- پرده را کنار بزن در پایان عشق پیروز است-انتشارات نگاه ۱۳۹۴-
- ۳۸- این شفا برسد به دست مجروحترین رویاها-انتشارات نگاه ۱۳۹۴-
- ۳۹- زن در سایه چهره اش را نشان می‌دهد-انتشارات نگاه ۱۳۹۴-
- ۴۰- دعوت به دعای عهد زنان-انتشارات نگاه ۱۳۹۴-
- ۴۱- دختر ویولن زن در کوچه‌های برفی آذر ماه- انتشارات چشمه ۱۳۹۵-
- ۴۲- منشور شعر حکمت- انتشارات چشمه ۱۳۹۷-
- ۴۳- گزارش به نازادگان- نشر هونار
- ۴۴- سرود روح بزرگ- انتشارات نگاه ۱۳۹۷-
- ۴۵- راه دور (زندگی‌نامه سید علی صالحی) انتشارات چشمه ۱۳۹۹-

گزینه‌های اشعار

- گزینه اشعار - ۱۳۸۳
- مجموعه اشعار (دفتر یکم) - ۱۳۸۴
- گزینه اشعار (دعوت دوباره به ادامه دریا) به گزینش علیرضا مؤمنی - انتشارات مروارید- ۱۳۹۷

بر اساس گزارش ایسنا در سال نود و یک، گزیده اشعار سید علی صالحی به چاپ هفتم نیز رسیده است.

تصحیح دیوان شاعران دیگر

- ققنوس در شب خاکستر (مجموعه اشعار سید عمادالدین نسیمی، به همراه هفت گفتار پیرامون احوال و آثار او)- ۱۳۶۸

رمان‌ها

- علو - ۱۳۷۶
- چشم براه بانو - ۱۳۷۵
- مرگ پلنگ، ۱۳۶۳

کارگاه‌های شعر

صالحی در سال ۱۳۷۵ اولین کارگاه شعر خود را در تهران با عنوان کارگاه شعر معیار (در مجله معیار) تأسیس کرد. در سال ۱۳۷۹ صالحی مجدداً کارگاه شعر دنیای سخن (در مجله و دفتر دنیای سخن) را راه‌اندازی می‌کند که با استقبال خوبی روبرو می‌شود. این کارگاه تاکنون فعال است.

آثار درباره صالحی

- فرستاده شفانوویس اردیبهشت - زنگی و شعر سید علی صالحی
- زندگی و شعر سیدعلی صالحی - فیض شریفی
- دکلمه خسرو شکیبایی از اشعار سید علی صالحی
- بیانیه‌ای برای باران (شعر و زندگی سیدعلی صالحی) - پژمان موسوی - نشر علم- ۱۳۹۴
- آئین صورتگری - سهراب طاووسی
- ارمغان دوست (زندگی و شعر سیدعلی صالحی) - ایرج زبردست

جایزه شعر نیما

در مراسم دومین جایزه شعر نیما که در روز پنجشنبه هشتم مهر ماه ۱۳۸۹ برگزار شد مجموعه شعر صالحی انیس آخر همین هفته می‌آید به عنوان کتاب برتر از طرف داوران انتخاب شد. وی در این مراسم شرکت نکرد و جایزه را نپذیرفت و اعلام کرد: «مردم با آبرو گرسنه‌اند، با سیلی رخسار سرخ می‌کنند. جایزه‌ها را بگذارید برای بعد. عزت مردم در اولویت است. در این شرایط شرف‌شکن، دادن و گرفتن جایزه، یعنی تأیید همین شرایط. شرم‌آور نیست؟ این بازی‌ها را بگذارید برای بعد. شجاعت اخلاقی حکم می‌کند اندکی هشیار باشیم و تحلیل درستی از شرایط به دست دهیم. سلامت جامعه فرهنگی برای امثال من یک اصل خلل‌ناپذیر است. به شدت نگران از کف رفتن این سلامت هستم. می‌ترسم فشارهای مضاعف اقتصادی، فقر و تهی‌دستی. عالی‌ترین میراث این مردم یعنی فرهنگ و معرفت ملی را نابود کند. گاهی نشانه‌هایی می‌بینم که تن‌ام می‌لرزد. انسان ایرانی اهل این همه دروغ نبوده‌است.»

جایزه جشنواره گلاویژ

در بیست و یکمین جشنواره ادبی گلاویژ، جایزه طلایی اقلیم کردستان به سید علی صالحی داده شد. این جشنواره در روزهای ۱۶، ۱۷ و ۱۸ فروردین ۱۳۹۷ برگزار گردید. سیدعلی صالحی که در این مراسم حضور نداشت، پیامی به این جشنواره فرستاد که متن آن به شرح زیر است:

«اراده پر قدرت و مقاومت بی‌شکست، قرار انسان، جوهره هستی است، این ایمان من است: «انسان پیروز است!» هم از این راه ... من آیین شعر مقاومت را از روح و زبان سلسله جبال زاگرس آموخته‌ام، زاگرس زوال‌ناپذیر، میهن من و شیر کو بی‌کس است؛ و این ما، همه ما ... اهل قلم مستقل هستیم که مرتب میراث مشترک و یگانه انسان را به یاد انسان می‌آوریم، انسان مبارز، انسان آزادی‌خواه، انسان کلمه، انسان پیروز...!

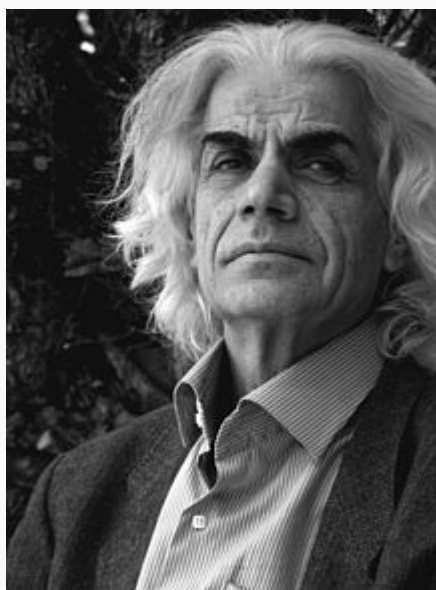
و انسان پیروز است، این ایمان من است. یک لحظه به یاد می‌آورم، دهه شصت خورشیدی، کوچ اجباری قبیله انسان، خیل عظیم خستگان پیاده به جانب ایران خود می‌آمدند. من می‌گریستم و کاری از کلمه ساخته نبود، فقط با خود گفتم: ممکن است یک روز، یک گرد رئیس‌جمهوری عراق شود؟! رؤیایی که برای خودم نیز غیرقابل باور بود، تا آن روز بزرگ که مام جلال رُخ به رُخ جهان گفت: «من رئیس‌جمهور همه عراق هستم!»

شگفتا ... شاعران نباید رؤیاهای خود را دست کم بگیرند! ایام به شادی و آزادی برای آدمی‌زادی، ما بُردیم، کلمه بُرد، شعر بُرد، یعنی انسان بُرد، و انسان در هر شرایطی، بر هر شرایطی پیروز است.

سیدعلی صالحی

نوروز ۱۳۹۷ - تهران»

آیا مایلید با من تا پیچ همین کوچه بیایید
 از سایه‌سار سکوت بگذرید
 دمی، دقیقه‌ای لااقل عواقب آفتاب را تجربه کنید؟
 می‌گویند آنجا عواقب آفتاب را در آوازهای آینه دیده‌اند.
 آیا مایلید با من میان این همه همه
 دمی، دقیقه‌ای لااقل از بوی بوسه یا باران سخن بگویید؟
 می‌گویند در این دقایق دانا آدمی از علاقه به آدمی، آوازهای آینه را می‌فهمد.
 پس چرا گاهی اوقات
 حتی سلام و ستاره یا کبوتر و کلمه را کتمان می‌کنیم؟
 به یاد آورید که آدمی از علاقه به آدمی
 آوازهای آینه را می‌فهمد عواقب آفتاب را می‌فهمد
 و حتی سایه‌سار سکوت را ...!
 با این حال، نه سایه‌سار سکوت،
 نه عواقب آفتاب، نه آوازهای آینه،
 حالا من فقط دلوایس خواب همان غنچه کوچکم
 که شما دعای شب‌نم لرزانش را
 بر گلبرگ ساکت شبانه شنیده‌اید.
 سیدعلی صالحی سفر بخیر مسافر غمگین پاییز پنجاه و هشت انتشارات محیط / ۱۳۷۶



علی باباچاهی

زاده	۲۰ آبان ۱۳۲۱ (۷۸ سال) بوشهر، ایران
محل زندگی	کرج
سال‌های فعالیت	۱۳۴۰-اکنون
همسر	فرخنده بختیاری
فرزندان	غزل و بهرنگ

علی باباچاهی (زاده ۲۰ آبان ۱۳۲۱) شاعر، نویسنده، محقق و منتقد ایرانی است.

زندگی‌نامه

علی باباچاهی متولد سال ۱۳۲۱ در بندر کنگان استان بوشهر است. وی دوره دبستان و دبیرستان را در بوشهر گذراند. در دوره اول متوسطه، به شعر و ادبیات علاقه‌مند شد. در مسابقه ادبی دانش‌آموزی دبیرستان‌های بوشهر و سپس شیراز رتبه اول را به دست آورد. در این دوره شعرهایش در مجلات تهران، با نام مستعار «ع. فریاد» چاپ می‌شد. اما وقتی یکی از شعرهای این شاعر در مجله امید ایران به عنوان «بهترین شعر هفته» به چاپ رسید، شعرهایش را به امضای خودش در مجلات چاپ کرد.

وی پس از اتمام دوره دبیرستان در بوشهر، حدود سال ۴۰-۳۹ به دانشکده ادبیات شیراز راه یافت. او در این سال‌ها به اتفاق چند تن از دانشجویان، جلساتی ادبی در دانشکده ادبیات شیراز برگزار کرد. باباچاهی حدود سال ۱۳۴۵ وارد آموزش و پرورش شد و به مدت ۱۸ سال در بوشهر به تدریس ادبیات مشغول شد که بعد از انقلاب در سال ۱۳۶۲ به اجبار بازنشسته شد. باباچاهی در طول مدت تدریس خود در بوشهر علاوه بر چاپ شعر در مجله پایتخت، از فعالیت مطبوعاتی نیز غافل نبود.

مجله تکاپو

در کتاب صد سال مطبوعات بوشهر، نوشته سید قاسم هاشمی صفحه ۳۰۰ آمده است: «مجله تکاپو به سردبیری علی باباچاهی در پاییز ۱۳۴۶ در بوشهر منتشر شد...» پس از انتشار شماره سوم در نیمه اول ۱۳۴۷، ساواک علی باباچاهی را برای تعطیل نمودن مجله تحت فشار قرار داد و سرانجام به دنبال دخالت مستقیم ساواک، به بهانه عدم مجوز انتشار، تکاپو متوقف شد. مجله تکاپو مورد استقبال محافل فرهنگی و روشنفکری قرار گرفت. مجلات روشنفکری تهران مانند «خوشه»، «فردوسی» نیز مطالبی از آن نقل کرده‌اند.

مجله «خوشه» سخنرانی احمد شاملو را به نقل از مجله تکاپو به چاپ رسانید. «خوشه»، سردبیر و دست‌اندرکاران مجله تکاپو را با عنوان «کوشندگان شعر امروز ایران» معرفی کرد. در همین سال‌ها (۱۳۴۸) باباچاهی به قول خودش با «دختری از ایل بختیاری» که مشغول تدریس در مدارس بوشهر بود ازدواج کرد. او صاحب یک پسر و یک دختر است که هر دوی آنها تحصیلات دانشگاهی دارند.

در همین سال‌ها، خسرو گل‌سرخ‌ی نقدی بر دومین کتاب شعر باباچاهی (جهان و روشنایی‌های غمناک) نوشت. این نقد در «تاریخ تحلیلی شعر نو» شمس لنگرودی چاپ شد.

پس از انقلاب ۵۷

ویرایش کتاب‌های مختلف، تنظیم نمایشنامه‌های رادیویی بیشتر بر اساس داستان‌های کوتاه چخوف، همکاری با نشر «پاپیروس»، همکاری با نشر «پیشبرد»، تحقیق در متون کهن فارسی (گزینش عناصر نمایشی) در یک مؤسسه دولتی، همکاری با مرکز نشر دانشگاهی تعریف نگاری لغات متون کهن فارسی که از سال ۶۸ تا ۱۳۸۴ ادامه داشت. مسئولیت صفحات شعر «آدینه» (یک دهه) و قبل از آن مسئولیت شعر و نقد شعر مجله «نافه» را پذیرفت.

این سال‌ها باباچاهی ده‌ها جلسه سخنرانی در محافل خصوصی و دانشگاهی داشته است. باباچاهی که در سال‌های قبل از انقلاب، در مجلات «خوشه»، «روشنفکر»، «رودکی»، «کتاب هفته» و جنگ‌های معتبر ادبی حضوری مستمر داشت، بعد از انقلاب، بیشتر مجلات و نشریه‌های معتبر ادبی او را به نوشتن مقاله و انجام مصاحبه دعوت کردند. باباچاهی در کنار مصاحبه‌های متعدد و طرح مقولات جدید، به طرح «شعر پسانیمایی» پرداخت و بعداً به‌طور عمیق‌تری «شعر در وضعیت دیگر» را مطرح ساخت که بحث‌های زیادی را دامن زد. از باباچاهی تاکنون حدود سی کتاب شعر و نقد و تحقیق، به چاپ رسیده است.

سال‌های اخیر

در تابستان سال ۱۳۹۰ فیلم مستندی با عنوان این قیافه مشکوک پیرامون شعر و حیات شعری علی باباچاهی به طراحی و کارگردانی وحید عزیزاده رزازی ساخته شد. در این فیلم با آرا و عقاید چهره‌هایی همچون هوشنگ چالنگی، مسعود بهنود، محمد محمدعلی، محمد قائد، مدیا کاشیگر، احمد پوری، فتح‌الله بی‌نیاز، فرخنده حاجی‌زاده، بهزاد خواجهات، رضا عامری، اردشیر رستمی، علی عبداللّهی، علیرضا مجابی و بابک صحرانورد درباره زوایای گوناگون شعری و شخصیتی باباچاهی آشنا می‌شویم.

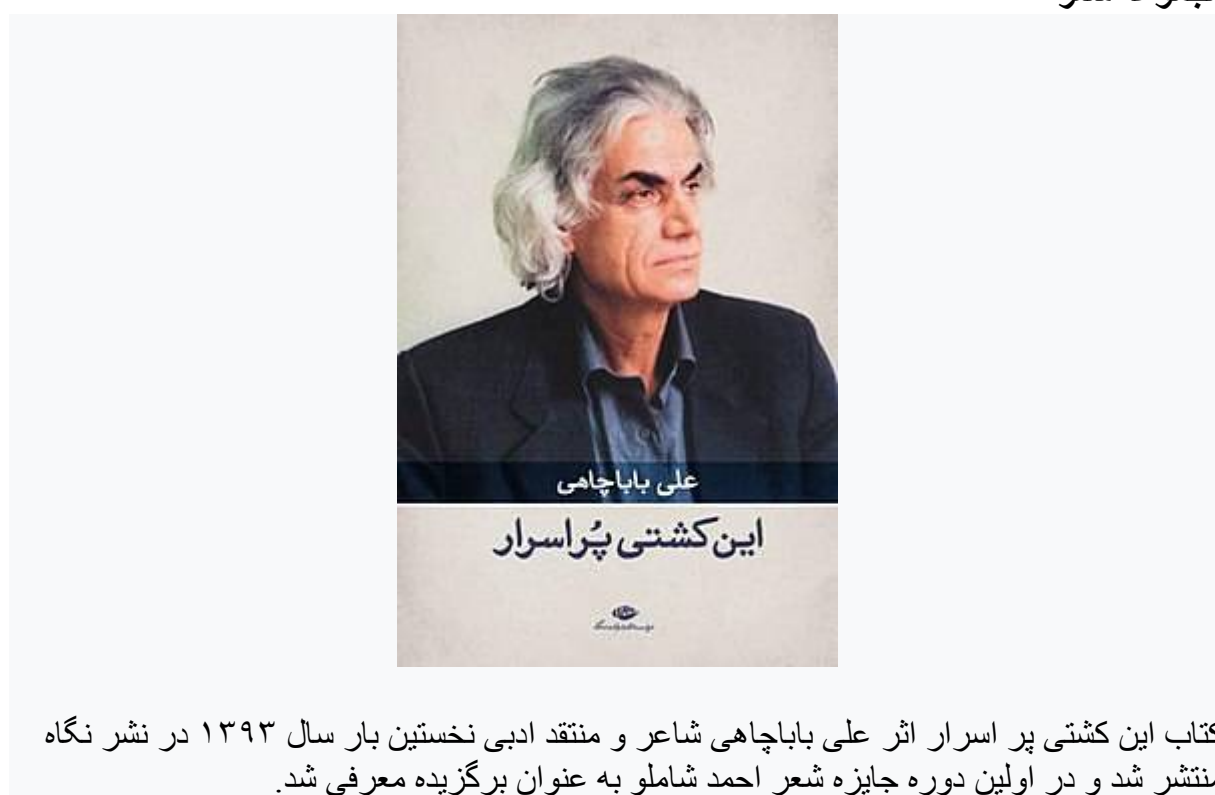
وحید عزیزاده رزازی، کارگردان این پروژه درباره ساخته‌اش می‌گوید: «در این فیلم ۹۰ دقیقه‌ای کوشیده‌ایم که از قالب‌های رایج و مرسوم فیلم‌هایی از این دست تا حد امکان پرهیز کنیم و با ایجاد تنوع در فرم تصاویر و نورپردازی و همچنین خلق ایده‌ها و فضاهایی متناسب با احوالات شخصیت محوری فیلم، به بار سینمایی اثر در کنار جنبه‌های ادبی و شناخت‌نامه‌ای آن بیفزاییم. به عبارت دیگر سعی کرده‌ایم تا وضعیت دیگری از شعر و شخصیت «شاعر وضعیت دیگر» را در تصویری تمام‌نما به مخاطب عرضه کنیم.» او همچنین درباره حضور چهره‌های ادبی و هنری در فیلم می‌گوید: «از ابتدا فهرست بلند بالایی از افراد مرتبط با حال و هوای شاعر را مدنظر داشتیم که با مشورت با آقای باباچاهی به همین نام‌هایی رسیدیم که هم‌اکنون در فیلم حاضرند. به غیر از آقایان محمد محمدعلی و مسعود بهنود که هر دو زحمت ضبط تصاویرشان را با دوربین‌های معمولی متقبل شدند و از خارج از کشور برای ارسال کرد، با باقی میهمانان در شهر تهران و کرج گفتگو کرده‌ایم.» این مستند ۹۰ دقیقه‌ای برای اولین بار در مراسم بزرگداشت علی باباچاهی (بزرگداشت این قیافه مشکوک - اسفندماه ۱۳۹۰ - تهران) که به همت گروه ادبی مایا برگزار شد، به نمایش درآمد.

دیدگاه منتقدان

منتقدان کتاب شعر اولش، «در بی‌تکیه‌گاهی» (۱۳۴۶) را عاطفی-تصویری با رویکردی اجتماعی، سرشار از اندوهی عمیق و خودشکنانه، میان شعارهای خطابی محافل سیاسی و سیلان ذهن انجمن‌های هنر برای هنر می‌دانند که به همین دلیل با وجودی که شدیداً احساساتی و نوجوانانه بود و عمق و بعدی نداشت مطلوب هر دو گروه افتاد و شهرت یافت و دهان به دهان گشت. در مجموعه دوشم، «جهان و روشنایی‌های غمناک» (۱۳۴۹) هم همچنان همان روند شعری پیشین را دنبال کرد و این مجموعه نیز خطابی-تصویری، غرق در شدت عاطفی کم‌عمق، متأثر از فروغ فرخزاد و در جنونی شاعرانه در گردش باقی ماند. شعر او در مجموعه سومش، «از نسل آفتاب» (۱۳۵۲) هم تغییری کیفی نمی‌یابد مگر در وزن که ادامه دست‌آوردهای فروغ فرخزاد و م. آزاد است. اوزانی منعطف و پُرکشش که تحولی در اوزان شعر نیمایی به سوی شعر سپیدند.

آثار علی باباچاهی

مجموعه شعر



کتاب این کشتی پر اسرار اثر علی باباچاهی شاعر و منتقد ادبی نخستین بار سال ۱۳۹۳ در نشر نگاه منتشر شد و در اولین دوره جایزه شعر احمد شاملو به عنوان برگزیده معرفی شد.

- در بی‌تکیه‌گاهی (۱۳۴۶) - پخش از کتاب زمان
- جهان و روشنایی‌های غمناک (۱۳۴۹) - پخش از کتاب زمان
- از نسل آفتاب (۱۳۵۳) - مهرداد، رز
- صدای شن (۱۳۵۶) - ابن‌سینا، تبریز
- از خاک‌مان آفتاب برمی‌آید (۱۳۶۰) - بهنام، تبریز
- آوای دریامردان (۱۳۶۸) - عصر جدید
- گزینه اشعار - چاپ اول - (۱۳۶۹) - ویس
- گزینه اشعار - چاپ دوم - (۱۳۷۲) - دُرسا
- منزل‌های دریا بی‌نشان است (با تأخیر) - (۱۳۷۶) - تکاپو
- نم نم بارانم - چاپ اول - (۱۳۷۵) - داریوش / چاپ دوم - (۱۳۹۱) - نشر چشمه
- عقل عذابم می‌دهد (۱۳۷۹) - همراه / چاپ دوم - (۱۳۹۲) - نشر زاوش

- قیافه‌ام که خیلی مشکوک است (۱۳۸۱) - نوید شیراز، نشر راشین - تهران
- رفته‌بودم به صید نهنگ (۱۳۸۲) - انتشارات پاندا - مشهد
- گزینه اشعار - چاپ اول - (۱۳۸۳) - انتشارات مروارید
- گزینه اشعار - چاپ سوم - (۱۳۹۰) - چاپ چهارم، قطع جیبی - انتشارات مروارید
- پیکاسو در آبهای خلیج فارس - چاپ اول (۱۳۸۸) - چاپ دوم (۱۳۹۰) - نشر ثالث
- فقط از پریان دریایی زخم زبان نمی‌خورد (۱۳۸۸) - نشر نوید شیراز (حلقه نیلوفری)
- هوش و حواس گل شببو برای من کافی‌ست (با تأخیر) - (۱۳۹۱) - نشر ثالث
- گل باران هزار روزه - (۱۳۹۰) - انتشارات مروارید
- دنیا اشتباه می‌کند - (۱۳۹۱) - نشر زاوش
- بیا گوش‌ماهی جمع کنیم (شعرک‌ها) - (۱۳۹۱) - نشر ثالث
- به شیوه خودشان عاشق می‌شوند (عاشقانه‌ها) - (۱۳۹۱) - انتشارات مروارید
- باغ انار از این طرف است - (۱۳۹۱) - انتشارات نگاه
- در غارهای پُر از نرگس - (۱۳۹۲) - انتشارات نگاه
- مجموعه اشعار (جلد اول) - (۱۳۹۲) - انتشارات نگاه
- این کشتی پراسرار - (۱۳۹۳) - انتشارات نگاه
- اتاق بر آب راه می‌روم - (۱۳۹۴) - انتشارات سرزمین اهورایی
- قشنگی دنیا به همین است - (۱۳۹۵) - انتشارات دریچه
- آدم‌ها در غروب اسم ندارند - (۱۳۹۵) - انتشارات نگاه
- آئورا و دیگران من - (۱۳۹۵) - انتشارات پاتیزه

نقد و بررسی

- گزاره‌های منفرد (بررسی انتقادی شعر امروز ایران) - جلد یک - (۱۳۷۶) - نارنج
- گزاره‌های منفرد (مسائل شعر و بررسی شعر جدید و جوان امروز) - جلد دو (دو کتاب) - (۱۳۸۰) - سپینتا
- گزاره‌های منفرد (سه جلدی) - چاپ دوم - (۱۳۸۹) - دیبایه
- سه دهه شاعران حرفه‌ای (۱۳۸۱) - انتشارات ویستار
- بیرون پریدن از صف (گفتگو، نقد و نظر، مقاله) - به کوشش مازیار نیستانی - (۱۳۸۵) - مفرغ‌نگار
- عاشقانه‌ترین‌ها (گزینش و بررسی شعرهای ۱۳۸۰-۱۳۰۰) - (۱۳۸۴) - نشر ثالث
- شعر امروز، زن امروز (گزینش و بررسی) (۱۳۸۶) - انتشارات ویستار
- گزاره‌های پیوست (۹۰ سال شعر نو فارسی) - (۱۳۹۳) - نشر دیبایه

تحقیق و تألیف

- شروهرسرای در جنوب ایران (۱۳۶۹) - اقبال لاهوری
- گزینه اشعار منوچهر شیبانی (گزینش و بررسی) (۱۳۷۳) - انتشارات مروارید
- این بانگ دل‌اوز (شعر و زندگی فریدون توللی) (۱۳۸۰) - نشر ثالث
- گزینه اشعار منوچهر نیستانی (۱۳۸۴) - انتشارات مروارید
- زیبایی از جنون (زندگی و شعر اسماعیل شاهرودی) (۱۳۸۷) - نشر ثالث

شعر کودک

- سوغات بهار (۱۳۳۷) - ابن‌سینا / تبریز

- چه کسی در قفس را باز کرد؟ (۱۳۵۶) - ابن سینا / تبریز
- گفتگوها و مصاحبه‌ها
- تاریخ شفاهی ادبیات معاصر ایران، مجلد ۵ (گفتگوی سادات مدنی با علی باباچاهی)، (۱۳۸۴)
- زیر نظر محمدهاشم اکبریانی - نشر روزگار
- دری به اتاق مناقشه، مجموعه مصاحبه‌ها - (۱۳۹۴) - انتشارات نگاه
- فیلم مستند
- مستند این قیافه مشکوک (زندگی و شعر علی باباچاهی - ۱۳۹۰) - کارگردان: وحید علیزاده
- رزّازی
- مستند «این هم یک شوخی بود» (زندگی و شعر علی باباچاهی - ۱۳۹۳) - کارگردان: محسن موسوی میرکلایی
- نوح فشرده (شعرخوانی)
- امضای یادگاری (صدای شاعر) (۱۳۸۸) - نشر تحقیقات نظری - اصفهان
- این‌طوری فکر می‌کند (صدای شاعر) - اشعاری از مجموعه پیکاسو در آب‌های خلیج فارس (۱۳۹۱) - مؤسسه شبکه صوتی خوش‌بیان
- ترجمه آثار
- این هم یک شوخی بود (گزیده اشعار به انگلیسی) (۱۳۹۰) - ترجمه سعید سعیدپور (به اهتمام ایوب صادقیانی) - انتشارات ویستار
- از روزهای روشن (گزیده اشعار به کردی) - ترجمه بابک صحرانورد
- درباره علی باباچاهی
- کتاب درنگ (شعر و زندگی علی باباچاهی، به سعی محمد لوطیج) (۱۳۸۹)
- هفتاد گل زرد (علی باباچاهی در وضعیت دیگر)، گزینش، نقد و بررسی: محمد لوطیج - (۱۳۹۳) - انتشارات سرزمین اهورایی



علیرضا پنجه‌ای

زاده ساوه مرداد ۱۳۴۰ (۵۹ سال)

تخلص گویا

پیشه مدیر روابط عمومی، روزنامه‌نگار
زمینه کاری شعر، نقد ادبی، روزنامه‌نگاری

تحصیلات دانش آموخته اقتصاد اجتماعی

جوایز مهم جشنواره مطبوعات در دهه ۱۳۸۰

سبک نوشتاری مدرن و پسامدرن

سال‌های فعالیت اکنون-۱۳۵۶

بنیانگذار چامک، شعر دیجیتال، شعرتوگراف، شعر مربع جادویی، شعر وسطچین، احیای

چیستان نو، شعر رنگ

فیلم‌نامه‌ها بر بساطی که بساطی نیست، مستند سد معبر

دلیل سرشناسی شاعری، روزنامه‌نگاری

همسر ربیعه (سپیده)

فرزند(ان) مزدک، نینا

گفتاورد مانند زندگی ات بنویس

علی رضا پنجه‌ای (زاده ۲۷ مرداد، نظریه‌پرداز، روزنامه‌نگار، شاعر (ساوه زاده ۲۷ مرداد ۱۳۴۰)،

۱۳۴۰، ساوه) شاعر، روزنامه‌نگار، نظریه‌پرداز، منتقد ادبی ایرانی است. وی سردبیر ویژه فرهنگ،

هنر و ادبیات گیلها بوده است. شعرهای پنجه‌ای تاکنون به زبان‌های عربی، تورکی، کوردی، گیلکی،

آلمانی، سوئدی، چینی، ایتالیایی، فرانسه، روسی و... ترجمه شده است. او اکنون سردبیر دوهفته‌نامه‌ی

دوات است.

زندگی‌نامه

علی‌رضا پنجه‌ای ظهر ۲۷ مرداد ۱۳۴۰ از پدر و مادری اهل شهرستان رشت، در ساوه به دنیا آمد. او

از نوجوانی سرودن را آغاز کرد و نخستین اشعار خود را در سال ۱۳۵۶ سرود

آغاز شاعری

علی رضا پنجه‌ای شاعر و روزنامه‌نگار، از نیمه دوم دهه ۱۳۵۰ به‌طور جدی و از نیمه دوم دهه ۶۰

به‌طور حرفه‌ای به شعر و روزنامه‌نگاری پرداخت، انتشار ۱۰ کتاب شعر از پاییز ۱۳۵۷ و یک

آنتولوژی از ۱۳۵۴ شاعر نوپرداز گیلانی توسط نشر مروارید با عنوان برشی از شعر گیلان - که

توسط ناشر سال ۱۳۷۴ با عنوان گزینه شعر گیلان نشر یافت

فعالیت مطبوعاتی

سردبیری نشریات ادبی چون فصل نامه گیلان زمین فرهنگی، تاریخی (سال‌های ۱۳۷۳ تا ۱۳۸۱)،

گیلها، روزنامه معین روزنامه صبح شمال ایران از زمره فعالیت‌های پنجه‌ای در عرصه روزنامه

نگاری محسوب می‌شود، هم چنین باید دبیری سرویس ادبیات روزنامه‌ها و هفته نامه‌های: هاتف، گیلان

امروز و دوره‌ای کوتاه هنر و ادبیات گیلان و زنجان روزنامه اطلاعات، نیز باید به این کارنامه دبیری

سرویس شعر و نقد شعر فصل نامه معماری آوای فن و ماه نامه ره آورد گیل را افزود. علی رضا

پنجه‌ای اکنون سردبیر دوهفته نامه دوات است که مدیرمسئول و صاحب امتیازش پسرش مزدک

پنجه‌ای است

خانه فرهنگ گیلان

او نیز همراه چند تن از نویسندگان و هنرمندان گیلانی از بنیان‌گذاران خانه فرهنگ گیلان محسوب

می‌شود، او از ابتدای تشکیل خانه فرهنگ گیلان به‌طور متناوب عضو هیئت رئیسه، بازرس، سخنگو

و مسوول روابط عمومی خانه بوده است. پنجه‌ای همچنین در دهه ۱۳۸۰ به مدت دو سال و اندی کارگاه

شعر ۵ شنبه‌ها همیشه را برگزار می‌کرد

کتاب‌شناسی

سوگ پائیزی - ۱۳۵۷

همنفس سروهای جوان - ۱۳۶۶

آن سوی مرز باد - ۱۳۷۰

برشی از ستاره هذیانی - ۱۳۷۰

گزینه شعر گیلان، شرح حال و شعرهای دهه شصت ۵۴ شاعر نوپرداز گیلانی ۹ - ۱۳۷۴

عشق اول چاپ سوم ۱۰/۱۳۹۰ - ۱۳۸۳

پیامبر کوچک - ۱۳۸۷

شب هیچ وقت نمی‌خوابد - ۱۳۸۷

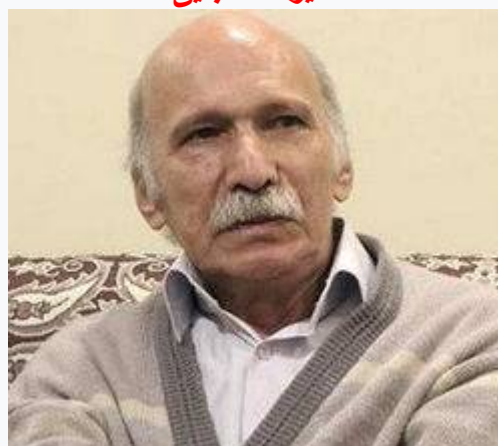
کوچه چهارزاد - ۱۳۹۳

عشق همان اویم است - ۱۳۹۳

«برگزین ده کتاب» «تورا به اندازه تو دوست دارم» - ۱۳۹۶

از خویش می‌دوم - ۱۳۹۸

علیرضا طبایی



زاده ۱۴ آذر ۱۳۲۳ شیراز

محل زندگی تهران

پیشه شاعر، ترانه سرا، روزنامه نگار، منتقد ادبی

علیرضا طبایی (۱۴ آذر ۱۳۲۳ در شیراز) شاعر، ترانه سرا، روزنامه نگار و منتقد ادبی ایرانی است.

زندگی‌نامه

علیرضا طبایی در ۱۴ آذر ۱۳۲۳ در شیراز به دنیا آمد. تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در رشته ریاضی به پایان برد و در همان سال‌ها در زمینه ادبیات و روزنامه نگاری مقام اول را در سطح آموزشگاه‌های کشور کسب کرد.

سرایش شعر و همکاری با مطبوعات را از همان زمان آغاز کرد و اولین شعرش در سال ۱۳۳۷ در مجله سپید و سیاه منتشر شد. پس از آن، دیگر آثارش در صفحات شعر روزنامه‌ها، مجلات هفتگی و ماهنامه‌های ادبی از جمله: سخن، نگین، فردوسی، رودکی، تهران مصور، امید ایران، روشنفکر، زن روز، اطلاعات بانوان، کیهان، پیغام امروز و... به چاپ رسید.

طبایی در نیمه اول سال ۱۳۴۷ برای ادامه تحصیلات دانشگاهی راهی تهران شد و تا امروز در این شهر اقامت گزیده است.

تحصیلات

او در سال ۱۳۵۰ به دانشکده هنرهای دراماتیک راه یافت و در سال ۱۳۵۴ موفق به دریافت مدرک کارشناسی در رشته نمایشنامه نویسی شد.

در سال ۱۳۷۶ برای تحصیل در دوره کارشناسی ارشد در همان رشته وارد دانشکده هنر و معماری دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکز شد و در سال ۱۳۷۹ از پایان‌نامه خود دفاع کرد.

مجموعه های شعر

- ۱- جوانه‌های پاییز؛ ۱۳۴۴ انتشارات پیروز تهران
- ۲- از نهایت شب؛ ۱۳۵۰ انتشارات بامداد تهران
- ۳- خورشیدهای آن سوی دیوار؛ ۱۳۶۰ انتشارات توس تهران
- ۴- شاید گناه از عینک من باشد؛ ۱۳۸۵ انتشارات آینه جنوب تهران (کتاب برگزیده سال در دومین دوره جایزه شعر خبرنگاران).
- ۵- مادرم ایران؛ ۱۳۹۱ انتشارات شادان تهران
- ۶- تندر اما ناگهانی‌تر؛ ۱۳۹۲ انتشارات آوای کلار تهران

ترانه سرایی

طبایی از سال ۱۳۴۸ به ترانه‌سرایی روی آورد و در طی چند سال، موفق به خلق ترانه‌های مشهور و ماندگاری شد که توسط خوانندگان مطرح ایرانی اجرا شده‌اند. از شاخص‌ترین این ترانه‌ها می‌توان به «طلسم آرزوها»، «کوچه میعاد»، «گل محبت»، «عشق تو نمی‌میرد»، «شهر فرنگه چشمت»، «مرد سرگردان»، «بیاد آن شب‌ها»، «تنها با گل‌ها»، «دختر دریاها»، «آسمان آسمان»، «راز دل»، «نگاهم با نگاهت قصه‌ها داره» و... اشاره کرد. البته بسیاری از این ترانه‌ها با نام مستعار **شهرام طبایی** یا **شهرام** منتشر شده‌است. طبایی پس از چند سال، به دلیل فضای حاکم بر کار ترانه سرایی، دیگر اقبالی به ادامه این راه نشان نداد.

روزنامه نگاری

آیین نکوداشت نیم قرن فعالیت ادبی علیرضا طبایی در خانه هنرمندان ایران، اسفند ۱۳۸۷



او فعالیت روزنامه‌نگاری را از سنین نوجوانی با روزنامه «پیام آسمانی» در شیراز آغاز کرد. مدتی بعد با چند تن از شاعران و نویسندگان صاحب‌نام این شهر، در انتشار مجله ادبی «دریا» همکاری کرد. پس از ورود به تهران و اقامت در این شهر، از نیمه دوم سال ۱۳۴۷ مسوولیت اداره صفحات شعر و ادبیات هفته‌نامه «جوانان امروز» را بر عهده گرفت و در طول ۱۴ سال فعالیت در این مجله، به معرفی و انتشار آثار بسیاری از شاعران جوانی که بعدها به چهره‌های شناخته شده شعر معاصر تبدیل شدند، پرداخت.

در اواخر دهه چهل، مدیریت صفحات هنر و اندیشه روزنامه «پیغام امروز» را پذیرفت که این همکاری تا نیمه دهه پنجاه ادامه یافت.

همکاری با ماهنامه «فرهنگ و زندگی» وابسته به شورای عالی فرهنگ و هنر به مدت دوسال، عضویت در شورای نویسندگان «فصلنامه هنر» به مدت یکسال (به عنوان ماموریت اداری) و نیز اداره صفحات شعر مجله ادبی «رودکی» از دیگر فعالیت‌های مطبوعاتی اوست.

تدریس

طیابی سال‌ها به امر تدریس ادبیات فارسی در بسیاری از دبیرستان‌ها و آموزشگاه‌های تهران از جمله دبیرستان علامه حلی (مرکز تیزهوشان) وابسته به سازمان ملی پرورش استعدادها در خشان اشتغال داشته‌است.

پژوهش‌های ادبی

۱- تأثیر مکان در هنر؛ شعر نیما و آنتشی از نظر مکان در دو قطب متضاد است (ماهنامه نگین - سال چهارم اسفند ۱۳۴۷ شماره مسلسل ۴۶ ص ۱۹ تا ۲۱)

۲- کاوشی در هنر؛ انسان بودن، اولین خصیصه هنرمند می‌باشد (هفته‌نامه صبح امروز - ۱۲ آبان ۱۳۴۷ شماره مسلسل ۳۳۸ و ۱۹ آبان ۱۳۴۷ شماره مسلسل ۳۳۹)

۳- بررسی کارنامه شاعران امروز؛ سهراب سپهری، شاعری در قلمرو عرفان، در جستجوی رمز و راز حیات اما خواب‌زده (ماهنامه فرهنگ و زندگی - شماره ۲۵ و ۲۶ بهار و تابستان ۱۳۵۷ ص ۱۶۲ تا ۱۸۵)

۴- بررسی کارنامه شاعران امروز؛ محمد زهری، شاعری آرام، خلوت‌گزیده و تماشاگر (ماهنامه فرهنگ و زندگی - شماره ۲۷ و ۲۸ پاییز و زمستان ۱۳۵۷ ص ۲۶۷ تا ۲۹۵)

۵- خلاقیت و شبه خلاقیت (فصلنامه هنر - شماره نهم پاییز ۱۳۶۴ ص ۲۶۰ تا ۲۷۳)

۶- به بهانه انتشار مجموعه آثار نیما یوشیج؛ این زبان دل‌افسرندگان است (فصلنامه هنر - شماره دهم زمستان ۱۳۶۴ و بهار ۱۳۶۵ ص ۳۸۸ تا ۴۰۹)

پژوهش‌های دانشگاهی

- ۱- تاریخچه تئاتر و سیر تحولات آن در شیراز (پایان‌نامه دوره کارشناسی سال ۱۳۵۴ - ۱۳۵۵)
- ۲- بررسی تاریخچه و سیر تحولات نمایشنامه‌های منظوم در ایران (پایان‌نامه دوره کارشناسی ارشد سال ۱۳۷۸ - ۱۳۷۹)



علیشاه مولوی

زاده	۲۲ دی ۱۳۳۱	آغاجاری، ایران
درگذشته	۱۵ اسفند ۱۳۹۲	تهران
آرامگاه	بهشت زهرا، قطعه ۳۱۸، ردیف ۱۵۷	
لقب	بهار آقا	
زمینه کاری	شاعر، نویسنده،	
همسر	معصومه آقاجانی	
فرزندان	میسرا و مهدخت	

علیشاه مولوی (زاده ۲۲ دی ۱۳۳۱ - درگذشته ۱۵ اسفند ۱۳۹۲) شاعر ایرانی بود.

زندگی‌نامه

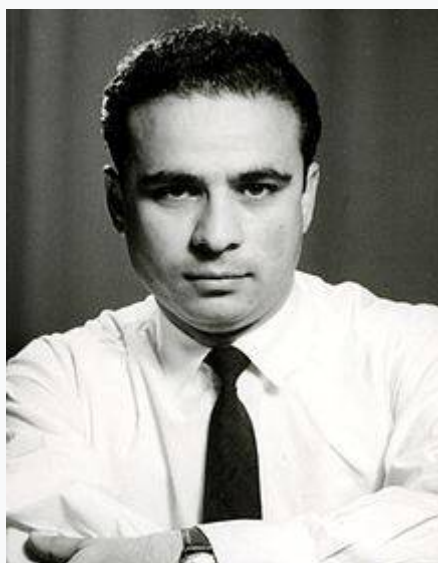
علیشاه مولوی گرسنگی در ۲۲ دی ماه ۱۳۳۱ در میانکوه آغاجاری خوزستان و در یک خانواده کارگری با منشأ روستایی متولد شد، مولوی در سال ۱۳۴۵ با جریان‌های سیاسی و سیاست آشنا شد و دو سال بعد همزمان با تحصیل در رشته ادبیات فارسی به صورت جدی به فعالیت‌های سیاسی و هنری مانند تاتر، سینما و فعالیت‌های ورزشی پرداخت. در سال ۱۳۵۱ به منظور پیوستن به طبقه کارگر دانشگاه را ترک کرد. وی در فاصله سال‌های ۱۳۵۷ تا ۱۳۶۰ پنج دفتر شعر و یک شعر داستان با نام‌های مستعار منتشر کرد. اشعار مولوی در مجلات آدینه، دنیای سخن، کارنامه، بایا، نافه، کلک، گوهران، پابریک و ارمغان فرهنگی و تجربه و برخی روزنامه‌ها چاپ شده بود.

علیشاه مولوی به مدت شش سال دبیر شعر مجله نافه بود و در همین مدت توانست جریان شعر شاعران شهرستان را به وجود آورد. او در سال‌های پس از انقلاب به منظور اعتراض به سانسور با وجود پیشنهاد ناشران مختلفی مانند چشمه، نگاه، بوتیمار و... از سپردن شعرهایش به ممیزی در هر شکل خودداری کرد و به مراقبه شخصی از خود و شعرش با دغدغه استقلال در شعر و شخصیت‌اش پرداخت.

علیشاه مولوی از جمله شاعرانی بود که نسبت به مسائل اجتماعی حساس بود و شعرش بیشتر گرایشی اجتماعی و عینی داشت. او در سن ۶۱ سالگی و بر اثر سکته مغزی در بیمارستان فیروزگر تهران درگذشت. و در قطعه ۳۱۸ بهشت زهرا ردیف ۱۵۷ شماره ۴۳ به خاک سپرده شد.

کتاب‌شناسی

- نشانه‌های زمینی، دفتر شعر، ناشر واحد پخش نشر طوس، با نام مستعار علی مولوی
- شهید سوم، شعر داستات، نشر پیوند، با نام مستعار علی مولوی
- آوازهای آغاز، دفتر شعر، نشر یاشار، نام مستعار ع مولوی
- بهار تا زمستان ۵۸، دفتر شعر، انتشارات یاشار، با نام مستعار بهار آقا
- از خلق به امپریالیزم، دفتر شعر، انتشارات یاشار، با نام مستعار بهار آقا
- خلق‌نامه، دفتر شعر، انتشارات یاشار، با نام مستعار بهار آقا
- کاملاً خصوصی برای آگاهی عموم، دفتر شعر، نشر ناکجا، پاریس



فرخ تمیمی

زاده	۱۱ بهمن ۱۳۱۲ نیشابور
محل زندگی	تهران
درگذشته	۲۳ اسفند ۱۳۸۱ تهران
زمینه کاری	شاعر و مترجم

فرخ تمیمی (زاده ۱۱ بهمن ۱۳۱۲ خورشیدی در نیشابور - درگذشته ۲۳ اسفند ۱۳۸۱ تهران)، از شاعران معاصر ایران است.

زندگی

فرخ تمیمی فرزند **میرزا محمد خان طالقانی** از مردم طالقان و از خویشاوندان دکتر ابراهیم حشمت طالقانی، هم‌رزم میرزا کوچک خان جنگلی بود. پدرش در جریان انقلاب مشروطه و در هنگام زمامداری محمودولی خان تنکابنی با سران نهضت جنگل تماس نزدیک داشت و یکی از آزادی‌خواهان و نویسندگان کمیته انقلاب مشروطیت رشت به‌شمار می‌رفت و از سوی حکومت دو بار مأمور مذاکره با سران نهضت جنگل شد.

فرخ تمیمی در سن دو سالگی پدرش را از دست داد و زیر نظر مادرش «نصرت‌السلطنه مقدم مراغه‌ای» در تهران بزرگ شد. او دوره‌های ابتدایی و متوسطه را در دبستان تمدن و دبیرستان دارالفنون گذراند.

در سال ۱۳۴۶ رشته حسابداری و امور مالی را به پایان رساند. سپس به مدیریت حسابرسی و ریاست قسمت حسابداری کارخانجات و شرکت‌های مختلفی رسید.

فرخ به زبان انگلیسی در حد بالایی تسلط داشت و گاه به ترجمه شعر، مقاله و کتاب نیز می‌پرداخت. از او شش جلد کتاب ترجمه یا تألیف برجای مانده‌است.

آثار شعری

مجموعه‌های زیر را فرخ تمیمی منتشر کرده‌است:

- آغوش (۱۳۳۵)
- سرزمین پاک (۱۳۴۱)
- خسته از بی‌رنگی تکرار (۱۳۴۰)
- دیدار (۱۳۵۰)
- از سرزمین آینه و سنگ (۱۳۵۶)
- گزینه اشعار (۱۳۶۹)

ترجمه‌ها

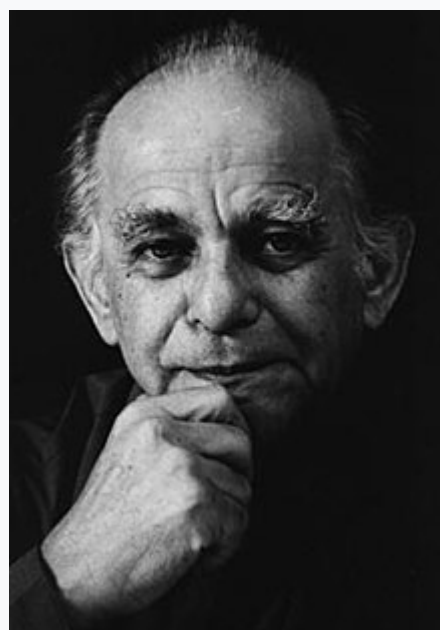
ترجمه‌های او از این قرارند:

- مردان پوک (شعر تی.اس. البوت همراه با تحلیل ا. اف کائیل، مجله بنیاد سال ۲ ش ۱۶ تیر ۱۳۵۷. ص ۸۱-۸۰-۲۶-۲۴)
- دنیا از چشم هسه (گزین گویه‌های هرمان هسه، مجله دنیای سخن، ش ۲۵ فروردین ۱۳۶۸ ص. ۷۹-۷۸)
- ازرا پاوند (دبلیو ون اوکانر، نسل قلم: کهکشان ۱۳۷۵)
- راینر ماریا ریلکه (جی الستون، نسل قلم: کهکشان ۱۳۷۶)
- ترانه‌های پینک فلوید (ترجمه با م. آزاد ثالث ۱۳۷۷)
- شور ذهن (زندگی نامه فروید. نوشته ایروینگ استون، ترجمه با اکبر تبریزی، مروارید ۱۳۷۸)

نمونه اشعار

عاشقانه

سلام ای مه سپید
چه زود می‌گذری
من از کویری می‌آیم که به هنگام مهرگان
خواب باران می‌بیند
و گیاهی در آن می‌روید
که در وهم
از تیره گیاهان آبری است
سلام ای مه سپید
آوای این نبات تشنه، تو را می‌خواند



فریدون مشیری

زاده	۳۰ شهریور ۱۳۰۵ تهران
محل زندگی	تهران، مشهد
درگذشته	۳ آبان ۱۳۷۹ (۷۴ سال) تهران
آرامگاه	قطعه هنرمندان بهشت زهرا
پیشه	شاعر، روزنامه‌نگار
زمینه کاری	شعر فارسی
همسر	اقبال اخوان
فرزندان	بهار، بابک
پدر و مادر	ابراهیم مشیری افشار

فریدون مشیری (۳۰ شهریور ۱۳۰۵ – ۳ آبان ۱۳۷۹) شاعر معاصر ایرانی بود.

زندگی

فریدون مشیری در سی ام شهریور ۱۳۰۵ در تهران خیابان ایران (خیابان عین الدوله) به دنیا آمد. پدر بزرگ پدری او میرزا محمود خان مشیر در عصر قاجار امور مخابراتی غرب ایران را اداره می‌کرد و به دلیل مأموریت اداری به همدان منتقل شده بود. پدرش ابراهیم مشیری افشار در سال ۱۲۷۵ خورشیدی در همدان متولد شد، در روزهای جوانی به تهران آمد و از سال ۱۲۹۸ در وزارت پست مشغول خدمت گردید. مادرش نام خورشید و لقب اعظم‌السلطنه داشت و پدر مادرش میرزا جواد موتمن‌الممالک از اشراف‌زادگان قاجار و نماینده اولین دوره مجلس شورای ملی بود که در عین حال ادیب و شاعر نیز بود و با تخلص «نجم» شعر می‌سرود. از این رو فضل‌الله بایگان که از پیشگامان ثنائت نوین ایران است، دایی فریدون مشیری محسوب می‌شد.

فریدون مشیری سال‌های اول و دوم تحصیلات ابتدایی را در تهران انجام داد و سپس به علت مأموریت اداری پدرش به مشهد رفت و بعد از چند سال دوباره به تهران بازگشت و سه سال اول دبیرستان را در دارالفنون گذراند و آنگاه به دبیرستان ادیب رفت. به گفته خودش: «در سال ۱۳۲۰ که ایران دچار آشفتگی‌هایی بود و نیروهای متفقین از شمال و جنوب به کشور حمله کرده و در ایران بودند ما دوباره به تهران آمدم و من به ادامه تحصیل مشغول شدم. دبیرستان و بعد به دانشگاه رفتم. با اینکه در همه دوران کودکی... از استخدام در ادارات و زندگی کارمندی پرهیز داشتم ولی... در سن ۱۸ سالگی در وزارت پست و تلگراف مشغول به کار شدم و این کار ۳۳ سال ادامه یافت.»

تحصیل

مشیری همزمان با تحصیل در سال آخر دبیرستان در اداره پست و تلگراف مشغول به کار شد. در همان سال مادرش در سن ۳۹ سالگی در گذشت که اثر عمیقی در او بر جا گذاشت. سپس در آموزشگاه فنی وزارت پست و تلگراف مشغول تحصیل گردید. روزها به کار می‌پرداخت و شب‌ها به تحصیل ادامه می‌داد. از همان زمان به مطبوعات روی آورد و در روزنامه‌ها و مجلات کارهایی از قبیل خبرنگاری و نویسندگی را به عهده گرفت. بعدها در رشته ادبیات فارسی دانشگاه تهران به تحصیل ادامه داد. اما کار اداری از یک سو و کارهای مطبوعاتی از سوی دیگر، در ادامه تحصیلش مشکلاتی ایجاد می‌کرد. سرانجام تحصیل را رها کرد اما کار در مطبوعات را ادامه داد.

از سال ۱۳۳۲ تا ۱۳۵۱ مسئول صفحه شعر و ادب مجله روشنفکر بود. این صفحات به تمام زمینه‌های ادبی و فرهنگی از جمله نقد کتاب، فیلم، تئاتر، نقاشی و شعر می‌پرداخت. بسیاری از شاعران مشهور معاصر، اولین بار با چاپ شعرهایشان در این صفحات معرفی شدند. مشیری در سال‌های پس از آن نیز تنظیم صفحه شعر و ادبی مجله سپید و سیاه را بر عهده داشت. در همان سال‌ها با مجله سخن به سردبیری پرویز ناتل خانلری همکاری داشت. وی در سال ۱۳۵۰ به شرکت مخابرات ایران انتقال یافت و در سال ۱۳۵۷ از خدمت دولتی بازنشسته شد.

سال‌شمار فریدون مشیری

۱۳۰۵	• تولد فریدون مشیری سی ام شهریور در تهران، خیابان عین الدوله (خیابان ایران)
۱۳۱۱	• شروع تحصیل در دبستان ادیب، پشت مسجد سپه سالار
۱۳۱۳	• حرکت به مشهد و سکونت در آنجا و تحصیل در دبستان همت
۱۳۱۹	• ادامه تحصیل در دبیرستان شاهرضا در مشهد
۱۳۲۰	• بازگشت به تهران و ادامه تحصیل در دبیرستان ادیب و دارالفنون
۱۳۲۳	• چاپ شعر «فردای ما» در روزنامه ایران ما
۱۳۴۸	• شروع به تحصیل در دانشگاه تهران در رشته حقوق قضایی
۱۳۲۴	• درگذشت مادر در ۲۸ خرداد در ۳۹ سالگی • ادامه تحصیل در آموزشگاه فنی وزارت پست و تلگراف و تلفن (بعدها دانشکده مخابرات)
۱۳۲۷	• انتقال به اداره تلگراف تجریش با سمت تلگرافچی مورش
۱۳۲۸	• خبرنگار روزنامه «شاهد» جبهه ملی در مجلس شورای ملی و آغاز فعالیت‌های مطبوعاتی
۱۳۳۳	• ازدواج با اقبال اخوان دانشجوی رشته نقاشی دانشگاه تهران - آغاز همکاری با مجله روشنفکر به مدت ۱۸ سال
۱۳۳۴	• انتشار کتاب «تشنه طوفان» در نوروز • تولد

دخترش بهار در آبان ماه	
۱۳۳۵ • انتشار کتاب «گناه دریا»	
۱۳۳۶ • انتشار چاپ دوم تشنه طوفان با افزوده‌هایی به نام «نایافته»	
۱۳۳۸ • تولد پسرش بابک در اسفند ماه	
۱۳۳۹ • اول اردیبهشت انتشار شعر کوچه	
۱۳۴۰ • انتشار کتاب «ابر» • همکاری دائمی با مجله سخن به مدیریت شادروان دکتر خانلری	
۱۳۴۱ • عضویت در شورای نویسندگان رادیو ایران	
۱۳۴۴ • دریافت دیپلم ششم ادبی و راه یافتن به دانشگاه تهران	
۱۳۴۵ • انتشار کتاب «یکسو نگرستن» ماجراهای شیخ ابوسعید ابوالخیر	
۱۳۴۶ • انتشار چاپ دوم کتاب «ابر» با افزوده‌هایی به نام «ابر و کوچه»	
۱۳۴۷ • انتشار کتاب «بهار را باورکن» • شعر خوانی در شهر کرمان	
۱۳۴۸ • انتشار کتاب «پرواز با خورشید»	
۱۳۴۹ • انتشار کتاب «برگزیده اشعار» در قطع جیبی	
۱۳۵۰ • همکاری با شورای موسیقی رادیو ایران • سخنرانی در رضاییه شیراز و مدرسه عالی دماوند • مدیرکل روابط عمومی شرکت مخابرات	
۱۳۵۲ • مسافرت به اروپا، بازدید از شهرهای هامبورگ، پاریس	
۱۳۵۳ • شرکت در سمینار شاهنامه فردوسی	
۱۳۵۴ • مسافرت به لندن برای بازدید از نمایشگاه هنر اسلامی • مشاور مطبوعاتی مدیر عامل شرکت مخابرات ایران	
۱۳۵۶ • انتشار کتاب «از خاموشی» • مسافرت به هندوستان، سخنرانی در کشمیر برای استادان زبان فارسی در سراسر هند	
۱۳۵۷ • دریافت حکم بازنشستگی پس از ۳۳ سال خدمت اداری در فروردین ماه • استخدام در شرکت عمران و نوسازی تهران تا بهمن ماه	
۱۳۶۰ • درگذشت پدر	
۱۳۶۴ • انتشار کتاب «گزینه اشعار» (ریشه در خاک)	

۱۳۶۵ • انتشار کتاب «مروارید مهر»
۱۳۶۷ • انتشار کتاب «آه، باران»
۱۳۷۱ • انتشار کتاب «از دیار آشتی»
۱۳۷۲ • انتشار کتاب «با پنج سخن سرا»
۱۳۷۵ • انتشار کتاب «لحظه‌ها و احساس» شب شعر در آلمان در شهریور ماه
۱۳۷۷ • انتشار مجموعه «یک آسمان پرنده» در امریکا و سخنرانی و شعرخوانی در ۲۳ شهر و ایالت • انتشار مجموعه «دلاویزترین» • انتشار نوار شب شعر در آلمان و سخنرانی در فرانکفورت، برلین، دوسلدرف • انتشار مجموعه «زیبای جاودانه» با مقدمه عبدالحسین زرین کوب • انتشار کتاب «آواز آن پرنده غمگین»
۱۳۷۸ • انتشار چاپ هفدهم مجموعه پرواز با خورشید • برگزاری مراسم بزرگ و بی سابقه برای گرامی‌داشت فریدون مشیری به وسیله جوانان فرهنگ دوست در پارک نیاوران در شهریور ماه و اهدای کتاب «جشن نامه» به فریدون مشیری • انتشار کتاب جشن نامه فریدون مشیری با عنوان «به نرمی باران»، • سخنرانی در بزرگداشت بزرگان موسیقی در جزیره کیش • انتشار کتاب «شکفتن‌ها و رستن‌ها» مجموعه اشعار شعرای معاصر ایران،
۱۳۷۹ • انتشار کتاب «تا صبح تابناک اهورایی»، بهار ۱۳۷۹ • سخنرانی در دانشگاه شیراز در خرداد ماه • شرکت در مراسم روز پزشک در همدان در شهریور ماه • درگذشت در بامداد سوم آبان

سرودن شعر

مشیری سرودن شعر را از نوجوانی و تقریباً از پانزده سالگی شروع کرد. اولین مجموعه شعرش با نام تشنه توفان در ۲۸ سالگی او با مقدمه محمدحسین شهریار و علی دشتی در ۱۳۳۴ به چاپ رسید. خود او درباره این مجموعه می‌گوید: «چهارپاره‌هایی بود که گاهی سه مصرع مساوی با یک قطعه کوتاه داشت، و هم وزن داشت، هم قافیه و هم معنا، آن زمان چندین نفر از جمله نادر نادرپور، هوشنگ ابتهاج (سایه)، سیاوش کسری، مهدی اخوان ثالث و محمد زهری بودند که به همین سبک شعر می‌گفتند و همه شاعران نامدار شدند، زیرا به شعر گذشته بی‌اعتنا نبودند. اخوان ثالث، نادرپور و من به شعر قدیم احاطه کامل داشتیم، یعنی آثار سعدی و حافظ و فردوسی را خوانده بودیم، در مورد آنها بحث می‌کردیم و بر آن تکیه می‌کردیم.»

موسیقی

مشیری توجه خاصی به موسیقی ایرانی داشت و در پی همین دلبستگی طی سال‌های ۱۳۵۰ تا ۱۳۵۷ عضویت شورای موسیقی و شعر رادیو را پذیرفت، و در کنار هوشنگ ابتهاج، سیمین بهبهانی و عماد خراسانی سهمی بسزا در پیوند دادن شعر با موسیقی، و غنی ساختن برنامه گلهای تازه در رادیو ایران در آن سال‌ها داشت. علاقه به موسیقی در مشیری به گونه‌ای بوده‌است که هر بار سازی نواخته می‌شده مایه آن را می‌گفته، مایه‌شناسی‌اش را می‌دانسته، بلکه می‌گفته از چه ردیفی است و چه گوشه‌ای، و بارها شنیده شده که تشخیص او در مورد برجسته‌ترین قطعات موسیقی ایران کاملاً درست و همراه با دقت تخصصی بوده‌است.

فریدون مشیری در سال ۱۳۷۷ به آلمان و آمریکا سفر کرد و مراسم شعرخوانی او در شهرهای کلن، لیمبورگ و فرانکفورت و همچنین در ۲۴ ایالت آمریکا از جمله در دانشگاه‌های برکلی و نیوجرسی به‌طور بی‌سابقه‌ای مورد توجه دوستداران ادبیات ایران قرار گرفت. در سال ۱۳۷۸ طی سفری به سوئد در مراسم شعر خوانی در چندین شهر از جمله استکهلم و مالمو و گوتنبرگ شرکت کرد. معروفترین اثر وی شعر «کوچه» نام دارد که در اردیبهشت ۱۳۳۹ در مجله «روشنفکر» چاپ شد. این شعر از زیباترین و عاشقانه‌ترین شعرهای نو زبان فارسی است.

با توجه به علاقه‌ای که وی به عرفان و تصوف ایرانی داشت، مجموعه‌ای از ۱۰۰ ماجرا منسوب به ابو سعید ابوالخیر را با عنوان «یکسو نگریستن و یکسان نگریستن» و با مقدمه‌ای به قلم جواد نوربخش در اوایل دهه ۱۳۴۰ منتشر نمود.

ازدواج

او در سال ۱۳۳۳ با خانم اقبال اخوان ازدواج کرد و اکنون دو فرزند به نام‌های بابک و بهار از او به یادگار مانده‌است.

مرگ

مشیری سال‌ها از بیماری رنج می‌برد و در بامداد روز جمعه ۳ آبان‌ماه ۱۳۷۹ خورشیدی در ۷۴ سالگی در تهران درگذشت. آرامگاه او در بهشت زهرا، قطعه ۸۸ (قطعه هنرمندان)، ردیف ۱۶۴، شماره ۱۰ می‌باشد.

درباره مشیری

عبدالحسین زرین‌کوب در باره شعر مشیری می‌نویسد: «در طی سال‌ها شاعری، فریدون از میان هزاران فراز و نشیب روز، از میان هزاران شور و هیجان و رنج و درد هرروزینه آنچه را به روز تعلق دارد، به دست روزگاران می‌سپارد و به قلمرو افسانه‌های قرون روانه می‌کند. چهل سالی – بیش و کم – هست که او با همین زبان بی‌پیرایه خویش، واژه واژه با همزبانان خویش همدلی دارد... زبانی خوش‌آهنگ، گرم و دلنواز. خالی از پیچ و خم‌های بیان ادیبانه شاعران دانشگاه‌پرورد و در همان حال خالی از تأثیر ترجمه‌های شتاب‌آمیز شعرهای آزمایشی نو راهان غرب.»

فریدون مشیری مجموعه اشعار خود را به صورت دکلمه اجرا نموده‌است.

نمونه اشعار

می‌رفت و گیسوان بلندش را
بر شانه می‌پراکند،
شب را به دوش می‌برد

همراه عطر عنبر سارا.

□

در موج گیسوان بلندش
تابیده بود شب را
آرام، مثل زمزمه آب، می‌گذشت
با اختران به نجوا.

□

همراه گیسوان بلندش
خاموش، مثل زیر و بم خواب، می‌گذشت
پشت دریاچه‌ها
چشم جهانیان به تماشا.

□

می‌رفت - باشکوه‌تر از شب -
همراه گیسوان بلندش
تا باغ‌های روشن فردا.
یلدا!

دوبیتی:

گفته بودی که چرا محو تماشای منی
مژه برهم نزنم تا که ز دستم نرود
شعر معروف گرگ:

گفت دانایی که: گرگی خیره سر،
لاجرم جاری است پیکاری سترگ
زور بازو چاره این گرگ نیست
ای بسا انسان رنجور پریش
وی بسا زور آفرین مرد دلیر
هر که گرگش را در اندازد به خاک
و آنکه از گرگش خورد هر دم شکست
و آن که با گرگش مدارا می‌کند
در جوانی جان گرگت را بگیر!
روز پیری، گر که باشی هم چو شیر
مردمان گر یکدگر را می‌درند
اینکه انسان هست این سان دردمند
و آن ستمکاران که با هم محرم اند
گرگ‌ها همراه و انسان‌ها غریب

هست پنهان در نهاد هر بشر!
روز و شب، مابین این انسان و گرگ
صاحب اندیشه داند چاره چیست
سخت پیچیده گلوی گرگ خویش
هست در چنگال گرگ خود اسیر
رفته رفته می‌شود انسان پاک
گرچه انسان می‌نماید گرگ هست
خلق و خوی گرگ پیدا می‌کند
وای اگر این گرگ گردد با تو پیر
ناتوانی در مصاف گرگ پیر
گرگ‌هاشان رهنما و رهبرند
گرگ‌ها فرمانروایی می‌کنند
گرگ‌هاشان آشنایان هم اند
با که باید گفت این حال عجیب؟...

بخشی از شعر معروف ریشه در خاک :

من اینجا ریشه در خاکم.
 من اینجا عاشق این خاک اگر آلوده یا پاکم.
 من اینجا تا نفس باقی ست می مانم.
 من از اینجا چه می خواهم، نمی دانم!
 امیدِ روشنایی گر چه در این تیره گی ها نیست،
 من اینجا باز در این دشتِ خشکِ تشنه می رانم.
 من اینجا روزی آخر از دل این خاک، با دستِ تهی گل بر می افشانم.
 من اینجا روزی آخر از ستیغ کوه، چون خورشید.
 سرود فتح می خوانم،
 و می دانم تو روزی باز خواهی گشت!

دفترهای شعر

- ۱۳۳۴ تشنه طوفان
- ۱۳۳۵ گناه دریا
- ۱۳۳۷ نایافته
- ۱۳۴۰ ابر
- ۱۳۴۵ ابر و کوچه
- ۱۳۴۷ بهار را باور کن
- ۱۳۴۷ پرواز با خورشید
- ۱۳۵۶ از خاموشی
- ۱۳۴۹ برگزیده شعرها
- ۱۳۶۴ گزینه اشعار
- ۱۳۶۵ مروارید مهر
- ۱۳۶۷ آه باران
- ۱۳۶۹ سه دفتر
- ۱۳۷۱ از دیار آشتی
- ۱۳۷۲ با پنج سخن سرا
- ۱۳۷۴ لحظه‌ها و احساس
- ۱۳۷۸ آواز آن پرنده غمگین
- ۱۳۷۹ تا صبح تابناک اهورایی
- ۱۳۸۴ نوایی هماهنگ باران
- ۱۳۸۴ از دریچه ماه

قطعات موسیقی

قطعات موسیقی که بر روی اشعار فریدون مشیری ساخته شده است.

- زبان آتش - محمدرضا شجریان
 - ناز نگاه - علیرضا افتخاری (آلبوم ناز نگاه)
 - شور عاشقانه - علیرضا افتخاری (آلبوم شور عشق)
 - تصنیف گل بهاری - علیرضا افتخاری (آلبوم زیباترین)
 - بهشت آرزو - علیرضا افتخاری (آلبوم افسانه)
 - تصنیف شور آفرین - علیرضا افتخاری (آلبوم عطر سوسن)
 - تصانیف دل افروزتر از صبح و پاییز - علیرضا افتخاری (آلبوم پاییز)
 - با تمام اشک هایم - شهریار رومی (آلبوم زمزمه ای در بهار)
 - ساقی - شهریار رومی (آلبوم زمزمه ای در بهار)
 - عشق - شهریار رومی (آلبوم زمزمه ای در بهار)
 - همواره تویی - شهریار رومی (آلبوم زمزمه ای در بهار)
 - خاک پدران - شهریار رومی (آلبوم زمزمه ای در بهار)
 - کوچه - شهریار رومی (آلبوم زمزمه ای در بهار)
 - معراج - شهریار رومی (آلبوم زمزمه ای در بهار)
 - سفره سین - شهریار رومی (آلبوم زمزمه ای در بهار)
 - نمی‌خواهم بمیرم - شهریار رومی (آلبوم زمزمه ای در بهار)
 - زهر شیرین - شهریار رومی (آلبوم زمزمه ای در بهار)
 - زمزمه ای در بهار - شهریار رومی (آلبوم زمزمه ای در بهار)
 - دریای نگاه - شهریار رومی (آلبوم زمزمه ای در بهار)
 - سرود بهار (بوی باران) - فرهاد فخرالدینی / فریدون فرهی - (گروه کر)
 - بهارم دخترم - فرهاد فخرالدینی / مرضیه
 - آخرین جرعه این جام - فرهاد فخرالدینی / مرضیه / محمد اصفهانی / علیرضا قربانی
 - اشتیاق - فرهاد فخرالدینی / سیما بینا / علیرضا قربانی
 - نیایش - فرهاد فخرالدینی / محمد رضا شجریان
 - می ناب - روح‌الله خالقی / کاوه دیلمی
 - به تو می‌اندیشم - شهریار فریوسفی و منوچهر بیگلری / محمد اصفهانی
 - دل تنگ - فؤاد حجازی / محمد اصفهانی
 - آلبوم لبریز - بابک مشیری
 - کهکشان عشق - محمد سریر / محمد نوری
 - به تو می‌اندیشم - نصرالله معین
 - خوش بحال غنچه‌های نیمه باز - داریوش / فرید شب‌خیز / بیژن خاوری / محمدرضا شجریان، آلبوم بوی باران
 - کوچه (بی تو مهتاب) - خواننده و آهنگساز : حسین دهقان - نوازندگان : حسین دهقان و امیر حسین محمودی / سبک: پاپ
 - بهترین بهترین من / آزاده عظیمی / گروه کر صمات
 - شب‌ها که می‌سوخت / سهیل نفیسی
 - دام (نام ترانه: پرواز) / لوگا رامین / مامک خادم / خسرو انصاری / گروه حقیقت انتخاب
- Axiom of Choice
- با برگ (نام ترانه: حریق خزان) - مهیار علیزاده / علیرضا قربانی
 - تو نیستی که ببینی - حامد نیکپی
 - ستوه - پرناز پرتوی

- شراب چشمان-محسن نامجو
- گلچهره می‌رس/ آلبوم: دلشدگان/ محمدرضا شجریان
- آلبوم آه باران - محمدرضا شجریان
- سرود زندگانی - داریوش / صادق نوجوکی
- به یاران ندا می‌رسد - آلبوم: شیدایی / آهنگ: تصنیف یاران / خواننده: صدیق تعریف
- شراب چشمان/ خواننده: محسن نامجو/ آهنگساز: احسان مطوری/ آلبوم: سودای من
- بُهت - خواننده و آهنگساز / احسان دستجردی / سبک: پاپ راک
- تصنیف تو کیستی/ خواننده: همایون شجریان/ آلبوم: با ستاره‌ها
- ساز و آواز بگذار که بر شاخه این صبح دلاویز/ خواننده: محمدرضا شجریان/ آلبوم: بوی باران
- پرکن پیاله را/ خواننده: محمدرضا شجریان/ آلبوم: جام تهی

کامبیز صدیقی



کامبیز صدیقی کسمایی در خرداد ماه 1320 در شهرستان رشت دیده به جهان گشود. پدرش حسین و پدر بزرگش صدیق الراعیای فرماندار کسما در دوره ناصرالدین شاه بود. از همان ابتدای کودکی علاقه ی زیادی به شعر و ادبیات داشت به طوری که اولین شعر او در سن 14 سالگی در ماه نامه ی فردوسی به چاپ رسید .

صدیقی تحصیلات خود را تا اخذ مدرک دیپلم ادامه داد و پس از آن به علت فوت پدر از ادامه تحصیل باز ماند و در کارخانه ی کنف کار رشت به شغل حسابداری مشغول شد، ولی این مسئله باعث نشد احساسات و علایق درونیش را نادیده بگیرد و به سرودن شعر ادامه دهد. کار در محیط کارخانه و ارتباط زیادش با کارگران و مشاهده مشکلات و دردهای آنها باعث علاقه و گرایش ویژه اش به ادبیات کارگری شد . این مسئله به شکل آشکاری در بسیاری از اشعار صدیقی به چشم می خورد .

20 فروردین ماه 1360 تشکیل خانواده داد که حاصل این ازدواج دو فرزند با نامهای امید و آناهیتا می باشد . ایشان پس از 30 سال کار اول آبان ماه 1375 بازنشسته شدند. او که سالها از بیماری ریوی رنج می برد در هشتم فروردین ماه سال 1389 در سن 68 سالگی در خانه ی خویش در شهر رشت دیده از جهان فرو بست و در قطعه هنرمندان تازه آباد رشت به خاک سپرده شد .

درباره شاعر

شاعری متعهد و آرمانگرا بود که در همه ی زمینه های شعری همچون شعر کامبیز صدیقی کسمایی کلاسیک بالاخص در زمینه غزل و رباعی و نیز شعر امروز نیمایی و شعر گیلکی (هشاشعر) تبحر ویژه ای داشت. او در سرودن اشعارش، طبیعت گرا و ژرف نگر بود و ایجاز و تمثیل از ویژگی های بارز اشعار اوست.

از او سه کتاب منتشر شده است که اولین مجموعه شعری او "در جاده های سرخ شفق" در سال 1347 و مجموعه دوم "آواز قناری تنها" در سال 1351 و "در باد های سرد" در سال 1357 می باشد.

مجموعه اشعار :

در بادهای سرد / آواز قناری تنها / در جاده های سرخ شفق

همچنین صدیقی اشعار منتشر نشده ی دیگری نیز دارد که چاپ آنها به صورت کتاب، مهمترین دغدغه ی وی در سالهای پایانی عمر بود که اکنون توسط خانواده اش در حال جمع آوری و آماده سازی برای چاپ می باشد. صدیقی از شاعران مطرح دهه های 40 و 50 بود که بسیاری از اشعارش در جنگ ها و نشریات ادبی از جمله "فردسی"، "خوشه"، "هنر و ادبیات بازار"، "کادح"، "نقش قلم" و ... به چاپ می رسید.

رضا شفیعی کدکنی در یکی از کتابهایش به شعر او اشاره دارد. ابراهیم فخرایی در کتاب «گیلان در قلمرو شعر و ادب» خصوصیات شاعری صدیقی را این چنین بیان می کند: «شاعری است حساس و پر شور و نو آور، که نیماوار به سبک مازندرانی شعر می سراید...». همچنین فرامرز طالبی نیز در کتاب «نام آوران ادبیات معاصر گیلان» و هوشنگ عباسی در کتاب «شاعران گیلک و شعر گیلکی» از صدیقی نام برده و به معرفی آثار او پرداخته اند.

محمود مشرف آزاد تهرانی (زاده ۱۸ آذر ۱۳۱۲ در تهران – درگذشته ۲۹ دی ۱۳۸۴ در تهران)، شناخته شده با نام هنری م. آزاد شاعر معاصر ایرانی بود.



زندگی

م. آزاد در سال ۱۳۱۲ در تهران به دنیا آمد. در سال ۱۳۳۶ از دانشکده ادبیات و زبان فارسی دانشگاه تهران لیسانس گرفت و دوره دانشسرای عالی تهران را نیز گذراند. سپس ۱۰ سال به آموزگاری ادبیات

فارسی پرداخت و در سال ۱۳۴۶ به استخدام کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان درآمد. او علاوه بر ترجمه اشعار شاعران سرزمین‌های دیگر، در زمینه زندگی نامه، نقد ادبی و ادبیات، و قصه به شعر و نثر برای کودکان کتاب چاپ کرده‌است. او در تاریخ ۲۹ دی ماه ۱۳۸۴ در هفتاد و دو سالگی درگذشت.

آثار

کتاب‌های شعر:

۱. دیار شب (۱۳۳۴)
۲. قصیده بلند باد و دیدارها، تهران: انتشارات مروارید، ۱۳۴۵
۳. آئینه‌ها تهی‌ست، تهران: جوانه، ۱۳۴۶
۴. با من طلوع کن، تهران: انتشارات اشرفی، ۱۳۵۲
۵. گزینۀ اشعار، تهران: انتشاران مروارید، ۱۳۷۴
۶. گل باغ آشنایی (مجموعه اشعار)، تهران: نشر علم، ۱۳۷۸
۷. باید عاشق شد و رفت (گزیده)، تهران: نشر ماهریز، ۱۳۷۹
۸. بهارزائی آهو (گزیده)، تهران: دارینوش، ۱۳۸۵
۹. باید عاشق شد و خواند: زندگی و شعر م. آزاد، محمد مفتاحی، تهران: نشر ثالث، ۱۳۸۸

ترجمه و تألیف:

۱. پریشادخت شعر (زندگی و شعر فروغ فرخزاد)
۲. شعرهای کارل سندبرگ
۳. بعل زبوب (خداوندگار مگس‌ها)
۴. سفرهای شگفت ادیسه
۵. دن آرام (میخائیل الکساندروویچ شولوخوف)

ادبیات کودکان

نزدیک به پنجاه عنوان داستان و شعر:

۱. طوقی
۲. عمو نوروز
۳. کی از همه پر زورتره
۴. لی-لی-لی حوضک
۵. شعرهایی برای کودکان
۶. از شاهنامه
۱. زال و سیمرغ (۱۳۵۱)
۲. زال و رودابه (۱۳۵۲)
۳. هفت خوان رستم (۱۳۵۷)
۴. کاوه آهنگر
۷. خاله سوسکه
۸. خاله موندگار
۹. گنجشک اشی مشی و لک‌لک باغبون باشی

10. گزیده داستان‌های مثنوی
11. نمایشنامه‌ای منظوم برای کودکان (کاست)
12. طوطی و بازرگان
13. خاله سوسکه کجا میری؟
14. بز بز قندی
15. جم جمک برگ خزون (ترانه)
16. بچه‌ها بهار (ترانه)
17. پیره‌زن گل پیره‌ن
18. شهربازی

نامگذاری خیابان

در 27 آبان 99 کوچه یکم در محدوده خیابان کلاهدوز بنام م آزاد تغییر نام یافت.

محمد تقی جواهری گیلانی

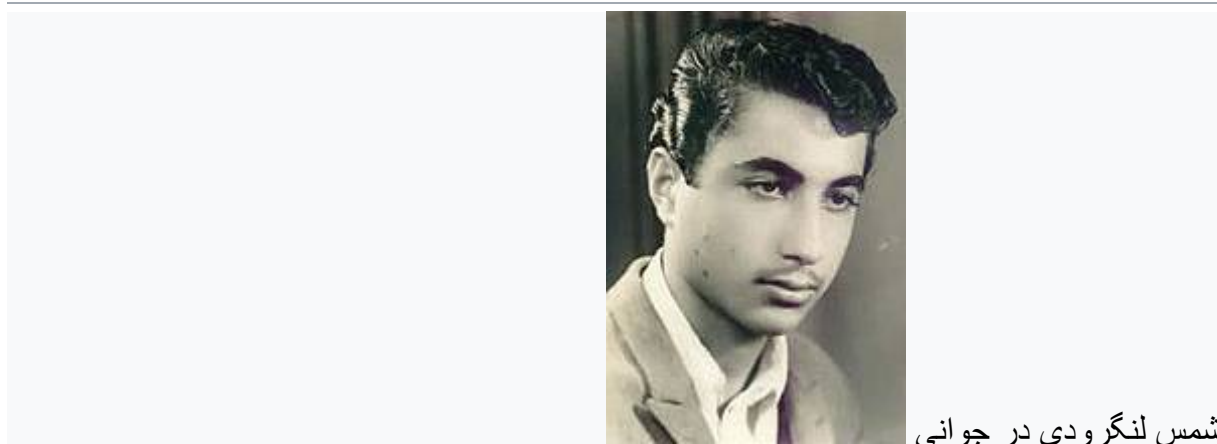


زاده	۲۶ آبان ۱۳۲۹ لنگرود، ایران
محل زندگی	تهران
پیشه	شاعر، پژوهشگر
عنوان	شمس لنگرودی
همسر	فرزانه داوری
فرزند	الیانا
پدر	جعفر شمس لنگرودی

محمدتقی جواهری گیلانی معروف به محمد شمس لنگرودی (زاده ۲۶ آبان ۱۳۲۹ در لنگرود) شاعر، پژوهشگر، بازیگر، خواننده و مورخ ادبی معاصر ایرانی است.

وی دیپلم ریاضی و لیسانس اقتصاد و بازرگانی دارد و مدرس دانشگاه بوده و تاریخ هنر درس می‌دهد.

زندگی‌نامه



شمس لنگرودی در جوانی

شمس لنگرودی در سال ۱۳۲۹ در خانواده روحانی اما ادیب در محله آسید عبدالله لنگرود متولد شد. وی در دبستان کورش و دبیرستان‌های امیرکبیر، ملی محمدیه و خیام شهر لنگرود تحصیل کرد و در سال ۱۳۴۸ دیپلم ریاضی گرفت. علاقه پدر به شعر و کتابخوان بودن مادر سبب شد که به شعر و ادبیات علاقه‌مند شود و در سال ۱۳۴۶ اولین شعرش که تقلیدی از اشعار نادر نادرپور بود در هفته‌نامه امید ایران چاپ شد.

تحصیل در رشت

در مهر ماه سال ۱۳۴۹ تحصیل در رشته اقتصاد را در مدرسه عالی بازرگانی رشت آغاز می‌کند. شمس جوان که در لنگرود مجبور به حفظ‌شان روحانی پدر بود، با حضور در فضای توأم با مدارا و فرهنگی رشت، جهان دیگری را تجربه می‌کند. در همین ایام در حالی که سخت تحت تأثیر زندگی و شعر بودلر بود در دبیرستان‌های رشت نیز تدریس می‌کرد تا در بهمن ماه سال ۱۳۵۳ توانست با درجه کارشناسی اقتصاد از مدرسه عالی بازرگانی رشت فارغ‌التحصیل شود.

انتشار اولین کتاب

در سال ۱۳۵۴ به تهران رفت و در دبیرستان دخترانه خوارزمی مشغول به تدریس ادبیات فارسی شد ولی پس از چند ماه به دلایل سیاسی از کار اخراج شد و به رشت بازگشت. نخستین دفتر شعرش رفتار تشنگی را با هزینه شخصی در سال ۱۳۵۵ منتشر کرد. خود او معتقد است که انتشار این کتاب در واقع خداحافظی با دوره خاص فکری و زیبایی‌شناسی و آغازی دیگر در نوع تفکر ادبی او بوده‌است. در سال ۱۳۵۸ با فرزانه داوری ازدواج می‌کند و در همان سال از محل کارش در کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان تهران که دو سال در آنجا مشغول به کار بود، اخراج می‌شود.

زندان

در شهریور ۱۳۶۱ و به دنبال زندانی شدن برادر، دستگیر شده و در اوین زندانی می‌شود، سرانجام با تلاش‌های پدر و وساطت و پیگیری آیت الله حسین علی منتظری پس از حدود ۱ سال از زندان آزاد می‌شود. تجربه زندان تأثیر عمیقی در افکار و جهان‌بینی شمس لنگرودی گذاشت و تصمیم گرفت که با تمام وجود به ادبیات بپردازد.

شهرت

نام شمس لنگرودی پس از انتشار مجموعه‌های «خاکستر و بانو» و «جشن ناپیدا» در اواسط دهه ۱۳۶۰ مطرح شد و پس از چاپ «قصیده لبخند چاک‌چاک» به شهرت رسید؛ سپس ده‌سالی را با سکوت در شعر می‌گذراند و سرانجام در سال ۱۳۷۹، مجموعه شعر «نت‌هایی برای بلبل چوبی» را روانه بازار کتاب می‌کند. این شاعر در دهه ۱۳۸۰ سال‌های سکوت و کم‌کاری را جبران می‌کند؛ در این سال‌ها هشت مجموعه شعر از او منتشر می‌شود که از آن جمله‌است: «پنجاه‌وسه ترانه عاشقانه»، «رسم‌کردن دست‌های تو» و «شب، نقاب عمومی است». از این میان، مجموعه شعر «۲۲ مرتبه در تیرماه» از طریق رسانه‌های اینترنتی منتشر شده‌است.

شمس لنگرودی در سال ۱۳۸۹ در فیلم فلامینگو شماره ۱۳ به کارگردانی حمیدرضا علیقلیان در نقش یک شاعر ظاهر شد. در سال ۱۳۹۲ در فیلم پنج تا پنج به کارگردانی تارا اوتادی همراه با رضا کیانیان بازی کرد و پس از آن در سال ۱۳۹۳ در فیلم سینمایی احتمال باران اسیدی به کارگردانی بهتاش صناعی‌ها مجدداً به ایفای نقش پرداخت که برای بازی در این فیلم کاندیدای دریافت جایزه بهترین بازیگر نقش اول مرد در نهمین جشن انجمن منتقدان سینمای ایران شد.

در اسفندماه ۱۳۹۳، شمس لنگرودی طی نامه کوتاهی از جشنواره شعر فجر که در آن نامزد دریافت جایزه شده بود کناره‌گیری کرد.

تدریس در دانشگاه پارس تهران

وی از سال ۱۳۹۵ در درس آشنایی با ادبیات کهن ایران و جهان مشغول تدریس است.

سبک

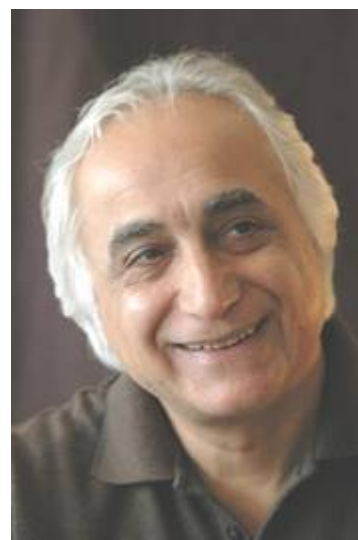
محمد شمس لنگرودی در ابتدای راه شاعری تحت تأثیر زبان و نگاه فریدون توللی، فریدون مشیری و به ویژه نادر نادرپور بود. با وارد شدن به جریان‌های سیاسی و تحت تأثیر شرایط زمانه به شعر سیل‌آسیب کسری و در نهایت احمد شاملو متمایل می‌شود و می‌توان بخش بزرگی از اشعار او را متأثر از زبان شاملو دانست. پس از کتاب قصیده لبخند چاک‌چاک بود که به تدریج توانست از تحت تأثیر بودن دیگران فاصله بگیرد و با سادگی و روانی کلام و مفاهیم به زبان محاوره نزدیک شود. او در کتاب «نت‌هایی برای بلبل چوبی» با آرمان‌خواهی و نگاه ایدئولوژیک خداحافظی و سعی در ساختن جهان جدیدی در شعرش می‌کند. زبان ساده، کوتاه نویسی، طنز، پرداختن به زندگی روزمره و پررنگ بودن عشق از ویژگی‌های اصلی شعرهای اخیر شمس لنگرودی است.

کارزار هم‌صدایی در برابر تحریم‌ها

در ۱۸ آبان ۱۳۹۷ و بعد از دور دوم تحریم‌های آمریکا علیه ایران، شماری از هنرمندان، کنشگران، فعالان فرهنگی و روزنامه‌نگاران ایرانی با امضای نامه‌ای سرگشاده و راه‌اندازی کارزاری علیه تحریم‌های یک‌جانبه آمریکا، از «مردم جهان» خواستند در برابر تحریم‌ها با آن‌ها هم‌صدا شوند.

امضاکنندگان این نامه سرگشاده که کارزاری با همین نام، «هم‌صدایی در برابر تحریم‌ها»، را نیز راهبری می‌کنند در جایی از نامه خود که به دو زبان انگلیسی و فارسی منتشر شده می‌گویند: «سیاست‌گزاران دیر یا زود می‌روند، اما فجایع حاصل از عملکرد غلط آن‌ها جهانی را می‌سازد که ما و شما و فرزندانمان در طول تاریخ پیش رو، دست به گریبان کابوس آن خواهیم بود.» نخستین امضاکنندگان این نامه سرگشاده که خطاب به هنرمندان، روشنفکران، اندیشمندان و مردم جهان نوشته شده‌است عبارتند از:

رخشان بنی‌اعتماد (فیلمساز)، اصغر فرهادی (فیلمساز)، بهمن فرمان‌آرا (فیلمساز)، کیانوش عیاری (فیلمساز)، حسین علیزاده (موسیقیدان)، کیهان کلهر (موسیقیدان)، مجتبی میرطهماسب (فیلمساز)، لیلی گلستان (نویسنده و مترجم)، پری صابری (نویسنده و کارگردان تئاتر)، فریده غیرت (وکیل)، بهمن کشاورز (وکیل)، سیف‌الله صمدیان (عکاس، فیلمساز)، خسرو سینایی (فیلمساز)، فرح اصولی (نقاش)، داوود موسایی (ناشر)، لیلی ارشد (فعال مدنی)، شمس لنگرودی (شاعر)، فرهاد توحیدی (فیلمنامه‌نویس)، نغمه ثمنی (فیلمنامه‌نویس)، فیروزه صابر (فعال مدنی)، سهراب مهدوی (مترجم)، مژگان جمشیدی (روزنامه‌نگار)، مینا اکبری (روزنامه‌نگار)، علی بوستان (موسیقیدان)، صبا علیزاده (موسیقیدان)، پوریا عالمی (نویسنده و روزنامه‌نگار)، مریم زندی (عکاس)، ابراهیم حقیقی (طراح گرافیک)، امیر اثباتی (طراح)، سمیرا علیخان‌زاده (نقاش)، مرضیه وفامهر (بازیگر)



جوایز

- سال ۱۳۸۱ جایزه بنیاد بیژن جلالی در عرصه تحقیق
- جایزه شعر احمد شاملو- برای منظومه بازگشت و اشعار دیگر

کتابشناسی

منظومه بازگشت و اشعار دیگر اثر محمد شمس لنگرودی شاعر و نویسنده ایرانی نخستین بار سال ۱۳۹۳ در نشر چشمه منتشر شد و در اولین دوره جایزه شعر احمد شاملو به عنوان برگزیده اول معرفی شد.

شعر

سال انتشار	نام کتاب	انتشارات
۱۳۵۵	رفتار تشنگی	مؤلف
۱۳۶۳	در مهتابی دنیا	نشر چشمه

۱۳۶۵	خاکستر و بانو	نشر چشمه
۱۳۶۷	جشن ناپیدا	نشر چشمه
۱۳۶۹	قصیده لبخند چاک چاک	نشر مرکز
۱۳۷۹	نت‌هایی برای بلبل چوبی	نشر سالی
۱۳۸۳	پنجاه و سه ترانه عاشقانه	انتشارات آهنگ‌دیگر
۱۳۸۳	باغبان جهنم	انتشارات آهنگ‌دیگر
۱۳۸۵	توفانی پنهان شده در نسیم (گزیده اشعار)	نشر چشمه
۱۳۸۶	ملاح خیابان‌ها	انتشارات آهنگ‌دیگر
۱۳۸۷	چوپانی سایه‌ها گزیده شعرها با انتخاب کریم رجب زاده	نشر تکا
۱۳۸۷	مجموعه اشعار	انتشارات نگاه
۱۳۸۸	هیچ‌کس از فردایش با من سخن نگفت گزیده شعرها با انتخاب و مقدمه آزاده کاظمی	انتشارات نگاه
۱۳۸۸	۲۲ مرثیه در تیر ماه مرتبط با رویدادهای پس از انتخابات ۱۳۸۸	به صورت الکترونیکی
۱۳۸۸	مرا ببخش خیابان بلندم گزیده شعرها با انتخاب غلامرضا بروسان	نشر شاملو
۱۳۸۹	لبخوانی‌های قزل‌آلای من	انتشارات آهنگ‌دیگر

۱۳۸۹	رسم کردن دست‌های تو	انتشارات آهنگ‌دیگر
۱۳۸۹	می‌میرم به جرم آن‌که هنوز زنده بودم	نشر چشمه
۱۳۹۰	شب نقاب عمومی است	انتشارات نگاه
۱۳۹۲	آوازهای فرشته بی‌بال (مجموعه اشعار)	انتشارات نگاه
۱۳۹۲	تبادل روز بر انگشتم (مجموعه اشعار)	انتشارات نگاه
۱۳۹۲	حکایت دریاست زندگی (گزینه اشعار)	نشر نیماژ
۱۳۹۳	منظومه بازگشت و اشعار دیگر کتاب برگزیده جایزه شعر احمد شاملو	نشر چشمه

رمان

- رژه بر خاک پوک، نشر مرکز
- آن‌ها که به خانه من آمدند نشر افق ۱۳۹۴

تحقیق

- تاریخ تحلیلی شعر نو در ۴ جلد، نشر مرکز
- گردباد شور جنون، تحقیقی در سبک هندی و احوال و اشعار کلیم کاشانی، نشر چشمه
- مکتب بازگشت بررسی شعر دوره‌های افشاریه، زندیه، قاجاریه، نشر مرکز ۱۳۷۵
- از جان گذشته به مقصود می‌رسد (زندگی نیما یوشیج)، فرهنگ ایلیا رشت ۱۳۹۰
- رباعی محبوب من، نشر مرکز ۱۳۸۸
- روزی که برف سرخ بیارد، نشر مرکز ۱۳۸۹

قصه برای کودکان

- شبی که مریم گم شد، تصویرگر: سارا ایروانی ۱۳۷۸
- رومی و بومی؛ روایت تازه از حکایت موش و گربه، تصویرگر: نیلوفر مهرداد، نشر چشمه ۱۳۹۰

درباره شمس لنگرودی

- سخت مثل آب، فیلم مستندی نود دقیقه‌ای درباره زندگی و شعر شمس لنگرودی به کارگردانی آرش سنجابی و تهیه‌کنندگی سعید اردهالی

- بازتاب زندگی ناتمام، مجموعه مصاحبه هابه کوشش مژگان معقولی
- تاریخ شفاهی زندگی‌نامه شمس لنگرودی از سری کتاب‌های تاریخ شفاهی ایران زیر نظر محمد هاشم اکبریانی، مصاحبه‌کننده: کیوان باژن، نشر ثالث ۱۳۸۷

فیلم‌شناسی

بازیگری

- دوباره زندگی (۱۳۹۶)
- رفتن (۱۳۹۵)
- احتمال باران اسیدی (۱۳۹۳)
- پنج تا پنج (۱۳۹۲)
- فلاینگو شماره ۱۳ (۱۳۸۹)



محمد حقوقی

زاده ۱۳ اردیبهشت ۱۳۱۶ اصفهان

درگذشت ۸ تیر ۱۳۸۸ (۷۲ سال) اصفهان

پیشه شاعر و منتقد ادبی

محمد حقوقی (۱۳۱۶ در اصفهان - ۸ تیر ۱۳۸۸ در اصفهان) شاعر و منتقد ادبی معاصر بود. وی از جمله نویسندگان گروه ادبی جنگ اصفهان بوده‌است. عمده آثار حقوقی در نقد و معرفی شاعرانی نظیر نیما یوشیج، سهراب سپهری، احمد شاملو، مهدی اخوان ثالث و فروغ فرخزاد بوده‌است.

زندگی‌نامه

محمد حقوقی در ۱۳ اردیبهشت ۱۳۱۶ در اصفهان زاده شد. سال‌های دبستان و دبیرستان خود را در زادگاهش اصفهان گذراند. با توجه زمینه خانوادگی از همان سال‌های دبیرستان به ادبیات علاقه‌مند شد. در سال ۱۳۳۷ وارد دانشسرای عالی شد و از استادانی چون جلال الدین همایی، محمد معین، پرویز ناتل خانلری محمد مقدم و حسین عریضی بهره‌مند می‌شود. نخستین شعرهایش در سال ۳۸ و ۳۹

منتشر می‌شود و در همین سال هاست که با نادر نادرپور، سیمین بهبهانی، سیاوش کسرای، منوچهر آتشی و بهرام صادقی آشنا می‌شود. پس از فارغ‌التحصیلی به اصفهان باز می‌گردد و مشغول به تدریس در دبیرستان می‌شود.

محمد حقوقی به همراه هوشنگ گلشیری، محمد کلباسی، فریدون مختاریان و جلیل دوستخواه اولین هیئت تحریریه جنگ اصفهان را تشکیل می‌دهند و در تابستان ۱۳۴۴ نخستین شماره جنگ اصفهان را منتشر می‌کند. با پیوستن احمد گلشیری، ابوالحسن نجفی و احمد میرعلایی به جنگ اصفهان حوزه فعالیت این گروه گسترش می‌یابد.

محمد حقوقی در ادامه فعالیت‌های ادبی، مقاله «کی مرده کی بجاست» را در سال ۱۳۴۵ و دو سال بعد مقاله دیگری با عنوان «از سرچشمه تا مصب» را می‌نویسد و به آسیب‌شناسی شعر معاصر ایران می‌پردازد. در سال ۱۳۴۸ مجموعه‌های «زویا و مدارات» و «فصل‌های زمستانی» را منتشر می‌کند. در سال ۱۳۵۱ مجموعه دیگری از سروده‌های حقوقی با عنوان «شرقی‌ها» منتشر می‌شود. محمد حقوقی دوشنبه هشتم تیرماه ۱۳۸۸ در زادگاه خود اصفهان درگذشت.

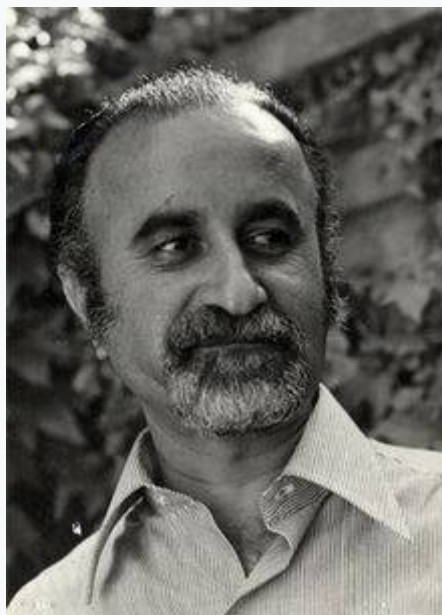
کتاب‌شناسی

شعر

- زویا و مدارات، (۱۳۴۸)
- فصل‌های زمستانی، منتخبی از شعرهای سالهای ۴۳ تا ۴۷ انتشارات زمان (۱۳۴۸)
- شرقی‌ها، (۱۳۵۱)
- با شب، با زخم، با گرگ، مجموعه شعر انتشارات زمان (۱۳۵۷)
- گریزهای ناگزیز، (۱۳۵۷)
- خروس هزار یال، (۱۳۶۸)
- شب، مانا، شب، (۱۳۷۰)
- شعر نو از آغاز تا امروز (۱۳۵۰-۱۳۰۱) - (۱۳۶۴-۱۳۵۱)
- دالان‌های بلند عصر (شعرهای برنی) (۱۳۷۳)
- گنجشک‌ها و گیلان‌ها (۱۳۸۱)
- از صدا تا سکوت (لاکپشت‌ها)

نقد ادبی

- احمد شاملو: شعر شاملو از آغاز تا امروز، شعرهای برگزیده، تفسیر و تحلیل موفق‌ترین شعرها (۱۳۶۱)
- مهدی اخوان ثالث: شعر مهدی اخوان ثالث از آغاز تا امروز، شعرهای برگزیده، تفسیر و تحلیل موفق‌ترین شعرها انتشارات نگاه (۱۳۷۰)
- شعر نو از آغاز تا امروز ۱۳۷۰-۱۳۰۱
- سهراب سپهری: شعر سپهری از آغاز تا امروز، شعرهای برگزیده... انتشارات نگاه (۱۳۷۱)
- فروغ فرخزاد، شعر فروغ فرخزاد از آغاز تا امروز شعرهای برگزیده، تفسیر و تحلیل موفق‌ترین شعرها انتشارات نگاه (۱۳۷۲)
- نیما یوشیج: شعر نیما یوشیج از آغاز تا امروز، شعرهای برگزیده تفسیر و تحلیل موفق‌ترین شعرها - انتشارات نگاه (۱۳۷۹)



محمد زهری

زاده مرداد ۱۳۰۵ عباس‌آباد

محل زندگی تهران، پاریس

درگذشته ۱۵ اسفند ۱۳۷۳ بیمارستان آسیا، تهران
سکته قلبی

آرامگاه کرج

پیشه شاعر

دانشگاه دانشکده ادبیات دانشگاه تهران

محمد زهری (زاده مرداد ۱۳۰۵ در عباس‌آباد مازندران و درگذشته ۱۵ اسفند ۱۳۷۳) شاعر معاصر و نویسنده ایرانی بود.

زندگی‌نامه

زهری در عباس‌آباد به دنیا آمد. او چهار ساله بود که از زادگاه خویش به تهران و سپس به ملایر و شیراز رفت و از سال ۱۳۲۱ در تهران اقامت گزید در سال ۱۳۳۲ در رشته زبان و ادبیات فارسی دانشکده ادبیات تهران لیسانسه شد. بعداً دوره دکتری ادبیات فارسی را نیز گذراند چند سال دبیر ادبیات بود سپس به سازمان برنامه منتقل شد و در سال ۱۳۴۱ به کتابخانه ملی رفت و در آنجا مشغول شد. او در دهه چهل خورشیدی در تألیف ۹ مجلد از «کتابشناسی ملی ایران» در دو مرحله مشارکت داشته است.

زهری در روز شنبه ۱۵ اسفند ۱۳۷۳ در بیمارستان آسیا در تهران بر اثر سکته قلبی درگذشت.

فکر و شعر زهری

در آغاز چهارپاره سرا بود و از زمره شاگردان مکتب فریدون توللی بود. اما خیلی زود به نیما و قالب نیمایی روی آورد و این شیوه تازه را در مجموعه «گلایه» آشکار کرد. موضوع قطعات این دفتر رنج، تنهایی و اندوه شاعرانه است. مجموعه بعدی او «شب‌نامه» حاوی قطعات فلسفی و اجتماعی است. دو شعر «به فردا» و «لندن ۷۰» او بسیار مشهور است.

نمونه اشعار

گزیده‌ای از شعر لندن ۷۰ او که در غربت و در انگلیس سروده‌است و دیده‌های خود را از شهر لندن بازگو می‌کند (این شعر به «گلچین گیلانی» شاعر شعر مشهور باز باران با مطلع «باز باران با ترانه / با گوهرهای فراوان می‌خورد بر بام خانه» تقدیم شده‌است):

صبح باران / ظهر باران / عصر باران

شب - همه شب - باز باران

دائماً چتر است و / باران است و / بارانی...

شهر، شهر بی‌نگاهی است

کشف‌های تازه را ناخواسته،

بدرود گفته...

خانه‌ها با پله‌های چوبی پیچان

سرد / دلمرده / نمور و / تار...

هست فریادی اگر / نجواست

یا صدای سوت کشتی / یا ترن / یا کارخانه

یا طنین خسته زنگ کلیسا / - روز یکشنبه -

که دگر در گوش سنگین جوانان / مرده و ناآشناست...

مجموعه اشعار

- جزیره (۱۳۳۴)
- گلایه (۱۳۴۵)
- شب‌نامه (۱۳۴۷)
- ... و تتمه (۱۳۴۸)
- برگزیده اشعار (۱۳۴۸)
- مشت در جیب (۱۳۵۳)
- پیر ما گفت (۱۳۵۶)

محمد علی سپانلو



زاده ۲۹ آبان ۱۳۱۹ تهران، ایران

محل زندگی تهران

درگذشته ۲۱ فوریه ۱۳۹۴ (۷۴ سال) بیمارستان
سجاد، تهران، ایران بیماری تنفسی

آرامگاه قطعه نام‌آوران بهشت زهرا

پیشه شاعر، نویسنده، مترجم، منتقد ادبی، استاد
دانشگاه و عضو کانون نویسندگان

تحصیلات کارشناسی حقوق

دانشگاه دانشگاه تهران

جوایز مهم جایزه شعر ماکس ژاکوب فرانسه
لژیون دونور شعر فرانسه

سال‌های فعالیت ۱۳۹۴-۱۳۴۲

همسر پرتو نوری علا

فرزندان سندیاد شهرزاد

محمد علی سپانلو، مشهور به **شاعر تهران** (زاده ۲۹ آبان ۱۳۱۹ در تهران - درگذشته ۲۱ اردیبهشت ۱۳۹۴ در تهران) شاعر، روزنامه‌نگار، منتقد ادبی و مترجم ایرانی بود.

وی در کنار برگردان آثار ادبی، مجموعه‌های شعری از جمله رگبارها، پیاده‌روها، نبض وطنم را می‌گیرد، تبعید در وطن، ساعت امید، فیروزه در غبار، پاییز در بزرگراه، و قایق‌سواری در تهران را در کارنامه خود دارد. سپانلو آثاری از نویسنده‌های مطرح دنیا مثل آلبر کامو و ژان پل سارتر را نیز ترجمه کرده‌است. او دانش‌آموخته دانشکده حقوق دانشگاه تهران و از نخستین اعضای کانون نویسندگان ایران بود.

زندگی‌نامه

کودکی

محمدعلی سپانلو روز چهارشنبه ۲۹ آبان ۱۳۱۹ در شهر تهران خیابان ری به دنیا آمد. پدرش کارمند بانک ملی بود. محمد علی با داستان‌ها و شعرهایی که پدر از شاهنامه و سعدی و نظامی می‌گفت، بزرگ شد. او در سال ۱۳۲۶ به دبستان کسائی رفت و سپس به خاطر جابجایی خانه‌شان تحصیلات را در دبستان ادب و سپس در دبستان نراقی پیگیری کرد. در دبستان ادب با احمدرضا احمدی هم‌شاگردی بود. محمدعلی سپانلو به واسطه آموزش‌های پدر، خط خوبی داشت و شیفته کلاس انشا بود.

نوجوانی

محمدعلی سپانلو در مهر ماه سال ۱۳۳۲ وارد دبیرستان رازی واقع در خیابان فرهنگ شد. زبان خارجه‌ای که در این دبیرستان تدریس می‌شد، فرانسوی بود و پدر محمدعلی به علت تمایل شخصی به زبان فرانسوی این مدرسه را برای او انتخاب کرد بود. حضور در این دبیرستان و معاشرت با افرادی از کلاس‌های بالاتر و همچنین فعالیت‌های فوق برنامه مانند تهیه روزنامه دیواری یا پیشاهنگی سبب شد با دنیای جدیدی آشنا شود و همان‌جا بود که کم‌کم تبدیل به یک کتابخوان حرفه‌ای شد.

در سال ۱۳۳۵ در مسابقه‌ای که در رشته ادبیات بین تمام مدارس کشور برگزار شد مقام اول را کسب کرد و از دست محمدرضا پهلوی یک دیوان حافظ به عنوان جایزه دریافت کرد. پس از کلاس دهم به مدرسه دارالفنون رفت. دبیرستانی که در آن زمان افرادی چون داریوش آشوری، بهرام بیضایی، احمدرضا احمدی، نادر ابراهیمی و عباس پهلوان در کلاس‌های مختلف مشغول درس خواندن بودند. در همان سال‌ها بود که در مسابقه داستان‌نویسی مجله سخن شرکت کرد و داستانش به نام دشت پندار در آن مجله چاپ شد.

هنوز در دارالفنون مشغول تحصیل بود که داستانی تاریخی به نام نیزه پارسی را تحت تأثیر پاورقی‌های مستعان و مسرور نوشت و با هزینه شخصی چاپ و منتشر کرد که توفیقی کسب نکرد. سپانلو هیچ‌گاه این کتاب را در کارنامه و کتاب‌های رسمی خویش ثبت نکرد.

دانشگاه

محمدعلی سپانلو در سال ۱۳۳۸ دیپلمش را از دارالفنون گرفت و همان سال در کنکور شرکت و در دو رشته حقوق و ادبیات قبول شد ولی در نهایت رشته حقوق دانشگاه تهران را انتخاب کرد.

با ورود به دانشگاه علی‌رغم این‌که به هیچ‌یک از احزاب و گروه‌های سیاسی نپیوست ولی در متن جریان‌های سیاسی و جنبش دانشجویی آن زمان قرار داشت و در تحصن‌ها و راهپیمایی‌ها شرکت می‌کرد و در برخی از مراسم شعر می‌خواند. در آن سال‌ها سپانلو مطالبی برای مجله اطلاعات

جوانان می‌نوشت و همچنین کتابی را به نام پچیچه‌ای در ظلمت را از فرانسه به فارسی ترجمه کرد که به صورت پاورقی در روزنامه چاپ شد.

گروه ادبی طرفه

سپانلو در سال ۱۳۴۳ به همراه نادر ابراهیمی، اسماعیل نوری علاء، مهرداد صمدی، احمدرضا احمدی، بهرام بیضایی، اکبر رادی، جعفر کوش‌آبادی، مریم جزایری و جمیله دبیری گروه طرفه را با هدف چاپ و انتشار کارهایشان بنیاد نهادند. انتشار دو شماره جُنگِ طرفه و تعدادی کتاب شعر و داستان از کارهای این گروه است.

سربازی

سپانلو پس از فارغ‌التحصیلی از دانشگاه تهران در دی‌ماه ۱۳۴۲ به خدمت سربازی رفت. در ابتدا چند ماهی را در تهران و در پادگان سلطنت آباد گذراند و سپس به انتخاب خود به در فروردین ۱۳۴۳ به مرکز توپخانه اصفهان اعزام شد. در اصفهان با هسته اصلی جُنگِ اصفهان یعنی محمد حقوقی، هوشنگ گلشیری، ابوالحسن نجفی و احمد میرعلایی آشنا شد و در محافلشان شرکت کرد و شعرهایش را خواند. در همان زمان بود که اولین کتاب شعرش به نام آه... بیابانچاپ و منتشر شد.

پس از آن سپانلو برای انجام مدت باقی‌مانده سربازی به گرگان اعزام شد و تا خرداد ۱۳۴۴ و اتمام دوره سربازی، در دادرسی ارتش مشغول به خدمت بود.

کار در رادیو

پس از بازگشت به تهران با سفارش مهرداد صمدی در رادیو به صورت روزمزد مشغول به کار شد، در آنجا وظیفه‌اش ترجمه خبر است. در همان زمان در مجله فردوسی هم نقد و مطلب مشغول به نوشتن نقد شد. از مطالب به‌یادماندنی زمان همکاری سپانلو با مجله فردوسی می‌توان به مصاحبه‌اش با آگاتا کریستی اشاره کرد که در پی سفر این نویسنده ادبیات کار آگاهی و جنایی به تهران انجام شد. این مصاحبه مجدداً در کتاب بن‌بست‌ها و شاهراه زندگینامه سپانلو چاپ و منتشر شده است.

محمد سپانلو به علت روزمزد بودن و درآمد کم رادیو را ترک کرد و به گروه صنعتی بهشهر پیوست و در آنجا مسئول تبلیغات گروه صنعتی بهشهر شد و ۹ سال در آن شغل ماند.

حوزه فعالیت

محمدعلی سپانلو شاعر، منتقد ادبی، و مترجم بود. وی بیش از شصت جلد کتاب در زمینه‌های شعر و داستان و تحقیق، به صورت تألیف یا ترجمه، منتشر کرد. در بیست سال گذشته، او به عنوان یکی از چند نماینده معدود ادبیات معاصر فارسی در بسیاری از گردهمایی‌های بین‌المللی در اروپا و آمریکا شرکت کرده و گفته می‌شود که سهم بزرگی در معرفی ادبیات ایران به جهانیان دارد. بسیاری از آثار او تا به حال به زبان‌های انگلیسی، آلمانی، فرانسه، هلندی، عربی، و سوئدی ترجمه شده است. کتاب نویسندگان پیشرو ایران که گلچینی از آثار داستانی نویسندگان قرن بیستم ایران، به همراه بررسی آنهاست، جزو منابع درسی در بسیاری از دانشگاه‌های ایران است و تا به حال فروش بسیار بالایی داشته است.

ضمناً سپانلو از معدود شاعران و نویسندگان ایرانی است که در دنیای ادبیات غرب نیز شناخته شده، و توانسته است نشان شوالیه نخل (لژیون دونور) آکادمی فرانسه، و جایزه ماکس ژاکوب را دریافت کند.

شاعر تهران

از آن جا که تهران از اصلی‌ترین عنصرهای شعر محمدعلی سپانلو بود؛ یکی از لقب‌های وی در فضای مجازی «شاعر تهران» است. او در بسیاری از شعرهایش کم و بیش به تهران اشاره‌هایی دارد، اما در سه مجموعه «خانم زمان»، «هیکل تاریک» و «قایق سواری در تهران» زادگاهش را به عنوان محور اصلی شعر و در حد یک اسطوره مطرح می‌کند.

وی در مورد تهرانی بودن خود و علاقه وافرش به این شهر می‌گوید: «من پنج نسلم تهرانی بوده‌است. زمانی تهران در اذهان منفور شده بود و بعضی می‌گفتند در تهران اجحاف و دروغ وجود دارد؛ انگار که شهر خودشان سمبل صداقت بوده‌است.

من پاسخ می‌دادم که صداقت و بی‌صداقتی در همه شهرها هست، اما در تهران برای شما امنیت وجود دارد؛ چون در هیچ شهری نمی‌توانید به اهالی آن بد بگویید، اما در مورد تهران هر چه که بگویید، کسی کاری با شما ندارد».

بازیگری



سپانلو در صحنه‌ای از فیلم آرامش در حضور دیگران

سپانلو در سال ۱۳۸۰ در فیلمی به نام رخساره به کارگردانی امیر قویدل به ایفای نقش پرداخت و با میترا حجار همبازی بود. پیش از آن وی همچنین در فیلم‌های شناسایی (۱۳۶۶) به کارگردانی محمدرضا اعلامی، ستارخان (۱۳۵۱) به کارگردانی علی حاتمی و آرامش در حضور دیگران (۱۳۵۱) با کارگردانی ناصر تقوایی نیز به ایفای نقش پرداخته بود.

سپانلو درباره بازی در فیلم آرامش در حضور دیگران چنین می‌گوید:

من تقوایی را به نام می‌شناختم، روزهایی که او داستان می‌نوشت و در مجله آرش منتشر می‌شد. روزی او را در منزل سیروس طاهباز دیدم و این اولین آشنایی من با او بود. بعد در هتل مرمر یک بار دیگر تقوایی را دیدم، از من پرسید که فیلم بازی می‌کنی؟ من نمی‌دانستم که او فیلم‌ساز هم هست. گفت که همه برای من مجانی بازی می‌کنند چون پولی ندارم و به جایی هم وابسته نیستم. قرار شد که من در این فیلم بازی کنم. غلامحسین ساعدی فیلم‌نامه را داد و سیروس طاهباز هم‌خانه‌اش را، هر دو هم بدون دریافت پول و این‌طور بود که آرامش در حضور دیگران ساخته شد.

خبرنگاری و مصاحبه با آگاتا کریستی

محمد علی سپانلو شاعری برج عاج‌نشین نبود و تنها در عالم شعر و تخیل قدم نمی‌زد و با روزنامه نگاری و سیاست با واقعیت‌ها هم سر و کار داشت. آن‌گونه که **علی دهباشی** سردبیر مجله بخارا چند سال قبل در «شب آگاتا کریستی» گفت او (آگاتا کریستی) به خاطر علایق باستان‌شناسی همسرش بارها (۶ مرتبه) به ایران سفر کرده بود و محمد علی سپانلو هم در سال ۱۳۴۵ از این فرصت استفاده و با او گفت‌وگو کرد و آگاتا کریستی وقتی پذیرفت که دانست طرف مصاحبه او جدای روزنامه‌نگاری،

نویسنده، شاعر و حقوق‌دانی صاحب‌نام است و بعدها نیز از این گفت و گو با خاطره خوش نقل می‌کرد.

مستندی درباره سپانلو

آرش سنجابی فیلم مستند ۹۰ دقیقه‌ای تحت عنوان نام تمام مردگان یحیی است، درباره سپانلو ساخته‌است. در این فیلم چهره‌هایی مانند مسعود کیمیایی، آیدین آغداشلو، شمس لنگرودی، حافظ موسوی، علی باباچاهی، جواد مجابی، ناصر تقوایی درباره زندگی و آثار سپانلو نظرشان را بیان می‌کنند.

کنفرانس برلین



از راست: علی افشاری، محمدعلی سپانلو، محمود دولت‌آبادی و جمیله کدیور در جلسه دادگاه کنفرانس برلین

در پائیز سال ۱۳۷۸ از حدود ۱۷ تن از فعالان سیاسی، روشنفکران و نویسندگان ایرانی دعوت شد تا در ماه آوریل آینده (فروردین ۱۳۷۹) در کنفرانسی با عنوان «ایران پس از انتخابات عمومی» در شهر برلین آلمان شرکت کنند. میزبانان این برنامه بنیاد هانریش بل و حزب سبزهای آلمان بودند. سپانلو به همراه محمود دولت‌آبادی و منیرو روانی‌پور به برلین می‌رود. نوبت سخنرانی سپانلو بعدازظهر روز دوم کنفرانس بود که به علت اعتراض و مخالفت برخی از گروه‌های سیاسی خارج از کشور برنامه شعر و داستان خوانی لغو و تنها به پرسش و پاسخ اکتفا شد.

پس از پخش تلویزیونی صحنه‌هایی از این کنفرانس در سیمای جمهوری اسلامی و جنجال و اعتراض متعاقب آن توسط محافظه‌کاران در داخل کشور، احضاریه‌ای برای سپانلو جهت حضور در دادگاه ارسال می‌گردد. سپانلو پس از بازگشت به کشور به دادگاه مراجعه می‌نماید و پس از چندین جلسه دادگاه و بعد از حدود دو ماه حکم تبرئه وی، دولت‌آبادی، روانی‌پور و جمیله کدیور صادر می‌شود.

زندگی شخصی

سپانلو، پس از اتمام دانشگاه و دوران نظام وظیفه، در ۱ مهر ۱۳۴۴ با پرتو نوری‌علا، شاعر و نویسنده جوان ازدواج کرد. اولین فرزندشان سندیاد در ۲۵ بهمن ۱۳۴۵ به دنیا آمد و شهرزاد سپانلو خواننده موسیقی پاپ فرزند دومشان متولد ۱۲ تیر ۱۳۵۱ است. پرتو نوری‌علا در سال ۱۳۶۴ برای همیشه از سپانلو جدا شد و با فرزندانش به آمریکا رفت. سپانلو در کتاب بن‌بست‌ها و شاهراه که زندگینامه‌اش است و در سال ۱۳۹۰ در سوئد چاپ و منتشر شده، در خصوص این جدایی چنین گفته: از دواج‌های همه ما در سال‌های بعد از انقلاب از هم پاشید، چون مردها خانه‌نشین شدند... و این به خاطر مسائلی است که در دهه ۱۳۶۰ برای خانواده‌ها رخ داد و منجر به جدایی بسیاری شد. چون قبل

از آن همه سر کار بودند و بیرون مشغول فعالیت اما وقتی مرد خانه نشین شد اعتبار خیلی چیزها را از دست می‌دهد و اختلاف‌ها رو می‌آید

درگذشت

سپانلو چند سالی از سرطان ریه رنج می‌برد. وی از روز سه‌شنبه ۱۵ اردیبهشت ۱۳۹۴ در پی ناراحتی ریوی و تنفسی در بخش مراقبت‌های ویژه بیمارستان سجاد، تهران بستری شد و سرانجام شامگاه دوشنبه ۲۱ اردیبهشت ۱۳۹۴ در سن ۷۵ سالگی بر اثر عارضه ریوی و تنفسی در بیمارستان سجاد تهران درگذشت. و در روز پنج‌شنبه ۲۴ اردیبهشت ۱۳۹۴ در قطعه نام‌آوران بهشت زهرا به خاک سپرده شد.

کتابشناسی

مجموعه اشعار

- ۱۳۴۲ - آه... بیابان
- ۱۳۴۴ - خاک
- ۱۳۴۶ - رگبارها
- ۱۳۴۷ - پیاده‌روها
- ۱۳۵۲ - سندیاد غایب
- ۱۳۵۶ - هجوم
- ۱۳۵۷ - نبض وطنم را می‌گیرم
- ۱۳۶۶ - خانم زمان، انتشارات تیراژه
- ۱۳۶۸ - ساعت امید
- ۱۳۷۱ - خیابان‌ها، بیابان‌ها، انتشارات شیوا
- ۱۳۷۷ - فیروزه در غبار، نشر علم
- ۱۳۷۹ - پاییز در بزرگراه
- ۱۳۸۱ - ژالیزینا
- ۱۳۸۱ - تبعید در وطن، انتشارات ققنوس
- ۱۳۸۸ - قایق‌سواری در تهران انتشارات افق
- ۱۳۹۳ - زمستان بلاتکلیف ما- نشر چشمه

سایر تالیفات



چاپ اول کتاب باز آفرینی واقعیت-انتشارات زمان سال ۱۳۴۹

- ۱۳۴۹ - مردان (مجموعه ۵ قصه)
 - ۱۳۴۹ - بازآفرینی واقعیت: مجموعه ۲۷ قصه از ۲۷ نویسنده معاصر ایران
 - سفرهای سندباد - با تصویرگری علی اکبر صادقی
 - ۱۳۶۲ - نویسندگان پیشرو ایران (تاریخچه رمان، قصه کوتاه، نمایشنامه و نقد ادبی در ایران معاصر)
 - سرگذشت کانون نویسندگان ایران
 - ۱۳۷۴ - محمدتقی بهار، ملک الشعراء- انتشارات طرح نو
 - ۱۳۷۶ - شهر شعر ایرج: زندگی و نمونه آثار ایرج میرزا جلال الممالک، نشر علم
 - ۱۳۷۷ - چهار شاعر آزادی: جستجوی در سرگذشت و آثار عارف، عشقی، بهار، فرخی یزدی چاپ استکھلم
 - ۱۳۸۷ - شعر رقصان شمس، انتشارات کاروان
 - ۱۳۷۹- تعلق و تماشا منتخبی از مقالات، گزارش‌ها، و یادداشت‌ها درباره ادب و فرهنگ، نشر قطره
 - ۱۳۹۰ - قصه قدیم - ۱۱۱ قصه از سرچشمه‌های ایران و اسلام، نشر چشمه
 - ۱۳۹۰ - بهترین رودکی همراه با اشعار نویافته نشر چشمه
 - ۱۳۹۱ - دیده‌بان خوابزده (دیدارهای پراکنده با ادبیات و زندگی) انتشارات نیلوفر
 - ۱۳۹۳ - هزار و یک شعر؛ سفینه شعر نو قرن بیستم ایران نشر چشمه
- سپانلو نمایشنامه‌ای نیز به نام خانه لیلی نوشته‌است.

ترجمه

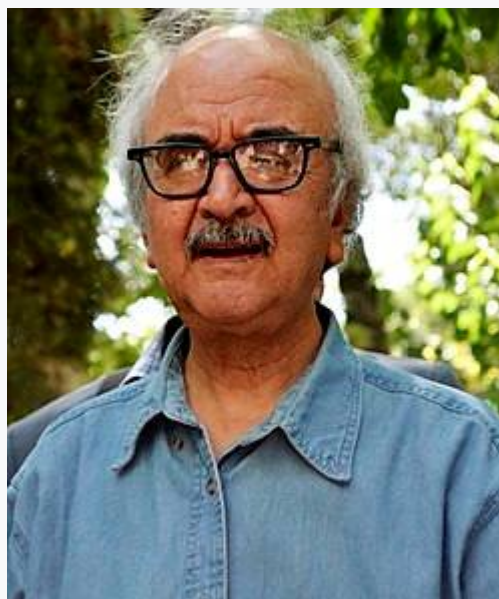
سپانلو شهرتش را بیشتر مدیون مجموعه شعرهایش است، اما به عنوان مترجم نیز برگردان چند اثر ادبی را به شرح زیر در کارنامه خود دارد:

- ۱۳۴۰ - عادل‌ها، نوشته آلبر کامو
- ۱۳۶۲ - آن‌ها به اسب‌ها شلیک می‌کنند، نوشته هوراس مک‌کوی، نشر نو
- مقلدها، نوشته گراهام گرین
- در محاصره، نوشته آلبر کامو - عنوان معروفتر این اثر حکومت نظامی (به فرانسوی: État de siège) است.
- ۱۳۷۲ - شهربندان، نوشته آلبر کامو، انتشارات تیراژه
- افسانه سیزیف، نوشته آلبر کامو با همکاری علی صدوقی
- کودکی یک رئیس، نوشته ژان پل سارتر
- ۱۳۷۲ - گیوم آپولینر در آینه آثارش، اشعار و زندگینامه گیوم آپولینر نشر چشمه
- ۱۳۸۰ - دهلیز و پلکان، اشعار یانینس ریتسوس، انتشارات ققنوس

جوایز

- ۱۳۸۲ - شوالیه شعر فرانسه (شوالیه نخل آکادمیک)
- ۱۳۸۳ - جایزه شعر ماکس ژاکوب فرانسه

محمدرضا شفیعی کدکنی



زاده	۱۹ مهر ۱۳۱۸ (۸۱ سال) تربت حیدریه
محل زندگی	تهران
تحصیلات	دکتری زبان و ادبیات فارسی از دانشگاه تهران
پیشه	شاعر، استاد دانشگاه، پژوهشگر و نویسنده
شناخته شده برای	پژوهش‌ها درباره حاکم نیشابوری، نظریه‌های ادبی نو
آثار	زمزمه‌ها و شبخوانی (۱۳۴۴) از زبان برگ (۱۳۴۷) صور خیال در شعر فارسی (۱۳۵۰) در کوچه‌باغ‌های نیشابور (۱۳۵۰) مثل درخت در شب باران از بودن و سرودن (۱۳۵۶) بوی جوی مولیان (۱۳۵۷) هزاره دوم آهوی کوهی (۱۳۶۷) موسیقی شعر (۱۳۶۸) شاعری در هجوم منتقدان (۱۳۷۵) آیینهای برای صداها: هفت دفتر شعر (۱۳۷۶)

آواز باد و باران: برگزیده شعرها
(۱۳۷۷)

ادبیات فارسی از عصر جامی تا
روزگار ما (۱۳۷۸)

قلندریه در تاریخ (۱۳۸۶)

با چراغ و آینه (۱۳۹۰)

زبان شعر در نثر صوفیه (۱۳۹۲)

نوشته بر دریا: از میراث عرفانی ابو

الحسن خرقانی (۱۳۹۴)

سبک شعر سنتی و سبک نیمایی

سبک

اسلام، شیعه

دین

میرزا محمد و فاطمه

والدین

ادیب دوم

خویشاوندان

امضاء

- **محمد رضا شفیعی کدکنی** (زاده ۱۹ مهر ۱۳۱۸ در کدکن) ادیب، نویسنده، پژوهشگر، استاد دانشگاه و شاعر با تخلص م. سرشک اهل ایران است.

زندگی

محمد رضا شفیعی کدکنی در نوزدهم مهرماه ۱۳۱۸ در شهر کدکن از خراسان در خانواده ای اهل علم دیده به جهان گشود. از افراد مهم این خانواده از میرزا محمد شفیعی کدکنی معروف به میرزای عالمیان وزیر شاه عباس اول صفوی می توان نام برد. شفیعی کدکنی هرگز به دبستان و دبیرستان نرفت و از آغاز کودکی نزد پدر خود آ میرزا محمد (که روحانی بود) و محمدتقی ادیب نیشابوری (ادیب نیشابوری دوم) از نزدیکانش به فراگیری زبان و ادبیات عرب پرداخت (در هفت سالگی تمام الفیه ابن مالک را از حفظ بود) و فقه، کلام و اصول را نزد شیخ هاشم قزوینی (معروف به «فقیه آزادگان») فراگرفت. اما پس از مرگ شیخ هاشم، تا آخرین مراحل درس خارج فقه را نزد سید محمد هادی میلانی خواند و در این دوره با سید علی خامنه ای رهبر کنونی جمهوری اسلامی ایران، هم درس بود. او به پیشنهاد علی اکبر فیاض در دانشگاه فردوسی مشهد نام نویسی کرد و در کنکور آن سال نفر اول شد و به دانشکده

ادبیات رفت و مدرک کارشناسی خود را در رشته زبان و ادبیات فارسی از دانشگاه فردوسی، و مدرک دکتری را نیز در همین رشته از دانشگاه تهران گرفت.

شفیعی کدکنی از سال ۱۳۴۸ تاکنون استاد دانشگاه تهران است. بدیع الزمان فروزانفر زیر برگه پیشنهاد استخدام وی نوشته بود «احترامی است به فضیلت او». شفیع از جمله دوستان نزدیک مهدی اخوان ثالث، شاعر خراسانی، به‌شمار می‌رود و دلبستگی خود را به اشعار وی پنهان نمی‌کند.

محمدرضا شفیع کدکنی روز پنجشنبه ۵ شهریور ۱۳۸۸ تهران را به مقصد آمریکا ترک کرد. این سفر بازتاب وسیعی در مطبوعات ایران داشت. او برای استفاده از یک فرصت مطالعاتی به مؤسسه مطالعات پیشرفته پرینستون رفت تا در باب تاریخ و تطور فرقه گرامیه تحقیق کند، و پس از ۹ ماه دوری از میهن، به ایران بازگشت و پس از بازگشت به ایران بر سر کرسی تدریس خود در دانشگاه تهران حاضر شد.

در مهر ۱۳۹۸ در هفتمین دوره جشنواره بین‌المللی هنر برای صلح، «نشان عالی هنر برای صلح» به سبب بیش از نیم قرن تلاش در اعتلای فرهنگ و ادب پارسی به محمدرضا شفیع کدکنی اهداء شد.

کتاب‌ها و اشعار

شفیعی کدکنی سرودن شعر را از جوانی به شیوه قدمایی آغاز کرد و پس از چندی به سبک نو مشهور به نیما یوشیج روی آورد. با انتشار دفتر شعر در کوچه باغ‌های نشابور نام‌آور شد. آثار شفیع را می‌توان به سه گروه انتقادی و نظری و مجموعه اشعار خود وی تقسیم کرد. آثار انتقادی این نویسنده، شامل تصحیح آثار کلاسیک فارسی و نگارش مقالاتی در حوزه نظریه ادبی می‌شود، که بخشی از آن‌ها در زیر آورده شده‌اند. در میان آثار نظری شفیع کدکنی کتاب موسیقی شعر جایگاهی ویژه دارد و در میان مجموعه اشعارش در کوچه باغ‌های نشابور آوازه بیشتری دارد.

زمزمه‌ها، شبخوانی، از زبان برگ، بوی جوی مولیان، از بودن و سرودن، مثل درخت در شب باران، هزاره دوم آهوی کوهی، صور خیال در شعر فارسی، موسیقی شعر، با چراغ و آینه (در جستجوی ریشه‌های تحول شعر معاصر ایران)، تصحیح اسرار التوحید نوشته محمدبن منور، تصحیح تاریخ نیشابور نوشته حاکم نیشابوری، تصحیح آثار عطار نیشابوری، تصحیح مختارنامه، تصحیح مصیبت نامه، تصحیح منطق الطیر، تصحیح اسرارنامه، تصحیح دیوان عطار، تصحیح تذکرة الاولیا و ترجمه آفرینش و تاریخ نیز از جمله آثار محمدرضا شفیع کدکنی است.

در نگاه دیگران

غلامحسین یوسفی «بی‌گمان مایه فراوانی که م. سرشک از زبان و ادب فارسی اندوخته دارد و از این حیث در میان شاعران نسل خویش، خاصه نوگرایان، کم‌نظیر است و نیز انس وی به زبان دری، زبان دیرین مردم خراسان، چنین توانایی را به او ارزانی داشته‌است. شعرهای او غالباً رنگ اجتماعی دارد. اوضاع جامعه ایران در دهه‌های ۴۰ و ۵۰ در شعر او به‌صورت تصویر، رموزها، کنایه‌ها و ایماها منعکس است. این موضع را در غزلی در مایه شور و شکفتن چنین بازگو می‌کند:

نفسم گرفت از این شهر در این حصار بشکن	در این حصار جادویی روزگار بشکن
چو شقایق از دل سنگ برآر رایت خون	به جنون صلابت صخره ی کوهسار بشکن
تو که ترجمان صبحی به تَرَم و ترانه	لب زخم دیده بگشا، صف انتظار بشکن...

م. سرشک، افزون بر بهره‌مندی از قریحه و فطرت شاعری، در شعر خویش از دیدگاهی انسانی و اجتماعی سخن می‌گوید و چون از فرهنگ ایران و زبان فارسی بهره‌ور است، می‌تواند اندیشه‌ها و دریافت‌ها و پدیده‌های زیبای جهان شاعرانه خود را به‌صورت دلکش و پرتأثیر به ما عرضه کند.»

قدم علی سرامی: «شفیعی از معدود ادیبانی است که در این روزگار از خودبیگانگی انسان‌ها در تنگناهای اقتصادی، زندگی خود را وقف معرفت ادبی کرده‌است. کتاب‌هایی چون «صور خیال در شعر فارسی»، «شاعر آینه‌ها»، «گزیده غزلیات شمس» و صدها مقاله محققانه و نیز متون مصحح و منقح اسرارالتوحید و مختارنامه و... در کنار انبوهی از مجموعه‌های شعر، گواه عشق این مرد به فرهنگ آبگون و آتشیار این خاک و آب است. ما با بررسی مجموعه‌های او، متوجه می‌شویم با شاعری رویارویم که در عین شناخت دیرینه ادب منظوم دری، نوگراست»

بررسی آثار

شفیعی کدکنی را می‌توان در زمره شاعران اجتماعی دانست او در اشعار خود تصویری از جامعه ایرانی در دهه ۴۰ و ۵۰ خورشیدی را بازتاب می‌دهد و با رمز و کنایه آن دوران را به خواننده نمایانده، دلبستگی و گرایش فراوان به آیین و فرهنگ ایرانی و به خصوص خراسان را نشان می‌دهد.

تصحیحات او نمونه قابل توجه تصحیح انتقادی متن است، اسرارالتوحید، مصیبت‌نامه، الهی‌نامه، منطق‌الطیر، اسرارنامه، مقامات و حالات ابوسعید، نوشته بر دریا (مقامات ابوالحسن خرقانی)، مرموزات اسدی در مرموزات داوودی، بهترین نمونه‌های تصحیح انتقادی متن در ادبیات فارسی هستند.

او از اندک محققین تاریخ و ادب فارسی است که به تاریخ کرامیه پرداخته و کتابی نیز در این باب فراهم کرده‌است.

کتاب‌های دیگر او مثل موسیقی شعر، صور خیال، ادوار شعر فارسی، زمینه‌های اجتماعی شعر فارسی، از جامی تا روزگار ما امروزه از کتاب‌های کلاسیک نقد ادبی محسوب می‌شوند.

او علاقه‌مند به شعر فارسی است و علاقه او به عرفان و نقد ادبی هم از همین‌جا نشأت می‌گیرد.

وی در کتاب زبان شعر در نثر صوفیه آورده‌است که آنچه در زبان فارسی به «آن» معروف است و می‌توان آن را جوهره جمال دانست، در زبان‌های دیگر وجود ندارد.

او همچنین شعر فارسی را به خاطر مسئله ردیف که در هیچ زبان دیگری امکان کاربرد آن را نمی‌توان یافت، ممتاز دانسته‌است. شفیعی کدکنی همچنین در این کتاب، شطح را نوعی شکستن تابوها معرفی نموده و شطحات حلاج را به‌طور ضمنی با کتاب زایش تراژدی نیچه مقایسه کرده‌است که در هر دو به تجربه بیان «بیان ناپذیرها» پرداخته شده‌است. نکته تازه‌ای که او در این زمینه بیان می‌کند به ساختار شطح و اینکه اخباری باشد (مانند سبحانی ما اعظم شانی) یا انشایی (انالحق) و تأثیر متفاوت این دو بیان باز می‌گردد.

یکی از بحث‌های جذاب این کتاب پاسخ به این سؤال است که چرا شاعران عرب به اندازه شاعران فارسی‌زبان از آیات قرآن در اشعار خود استفاده ننموده‌اند. شفیعی کدکنی محور این کتاب خود را بر این عقیده که برای بسط و درک تجربه دست نیافتنی صوفی به ناچار باید از سخنان و زبانی که به کار برده‌است کمک گرفت، استوار نموده‌است و بیان می‌کند که گاه حرکت از صوت به صورت و معنی بسیار بارز است. یکی از مثال‌هایی که او به آن اشاره نموده شعری است از شاعری با نام علی ابن حسین مغربی که قصیده‌ای در حالت تب و هذیان سروده بدین شکل که:

دَرَن دَرَن دَرَن دَرَن دَبی / انا علی بی الحسین المغربي

شفیعی کدکنی در این اثر خود برای شرح مفهوم سبک‌شناسی عرفانی می‌گوید: «هر نگاه هنری به الاهیات و دین» می‌تواند ویژگی‌های اسلوبی و سبکی خاص خود را داشته باشد، که همان سبک‌شناسی عرفانی است. وی همچنین معتقد است که در سرتاسر تاریخ فرهنگ و تمدن اسلامی، با دو گونه تصوف روبرو هستیم که یکی تصوف قبل از ابن عربی یا تصوف خراسانیست و دیگری تصوف بعد از ابن عربی، و این دو مکتب را بر روی مثلثی نشان می‌دهد که نقطه صعود یک ضلع آن مثنوی معنوی است و راس ضلع دیگر، ابن عربی است که به مرور با نزدیک شدن به عرفان قاجاری و قرن سیزدهم، با نزول همراه می‌شود.

اندیشه‌ها

گرایش‌های فرمالیستی

شفیعی کدکنی گرایشی بارز به صورت‌گرایی با مبانی فرمالیسم روسی دارد. کتاب‌های «صور خیال در شعر فارسی» و «موسیقی شعر» و «بیدل شاعر آینه‌ها» و نیز بسیاری از مقالات وی مانند «جادوی مجاورت» و «ساختار ساختارها» صبغه و بن‌مایه فرمالیستی دارد. تعریف وی از شعر به «رستاخیز زبان» ترجمه دیدگاه فرمالیست‌های روس است. همچنین اصطلاحات فرمالیستی «پیرنگ»، «آشنایی‌زدایی»، «عنصر مسلط» از نمونه مواضع رویکرد وی به فرمالیسم است. گذشته از مقالات و کتب مذکور، شفیعی کدکنی کتابی با نام «رستاخیز کلمات» در سلسله انتشارات سخن به چاپ رسانیده که به‌طور اخص تمام جوانب جمال‌شناسی نظریات صورت‌گرایان روس را مورد ارزیابی قرار داده و آن‌ها را با نمونه‌هایی قابل فهم از ادبیات فارسی انطباق داده است.

تاریخ‌گرایی در ادبیات

شفیعی کدکنی از سال‌های ۱۳۶۰ به بعد به پژوهش در تاریخ با رویکرد تصحیح متون ادبیات عرفانی روی آورد. او معتقد است حرکت به سوی مدرنیته بدون شناخت سنت دشوار است. تاریخ‌گرایی وی هر چند پشتوانه تئوریک مشخصی ندارد، اما سخت پای‌بند مستندسازی با متون تاریخی است.

ریشه‌های شعر معاصر

شفیعی معتقد است که تحولات شعر معاصر فارسی تابعی از متغیر ترجمه‌است. این نظرگاه بنیاد کتاب وی «با چراغ و آینه، در جستجوی ریشه‌های تحول شعر معاصر ایران» را شکل داده است. برخی دیدگاه‌های وی در این کتاب مورد انتقاد برخی قرار گرفته است.

نظر شفیعی کدکنی درباره احمد شاملو

محمدرضا شفیعی کدکنی در کتاب با چراغ و آینه؛ در جستجوی ریشه‌های تحول شعر معاصر ایران نظر خود را درباره احمد شاملو چنین بیان می‌کند:

«حق این است که شاملو را برای نسل جوان امروز باید «تجزیه» و «تحلیل» کرد. ممکن است در این تجزیه خیلی از محسنات او تبدیل به نقاط ضعف شود، ولی به هر حال از این کار گزیری نیست. این کار را آیندگان با بی‌رحمی خواهند کرد. اگر جوانان امروز بدانند که شخصیت ادبی آقای شاملو چگونه تشکیل شده است، هرگز این‌گونه عمر خود را صرف شعر، آن هم شعر این‌طوری - که در روزنامه‌ها می‌بینیم - نخواهند کرد. تو بهتر از هر کسی می‌دانی که آنچه ا. بامداد یا احمد شاملو را می‌سازد اگر به صد جزء تقسیم شود، پنجاه تا شصت درصدش ربطی به شعر ندارد».

- شعر «سفر به خیر» از مجموعه در کوچه باغ‌های نشابور:

به کجا چنین شتابان؟

گون از نسیم پرسید

- دل من گرفته زین جا

هوس سفر نداری

ز غبار این بیابان؟

- همه آرزویم اما

چه کنم که بسته پایم

به کجا چنین شتابان؟

- به هر آن کجا که باشد

به جز این سرا، سرایم

- سفرت به خیر اما تو و دوستی، خدا را

چو از این کویر وحشت به سلامتی گذشتی

به شکوفه‌ها، به باران

برسان سلام ما را

این شعر یکی از آهنگ‌های شحبیب‌الله از آلبوم خانه کوچک ما است

شعر دیگری از وی:

پیش از شما / به سان شما / بی‌شمارها / با تار عنکبوت / نوشتند روی باد / کین دولت خجسته جاوید
زنده باد.

- یکی از اشعار وی:

آخرین برگ سفرنامه باران

این است

که زمین چرکین است

- و شعری دیگر از او:

چه بهاری‌ست خدا را که درین دشت ملال لاله‌ها آینه خون سیاوشانند

- نمونه ای از غزلیات:

دست به دست مدعی شانه به شانه می‌روی

آه که با رقیب من جانب خانه می‌روی

بی‌خبر از کنار من ای نفس سپیده دم

گرم تر از شراره آه شبانه می‌روی
 من به زبان اشک خود می‌دهمت سلام و تو
 بر سر آتش دلم همچو زبانه می‌روی
 در نگه نیاز من موج امیدها تویی
 وه که چه مست و بی‌خبر سوی کرانه می‌روی
 گردش جام چشم تو هیچ به کام ما نشد
 تا به مراد مدعی همچو زمانه می‌روی
 حال که داستان من بهر تو شد فسانه ای
 باز بگو به خواب خوش با چه فسانه می‌روی؟

کتاب‌شناسی

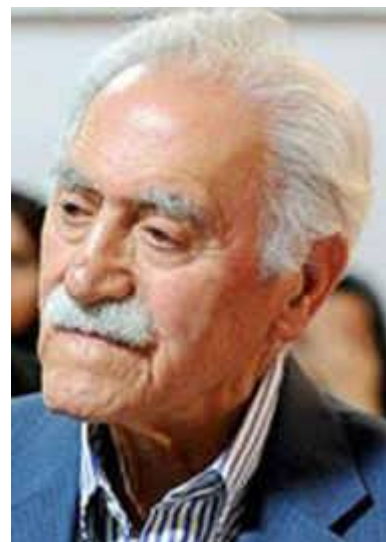
مجموعه اشعار

- ۱۳۴۴ - زمزمه‌ها
- ۱۳۴۴ - شبخوانی
- ۱۳۴۷ - از زبان برگ
- ۱۳۵۰ - در کوچه‌باغ‌های نیشابور | در کوچه‌باغ‌های نیشابور
- ۱۳۵۶ - بوی جوی مولیان
- ۱۳۵۶ - از بودن و سرودن
- ۱۳۵۶ - مثل درخت در شب باران
- ۱۳۷۶ - هزاره دوم آهوی کوهی
- ۱۳۹۹ - طفلی به نام شادی

آثار نظری و انتقادی و تصحیح و ترجمه

- صور خیال در شعر فارسی
- موسیقی شعر
- تصحیح اسرار التوحید نوشته محمد بن منور بن ابی‌سعد بن ابی‌طاهر بن ابی‌سعید میهنی
- تصحیح تاریخ نیشابور نوشته حاکم نیشابوری
- از مجموعه آثار فریدالدین عطار نیشابوری، انتشارات سخن:
 - مقدمه، تصحیح و تعلیقات مختارنامه
 - مقدمه، تصحیح و تعلیقات مصیبت‌نامه
 - مقدمه، تصحیح و تعلیقات منطق‌الطیر
 - مقدمه، تصحیح و تعلیقات اسرارنامه
 - مقدمه، تصحیح و تعلیقات الهی‌نامه
 - مقدمه، تصحیح و تعلیقات دیوان عطار (هنوز به چاپ نرسیده‌است)
 - مقدمه، تصحیح و تعلیقات تذکرة الاولیاء، در دو جلد
- مقدمه، ترجمه و تعلیقات بر آفرینش و تاریخ از طاهر بن مطهر بن مقدسی در دو جلد، نشر آگاه

- مفلس کیمیافروش درباره شعر انوری، انتشارات سخن
- زبور پارسی: نگاهی به زندگی و غزل‌های عطار، نشر آگاه
- تازیانه‌های سلوک: درباره قصاید سنایی، نشر آگاه
- در اقلیم روشنائی: تفسیر چند غزل حکیم سنایی، نشر آگاه
- شاعر آینه‌ها: بررسی سبک هندی و شعر بیدل دهلوی، نشر آگاه
- آن سوی حرف و صوت: گزیده اسرار التوحید، انتشارات سخن
- از مجموعه میراث عرفانی ایران، انتشارات سخن:
 - دفتر روشنائی (درباره بایزید بسطامی)
 - نوشته بر دریا (درباره ابوالحسن خرقانی)
 - چشیدن طعم وقت (درباره ابوسعید ابوالخیر)
 - در هرگز و همیشه انسان (درباره خواجه عبدالله انصاری)
 - درویش ستهنده (درباره شیخ جام ژندهپیل)
- زبان شعر در نثر صوفیه درآمدی به سبک‌شناسی نگاه عرفانی
- مقدمه، تصحیح و تعلیقات برحالات و سخنان ابوسعید تألیف جمال‌الدین ابوروح لطف‌الله بن ابی‌سعید بن ابی‌سعد، انتشارات سخن
- ادوار شعر فارسی از مشروطه تا سقوط سلطنت، انتشارات سخن
- زمینه اجتماعی شعر فارسی، انتشارات اختران ۸۶
- قلندریه در تاریخ دگر دیسی‌های یک ایدئولوژی، انتشارات سخن ۸۶
- ترجمه تصوف اسلامی و رابطه انسان و خدا، نوشته رینولد نیکلسون نشر سخن
- تصحیح غزلیات شمس تبریز انتشارات سخن ۸۸
- مقدمه‌نویسی و انتشار تصویر نسخه خطی منظومه علی‌نامه، انتشارات میراث مکتوب ۸۸
- مقدمه تحلیلی و تعلیقات بر دیوان قائمیات، نویافته‌ترین دیوان شعری مذهب اسماعیلیه، به تصحیح «سید جلال حسینی بدخشانی»، انتشارات میراث مکتوب
- با چراغ و آینه در جستجوی ریشه‌های تحول شعر معاصر ایران، انتشارات سخن، ۹۱
- حالات و مقامات م. امید (مهدی اخوان ثالث)، انتشارات سخن، ۹۱
- شاعری در هجوم منتقدان، نقد ادبی در سبک هندی پیرامون شعر حزین لاهیجی، نشر آگاه، ۱۳۷۵
- مقدمه، تصحیح و تعلیقات «مرموزات اسدی در مزمورات داودی» از نجم‌الدین رازی، انتشارات سخن
- رستاخیز کلمات درس‌گفتارهایی درباره تئوری فرمالیسم روسی، انتشارات سخن، ۹۲
- گزیده غزلیات شمس، ناشر: شرکت سهامی کتاب‌های جیبی با همکاری مؤسسه انتشارات امیرکبیر
- ترجمه آوازهای سندباد سروده عبدالوهاب البیاتی، انتشارات نیل، ۱۳۴۸
- شعر معاصر عرب انتشارات سخن
- این کیمیای هستی (ویراست دوم در سه جلد)، انتشارات سخن، ۱۳۹۷
- رسوم دارالخلافة یا نقش آیین‌های ایرانی در نظام خلافت اسلامی؛ هلال ابن محسن صابی، تصحیح این متن، نشر کارنامه، ۱۳۹۷



یدالله مفتون امینی (زاده ۱۳۰۵ در شاهین‌دژ) از شاعران معاصر ایرانی است. او در دومین دوره جشنواره بین‌المللی شعر فجر در بخش آزاد برگزیده شده است.

یدالله امینی متخلص به **مفتون** در ۲۱ خرداد ۱۳۰۵ در شهرستان شاهین‌دژ دهستان هولاسو که در کناره زرينه رود و آذربایجان قرار گرفته است به دنیا آمد. وی پس از گذراندن دبستان و دبیرستان در تبریز به تهران آمده و وارد دانشگاه شد. او دانش‌آموخته رشته حقوق قضایی از دانشکده حقوق دانشگاه تهران است و به مدت سی و یک سال (از ۱۳۲۸ تا ۱۳۵۹) در وزارت دادگستری خدمت نموده است. وی هم‌اکنون تهران به سر می‌برد.

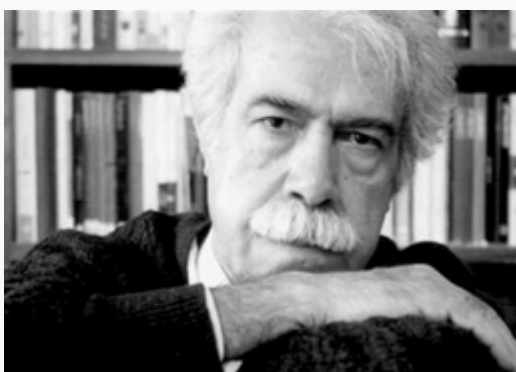
امینی در آغاز شاعری کلاسیک و کهن‌پرداز بود اما بعدها – به‌ویژه طی سال‌های پس از انقلاب – به شعر بی وزن و قالب‌های نوپردازانه روی آورد. وی علاوه بر شعر فارسی اشعاری نیز به زبان ترکی سروده است.

دفترهای شعر

سال	نام دفتر	نام انتشارات یا شهر
۱۳۳۶	دریاچه	تهران
۱۳۴۴	کولاک	شمس / تبریز
۱۳۴۶	انارستان	ابن سینا
۱۳۵۸	عاشقی کروان	
۱۳۵۷	نهنگ یا موج، گزینه کولاک و انارستان	تهران

۱۳۷۰	فصل پنهان، گزینه اشعار	تهران
۱۳۷۶	یک تاکستان احتمال	
۱۳۷۸	سپیدخوانی روز	
۱۳۸۳	عصرانه در باغ رصدخانه	نشر نگاه
۱۳۸۵	من و خزان و تو	نشر امرود
۱۳۸۶	شب هزار و دو	نشر نگاه
	سرمه‌فام و خط نستعلیق	

=====



منصور اوجی

زاده ۹ آذر ۱۳۱۶ شیراز

محل زندگی خیابان ارم شیراز

درگذشته ۱۸ اردیبهشت ۱۴۰۰ (۸۴ سال) شیراز

پیشه شاعر

دانشگاه دانشگاه تهران دانشسرای عالی

دانشگاه شیراز - دانشگاه شیراز

منصور اوجی (۹ آذر ۱۳۱۶ - ۱۸ اردیبهشت ۱۴۰۰) شاعر معاصر ایرانی بود. «از وطن: ۱۶۲ شعر در ستایش شیراز»، «باغ و جهان مردگان»، «حیرانی‌ها»، «حرفی برای گفتن»، «دفتر گمشده»، «باغ شب»، «خواب درخت و تنهایی زمین»، «شهر خسته»، «این سوسن است که می‌خواند»، «مرغ سحر»، «صدای همیشه»، «شعرهایی به کوتاهی عمر»، «حالی است مرا»، «دفتر میوه‌ها»، «کتاب کلمات»، «دفتر شاعری و» «کوتاه مثل آه» از جمله مجموعه اشعار منتشر شده اوجی است. دارای نشان درجه یک هنری در حوزه ادبیات هم بود.

زندگی‌نامه

۹ آذر ۱۳۱۶ در شیراز متولد شد. در رشته فلسفه از دانشگاه تهران موفق به کسب مدرک لیسانس شد و پس از آن در رشته علوم تربیتی از دانشسرای عالی تهران مدرک فوق لیسانس را کسب کرد. پس از آنکه به زادگاهش بازگشت بار دیگر به دانشگاه پهلوی (دانشگاه شیراز) رفت و مدرک لیسانس زبان و ادبیات انگلیسی اش را هم گرفت. او پس از سال‌ها تدریس، به تازگی تصمیم گرفته که تدریس را رها کند و تمام اوقاتش را در خانه‌اش بنشیند و به شعرش اختصاص دهد.

در گفتگویی عنوان کرده بود:

شاعر باید اثر انگشت و امضا داشته باشد و شاعران امروز به دلیل نداشتن این ویژگی، همه شبیه به هم شده‌اند. در هشتاد سال عمرم سعی کردم خودم و زندگی‌ام را بنویسم و هیچ وقت دوست نداشتم شبیه کسی باشم.

به واسطه تألیف بیش از ۲۵ کتاب شعر، دو کتاب در حوزه ترجمه و سه کتاب در حوزه تحقیق و پژوهش، در سال ۱۳۹۶ نشان درجه یک هنری وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی به اوجی تعلق گرفت.

درگذشت

او حدود یک سال پیش از مرگش بر اثر شکستگی یکی از دنده‌ها و پس از بهبود نسبی، دچار عارضه کبدی شد و ماه‌ها بود که از او در خانه پرستاری می‌شد.

شامگاه شنبه ۱۸ اردیبهشت ۱۴۰۰ در سن ۸۴ سالگی در در منزل خود در شیراز بر اثر بیماری کبدی درگذشت.

کتابشناسی

همچنین کتاب «یکصد و ده نامه از دو سیمین: نامه‌های سیمین دانشور و سیمین بهبهانی به منصور اوجی» نیز از این شاعر مطرح منتشر شده‌است. آخرین کتاب منصور اوجی «یک عمر شاعری» نام داشت که سال ۱۳۹۷ منتشر شد و گزیده‌ای بود از میان حدود دو هزار شعر و ۲۵ کتاب که قبلاً منتشر کرده بود.

از منصور اوجی مجموعه‌های شعری زیر منتشر شده‌است:

- باغ شب (۱۳۴۴)

- خواب درخت و تنهایی زمین (۱۳۴۴)
- شهر خسته (۱۳۴۶)
- برگزیده اشعار (۱۳۴۹)
- این سوسن است که می‌خواند (۱۳۴۹)
- مرغ سحر (۱۳۵۶)
- صدای همیشه (۱۳۵۷)
- شعرهایی به کوتاهی عمر (۱۳۵۸)
- حالی است مرا (۱۳۶۸)
- کوتاه مثل آه (۱۳۶۸)
- خوشا تولد و پرواز (?)
- شعرهای مصری (عاشقانه‌ها) (۱۳۸۸)

نمونه اشعار

دو شعر از منصور اوجی:

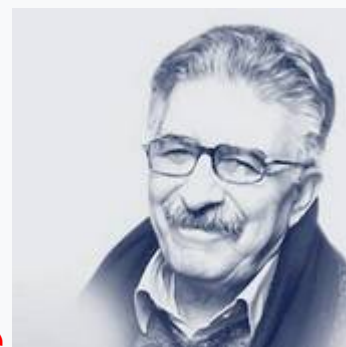
«در شط کیهانی چه رازی است؟ در پشت / پستوهای آن دستی است در کار؟
کین شاهکار یکه را در کار کرده‌است؟
این پولکان بی‌شمار این کهکشان
این بی‌کران را؟»

•

«با در بسته چه خواهی کار کرد
دست تنها، شب بارانی؟
نه به جیب تو، کلیدی هست
نه به فریاد تو، آوایی
تویی و دام چه باید‌ها.
با در بسته چه خواهی کرد
شب باران، شب ویرانی؟»

بهار

گفتم بهار کو؟
تابوتی در غروب نشانم داد
بر شانه‌های مردان
در شیون زنان
یا لاله‌ای که سرخ و سراسیمه رسته بود
از لای درز آن



منوچهر آتشی

زاده ۲ مهر ۱۳۱۰
دهستان، دهرود، شهرستان دشتستان، استان
بوشهر

درگذشته ۲۹ آبان ۱۳۸۴ (۷۴ سال) بیمارستان سینا،
تهران ایست قلبی

آرامگاه بوشهر

پیشه شاعر و مترجم

جوایز مهم چهره ماندگار

همسر ثریا ثابتی

فرزند(ان) شقایق، مانلی (درگذشته) - شعله

منوچهر آتشی (۲ مهر ۱۳۱۰، دهرود شهرستان دشتستان استان بوشهر - ۲۹ آبان ۱۳۸۴، تهران) شاعر، روزنامه‌نگار و مترجم معاصر ایرانی بود.

زندگی

منوچهر آتشی در ۲ مهر ۱۳۱۰ در دهرود در شهرستان دشتستان در استان بوشهر به دنیا آمد. خانواده وی از عشایر زنگنه کرمانشاه بودند که در حدود ۴ نسل پیش به جنوب ایران مهاجرت کرده بودند. نام جد وی «آتش‌خان زنگنه» بود و به همین دلیل نام خانوادگی وی «آتشی» انتخاب شد. پدر منوچهر آتشی فرد باسوادی بود و به دلیل علاقه‌ای که سرگرد اسفندیاری که در جنوب به رضاخان کوچک مشهور بود به وی داشت، او را به بوشهر انتقال داد و کارمند اداره ثبت و احوال بوشهر شد.

سبک شعری

منوچهر آتشی در اواخر دهه ۳۰ با آهنگ دیگر در شعر معاصر به تجربه‌ای تازه دست می‌زند. او با کشف و شهود در طبیعت جنوبی و وحشی به نوعی خشونت غریزی در شعر دست می‌یابد. اما آنچه خشونت شعری آتشی را از عنصر خشونت آشفته و غیر منسجم برخی از شاعران قبل و بعد از خودش

(مثلاً از نصرت رحمانی یا کیومرث منشی زاده) متمایز می‌کند به‌جز حضور «جنوب»، لحن حماسی آن است.

شعرهای آتشی در دهه‌های ۳۰ و ۴۰ و ۵۰ شعر کویر است و عناصر طبیعی این کویر حماسه و خشونت را با هم می‌آمیزد. گذشته از آن، عشق و امید و آرزو نیز خود را به این طبیعت جنوبی غرق می‌کند و احساس تنها در مثلث خشونت-حماسه-جنوب چهره نشان می‌دهد. آتشی بر شاعران بسیاری در ایران تأثیر گذاشته‌است و نیز شاعران بسیاری را تربیت کرده‌است. در همین زمینه محمدعلی بهمنی در غزلی تأکید می‌کند:

تو آتشی و تمام من از تو شعله‌ور است/ نه من، که روشنی نسلم از شماست هنوز

مرگ

منوچهر آتشی ۲۹ آبان ۱۳۸۴ بر اثر ایست قلبی در سن ۷۴ سالگی در بیمارستان سینا تهران درگذشت و در بندر بوشهر به خاک سپرده شد. وی چند روز قبل از مرگش در مراسم چهره‌های ماندگار به عنوان چهره ماندگار ادبیات معرفی شده بود.

آثار

مجموعه‌های شعری زیر از آثار اوست:

- آهنگ دیگر ۱۳۳۸
- آواز خاک ۱۳۴۶
- دیدار در فلق ۱۳۴۸
- بر انتهای آغاز ۱۳۵۰
- گزینه اشعار ۱۳۶۵
- وصف گل سوری ۱۳۷۰
- گندم و گیلان ۱۳۷۱
- زیباتر از شکل قدیم جهان ۱۳۷۶
- چه تلخ است این سیب ۱۳۷۸
- خلیج و خزر ۱۳۸۰
- باران برگ زوق: دفتر غزل‌ها ۱۳۸۰
- اتفاق آخر ۱۳۸۰
- حادثه در بامداد ۱۳۸۰
- ریشه‌های شب ۱۳۸۴
- غزل غزل‌های سورنا ۱۳۸۴

فیلمشناسی

عنوان	سال انتشار	نقش	کارگردان
آرامش در حضور دیگران	۱۳۵۱	آتشی	ناصر تقوایی

سرد سبز	۱۳۸۰	خودش	ناصر صفاریان
جام جان	۱۳۸۰	خودش	ناصر صفاریان

نمونه اشعار

حس می‌کنم

نیش ستاره را

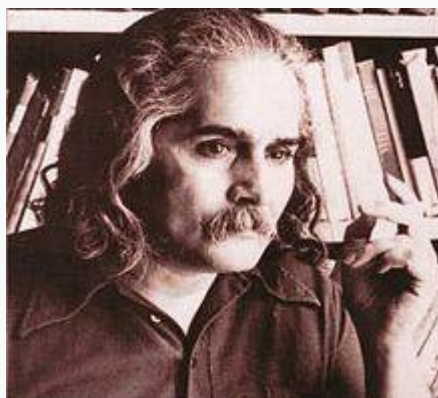
در چشمم

طعم ستاره را

در دهانم

و طعم یک کهکشان تنهایی را در جانم

مهدی اخوان ثالث



زاده

۱۰ اسفند ۱۳۰۷ مشهد

درگذشته

۴ شهریور ۱۳۶۹ (۶۱ سال) تهران

آرامگاه

توس در کنار آرامگاه فردوسی

لقب

م. امید

پیشه

شاعر، نوازنده تار

زمینه کاری

ادبیات، موسیقی ایرانی

در زمان حکومت	پهلوی، جمهوری اسلامی
رویدادهای مهم	کودتای ۲۸ مرداد، انقلاب ۱۳۵۷ ایران
کتابها	زمستان، ارغنون، آخر شاهنامه، در حیات کوچک پاییز در زندان
اثر گذاشته بر	بهرام بیضایی، محمدرضا شفیعی کدکنی، اسماعیل خویی، داریوش آشوری، علی شریعتی
تأثیر پذیرفته از	فردوسی، نیما یوشیج
فرزندان	لاله، لولی، تنسگل، توس، زردشت، مزدک علی
پدر و مادر	علی و مریم

مهدی اخوان ثالث (۱۰ اسفند ۱۳۰۷ - ۴ شهریور ۱۳۶۹)، شاعر پرآوازه و موسیقی‌پژوه ایرانی بود. نام و تخلص وی در اشعارش **م. امید** بود.

او برگزیده اولین دوره جشنواره بین‌المللی شعر فجر در بخش ملی و میهنی بود. اشعار او زمینه اجتماعی دارند و گاه حوادث زندگی مردم را به تصویر کشیده‌است؛ همچنین دارای لحن حماسی آمیخته با صلابت و سنگینی شعر خراسانی و نیز در بردارنده ترکیبات نو و تازه است. اخوان ثالث در شعر کلاسیک فارسی توانا بود و در ادامه به شعر نو گرایید. از وی اشعاری در هر دو سبک به جای مانده‌است. همچنین او آشنا به نوازندگی تار و مقام‌های موسیقایی بود.

تبار

پدر او که علی نام داشت، یکی از سه برادری بود که از روستای فهرج در استان یزد به مشهد کوچ کرده بود و از این رو آنان نام خانوادگی‌شان را اخوان ثالث به معنی برادران سه‌گانه گذاشتند.

سبک‌شناسی

چیره‌دستی اخوان در شعر حماسی است. او درون‌مایه‌های حماسی را در شعرش به کار می‌گیرد و جنبه‌هایی از این درون‌مایه‌ها را به استعاره و نماد آراسته می‌کند.

به گفته برخی از منتقدین، تصویری که از م. امید در ذهن بسیاری به جا مانده این است که او از نظر شعری به نوعی نبوت و پیام‌آوری روی آورده و از نظر عقیدتی آمیزه‌ای از تاریخ ایران باستان و آراء عدالت‌خواهانه پدیدآورده و در این راه، گاه ایران‌دوستی او جنبه نژادپرستانه پیدا کرده‌است. در واقع اخوان ثالث شعر را چنین تعریف می‌کند: شعر محصول بی‌تابی انسان در لحظاتی است که در پرتو شعور نبوت قرار می‌گیرد.

اما اخوان این موضوع را نمی‌پذیرفت و در این باره گفته‌است: «من به گذشته و تاریخ ایران نظر دارم. من عقده عدالت دارم. هرکس قافیه را می‌شناسد، عقده عدالت دارد. قافیه دو کفه ترازو است که خواستار عدل است... گهگاه فریادی و خشمی نیز داشته‌ام.»

شعرهای اخوان در دهه‌های ۱۳۳۰ و ۱۳۴۰ شمسی روزنه هنری تحولات فکری و اجتماعی زمان بود و بسیاری از جوانان روشنفکر و هنرمند آن روزگار با شعرهای او به نگرش تازه‌ای از زندگی رسیدند. مهدی اخوان ثالث بر شاعران معاصر ایرانی تأثیری عمیق داشته‌است.

هنر اخوان در آمیزش شعر کهن و سبک نیمایی و سوگ او بر گذشته، مجموعه‌ای به وجود آورد که خاص او بود و اثری عمیق در هم‌نسلان او و نسل‌های بعد گذاشت.

اخوان از نگاه دیگران

- جمال میرصادقی، داستان‌نویس و منتقد ادبی، درباره‌ی اخوان گفته‌است: من اخوان را از آخر شاهنامه شناختم. شعرهای اخوان جهان‌بینی و بینشی تازه به من داد و باعث شد که نگرش من از شعر به کلی متفاوت شود و شاید این آغازی برای تحول معنوی و درونی من بود.
- نادر نادرپور، شاعر معاصر ایران که در سال‌های نخستین ورود اخوان به تهران با او و شعر او آشنا شد معتقد است که هنر م. امید در ترکیب شعر کهن و سبک نیمایی و سوگ او بر گذشته مجموعه‌ای به وجود آورد که خاص او بود و اثری عمیق در هم‌نسلان او و نسل‌های بعد گذاشت.
- نادرپور گفته‌است: «شعر او یکی از سرچشمه‌های زلال شعر امروز است و تأثیر آن بر نسل خودش و نسل بعدی مهم است. اخوان میراث شعر و نظریه نیمایی را با هم تلفیق کرد و نمونه‌ای ایجاد کرد که بدون اینکه از سنت گسسته باشد بدعتی بر جای گذاشت. اخوان مضامین خاص خودش را داشت، مضامینی در سوگ بر آنچه که در دلش وجود داشت - این سوگ گاهی به ایران کهن برمی‌گشت و گاه به روزگاران گذشته خودش و اصولاً سرشار از سوز و حسرت بود- این مضامین شیوه خاص اخوان را پدیدآورد به همین دلیل در او هم تأثیری از گذشته می‌توانیم ببینیم و هم تأثیر او را در دیگران یعنی در نسل بعدی می‌توان مشاهده کرد.»
- اما خود اخوان زمانی گفت نه در صدد خلق سبک تازه‌ای بوده و نه تقلید، و تنها از احساس خود و درک هنری اش پیروی کرده: «من نه سبک‌شناس هستم نه ناقد... من هم از کار نیما الهام گرفتم و هم خودم برداشت داشتم. در مقدمه زمستان گفته‌ام که می‌کوشم اعصاب و رگ و ریشه‌های سالم و درست زبانی پاکیزه و مجهز به امکانات قدیم و آنچه مربوط به هنر کلامی است را به احساسات و عواطف و افکار امروز پیوند بدهم یا شاید کوشیده باشم از خراسان دیروز به مازندران امروز برسم...»
- هوشنگ گلشیری، نویسنده معاصر ایرانی مهدی اخوان ثالث را رندی می‌داند از تبار خیام با زبانی بیش و کم میانه شعر نیما و شعر کلاسیک فارسی. وی می‌گوید تعلق خاطر اخوان را به ادب کهن هم در التزام به وزن عروضی و قافیه بندی، ترجیع و تکرار می‌توان دید و هم در تبعیت از همان صنایع لفظی قدما مانند مراعات نظیر و جناس و غیره.
- اسماعیل خویی، شاعر ایرانی مقیم بریتانیا و از پیروان سبک اخوان معتقد است که اگر دو نام از ما به آیندگان برسد یکی از آن‌ها احمد شاملو و دیگری مهدی اخوان ثالث است که هر دوی آن‌ها از شاگردان نیما یوشیج هستند.
- به گفته خویی، اخوان از ادب سنتی خراسان و از قصیده و شعر خراسانی الهام گرفته‌است و آشنایی او با زبان و بیان و ادب سنتی خراسان به حدی زیاد است که این زبان را به راستی از آن خود کرده‌است. آقای خویی می‌افزاید که اخوان دبستان شعر نوی خراسانی را بنیاد گذاشت و دارای یکی از توانمندترین و دور پروازترین خیال‌های شاعرانه بود. اسماعیل خویی معتقد است که

اخوان همانند نیما از راه واقع‌گرایی به نمادگرایی می‌رسد. وی دربارهٔ عنصر عاطفه در شعر اخوان می‌گوید که اگر در شعر قدیم ایران باباطاهر را نماد عاطفه بدانیم، شعری که کلام آن از دل برمی‌آید و بر دل می‌نشیند و مخاطب با خواندن آن تمام سوز درون شاعر را در خود باز می‌یابد، اخوان فرزند بی‌نظیر باباطاهر در این زمینه است.

- غلامحسین یوسفی در کتاب چشمه روشن می‌گوید مهدی اخوان ثالث در شعر زمستان احوال خود و عصر خود را از خلال اسطوره‌ای کهن و تصاویری گویا نقش کرده است. شعر زمستان در دی ماه ۱۳۳۴ سروده شده است. به گفته غلامحسین یوسفی، در سردی و پژمردگی و تاریکی فضای پس از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ است که شاعر زمستان اندیشه و پویندگی را احساس می‌کند و در این میان، غم تنهایی و بیگانگی شاید بیش از هر چیز در جان او چنگ انداخته است.

نقد

دیدگاه‌های اخوان ثالث که در شعر او آشکار است، نقد شده است. نادر ابراهیمی گفت که «مهدی اخوان ثالث، کینه‌اش به عرب، یک کینه ایستای به میراث رسیده است نه کینه اندیشگی و پویا. او عرب را دقیقاً و برای همیشه همان عرب هزار و پانصد سال پیش می‌داند، که برجای مانده است و تکان نمی‌خورد: یک ملت واحد یکپارچه، بدون کمترین تغییر قشری، طبقاتی، ملی، تاریخی، اجتماعی، و سیاسی: بدخون، بدنژاد، فاسد بالذاته... او صدام را به دلیل عرب بودنش، یزید می‌داند نه به دلیل عامل استعمار بودنش.»

سپس می‌گوید که «هیچ شاعری در عصر ما - و شاید در جملگی اعصار - به قدر اخوان ثالث، نام‌ها و نشانی‌های بومی و ملی را در شعر خود به کار نگرفته است.» اما در مقابل محمدرضا شفیعی کدکنی در حالات و مقامات م. امید، عرب‌ستیزی را از موضوعات شعر اخوان ذکر نکرده و آن را مهم نانگاشته و از دل‌بستگی اخوان به ادبیات عربی نوشته است. همچنین از حاشیه‌نویسی اخوان بر المنتحل ثعالبی (که اتفاقی به دستش رسیده بوده) نوشته است که نشان از دقت و نکته‌سنجی اخوان در ادبیات عربی است، او یادآوری می‌کند که اخوان، سرمایه ادبی خود در زبان عربی را «فقط و فقط با مطالعه و قریحه شخصی آموخته بود... او به غریزه و در نتیجه ممارست و شوق متن را می‌خواند و می‌فهمید و از این لحاظ بر بسیاری از دارندگان درجه دکترای ادبیات عربی - که من می‌شناسم - برتری داشت.» شفیعی از خاطره‌ای نیز سخن می‌گوید که اخوان بسیار دل‌خواسته بود که از پدر شفیعی کدکنی، مقامات حریری را بیاموزد.

سیاست

با اینکه او نخست به سیاست گرایش داشت ولی پس از رویداد ۲۸ مرداد از سیاست تا مدتی روی گرداند. چندی بعد با نیما یوشیج و شیوه سراینده‌گری او آشنا شد. شاهکار اخوان ثالث شعر **زمستان** است. گفته می‌شود او از نزدیک شدن به صاحبان قدرت به همان اندازه پرهیز داشت که از پیوستن به صف انقلابیان. سید علی خامنه‌ای، در سال ۱۳۷۳ در یکی از دیدارهایش با مسئولان فرهنگی کشور دربارهٔ مهدی اخوان ثالث می‌گوید: پس از انقلاب با او تماس گرفته و تلاش کرده او را به همکاری با جمهوری اسلامی ترغیب کند. اما اخوان پاسخ داده: «**بنای ما بر این است که همیشه بر سلطه باشیم نه با سلطه.**» خامنه‌ای می‌گوید: «گوشتی را گذاشتم و تا آخر هم سراغ او نرفتم.»

در فروردین سال ۱۳۶۹ هم خامنه‌ای در جمع شاعران اهل مشهد دربارهٔ اخوان می‌گوید: نمی‌توانید بروید با او بنشینید، چون او اصلاً شماها را نفی می‌کند؛ شماها هم او را به کلی از رگ و ریشه نفی می‌کنید. می‌بینید که این راه بسته است. اخوان در پی رد دعوت خامنه‌ای برای همکاری با محدودیت‌ها

و بی‌مهری‌های زیادی روبرو شد. به گفته فرج سرکوهی بعد از اینکه اخوان از همکاری با خامنه‌ای سر باز زد، در جواب او را کتک زدند و حقوق بازنشستگی اش را قطع کردند، خامنه‌ای در خطبه نماز جمعه او را هیچ خواند و اخوان در پاسخ شعر **هیچم و چیزی کم** را سرود.

مرتضی امیری اسفندقه این شعر را نامربوط به این موضوع و در ادامه هیچ‌سرایی‌های شاعرانی چون خاقانی، حافظ، بیدل و سهراب سپهری می‌داند و از رابطه عاطفی اخوان با علی خامنه‌ای سخن می‌گوید. برخی منابع گفته‌اند او از دوستان دوران جوانی سید علی خامنه‌ای، رهبر ایران، بود بنا به شواهد موجود این دوستی تا آخر عمر بین این دو نفر برقرار بود. سید علی خامنه‌ای نیز گفته با اخوان دوست بوده‌است. پایگاه اطلاع‌رسانی خامنه‌ای نیز عکسی از دست‌نوشته اخوان ثالث در دفتر یادداشت‌های خامنه‌ای منتشر و اعلام کرده‌است که وی دستور دفن اخوان در مقبره‌الشعراي آرامگاه فردوسی در توس را داده‌است.

مرگ

اخوان ثالث چهل روز پس از بازگشت از خانه فرهنگ آلمان در چهارم شهریور ماه سال ۱۳۶۹ در تهران از دنیا رفت. وی در توس در کنار آرامگاه فردوسی به خاک سپرده شده‌است.

کتاب‌شناسی

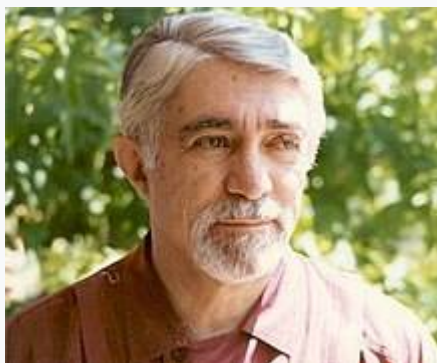
کتاب‌شناسی				
نام	گونه	سال انتشار	انتشارات	توضیحات
ارغنون	مجموعه شعر	۱۳۳۰	انتشارات زمان	در این کتاب اشعار اخوان ثالث در قالب‌های: قصیده، قطعه، مثنوی، ترکیب بند، مستزاد و رباعی سروده شده‌است.
زمستان	مجموعه شعر	۱۳۳۵	انتشارات زمان	
آخر شاهنامه	مجموعه شعر	۱۳۳۸	انتشارات زمان	
از این اوستا	مجموعه شعر	۱۳۴۴	انتشارات مروارید	
منظومه		۱۳۴۵	انتشارات	

(شکار)			مروارید	
پاییز در زندان		۱۳۴۸	انتشارات روزن	
عاشقانه و کبود	مجموعه شعر	۱۳۴۸	انتشارات جوانه	
بهترین امید	مجموعه شعر	۱۳۴۸	انتشارات روزن	
زندگی می‌گوید: اما باز باید زیست...	مجموعه شعر	۱۳۵۷	انتشارات توکا	اشعار این مجموعه شامل زندان‌نامه مهدی اخوان ثالث می‌باشد.
در حیات کوچک پاییز در زندان	مجموعه شعر	۱۳۵۵	انتشارات توس	
دوزخ اما سرد	مجموعه شعر	۱۳۵۷	انتشارات توکا	
ترا ای کهن بوم و بر دوست دارم	مجموعه شعر	۱۳۶۸	انتشارات مروارید	

سایر آثار

- آورده‌اند که فردوسی (کتاب کودکان، ۱۳۵۴)
- درخت پیر و جنگل (۱۳۵۵)
- پیر و پسرش (قصه‌ای نه کوتاه برای بچه‌ها)
- نقیضه و نقیضه‌سازان (بحث و تحقیق ادبی)
- کتاب مقالات (جلد اول)
- بدعت‌ها و بدایع نیما یوشیج (کتابی مفصل در بحث و تحقیق شیوه نو نیمایی در شعر فارسی، ۱۳۵۷)

- عطا و لقای نیما یوشیج (۱۳۶۱)
- برگزیده اشعار (۱۳۴۹)
- گزینه اشعار (۱۳۶۸)
- شاملو مردی دوست داشتنی
- مرد جن زده (داستان کوتاه)



نادر نادرپور

زاده ۱۶ خرداد ۱۳۰۸ تهران، ایران

درگذشته ۲۹ بهمن ۱۳۷۸ لس آنجلس، کالیفرنیا، ایالات متحده حمله قلبی

پیشه شاعر

دانشگاه دانشگاه سوربن پاریس

همسر ژاله بصیری

پدر و مادر تقی میرزا

نادر نادرپور (زاده ۱۶ خرداد ۱۳۰۸ در تهران - درگذشته ۲۹ بهمن ۱۳۷۸ در لس آنجلس) شاعر، نویسنده، مترجم، فعال سیاسی-اجتماعی ایرانی و از اعضای کانون نویسندگان ایران بود. او فرزند «تقی میرزا» از خاندان نادری‌پور (افشار) نوادگان رضاقلی میرزا پسر ارشد نادرشاه افشار بود. نادرپور دوره متوسطه را در دبیرستان ایران‌شهر تهران تمام کرد و در سال ۱۳۲۸ برای ادامه تحصیل به فرانسه رفت. در سال ۱۳۳۱ پس از دریافت لیسانس از دانشگاه سوربن پاریس در رشته زبان و ادبیات فرانسه به تهران بازگشت. وی از سال ۱۳۳۷ به مدت چند سال در وزارت فرهنگ و هنر در مسئولیت‌های مختلف به کار مشغول بود.

نادرپور در سال ۱۳۴۶ در کنار تعدادی از روشنفکران و نویسندگان مشهور در تأسیس کانون نویسندگان ایران نقش داشت و به عنوان یکی از اعضای اولین دوره هیئت دبیران کانون انتخاب گردید.

نادرپور به زبان فرانسه آشنایی کامل داشت و شعرها و مقاله‌هایی را به زبان فارسی ترجمه کرد. نادرپور پس از انقلاب ایران ۱۳۵۷، به آمریکا رفت و تا پایان عمر در این کشور به سر برد. وی سرانجام در روز جمعه ۲۹ بهمن ۱۳۷۸ در لس‌آنجلس درگذشت.

نمونه شعر

هر آنکه ملک جهان را به بوسه‌ای نفروخت
فدای نرگس شهلای نیم مست تو باد

حدیث آدم و فردوس را کجا دانست
هرآنچه عقل تهیدست، پر بها دانست

مجموعه‌های شعر

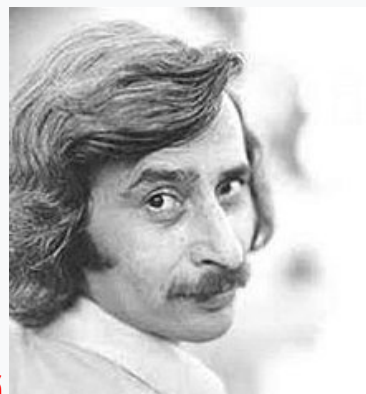
- چشم‌ها و دست‌ها (۱۳۳۲ - ۱۳۲۶)
- دختر جام (۱۳۳۳ - ۱۳۳۱)
- شعر انگور (۱۳۳۵ - ۱۳۳۴)
- سرمه خورشید (۱۳۳۸ - ۱۳۳۶)
- گیاه و سنگ نه، آتش (۱۳۴۴ - ۱۳۳۹)
- از آسمان تا ریسمان (۱۳۴۹ - ۱۳۴۵)
- شام بازپسین (۱۳۵۵ - ۱۳۵۰)
- صبح دروغین (۱۳۶۰ - ۱۳۵۶)
- خون و خاکستر (۱۳۶۷ - ۱۳۶۰)
- زمین و زمان (۱۳۷۴ - ۱۳۶۶)

ترجمه‌ها

- اشعار هوهانس تومانیان
- همراه با «گ خننس» «ر. بن» «ه. ا. سایه»، تهران، ۱۳۴۸
- هفت چهره از شاعران معاصر ایتالیا (همراه با جینالا بریولا کاروزو)
- با همکاری بیژن اوشیدری و فرناندو کاروزو، کتابهای جیبی، ۱۳۵۳

گفتگو

طفلی صدساله به نام شعر نو، گفتگو با صدرالدین الهی



نصرت رحمانی

زاده	۱۰ اسفند ۱۳۰۸ محله پامنار تهران
درگذشته	۲۷ خرداد ۱۳۷۹ (۷۰ سال) رشت - پیرسرا
آرامگاه	رشت-سلیمان داراب - ضلع غربی مزار میرزا کوچک خان
پیشه	شاعر و داستان‌نویس
زمینه کاری	ادبیات فارسی
شریک زندگی	پوران شیرازی
فرزند	آرش رحمانی
گفتاورد	برگرفته از شعر انهدام...: «ای دوست، این روزها باهر که دوست می‌شوم احساس می‌کنم، آن قدر دوست بوده‌ایم که دیگر وقت خیانت است.»

نصرت رحمانی (زاده ۱۰ اسفند ۱۳۰۸ در تهران - درگذشته ۲۷ خرداد ۱۳۷۹ در رشت) یکی از شاعران معاصر نوگرای ایران بود.

زندگی‌نامه

دوره آموزش‌های دبستانی و دبیرستانی را در تهران به پایان رساند و سپس وارد مدرسه پست و تلگراف و تلفن شد. او به کار در رادیو و روزنامه‌نگاری پرداخت؛ همچنین مسوول صفحات شعر مجله زن روز شد.

در دههٔ چهل و پنجاه شمسی، نصرت رحمانی طرفداران زیادی در میان مردم به ویژه جوانان داشت. او اواخر عمر در شهر رشت زندگی می‌کرد. در همین شهر از دنیا رفت و در گورستان سلیمان داراب در حوالی مقبره میرزا کوچک جنگلی به خاک سپرده شد.

مجموعه اشعار

- کوچ ۱۳۳۳
- کویر ۱۳۳۴
- ترمه ۱۳۳۴
- میعاد در لجن ۱۳۳۶
- حریق باد ۱۳۴۹
- درو
- شمشیر معشوقه قلم
- پیاله دور دگر زد
- در جنگ باد

خود زندگینامه نوشته

قبر رحمانی در سلیمان داراب



• مردی که در غبار گم شد

از کتاب میعاد درلجن

رقصید

پر زد، رمید

از لب انگشت او پرید

[سکه]

گفتم: خط

پروانه مسین

پرواز کرد

چرخید، چرخید

پر پر زنان چکید؛ کف جوی پر لجن.

تابید، سوخت فضا را نگاه‌ها

برهم رسید در هم خزید

در سینه عشق‌های سوخته فریاد می‌کشید:

- ای یاس، ای امید!

آسیمه‌سر بسوی " سکه " تاختیم

از مرز هست و نیست

تا جوی پر لجن

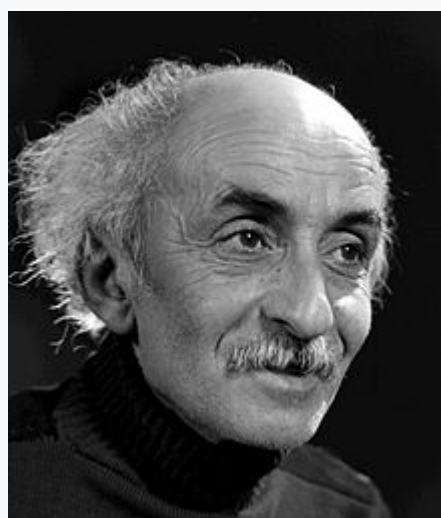
با هم رفتیم
آنکه نگاه را به تن سکه بافتیم.

پروانه مسین
آینه وار! بر پا نشسته بود در پهنه لجن!
و هر دو روی آن خط بود
خطی بسوی پوچ، خطی به مرز هیچ
اندوه لرد بست در قلواره اش
و خنده را شیار لبانش مکید و گفت:
- پس... نقش شیر؟
روید اشک
خاموش گشت، خاموش

گفتم:
- کلام شیر لجن زار نیست، نیست!
خط است و خال گذرگاه کرم ها
اینجا نه کشتگاه عشق و غرور است
میعادگاه زشتی و پستی ست.
از هم گریختیم بر خط سرنوشت
خونابه ریختیم.

کتابها

- میعاد در لجن
- کولی وحشی، نشر نگاه.
- نصرت رحمانی، (گفتگو با مهدی اورند در مجموعه تاریخ شفاهی ادبیات معاصر ایران)، نشر ثالث.



نیما یوشیج

زاده	پنج شنبه ۲۱ آبان ۱۲۷۶ یوش، بخش بلده، شهرستان نور، مازندران
محل زندگی	یوش، تهران، آستارا
درگذشته	۱۳ دی ۱۳۳۸ (۶۲ سال) شمیران، تهران بیماری ذات‌الریه
آرامگاه	امامزاده عبدالله تهران سپس در حیاط خانه‌اش در یوش اما بنا به گفته پسرش شراگیم یوشیج هرگز جنازه به یوش برده نشد چه بسا خود وصیت کرده بود در یوش دفن شود
لقب	پدر شعر نو
تخلص	نیما
پیشه	معلم
زمینه کاری	شاعر، نویسنده، منتقد و نظریه‌پرداز ادبی
تحصیلات	دانش‌آموخته مدرسه عالی سن لوئی
در زمان حکومت	رضا شاه
رویدادهای مهم	جنگ جهانی اول جنگ جهانی دوم، جنبش مشروطه
بنیانگذار	شعر نیمایی
کتاب‌ها	افسانه، آب در خوابگاه مورچگان، حرف‌های همسایه، شعر چیست؟، 'روجا' قصه رنگ پریده 'ای شب' و...

دلیل سرشناسی	نوآوری در قالب شعر فارسی
اثر گذاشته بر	مهدی اخوان ثالث، فروغ فرخزاد، احمد شاملو و بسیاری از شاعران نوپرداز فارسی
تأثیر پذیرفته از	شاعران اروپایی
همسر	عالیه جهانگیر
فرزند	شراکیم
پدر و مادر	ابراهیم خان اعظام السلطنه



برخی از بنیان‌گذاران انجمن ادبی شمع سوخته.
از راست به چپ: هوشنگ ابتهاج، سیاوش کسرای، نیما یوشیج، احمد شاملو و مرتضی کیوان.

علی اسفندیاری مشهور به **نیما یوشیج** (۲۱ آبان ۱۲۷۶ – ۱۳ دی ۱۳۳۸) شاعر معاصر ایرانی بود. وی بنیان‌گذار شعر نوین و ملقب به پدر شعر نو فارسی است.

نیما یوشیج با مجموعه تأثیرگذار افسانه، که مانیفست شعر نو فارسی بود، در فضای راکد شعر ایران، انقلابی به پا کرد. نیما آگاهانه تمام بنیادها و ساختارهای شعر کهن فارسی را به چالش کشید. شعر نو عنوانی بود که خود نیما بر هنر خویش نهاده بود.

تمام جریان‌های اصلی شعر معاصر فارسی و مدار این انقلاب و تحولی هستند که نیما نوآور آن بود. بسیاری از شاعران و منتقدان معاصر، اشعار نیما را نمادین می‌دانند و او را همپایه شاعران سمبولیست بنام جهان می‌دانند. نیما همچنین اشعاری به زبان مازندرانی دارد که با نام «روجا» چاپ شده‌است. همچنان نیما با بهره‌گیری از عناصر طبیعی با بیانی رمزگونه به ترسیم سیمای جامعه پرداخته‌است.

زندگی‌نامه و تبارنامه

نیما در سال ۱۲۷۶ هجری شمسی در روستای یوش، از توابع بخش بلده شهرستان نور، به دنیا آمد. پدرش، ابراهیم خان اعظام السلطنه، متعلق به خانواده‌ای قدیمی در مازندران بود و به کشاورزی و گله‌داری مشغول بود. نیما یوشیج (علی اسفندیاری) و خاندان اسفندیاری (نور) از خاندان‌های معروف ایران و نور استان مازندران در دوره قاجار و پهلوی است که نسب ایشان به شاخه‌ای از اسپهبدان طبرستان موسوم به پادوسبانیان می‌رسد.

پادوسبانیان سلسله‌ای ساسانی تبار بودند که از حدود سال ۴۰ هجری تا دوران شاه عباس یکم صفوی بر بخش‌هایی از طبرستان (بعداً مازندران) حکمرانی می‌کردند. علی اسفندیاری (نیما یوشیج) و محتشم‌السلطنه از مشهورترین اعضای این خاندان هستند. در عصر قاجار و پهلوی، وزراء و نمایندگان مجلس و چهره‌های سیاسی و علمی و هنرمندان متعددی از میان افراد این خانواده برخاستند. حتی پس از درگذشت حسن اسفندیاری (محتشم‌السلطنه) در سال ۱۳۲۳ شمسی که از صاحب منصبان مشهور و وزیر چند وزارتخانه بود، کتابی به عنوان **زندگی حسن اسفندیاری** به چاپ رسید. نیما یوشیج در آغاز کتاب نسب و تبار خاندانش را شرح می‌دهد. نیما یوشیج در مقاله **زندگانی حسن اسفندیاری** (محتشم‌السلطنه) که در آن تاریخچه خاندان اسفندیاری را شرح می‌دهد، به‌طور ضمنی تبار خود را به اسپهبدان پادوسبانیان طبرستان می‌رساند.

نیما به اصالت و تبار خود افتخار می‌کند. شهرآگیم از اجداد پدری نیما و از بزرگان مازندران بود. به دلیل همین علاقه‌مندی به تبارش بود که نام فرزندش را نیز شرآگیم گذاشت. واژه «نیماور» در زبان مازندرانی به معنی کماندار بزرگ است. این نام، به چند تن از اسپهبدان مازندرانی اطلاق می‌شود. نیما خود در این باره می‌نویسد: «نیماور یکی از پادشاهان رستم‌دار که جد من است.» در دوبیتی زیر نیما می‌گوید که آنچه باعث شهرتش می‌شود، هنر اوست. هنر نیما هم شاعری است و باعث شد که امروز یکی از نامداران عرصه ادبیات ایران باشد.

اشعار نیما در مورد هویت و هنرش:

نیما مُ من، یگانِه رستم‌دار	من نیما هستم یگانه رستم‌دار
نیما وَرُو، شَهر آگیم تَبار	از نسل شرآگیم نام‌آور و کماندار
هَنَر مُنی وَن مِ نُوَم دار	هنر من باعث شهرتم می‌شود
کلین نیَم، تَش کِلِه سَر گل مار	خاکستر نیستم، بلکه چوب آتشین اجاقم

(روجا)

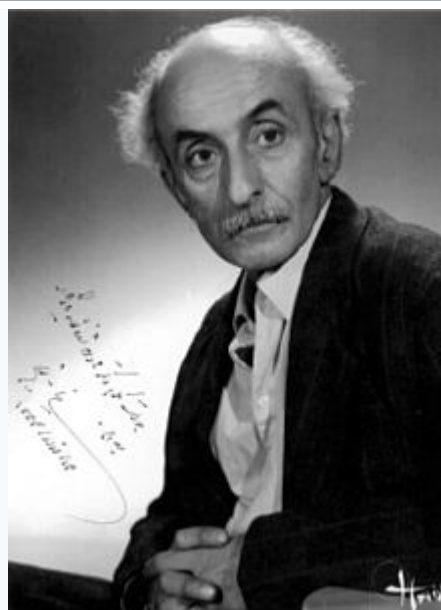
پدر نیما زندگی روستایی، تیراندازی و اسب‌سواری را به وی آموخت. نیما تا دوازده‌سالگی در زادگاهش، روستای یوش، و در دل طبیعت زندگی کرد. نیما خواندن و نوشتن را نزد آخوند ده فراگرفت ولی دلخوشی چندانی از او نداشت چون او را آزار می‌داد و در کوچه‌باغ‌ها دنبال نیما می‌کرد. ۱۲ ساله بود که به‌همراه خانواده به تهران رفت و در مدرسه عالی سن لویی مشغول تحصیل شد. در مدرسه از بچه‌ها کنارگیری می‌کرد و به‌گفته خود نیما با یکی از دوستانش مدام از مدرسه فرار می‌کرد و پس از مدتی با تشویق یکی از معلم‌هایش به نام نظام وفا به شعر گفتن مشغول گشت و در همان زمان با زبان فرانسه آشنایی یافت و شعر گفتن به سبک خراسانی را شروع کرد. نیما، شعر بلند افسانه را به نظام وفا، معلم قدیمی اش تقدیم کرده‌است. پس از پایان تحصیلات در مدرسه سن‌لویی، نیما در وزارت دارایی مشغول کار شد، اما پس از مدتی این کار را مطابق میل خود نیافت و آن را رها کرد.



نیما یوشیج در کنار علی اصغر خبره زاده، جلال آل احمد و برخی دوستان

علی اسفندیاری در سال ۱۳۰۰ خورشیدی نام خود را به نیما تغییر داد. نیما نام یکی از اسپهبدان طبرستان بود و به معنی کمان بزرگ است. او با همین نام شعرهای خود را امضاء می کرد. در نخستین سال های صدور شناسنامه نام وی نیما خان یوشیج ثبت شده است. خاندان مادری نیما ریشه و اصلتی گرجی داشتند. دوران نوجوانی و جوانی نیما مصادف است با توفان های سهمگین سیاسی - اجتماعی در ایران نظیر انقلاب مشروطه و جنبش جنگل و تأسیس جمهوری سرخ گیلان، روح حساس نیما نمی توانست از این توفان های اجتماعی بی تأثیر بماند. نیما از نظر سیاسی تفکر چپ گرایانه داشت، و با نشریه ایران سرخ، یکی از نشریات حزب کمونیست ایران (دهه ۱۹۲۰) که برادرش لادین سردبیر آن بود و در رشت چاپ و منتشر می شد همکاری قلمی داشت. از جمله تصمیم گرفت به میرزا کوچک خان جنگلی بپیوندد و همراه با او بجنگد تا کشته شود. دیرتر، در دهه بیست خورشیدی، در نخستین کنگره نویسندگان ایران عضو هیئت مدیره کنگره بود و اشعار وی در نشریات چپ گرای این دوران منتشر می شد.

ازدواج و فرزندان



تصویری از نیما به همراه حاشیه هایی مورخه ۱۴ خرداد ۱۳۳۴

نیما یوشیج در جوانی عاشق دختری شد، اما به دلیل اختلاف مذهبی نتوانست با وی ازدواج کند. پس از این شکست، او عاشق دختری روستایی به نام صفورا شد و می خواست با او ازدواج کند، اما دختر حاضر نشد به شهر بیاید؛ بنابراین، عشق دوم نیز سرانجام خوبی نیافت.

سرانجام نیما در ۶ اردیبهشت ۱۳۰۵ خورشیدی ازدواج کرد. همسر وی، عالیه جهانگیر، فرزند میرزا اسماعیل شیرازی و خواهرزاده نویسنده نامدار میرزا جهانگیر صوراسرافیل بود. حاصل این ازدواج، که تا پایان عمر دوام یافت، فرزند پسری بود به نام شراگیم که اکنون در آمریکا زندگی می کند. شراگیم در سال ۱۳۲۱ خورشیدی به دنیا آمد.

وی ازدواج کرد تا به گفته خودش از افکار پریشان رهایی یابد. اما درست یک ماه پس از ازدواج، پدرش ابراهیم نوری درگذشت. در همین زمان، چند شعر از او در کتابی با عنوان خانواده سرباز چاپ

شد. وی که در این زمان به دلیل بی‌کاری خانه‌نشین شده بود در تنهایی به سرودن شعر مشغول بود و به تحول در شعر فارسی می‌اندیشید اما چیزی منتشر نمی‌کرد.

در سال ۱۳۰۷ خورشیدی، محل کار عالیه جهانگیر، همسر نیما، به بارفروش (بابل کنونی؛ مدرسه بدر) انتقال یافت. نیما نیز با او به این شهر رفت. یک سال بعد آنان به رشت رفتند. عالیه در اینجا مدیر مدرسه بود و نیما را سرزنش می‌کرد که چرا درآمدی ندارد. او مدتی نیز در دبیرستان حکیم نظامی شهرستان آستارا به امر تدریس مشغول بود.

آغاز شاعری

نیما در سال ۱۳۰۰ منظومه قصه رنگ پریده را که یک سال پیش سروده بود در هفته‌نامه قرن بیستم میرزاده عشقی به چاپ رساند. این منظومه مخالفت بسیاری از شاعران سنتی و پیرو سبک قدیم مانند ملک الشعرای بهار و مهدی حمیدی شیرازی را برانگیخت. شاعران سنتی به مسخره و آزار وی دست زدند. عبدالعلی دستغیب، منتقد ادبی، معتقد است که نیما حتی در ابتدا که به سبک قدیم شعر می‌سرود، توانایی خود را نشان داد. هرچند این اشعار از نظر فرم کهن هستند، نیما معانی و موضوعات جدیدی در آنها گنجانده است.

در پاییز سال ۱۳۰۱ شعر «ای شب» را در روزنامه هفتگی نوبهار منتشر کرد. نیما در این رابطه می‌گوید: «در پاییز سال ۱۳۰۱ نمونه دیگری از شیوه کار خود «ای شب» را که پیش از این تاریخ سرودم و دست به دست و مردود شده بود، در روزنامه هفتگی «نوبهار» دیدم.» شیوه کار در هر کدام از این قطعات تیر زهر آگینی به خصوص در آن زمان به طرفداران سبک قدیم بود.

نیما پس از مدتی به تدریس در مدرسه‌های مختلف از جمله مدرسه عالی صنعتی تهران و همکاری با روزنامه‌هایی چون مجله موسیقی و مجله کویر پرداخت. انقلاب نیما با دو شعر «ققنوس» (بهمن ۱۳۱۶ ش) و «غراب» (مهر ۱۳۱۷ ش) آغاز شد و او این دو شعر را در مجله «موسیقی» که یک مجله دولتی بود، منتشر کرد. او در ۶۴ سال زندگی خود توانست معیارهای هزارساله شعر فارسی را که تغییرناپذیر و مقدس و ابدی می‌نمود، با شعرهایش تحول بخشد.

آثار نیما

منظومه قصه رنگ پریده در حقیقت نخستین اثر منظوم نیمایی است که در قالب مثنوی (بحر هزج مسدس) سروده شده است. شاعر در این اثر زندگی خود را روایت کرده است و از خلال آن به مفاسد اجتماعی پرداخته است. بخش نخست این کار در قرن بیستم چاپ شده بود. سپس افسانه را سرود که در آن روحی رمانتیک حاکم است و به عشق نیز نیما نگاهی دیگرگونه دارد و عشق عارفانه را رد می‌کند. چنان‌که خطاب به حافظ می‌گوید:

حافظا این چه کید و دروغ است کز زبان می و جام ساقی است
نالی ار تا ابد باورم نیست که بر آن عشق بازی که باقی است
من بر آن عاشقم کو رونده است

(افسانه)

نیما در این آثار و اشعاری نظیر خروس و روباه، چشمه و بز ملاحسن مسئله‌گو افکاری اجتماعی را بیان می‌کند، اما قالب اشعار قدیمی است. مشخص است که وی مشق شاعری می‌کند و هنوز راه خود را

پیدا نکرده‌است. با این حال انتشار افسانه دنیای ادبیات آن زمان را برآشت. ای شب نیز در هفته‌نامه نوبهار محمدتقی بهار چاپ شد و جنجالی برانگیخت.

نیما و زبان طبری

دغدغه اصلی نیما حفظ و احیای زبان طبری بود، او در نامه‌ها و دست نوشته‌هایش و همچنین در مقدمه دفتر روجا، به این دغدغه اشاره می‌کند. وی در نامه‌هایی که به برادرش می‌نویسد، سه بار از وی می‌خواهد که کتاب تاریخ طبرستان و دیوان امیر پازواری را برایش تهیه کرده و ارسال کند. مهم‌ترین گام نیما در راه زنده نگاه داشتن زبان طبری، سرودن اشعار طبری در مجموعه ای با نام روجا است.

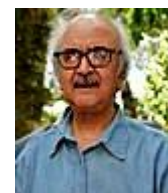
نمونه اشعار مازندرانی

روجا (در زبان مازندرانی به معنی ستارهٔ سرخ سحری) عنوان مجموعه‌ای از اشعار نیما یوشیج است که به زبان طبری سروده شده‌اند. این اشعار ابتدا در کتاب مجموعه اشعار نیما یوشیج (نشر نگاه) و پس از آن توسط مجید اسدی چاپ شدند. این اشعار به زبان مازندرانی است و به گویش کجوری و کلارستانی که در شهرستان‌های نور، نوشهر و چالوس گویش می‌شود شباهت دارد.

لوش کُلمی دروازه نوون	در چوبی آغل، هیچگاه دروازه نمی‌شود
کلین بینه اِسپی رازه نوون	زمین سوخته، سبزه زار نمی‌شود
بُخوشت هسکا تازه نوون	استخوان خشکیده دیگر جوان نمی‌شود
نامرد جور تلی سازه نوون	درختچه‌های خار دار، جارو نمی‌شوند نمی‌شوند (روجا)
کیجا ساره فرنگی ر مونس	دختر، ساره شبیه فرنگی‌ها بود
م وَرَ نیشْت و امیری خوئس	کنارم می‌نشست و امیری می‌خواند
گنی مِ دِل درد و چوئس	تو گویی او از درد دل من چگونه خبر داشت
و دِل خواس مَن گَم وی دونس	اگر چه دلش می‌خواست، اما من می‌گویم او می‌دانست
آفتاب هاگرد دُریوی دیم ایشم	روز آفتابی صورت دریا را نگاه می‌کنم
ویشنه بَسوئنه مَن وُن هیم ایشم	در بیشه سوخته، من هیژم‌هارا تماشا می‌کنم
یار کُو شون و گزلیم ایشم	یار که می‌رود من موی مجعد او را نگاه می‌کنم
دُل کُو نارم نَم گدیم ایشم	دل که ندارم نمی‌دانم به چه کسی نگاه می‌کنم

(روجا)

مناقشه‌ها



من می‌خواهم بگویم که احتمالاً نیما یوشیج شعر «با غروبش» را بعد از خواندن شعر خانلری سروده‌است؛ چنان‌که تردیدی ندارم که «حرف‌های همسایه» را — با هر تاریخی که در زیر آن‌ها نهاده — به تأثیر از «چند نامه به شاعری جوان» ریلکه و ترجمه خانلری که در ۱۳۲۰، انتشار یافته نوشته‌است.. و بگذارید این کفر دیگر را همین‌جا بگویم که به نظر من بخش‌های اصلی و محوری «ارزش احساسات» هم ترجمه آزاد و «بفهمی نفهمی» از یک کتاب فرانسوی است که مطالبی از کتابی نظیر دائرةالمعارف اسلام (چاپ اول)، درباره شعر معاصر ترک و عرب بر آن افزوده شده‌است.

— شفيعی کدکنی، مقدمه گزینه اشعار ناتل خانلری، بهار ۱۳۹۴

شفيعی کدکنی برخی از شعرهای نیما را پس از شهریور ۱۳۲۰، تحت تأثیر پرویز ناتل خانلری می‌داند. او در مقدمه کتاب گزینه اشعار پرویز ناتل خانلری، تاریخ درج‌شده در پای اشعار نیما را نامعتبر دانست و مدعی شد که احتمالاً نیما یوشیج شعر «با غروب» اش را پس از خواندن «یغمای شب» خانلری در سخن، شماره ۱۱ و ۱۲، به تاریخ مرداد ۱۳۲۳ سروده‌است و تاریخ قدیمی‌تری - فروردین ۱۳۲۳ - زیر شعر گذاشته‌است. او همچنین احتمال این که نیما بعد از شهریور ۲۰ از کارهای شاگردانش «مایه» هایی گرفته باشد و تاریخ شعرهایش را به پیش از شهریور، یا به سال‌های قبل برده باشد منتفی نمی‌داند.

این گفته‌ها پاسخ‌هایی هم در پی داشت. از جمله احمد افرادی در نامه‌ای سرگشاده همه اتهام‌های شفيعی کدکنی به نیما را محترمانه رد کرد. شاپور جورکش نیز در واکنش به نظر شفيعی کدکنی نظریه او را نادرست دانست.

خانه نیما



نمای بیرونی خانه نیما

خانه نیما یوشیج واقع در یوش، بنایی است که قدمت آن به دوره قاجار می‌رسد. این بنا به شماره ۱۸۰۲ از سوی سازمان میراث فرهنگی به عنوان اثر ملی ثبت شده‌است و حفاظت می‌شود. بازدید از خانه نیما برای عموم آزاد است.



آرامگاه نیما



خانه نیما در دهکده یوش مازندران اردیبهشت ۱۳۸۶، آرامگاه او و سیروس طاهباز در وسط حیاط قرار دارد.

این شاعر بزرگ، درحالی‌که به علت سرمای شدید یوش، به ذات‌الریه مبتلا شده بود، برای معالجه به تهران آمد؛ معالجات تأثیری نداشت و در ۱۳ دی ۱۳۳۸ درگذشت و در امامزاده عبدالله تهران به خاک سپرده شد. سپس در سال ۱۳۷۲ خورشیدی بنا به وصیت وی پیکر او را به خانه‌اش در یوش منتقل کردند. آرامگاه او در کنار آرامگاه خواهرش، بهجت‌الزمان اسفندیاری (درگذشته به تاریخ ۸ خرداد ۱۳۸۶) و آرامگاه سیروس طاهباز در میان حیاط جای گرفته‌است.

کتاب‌شناسی

اشعار فارسی

- قصه رنگ پریده
- منظومه نیما
- خانواده سرباز
- ای شب
- افسانه
- مانلی
- افسانه و رباعیات
- ماخ‌اولا
- شعر من
- شهر شب و شهر صبح
- ناقوس قلم انداز
- فریادهای دیگر و عنکبوت رنگ
- آب در خوابگاه مورچگان

- مانلی و خانه سریویلی
- مرقد آقا (داستان)
- کندوهای شکسته (داستان)
- آهو و پرنده‌ها (شعر و قصه برای کودکان)
- توکایی در قفس (شعر و قصه برای کودکان)

اشعار طبری

روجا

آثار تحقیقی، نامه‌ها و یادداشت‌ها

آثاری که در کتاب نیما یوشیج، دربارهٔ هنر و شعر و شاعری با گردآوری سیروس طاهباز "انتشار یافته:"

- ارزش احساسات در زندگی هنر پیشگان
- تعریف و تبصره
- حرف‌های همسایه
- مقدمه خانواده سرباز
- نامه به شین پرتو
- مقدمه «آخرین نبرد» شعرهای اسماعیل شاهرودی «آینده»
- یادداشت برای مجموعه شعر منوچهر شیبانی
- شعر چیست؟
- از یک مقدمه
- یک مصاحبه
- دربارهٔ جعفرخان از فرنگ آمده
- یک دیدار

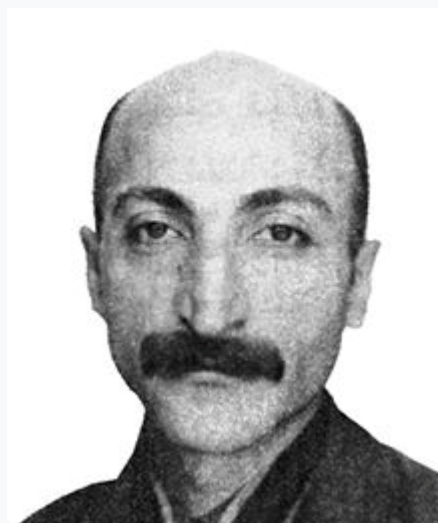
سایر آثار:

- دنیا خانه من است
- نامه‌های نیما به همسرش - عالیه جهانگیر
- کشتی توفان
- مجموعه کامل اشعار (تدوین توسط سیروس طاهباز)

نامه‌ها

نامه‌هایی از نیما یوشیج به جا مانده که بیشتر این نامه‌ها را نیما به برادر خود نوشته‌است. در میان این نامه‌ها پنج نامه هم وجود دارد که نیما به همسر خود نوشته‌است.

هوشنگ ایرانی



زاده	۱۳۰۴ همدان
درگذشته	۱۴ شهریور ۱۳۵۲ فرانسه
آرامگاه	تهران، بهشت زهرا، قطعه ۷، ردیف ۱۱۸، شماره ۱۹
زمینه کاری	شاعر، مترجم، منتقد، نقاش، روزنا مهن‌گار
تحصیلات	دکترای ریاضیات
در زمان حکومت	سلسله پهلوی
سبک نوشتاری	شعر نو، شعر منثور، سوررئالیسم
سال‌های فعالیت	۱۳۲۷-۱۳۳۵
رویدادهای مهم	کودتای ۲۸ مرداد
بنیانگذار	شعر نو عرفانی، شعر سوررئال فارسی
کتاب‌ها	بنفش تند بر خاکستری ۱۳۳۰ خاکستری ۱۳۳۱

شعله‌ای پرده را برگرفت و ابلیس
به درون آمد ۱۳۳۱
اکنون به تو می‌اندیشم، به توها
می‌اندیشم ۱۳۳۴

دیوان اشعار از بنفش تند تا... به تو می‌اندیشم

اثر گذشته بر شعر نوی فارسی

تأثیرپذیرفته از سوررئالیسم

هوشنگ ایرانی (زاده ۱۳۰۴ در همدان - درگذشته ۱۴ شهریور ۱۳۵۲ در فرانسه) شاعر، مترجم، نقاش، منتقد و روزنامه‌نگار پیشرو معاصر ایران، از پیشگامان شعر سوررئال فارسی و شعر نو عرفانی ایران و از نخستین شاعران شعر منتور ایران بود. وی از اعضای اصلی و تأثیرگذار در دوره دوم فعالیت انجمن هنری خروس جنگی است. او با کمتر از چهل شعر و چند مقاله از پرچمداران تحول‌خواهی در شعر ایران شد و بر شعر سهراب سپهری، یدالله رویایی، احمد رضا احمدی و جریان شعر موج نو تأثیر گذاشت.

هوشنگ ایرانی به سرعت بر پهنه ادبیات معاصر ایران ظهور کرد، در فاصله کوتاهی چندین مجموعه شعر به چاپ رساند و «جیغ بنفش» او معروف خاص و عام شد اما با برخورد سرد جامعه ادبی آن زمان و پس از وقوع کودتای ۲۸ مرداد ناگهان خاموش شد و در نهایت در ۱۳۵۲ خورشیدی بر اثر ابتلا به سرطان حنجره درگذشت.

زندگی

هوشنگ ایرانی در ۱۳۰۴ در همدان به دنیا آمد. او تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در تهران به پایان رسانده، دیپلم ریاضی گرفت. در ۱۳۲۴ وارد اداره دارایی شد، و در خرداد ۱۳۲۵ در رشته ریاضی از دانشگاه تهران فارغ‌التحصیل شد. ایرانی که همواره هوای گشت و سفر اروپا را در سر داشت، در سال ۱۳۲۵ در امتحان ورودی نیروی دریایی شرکت کرده، پذیرفته شد و برای کارآموزی به انگلستان اعزام شد؛ اما زندگی سخت نظامی با روحیه او سازگار نبود و پس از چند ماه انگلستان را ترک کرده، به فرانسه رفت. زندگی فرهنگی در فرانسه به شدت او را تحت تأثیر قرار داد. او یک سال در آنجا ماند و سپس به ایران بازگشت؛ در ایران پیش خود زبان اسپانیولی آموخت و در ۱۳۲۷ برای ادامه تحصیل به اسپانیا رفت و در رشته ریاضیات به تحصیل پرداخت. او در ۱۸ آبان ۱۳۲۹، پس از اخذ مدرک دکترا وارد ایران شد. تز دکترای او «فضا و زمان در تفکر هندی» بود.

در دهه ۱۳۲۰ با افرادی نظیر مرتضی کیوان، علی اکبر کسمایی، علی کسمایی، ایرج افشار، محمدجعفر محجوب، مصطفی فرزانه، سیروس ذکاء، محمود تفضلی، غلامحسین غریب و دیگران نشست‌های دوره‌ای فرهنگی در باب ادبیات و هنر برگزار می‌کردند. از ۱۳۲۸ همکاری او با نشریات نظیر ماهنامه دانش شروع می‌شود که شامل ترجمه و تألیف مقالات فلسفی و نقد هنری است.

ایرانی با معرفی غلامحسین غریب به جمع اعضای خروس جنگی دوره دوم پیوست و نخستین اشعارش را در کنار مقالات و نقدهایش در خروس جنگی چاپ کرد. در این دوره کلاس‌هایی نیز در

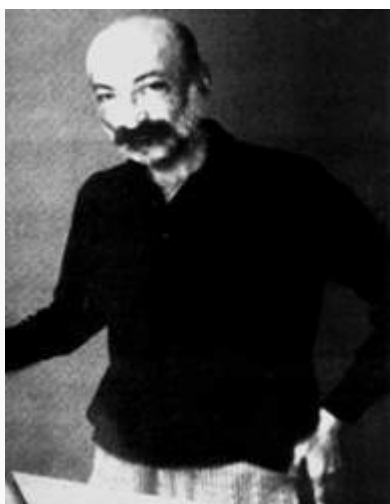
انجمن هنری خروس جنگی در باب هنر و شعر مدرن برگزار کرد. پس از تعطیلی مجله — شاید چون مجله‌ای برای چاپ اشعارش موجود نبود — طی مدتی نزدیک به یک سال سه مجموعه منتشر کرد: «بنفش تند بر خاکستری»، شهریور ۱۳۳۰، در ۲۰۰ نسخه و در ۶۳ صفحه، «خاکستری»، خرداد ۱۳۳۱ در ۱۱۰ نسخه در ۲۵ صفحه؛ «شعله‌ای پرده را برگرفت و ابلیس به درون آمد»، آبان ۱۳۳۱ در ۱۱۰ نسخه و در ۲۴ صفحه. مزیت دو مجموعه اخیر بر مجموعه پیشین ایرانی، اندک تحول زبانی اوست.

کتاب «بنفش تند بر خاکستری» کتاب مهمی در تاریخ شعر معاصر فارسی دانسته شده؛ چراکه آغازگر گفتمان جدیدی در شعر است. پس از این کتاب، ترکیب «جیغ بنفش» بدل به اصطلاحی برای نامیدن هر شعر متفاوت و غیرمتعارف و — فراتر از این طبقه‌بندی — هر امر درکنشده می‌شود.

از ۱۳۳۱ فعالیت شعری ایرانی کم و محدود به ترجمه گاهگاهی شد. در دی ۱۳۳۴، مجموعه شعر «اکنون به تو می‌اندیشم، به توها می‌اندیشم» را در ۲۳۰ نسخه، و در ۲۴ صفحه منتشر کرد. در ۱۳۳۵ با مجلات «هنر نو» (یک شماره) و «آپادانا» (دو شماره) همکاری کرد. در «هنر نو»، ترجمه شعر «چهارشنبه خاکستر» تی. اس. الیوت را به چاپ رساند.

به نوشته محمد شمس لنگرودی، زندگی هوشنگ ایرانی از کودتا به بعد — همچون بیشتر هنرمندان این سال‌ها — تا لحظه مرگ در مستی و بی‌خبری و طنز می‌گذرد، تا در شهریور ۱۳۵۲ که بر اثر ابتلا به سرطان حنجره در فرانسه درگذشت.

هوشنگ ایرانی، شاعر بزرگ خروس جنگی، در ۱۳۵۲ تقریباً شاعر فراموش‌شده‌ای بود. او پس از ۱۳۳۴ که آخرین مجموعه اشعارش را چاپ کرد و همچون پیش‌تر، مورد تهاجم و تمسخر همه‌جانبه شاعران کلاسیک، نوپرداز و مدرن قرار گرفت، به‌طور کامل از عرصه شعر عقب‌نشینی کرد، و با کششی که به عرفان داشت، با تمام وجود در آن غرق شد. دیگر هیچ شعری منتشر نکرد، و تقریباً از ۱۳۳۵ به بعد دیگر اثری از او منتشر نشد تا ۱۳۵۲ که دچار سرطان حنجره شد؛



در دهه‌های ۱۳۳۰ و ۱۳۴۰ و سال‌های آخری که در دهه ۱۳۵۰ عمر داشت، دائماً بین فرانسه و اسپانیا در گشت و گذار بود. دو سال پیش از مرگ، در فرانسه، پزشکان تشخیص دادند سرطان دارد و می‌تواند عمل کند. اما به دنبال مرگی خودخواهانه و خودخواسته، مداوایی نکرد. مجلات، پیشاپیش خبر مرگ او را منتشر کردند، تا جایی که روزی خود خبر مرگش را در مجله تماشا دید و خبر را تکذیب کرد.

با این وجود، پس از مرگ او در ۱۴ شهریور ۱۳۵۲، برخی مجلات و روزنامه‌ها مطالبی در دفاع از آثار او نوشتند.

ایرانی وصیت کرده بود که جسدش را بسوزانند و برایش مراسم ختمی نگیرند. از بابت سوزاندن جسدش، وصیتش عملی نشد، جنازه‌اش را از فرانسه به کویت و از آنجا به ایران آورده و سپس در بهشت زهرا قطعه ۷، ردیف ۱۱۸، شماره ۱۹ به خاک سپردند.

او پیوسته از اجتماع روی می‌پوشید و همیشه تنها و مجرد زندگی می‌کرد. بیشتر تمایلات غیرگرایانه داشت؛ پیش از آنکه رو به متون عرفانی فارسی بیاورد، عرفان هند را آموخت. به جای مطالعه در هنرمندان گذشته ایرانی و نگاه به آثار نقاشی ایران، به دنبال دریافت معنی در هنر مدرن رفت و به‌طور کلی به نقاشی سنتی پشت‌پا زد. چهل‌وهشت سال بیشتر زندگی نکرد؛ تا سی‌سالگی بیشتر شعر نگفت؛ تعدادی طرح کشید و بعدتر، رو به ترجمه و تألیف در قالب مقاله آورد.

او همان‌گونه که نسبت به مناسبات زمان خود بی‌اعتنا بود و گوش به آهنگ زمانش نمی‌سپرد، به شناخت دیگران از خودش هم وقعی نمی‌گذاشت و می‌گفت گرچه هنرشناسان هنرمند را از لغزش‌هایش آگاه می‌کنند، اما گاهی هم او را به خاموشی و سرگردانی می‌کشاند که یا از ناتوانی یا از بخل و ریای آن‌هاست. به باور وی، از آنجا که شاعران بر زمان خود سبق می‌گیرند، در زمان حیات‌شان چنان‌که باید دریافت نمی‌شوند. او دوستان زیادی نداشت و بعد از سی‌سالگی دیگر رفیق نگرفت. تنها دوستان او پرویز داریوش و رحمت الهی بودند. بر همه شاعران و نقاشان متفاوت پس از خود تأثیر گذاشت. اولین تأثیرپذیری‌ها از او بعدتر در نقاشی و شعر سهراب سپهری، در شعر احمد رضا احمدی و اهالی شعر موج نو هموار شد.

دوران خروس جنگی

مجله خروس جنگی

اهمیت مجله خروس جنگی در شماره‌های دوره دوم آن است؛ دوره‌ای که منوچهر شیبانی و جلیل ضیاءپور از آن بیرون رفتند و هوشنگ ایرانی به هیئت تحریریه مجله راه یافت، و ناگهان «انقلاب جیغ بنفش» در خروس جنگی به راه افتاد. در این دوره، خروس جنگی که زیر نظر غلامحسین غریب، حسن شیروانی و هوشنگ ایرانی منتشر می‌شد پاسخ بخشی از مخالفان با هنر توده‌ای تحت رهبری مجلاتی نظیر «کبوتر صلح» و «اندیشه نو» بود؛ بخشی رادیکال، با رهبرانی چون هوشنگ ایرانی و پیروانی چون سهراب سپهری.

به نوشته محمد شمس لنگرودی، مهم‌ترین اتفاق ادبی سال ۱۳۳۰، انتشار مجدد خروس جنگی بود که در آن زمان با بی‌اعتنایی کامل و دست‌بالا با طنز و تمسخر مواجه شد. هرچند شماره‌های نخست خروس جنگی — که تحت تأثیر سوررئالیسم اروپا تأسیس شده بود — هرچومرغ‌گرایانه بود، ولی بعدها تعادلی یافت، و بخش مهمی از آینده شعر نوی ایران، ادامه منطقی فلسفه زیباشناختی هوشنگ ایرانی شد.

هوشنگ ایرانی به هنر متعهد — حتی خودخواسته‌ترین تعهدها — مطلقاً اعتقادی نداشت. خروس جنگی همه قید و بندها را فرو ریخت و بر آن بود که بر خرابه دست‌آوردهای شعر نو موجود، شعر تازه‌ای بنیاد نهد؛ و اگر تا آن روز «کلاسیک‌های جدید» از موضع راست و محافظه‌کارانه با نیما مخالفت می‌کردند، خروس جنگی — که رهبری جبهه شعرش با هوشنگ ایرانی بود — از موضع شورشی و چپ با نیما دشمنی می‌کرد. هوشنگ ایرانی معتقد بود که اگرچه نیما شعر فارسی را از بنیاد دگرگون کرد ولی خود به‌مرور به کهنگی و واپس‌ماندگی دچار شد. شاید یکی از دلایل دشمنی

هوشنگ ایرانی با نیما — جدا از خصلت هر نوآوری که مخالفت و دشمنی با پدیده تثبیت شده است —، حزبی کردن و مقاله‌ای کردن و فرمایشی کردن شعر نیمایی بود که توسط مجلاتی نظیر کبوتر صلح و اندیشه نو (که مسئول صفحه شعرش فریدون توللی بود) صورت می‌گرفت که اعتقادی به شعر نو و نیمایی نداشتند ولی در موقع لزوم با وسیله کردن نیما برای رسیدن به اهداف سیاسی‌شان او را «استاد نیما» می‌نامیدند. خروس جنگی از هر نظر نقطه مقابل کبوتر صلح است.

ایرانی معتقد بود هنر هرگز خواهان اثبات چیزی و ایجاد پدیده‌ای مفید نیست بلکه آفریده لذت‌جویی هنرمند است و هنرمند با وجود علاقه به آفریده‌اش آن را کنار گذاشته و به دنبال تازه‌تر می‌رود تا لذت‌خواهی هرآن‌متغیر درونش را برآورد و هدفی جز لذت‌جویی ندارد. به باور او برای هنرمند همه چیز تنها دست‌آویز هنر اوست و هرگز در بند اخلاق و اجتماع و سنت‌های باستانی نیست و حتی اگر نموده‌های هنری‌اش ناخودآگاه مفید یا در بند اجتماع و سنت‌ها شناخته شود، بر او گناهی نیست. ایرانی زیبایی را تنها اکسیر حیات هنرمند می‌داند و آن را «آن»ی می‌داند آنی، فراگیرنده همه رویدادهای گذشته و برخوردار از چیزی تازه‌تر، جوشنده از درون، حتی اگر از بیرون دریافت می‌شود و نمودش تنها در فرمی اصیل است که بندی روش نیست.

به نوشته محمد شمس لنگرودی، ایرانی بر خلاف شاعران دوران خود از «توده‌های بی‌سواد و کم‌سواد» فاصله می‌گیرد و «تند و عصبی دست به کودتا و سلاخی بلبل» می‌زند و به همین دلیل مسخره عام و خاص می‌شود.

در نخستین شماره دوره دوم خروس جنگی، نمونه‌ای از اشعار مورد نظرشان چاپ می‌شود. شاعر این شعر هوشنگ ایرانی است. شعر «کبود» هوشنگ ایرانی نمونه‌ای تپیک از نوع هنر خروس جنگی است که نخست با بی‌اعتنایی کامل روبه‌رو شده، و پس از چند سال غوغایی به پا کرد. «کبود» همان است که به پاس وجود ترکیب «جیغ بنفش» در مصراع هفتم آن به این نام معروف شده و پس از آن، کنایه‌ای بر همه اشعار به‌ظاهر بی‌ربط می‌شود. هرچند نام «جیغ بنفش» برای همیشه با نام هوشنگ ایرانی گره خورده و بر همه اشعار او باقی ماند، ولی او عملاً پس از سرودن چند شعر از این دست، این شیوه را رها کرد. برخورد خردکننده‌ای که آن سال تا سال‌ها بعد با او شد و تا حد فلج کردن ذهن او پیش رفت، مانع ادامه این شیوه بود.

خروس جنگی بهانه‌ای برای گرد آمدن هنرمندان بی‌هنر در وضعیت مخدوش ضد‌هنری نبود؛ دلیل این ادعا آثار اندک بعدی هوشنگ ایرانی است. او کتاب مفصلی در باب زیبایی‌شناسی و نقد هنری دارد که در همان سال‌ها چاپ شد و آرای هنری او در آن کتاب آمده است. علاوه بر این، هوشنگ ایرانی به چند زبان مسلط بود و موضوع تز دکترای او نشانگر عمق اندیشه نوجوی اوست. شاید بشود در موفقیتش تردید کرد ولی نمی‌توان ایرانی را به جنجال‌آفرینی بی‌خردانه یا شهرت‌طلبی کاذب ژورنالیستی متهم کرد.

«جیغ بنفش» نتیجه انتخاب آگاهانه یک شیوه هنری مدرن بود. شیوه‌ای که نظر بر «سیلان ذهن» و «ناخودآگاه» هنرمند داشت. اما خروس جنگی که نه پایگاهی در فرهنگ مردم داشت و نه مورد تأیید روشنفکران ایران قرار گرفت، دوام نیاورد. خروس جنگی در این دوره چهار شماره منتشر شد؛ اولین شماره، اول اردیبهشت ۱۳۳۰ و آخرین آن، ۱۵ خرداد همان سال، و هر پانزده روز یک شماره. تنها شاعر خروس جنگی، هوشنگ ایرانی بود.

مجله موج

در فروردین ۱۳۳۱ یاران خروس جنگی به اتفاق پرویز داریوش، منوچهر شیبانی و عبدالحسین احسانی و چند تن دیگر، و با تلاش هوشنگ ایرانی، مجله موج را منتشر کردند. موج نسبت به خروس جنگی بسیار ملایم و معتدل بود. موج قرار بود فصلنامه باشد، ولی به دلیل فقدان امکانات، پس از یک شماره تعطیل شد. این یک شماره در ۵۰۰ نسخه چاپ شد و علاوه بر شعری از ایرانی، شامل ترجمه‌های وی از گوته، آنری میشو، بودا و تاگور نیز بود.

مجله آپادانا

آپادانا فقط دو شماره، در خرداد و تیر ۱۳۳۵، منتشر شد. گردانندگان اصلی آپادانا همان افراد خروس جنگی بودند که با فروکش کردن تب و تاب جامعه انقلابی و پر شر و شور، با آن‌که میانه‌ای با انقلاب سیاسی نداشتند و تمام هم‌شان متوجه مسائل هنری بود، سردتر شده، و ملایم‌تر به ادامه کار پرداخته بودند.

آپادانا در واقع تلفیقی از خروس جنگی و جام جم بود. در شماره اول آن، که در اول خرداد منتشر شد، مقاله «منظری از قدمت نهصدساله تجرید در عرفان ایران» از هوشنگ ایرانی در کنار آثاری از جلیل ضیاءپور، سهراب سپهری، نیما یوشیج، آنری میشو، غلامحسین غریب و دیگران به چاپ رسید.

شماره دوم آپادانا در تیر ۱۳۳۵ منتشر شد و شامل مقالات «راه برهمن و شرنگ شیخ»، «آفرینش» و «پیام جنگل» از هوشنگ ایرانی در کنار آثاری از سهراب سپهری، نصرت رحمانی و دیگران بود.

در دوره آپادانا مجموعاً سه شعر چاپ شد از سهراب سپهری، نصرت رحمانی و ابوالقاسم مسعودی که هر سه شعر منشور بود. خروس جنگی و آپادانا پیشگام شعر منشور بوده‌اند.

مجله هنر نو

شماره سوم و آخر آپادانا — در آذر ۱۳۳۵ با نام هنر نو منتشر شد. در این شماره شعر «چهارشنبه خاکستر» تی. اس. الیوت به ترجمه ایرانی در کنار آثار دیگران منتشر شد. با توجه به این‌که در نیمه دوم دهه ۱۳۳۰، به سبب تعمیق یأس ناشی از شکست سیاسی، جو تیره‌ای بر زندگی روشنفکران حاکم بود، الیوت از جذاب‌ترین شاعران اروپایی برای شاعران و شعردوستان ایرانی بوده، و ترجمه شعرهای او اثر انکارناپذیری بر روند شکل‌گیری شعر نو پس از کودتا داشته‌است. ایرانی در پایان مقدمه‌اش یادآوری می‌کند که: «در ترجمه این اثر کوشیده شده‌است که نظم درونی کلمات و نقشه‌های ذهنی نگهداری شود.»

نقد ادبی و فرمالیسم

چیزی که باعث شد هوشنگ ایرانی مورد حمله مخالفان نوگرایی قرار گیرد، نه فقط شعرهای او، بلکه مقالات انتقادی و تحلیلی او هم بود. او در چند شماره منتشره از مجله خروس جنگی به ارایه نظرات خود در مورد شعر و هنر پرداخت. مقاله «شناخت نوی، فرمالیسم» تشریح‌کننده نظرات هوشنگ ایرانی در باب هنر است. چاپ این مقاله در فضایی که ادبیات متعهد و در خدمت سیاست طرفداران زیادی حتی در بین جامعه حرفه‌ای ادبی ایران داشت، همچون خاری در چشم کهنه‌گرایان می‌نمود. به اعتقاد او «فرم، از آن‌جا که از رویدادهای اصیل درون سرچشمه می‌گیرد و نمود آنان را بی دگرگون‌ساختن با خود به نمایش می‌آورد، از هرگونه ریا و ناراستی بیزار است و بشر را به راستگویی وامی‌دارد و می‌کوشد او را آن‌چنان‌که هست بنمایاند.» البته درک هوشنگ ایرانی از فرمالیسم تفاوت‌های زیادی با قواعد آن دارد.

او زیبایی را نه خلق‌شدنی، بلکه کشف‌شدنی می‌دانست. باوری که به نظر مجتبی پورمحسن نمایانگر برخی تناقضات فکری در هوشنگ ایرانی است. ایرانی در مقاله‌ای تأکید می‌کند که شعر نه هدیهٔ خدایان، بلکه کوششی است که توانایی‌اش در همه وجود دارد و به کمک آن همه می‌توانند پایه‌گذار زیبایی‌های نو و اصیل باشند. اعتقاد ایرانی به هنر و زیبایی‌های اصیل و همچنین به این نکته که «زیبایی کشف‌شدنی است» نشان می‌دهد که بنیان‌های فکری او بر پایهٔ نوعی متافیزیک استوار است. بر این اساس، اگر بسیاری از کهنه‌گرایان با اعطای موقعیت برتر به «شاعر» او را در جایگاه فرازمینی قرار می‌دادند، هوشنگ ایرانی این نظر را دربارهٔ «زیبایی» دارد.

هوشنگ ایرانی و نیما یوشیج

هوشنگ ایرانی که اشعار شاعران نوگرای هم‌عصر خویش را نیز مورد انتقاد قرار می‌داد، نوک انتقادهایش متوجه دیدگاه نیما یوشیج نسبت به شعر بود. او مطلقاً به هنر متعهد — حتی خود خواسته‌ترین تعهدها — اعتقادی نداشت و بر آن بود همهٔ قید و بندها را فروریزد و بر خرابهٔ دست‌آوردهای شعر نو موجود، شعر تازه‌ای بنیاد نهد؛ و اگر تا امروز «کلاسیک‌های جدید» از وضع راست و محافظه‌کارانه با نیما مخالفت می‌کردند، هوشنگ ایرانی از موضع شورشی و چپ با نیما دشمن است:

گذشت زمان هرگونه سکون را محکوم به نابودی می‌کند و درست در آن هنگام که هنرمند اندکی درنگ کند و از دریافت زمان بازماند — هرچند زمان درازی پیشرو باشد و حتی از آغازکنندگان جنبش‌ها باشد — او را به بیغولهٔ کهنه‌ها می‌افکند و حق حیات هنری را از او می‌زداید. نیما یوشیج ده‌ها سال پیش زمان خود را دریافت و بسیاری از بندها را در هم شکست. او در آن دوره زمان را زندگی کرد و در داستان هنری ارزشی زیاد به دست آورد. اما امروز هنر او سکون و کهنگی پذیرفته‌است و هرچند هنوز هم پیروانش حتی هنر سالخوردهٔ او را نیز دریافته‌اند، ولی نیما یوشیج از دریافت زمان بازمانده است و در گذشته — هرچند بسیار نزدیک — زندگی می‌کند.

از نظر هوشنگ ایرانی شاعر و شعرش باید مدام و بی‌وقفه در حال تازه‌شدن باشند؛ از نظر او همواره در زمان حال ماندن تنها راه پیشرو بودن است. از طرفی، هوشنگ ایرانی خود را پیرو نیما نمی‌دانست، چرا که نیما از منظر او به خاطر دیدگاه‌هایش دچار سکون گردیده و متوقف شده بود. به باور هوشنگ ایرانی، کسی که در یک موقعیت خاص ایستاده باشد نه خودش در جهت زمان پیشروی خواهد کرد، نه همهٔ آن‌هایی که پشت سر او ایستاده‌اند و فرقی هم نمی‌کند که نام این «او» نیما باشد.

ایرانی در نوشته‌ای، پیش‌گفتار نیما بر مجموعه شعر «آخرین نبرد» اسماعیل شاهرودی را به باد انتقاد گرفت و دفاع نیما از شعر اجتماعی شاهرودی را ناشی از عقب‌ماندگی فکری نیما پنداشت. او اجتماع را مبتلا به نوعی «سکون ریایی» می‌دانست که در آن «درون نفرت‌آلود و پوچش» را پنهان می‌سازد و از کشف زیبایی حقیقی جلوگیری می‌کند.

در ادامهٔ همین انتقاد از دیدگاه‌های نیما یوشیج که در تاریخ ۱۳۳۰ صورت گرفته‌است، هوشنگ ایرانی به برخی از وجوه تفاوت دیدگاه خود با نیما اشاره می‌کند. ایرانی برای شاعر، دریافت خویشتن را تنها راه دریافت هنر (شعر) نو و جهش زندگی می‌داند و در مقابل نیما، آن را غم و رنج شاعرانه و چیزی بی‌فایده می‌خواند. ایرانی معتقد است که نیما، هنرمند را درست در آن‌جا که نباید، یعنی در میان صنف‌های اجتماع می‌جوید و سفارشی‌بودن هنر و بر اثر آن مرگ هنر را حیات او می‌نمایاند و از همه بدتر، توفیق‌گویندهٔ اشعار را در جدایی کامل خود و گریز از خویشتن آفریننده، تبریک می‌گوید.

ویژگی‌های شعر

هوشنگ ایرانی از درخشان‌ترین چهره‌های ناکام‌مانده شعر فارسی است. او اولین شاعر شعر منثور بود که شعرش تحت تأثیر نیما نبود. هوشنگ ایرانی به همراه شمس‌الدین تندر-کیا و بعدها بیژن جلالی شاعرانی بودند که بی‌اطلاع از کار نیما یوشیج دست به نوآوری زده بودند. ایرانی که اطلاعات وسیعی در عرفان و ریاضیات و منطق داشت، با آشنایی به چند زبان و مطالعه پیگیر و شیفته‌وار، ناگهان شاعر شد. او نه تنها غزل و قصیده‌ای نسرود؛ بلکه با آن‌ها آشنایی نیز نداشت. هنگامی که از اروپا به ایران برگشت و اشعارش را منتشر کرد، هنوز شاعر بالفعلی نبود. او ناگهان و در عرض چند ماه، به‌طور غیرمنتظره‌ای درخشید.

برای بررسی جایگاه شعر هوشنگ ایرانی، باید به فضای ادبی دهه ۱۳۳۰ توجه کرد. در حالی که پس از انقلاب نیما در شعر فارسی، هنوز بحث بر سر چگونگی و تأویل این تحول داغ بود، شعرهای هوشنگ ایرانی در کنار نظرات متفاوت او درباره هنر، که حاصل تفکر روی ادبیات غرب و همچنین عرفان شرق بود، موجی از حرف و حدیث را در فضای ادبی ایران ایجاد کرد. از طرف دیگر، شعرهای هوشنگ ایرانی درست در سال‌هایی منتشر شد که یا جامعه ادبی ایران درگیر آرمان‌گرایی روزهای پرتالهاب پیش از کودتای ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ بود، یا این‌که در روزهای پس از آن، نوعی سرخوردگی ناشی از شکست سیاسی را تجربه می‌کرد و چنین اجتماعی (ادبی) اندیشه‌ها و اشعار هوشنگ ایرانی را برنمی‌تابید.

شعر او جدای ارزش کیفی‌اش، نگاهی متفاوت به ماهیت ذاتی این هنر داشت. در شعر او نه خبری از طبیعت‌گرایی نیماست و نه آرمان‌گرایی و سیاست‌زدگی بسیاری از شاعران دیگر. از لحاظ زیبایی‌شناسی نیز، زیبایی‌شناسی وی متکی بر دوگانگی خوب و بد، سیاه و سپید و... نیست؛ و این ویژگی خاص شعر او در مفهوم است که کمتر در آثار دیگران دیده می‌شود.

از ویژگی‌های شعر ایرانی می‌توان به استفاده از اصوات و صداها، محض، و نیز جابه‌جایی‌های نحوی، و اثرسازی‌های مخالف با قاعده، استفاده از سطرهای بی‌معنا، سرایش شعر منثور، ترکیب وزن و بی‌وزنی، و استفاده از حس‌آمیزی اشاره کرد که همگی حاکی از همسویی او با قاعده آشنایی زدایی در سوررئالیسم است.

نزدیک‌کردن شعر به نثر، و از میان برداشتن تمایز میان این دو گونه ادبی، یکی از شگردهای عمده در شعرهای هوشنگ ایرانی بود که چند دهه بعد به یک حادثه بسیار طبیعی و معمولی بدل شد اما در سال‌های ۱۳۳۰ و ۱۳۳۱ یک انقلاب ادبی و پرجسارت محسوب می‌شد. نثروارگی و سادگی بیش‌ازحد که در شماری از شعرهای ایرانی از شاخص‌ترین خصوصیات شعری بود، بسیاری از شاعران آن سال‌ها را در پرتو خود قرار داد.

از دیگر ویژگی‌های شعر او، استفاده گاه‌وبیگاه از اصوات بی‌معنی و تبدیل کردن پاره‌هایی از شعر به موسیقی محض است. بسیاری از این اصوات به رغم ظاهر عجیب و هذیان‌واری که دارند، با تصویر و توصیفی که در پیش و پس از آن‌ها از یک شیء، یک موجود، یا موقعیت به دست داده شده است هماهنگی دارند؛ یا صدای سایه‌ای است که شب‌گون در دخمه‌ای می‌جهد، یا صدای یک غار کیود است که هیولاوار می‌دود؛ گاهی نیز این اصوات بی‌معنی، صرفاً به این قصد در لابه‌لای عبارات شعر — گاه منظم و مکرر و گاه تنها در یکی-دو جا — آورده می‌شوند تا با افزودن بر غلظت موسیقایی کلام، شعر را — در لحظاتی به موسیقی محض تبدیل کنند — از همان نوع موسیقی‌هایی که آدم‌ها گاه در تنهایی‌ها و خلوت‌های خود با زمزمه‌های بی‌معنا یا زاری‌ها و زوزه

واره‌های خود در پی آفریدن فضای مطلوب یک آواز با آهنگ برمی‌آیند بی‌آن‌که عین عبارت‌های آن آواز یا ریتم آن آهنگ در ذهنشان بوده باشد:

«می‌تازد و می‌تازد و می‌تازد... / در پس غبار ابهام بازویی عریان می‌رقصد... / به چشمانش/به دست‌هایش/به سینه‌اش/به گلپیش/به سمنش/دلهره می‌دهد، نهیب می‌زند، دلهره می‌دهد، نهیب می‌زند/دهیب می‌ددن، هورل می‌هییب، ددهی دهیب/هوهور هی‌هییب هوهور هوهور هور...» (شعر خفقان).

این صوت‌واره‌ها علاوه بر تکرار آهنگین و بی‌معنای عبارات پیشین، نوعی بازآفرینی و تجسم‌بخشی به حالت نهیب و دلهره درونی است. بر این اساس هوشنگ ایرانی در پاره‌ای از بعضی شعرهای خود در پی تصویرپردازی از حالات درونی آدم‌ها در برابر تأثیرات بیرونی برآمده‌است؛ حقیقتی که در آن سال‌ها به دلیل عدم درک بسیاری از مخاطبان، حاصلی جز اسباب تمسخر برای سراینده به همراه نداشت و باید سال‌های بسیار سپری می‌شد تا جامعه هنری ایران به درک او که فراتر از زمانه خود بود نایل شود. این ویژگی، در شعر موج نو و کتاب «طرح» احمد رضا احمدی به تأثیر از هوشنگ ایرانی، صورتی معنادار و معقول پیدا کرد و تبدیل به ریز و درشت کردن کلمات تایی برای نشان دادن شدت و ضعف صداها و صحبت‌ها شد و به این طریق، پس از یک دهه بر درستی آن مهر تأیید زدند.

پس از انتشار اشعار وی، بعضی از منتقدان این سبک را به «روش‌گریزی» دادائیسیم نسبت دادند؛ اما به اعتقاد سیروس طاهباز، ردپای عادت‌گریزی را باید در عرفان شرقی که قبلاً در شعر مولانا نمود یافت، جستجو کرد. یکی از مهم‌ترین وجوه بارز اشعار هوشنگ ایرانی به همین نقش اصوات در ساختار شعر برمی‌گردد. وی این تمهید را در شعر معاصر فارسی تجربه کرد. این ویژگی یکی از مواردی است که شعر دهه‌های بعد ایران هنگام تجربه‌اش، نام هوشنگ ایرانی را به خاطر می‌آورد.

از دیگر ویژگی‌های شعر او می‌توان به دست‌کاری در ساختار متداول بعضی از کلمات و جملات اشاره کرد. ساختن فعل از اسم (مثل: سنگیدن) همان روش مرسوم در «شعر زبان» است که پیشینه آن را باید در این‌گونه عبارت‌ها از ایرانی و البته بسیار پیش‌تر از آن در دیوان شمس و اشعار طرزی افشار جستجو کرد. تلاش برای آشنایی‌زدایی در متن شعر باعث می‌شود که حتی گاه شکل دستوری زبان در شعرهای او بر هم بخورد که در نتیجه کاربست ذکاوت شاعر و استفاده از کارکردهای کلمات در ادبیات کهن، فضای جدیدی را خلق کرده‌است.

در حوزه ایجاد ناآشنایی در نحو زبان نیز نمونه‌ها مربوط به جابه‌جایی اجزای ساخت‌های فعلی است: «آن آتش سیاه خواهد آمد/و نی‌های لرزان را/خواهد خرد کرد/خواهد کوبید/خواهد نابود کرد. /... /و سایه با شکوه بال‌هایت نقال‌ها را خواهد کور کرد/آرام باش... عقاب سرکش/هنگام خواهد فرارسید/هنگام خواهد فرارسید» (شعر: کاساندر)

از دیگر ویژگی‌های شعر ایرانی استفاده از حس‌آمیزیها و ترکیبات نوآورانه و ابداعی است. او در شماره سوم خروس جنگی در یادداشتی به انتقاد از فریدون توللی پرداخت. از نکات این نقد، اشاره نویسنده به تعلق خاطر — به باور ایرانی تعصب‌آمیز — توللی و همفکران او نسبت به قراردادهای شعری بود که نشان می‌داد سودای نوآوری او ریشه در گذر از قراردادهای دارد. به همین دلیل بود که او در شعرهایش از ترکیبات نامأنوس و ابداعی استفاده می‌کرد تا با ساختن ترکیباتی نظیر «جیغ بنفش» و «غار کبود» به درک‌های معمول و نخ‌نما شده از ساختار عبارات پایان دهد. هرچند که وجود چنین ترکیباتی باعث شد که مخالفان و حتی موافقان او بسیاری از زیبایی‌های شعر او را نبینند. در همین

شعر «کبود» و در عبارت «گوش-سیاهی ز پشت ظلمت تابوت» با توجه به شباهت آوایی بین واژه «گوژپشت» و عبارت مذکور، شاعر به ایجاد موقعیت‌های گسترده‌تر زبانی پرداخته‌است.

با این وجود، حس‌آمیزی در شعر هوشنگ ایرانی برخلاف شعر رضا براهنی مصنوعی نیست، بلکه مبتنی بر پایه‌های فیزیولوژی مغز است. ترکیب «جیغ بنفش» او ساختگی نیست. شاعر خواسته‌است از آوانگاردهای فرانسوی تقلید کند، آتش به همه‌چیز بزند و خود را خروس جنگی ای معرفی کند که صرفاً آشوب به پا می‌کند. «جیغ بنفش» او نشان از ذهنی پرتلاطم دارد. به باور منتقدان، یک صنعت ادبی همچون حس‌آمیزی اگر مبتنی بر پایه‌های فیزیولوژی مغز باشد می‌تواند منجر به آفرینش جلوه‌های نوین گردد.

دلایل ناکامی

مهدی اخوان ثالث و احمد شاملو متفق‌القول‌اند که چوب کار هوشنگ ایرانی را نیمایوشیخ خورده‌است و آن را به یک «لتریسیم» شتاب‌زده تقلیل می‌دهند و به شدت می‌کوبند. به باور اخوان:

وقتی مولوی می‌گوید: «تن تن تننا یا هو» یا می‌گوید: «ای مطرب خوش قاقا تو قیقی و من قوقو» (البته این‌جور کارهای مولوی نسبت به باقی کارهایش مثل نسبت یک به صد هزار است. او یک مثنوی هفتاد منی و یک دیوان صدوچهل‌پنجاه منی دارد گهگاه تک و توکی این‌ها را هم ضمناً دارد) یا وقتی یک بابایی می‌گوید: «نیبون نیبون گی و بلی گیون» اینان، مولوی و آن بابا هیچ کار بد و خطرناک و حتی تازه‌ای نکرده‌اند.

گمان نمی‌کنم هیچ ادیبی حق داشته باشد ازین سطحیات نه خدایا سطح‌گونه‌های مافوق معنی خشمگین شود. زیرا این‌ها اشعاری است تا آسمان اصوات پرواز کرده... چه عالم عجیبی را حکایت می‌کند، خواه این عالم یا آن جذبه ناشی از شور و حال صوفیانه در لحظات وصول به مبدأ اعلا باشد، خواه ناشی از صعود بخارات معنوی معدوی به کله حاصل خوردن یک رأس کثلت دست‌مدار مع نیم بطر ویسکی جمشید جم در خلوت روشنفکرانه دکۀ «آبجی کوکوی ارمنی-فرانسوی» ضمن افکار شریفی از قبیل این‌که: «خب امشب که نشد امشب که شوهره آمد.» طفلک «جوگولی جیگون» نقاش ریزه‌نقاش «شوشولی موشون» من... و چه قبیل حالات شریف دیگر.

اما شعر ایرانی تنها مبتنی بر اصوات و چگونگی نظم الفاظ نیست. منوچهر آتشی هوشنگ ایرانی را نخستین شاعر پست‌مدرن ایران و دادانیستی ملایم می‌دانست.

ایرانی عرفان، اسطوره و غرب را خوب می‌شناخت؛ از شعر کهن و نیمایی نیز غافل نبود؛ با شعر اروپایی، سمبولیسم فرانسه، تفکرات اوپانیشادی و ریگ‌ودایی هندی آشنایی کامل داشت و این معلومات را در مقالات هنرشناختی و نقدهای ادبی‌اش بروز می‌داد. اما از آن‌جا که ایرانی حیات هنرشناسان را هم‌زمان با حیات فیزیکی هنرمندان می‌دانست و نیز هنرشناسان را قربانی جاودانگی هنرمندان، بین هنرمندبودن و هنرشناس‌بودن معلق باقی ماند.

هم‌دوره‌های ایرانی — از مخالف و موافق — بر ناتمامی و نقص کار او اتفاق نظر دارند. رضا براهنی، منوچهر آتشی، محمد شمس لنگرودی، اخوان و... به این نکته اشاره کرده‌اند. این راه ناتمام را سهراب سپهری، احمد رضا احمدی، یدالله رویایی و بیژن جلالی هر یک به نوعی ادامه دادند.

ناتمامی کار ایرانی در دادائی‌ترین شعرهایش هم مشهود است، به نحوی که این شعرهای سرکش در آغوش دو-سه سطر با فرم‌ها و معانی سرراست پایان می‌یابند و آرام می‌گیرند و در همان فضای عصیانی قطع نمی‌شوند. نمونه این اشعار را در مجموعه شعر «بنفش تند بر خاکستری» می‌توان دید.

ایرانی در مجموعه شعرهای بعدی‌اش به اندازه این کتاب انقلابی نیست و «خاکستری» که مجموعه بعدی اوست شکایت از بازدارنده‌هاست؛ جبهه‌گیری‌های سخت و سخره‌ها و خرده‌ها او را بر آن می‌دارد تا بنالد. در مجموعه بعدی، ایرانی دست به عقب‌نشینی دیگری می‌زند؛ نماد تاریکی و نیستی که در اشعار او فارغ از خطکشی‌های سیاه و سپید و بقا و فنا بود، در برخی اشعار به کارکردهای کلیشه‌ای تن می‌دهند.

با این وجود، محمد شمس لنگرودی علت اصلی ناکامی ایرانی را در اطلاع ناکافی‌اش از زبان فارسی می‌داند. به باور او اشعار اولیه ایرانی پر از غلط‌های فاحش زبانی و دستوری و انشایی‌اند و هنگام خواندن بسیاری از اشعارش احساس می‌شود شعری چون آتش، توفنده و سرکش از درونش شعله می‌کشد، اما محمل‌ها و راه‌هایش را برای پرکشیدن و بیرون‌زدن نمی‌یابد، که به گمان شمس لنگرودی علتش ناتوانی احضار به‌هنگام کلمات درخور است. به باور او هوشنگ ایرانی مترجم بالفعل اشعار بالقوه عظیم خویش است. او در لحظات غریب شاعرانه قرار می‌گیرد، اما کلمات لازم را در ذهن خود نمی‌یابد و باید مانند یک مترجم بیندیشد و کلمه لازم را بیابد. به باور لنگرودی، عصیان و شورشگری و بندگی‌سختی ایرانی نیز از همین روست؛ و درست در چنین وضعیتی‌هایی است که شاعر دست به نوآوری‌های کاذب و صوری می‌زند؛ چنان‌که در بسیاری از اشعار ایرانی می‌بینیم. شاعر در درونش شعله سوزانی را احساس می‌کند، ولی چیزی که نوشته می‌شود آن نیست.

از طرفی، اگر او نتوانست تحول بنیادین خود را مانند نیما در انطباق نسبی با سنت به پیش ببرد، به این دلیل بود که نوآوری‌های او با روال طبیعی و تدریجی تحولات هنری همراه نبود. او نتوانست از طریق تقویت توانایی‌های تئوریک خود و سماجت در استمرار بخشی به تبلیغ و تعلیم و تأثیرگذاری بر مخاطبان و بالاتر از آن، تلاش برای ایجاد ترکیبی خردپسندانه و متناسب با شرایط اجتماعی از عناصر و امکانات هنر بیگانه با بافت و بنیاد و فضا و فرهنگ بومی در عمل، یک جریان جدی و جاذبه‌دار برای جوانان هم‌سن‌وسال خود که نیروهای جستجوگر آن سال‌ها را تشکیل می‌دادند به وجود بیاورد تا آن‌جا که حتی دوستان هم‌مشرّب او نیز که مثل همه مردم ایران چندان عادت به این‌گونه تندروی‌ها و افراطکاری‌ها نداشتند، جرأت و جسارت چندان از خود برای حمایت از او در عمل نشان ندادند و تنها یدالله رویایی و سهراب سپهری، در نقش هوادار او، بعدها بعضی از تجربیات او را در شعرهای خود به کار گرفتند.

از میان دوستان هم‌فکر او، غلامحسین غریب با مجموعه شعر «شکست حماسه» تنها شیوه شعر سپید یا به قول خودش «شعر منثور» را پسندید و بی‌آن‌که هیچ‌گونه آگاهی با مطالعه‌ای درباره شعر سپید یا آزاد یا منثور اروپایی و ایرانی داشته باشد به تأثیر از معاشرت‌های خود با هوشنگ ایرانی، به سرودن آن پرداخت، بدون آن‌که حتی به این تأثیرپذیری اذعان کند.

مقالات چندانگانه‌ای که از هوشنگ ایرانی به جا مانده‌است از نظر غنای درونی و قدرت تأثیرگذاری چندان قابل مقایسه با نوشته‌های تئوریک نیما نیست. مقالات ایرانی به دلیل کلی‌گویی، شاعرانگی، ابهام‌آمیزی، احساس‌انگیزی و کشف و شهودوارگی، بیشتر به بعضی از شعرهای خود ایرانی و سهراب سپهری شباهت دارند تا نوشته‌های توضیحی و تحلیلی. نویسنده گویی در حین نگارش آن‌ها نیز همچنان مشغول کندوکاوهای شهودآمیز و شاعرانه بوده‌است.

ستیز خشونت‌آمیز با موجودیت ادبیات قدیم و انکار همه میراث آن از رودکی تا نیما یوشیج، آن هم با یک زبان تند و تلخ، چهره‌ای آناشینی از هوشنگ ایرانی و هم‌فکرانش در نظر مردم به نمایش گذاشت و مردمی را که هنوز تنها تعداد انگشت‌شماری از آن‌ها اصلاحات ادبی نیما را به صورت نیم‌بند و با سرسختی بسیار به رسمیت شناخته بودند به‌شدت عصبانی کرد و در دل به این اندیشه

و داشت که گویی این جوانان تازه به دوران رسیده در صدد نابودی میراث چندصدساله ادبیات ایران هستند. زبانی که بیانیه «سلاخ بلبل» به کار گرفته بود فاقد متانت و استحکام نوآورانه بود؛ زبانی عصبی و خودنما که می‌خواست به هر قیمتی جلب نظر کند در آن شرایط تاریخی کارآمد نبود.

به باور محمد آزر ماما نادیده گرفتن تسلط همه‌جانبه گفتمان شعر رسمی را بر اکثریت قریب به اتفاق نشریه‌ها و مکان‌های ادبی ساده‌انگاری است؛ گفتمانی که خود را پیرو نیما و ستایشگر او و چند چهره پس از او می‌دانست، نه فقط از هر امکانی برای تخطئه و بیرون راندن شعرهای متفاوت و متمایز استفاده می‌کرد، بلکه کوشید تا گذشته شعر معاصر را پشت تأویل خود از آنچه اتفاق افتاده پنهان کند. نهاد نو ادبی که اندک زمانی بعد به شعر رسمی بدل شد و نهاد سنتی که آرام آرام به رشته ادبیات و انجمن‌های ادبی محدود می‌شد، در مورد هوشنگ ایرانی و شعر او توافقی عملی داشتند و چنان آن را مورد حمله و طعنه و تمسخر قرار دادند که ارتباط نسل‌های بعدی شعر با شعر او قطع شد یا سال‌ها مختل گردید و به تأخیر افتاد، در حالی که شعر نیما و شعر هوشنگ ایرانی هم‌زمان در مجامع شعری مطرح شده بودند.

تأثیر بر شعر معاصر

شعر عرفانی

رابطه هوشنگ ایرانی با عرفان مبهم است. از سویی شعرهایش عرفانی و شرق‌گرایانه و ضد عقل‌گرایی است، ولی دست‌کم در ابتدای فعالیت ادبی‌اش عقایدی در ضدیت با عرفان و متافیزیک داشت. او در مقدمه ترجمه‌اش از کتاب «دانش بشر» برتراند راسل، چاپ‌شده در ماهنامه دانش، اردی‌بهشت ۱۳۲۸، شماره ۲ می‌نویسد:

این تحول شگرف در تمام شعب دانش رسوخ کرده است و حتی در عالم هرچو مرجی گیج‌کننده به وجود آورده. در این میان مکاتب قدیم فلسفه که اصول عقایدشان بر شهود و اشراق متکی بود برای هماهنگ شدن با این تحولات لباس‌هایی جدید بر تن کردند و با سلاح‌های تازه مجهز گشتند، اما علمای دقیق به‌زودی نقاب ریا را از روی آنان به کنار زدند و نام حقیقی هریک را اعلام کردند. در میان این گروه دانشمندان که همه‌چیز را با ترازوی حساس منطق علمی می‌سنجند و تا آن‌جا که بتوانند بی‌طرفانه قضاوت می‌کنند «برتراند راسل» فیلسوف بزرگ انگلیسی مقامی مخصوص دارد و پیشروترین آن‌ها محسوب می‌گردد.

[...] «راسل» برخلاف «وایتهد» و «جیمز» که تحت تأثیر عقاید ظاهر فریب عرفانی «برگسون» رفته بودند خود را مستقل و بی‌طرف نگاه داشت پس از مطالعات بسیاری که در ریاضیات کرد وارد میدان فلسفه گردید و «برگسون» را دشمن شماره یک علم تشخیص داد و او را شاعری لطیف‌پرداز نامید. شاید بتوان گفت که «راسل» طرفدار فلسفه تحقیقی است، اما از آن‌جا که هر فیلسوفی مشربی مخصوص به خود دارد نامیدن و نام‌گذاری عقاید او اعتباری خواهد بود و کلمات معانی دیگری به خود خواهند گرفت. آرای فیلسوف معاصر فرانسوی «ژان‌پل سارتر» که رهبر اصالت وجودی‌ها می‌باشد هدف حمله شدید او قرار دارد و عقاید واهی و حباب‌مانند او را به کلی ابطال کرده است.

با این حال، تز دکترای هوشنگ ایرانی در ۱۳۲۹ «فضا و زمان در تفکر هندی» بود و با بازگشت به ایران در ۱۸ آبان ۱۳۲۹ پیشگام شعر نو عرفانی ایران شد.

اولین تأثیر شعر عارفانه ایرانی را می‌توان بر روی دیگر اعضای خروس جنگی نظیر غلامحسین غریب دید؛ اما قابل توجه‌ترین اتفاق در عرصه شعر نو، چرخش سهراب سپهری از زبان نیمایی به زبان هوشنگ ایرانی بود که در ۱۳۳۲ رخ داد. اهمیت این اتفاق در این بود که در آن سال‌ها، متأثران

از نیما فراوان بودند، ولی کسی که به زبان شعر هوشنگ ایرانی و زیبایی‌شناسی او وقوف یابد چندان نبود. سپهری، تنها شاعر متأثر از درک ایرانی بود که زبان او را تا حد چشمگیری تکامل بخشید؛ و این سخن بدین معنی است که اگر استعداد درخشان و پشتکار سنجیده سپهری نبود، با وضع آشفته و زندگی رقت‌انگیزی که ایرانی پیدا کرده بود و شعر را رها کرده بود، دست‌آوردهای ایرانی در شعر نو، نیمه‌کاره و ناقص رها می‌ماند.

سپهری که با اشعار رمانتیک و ابتدایی «کنار چمن» به عرصه شعر وارد شد، در سال‌های ۱۳۲۷-۱۳۲۸ با شعر نیما آشنا شده و تحت تأثیر او مجموعه شعر مرگ رنگ را در ۱۳۳۰ چاپ کرد و پس از آشنایی با شعر و اندیشه هوشنگ ایرانی، از مجموعه زندگی خواب‌ها به بعد به شدت تحت تأثیر اندیشه، دید و زبان هوشنگ ایرانی است. او تحت این تأثیرات به بودیسم و عرفان روی آورد؛ در خلسه رها شد؛ عقل و وزن و قافیه از دستش فروریخت؛ شعرش پاک و فارغ از هرگونه قیدی شد؛ و همین هنگام بود که اشعارش شباهتی غریب به اشعار هوشنگ ایرانی — تنها شاعر عارف نوپرداز — پیدا کرد که حاصل آن آوار آفتاب بود. اگرچه رنگ دید و اندیشه هوشنگ ایرانی در آثار سپهری کاملاً مشخص و پیداست، اما شعر سپهری فرقی نیز با شعر ایرانی داشت؛ و این فرق، تفاوت روحیه این دو شاعر است. ایرانی از همان نخست روحیه‌ای توفنده و معترض و سرکش داشت، او به قول خود از همان نخست «سلاخ بلبل» بود ولی روح آرامش‌طلب سپهری (که به‌مرور بدان دست می‌یابد)، شعر او را از اشعار طوفانی ایرانی متمایز می‌کند.

سپهری به هنگام انتشار زندگی خواب‌ها اشاره‌ای به گرایش و علایق عرفانی خود نکرد. او ۸ سال بعد هنگامی که کتاب آوار آفتاب را منتشر کرد، در مقدمه کتاب به این نکته پرداخت. آوار آفتاب با جمله‌ای از بودا آغاز می‌شود که می‌گوید: «و از ترس برهم آفتاب طلوع می‌کند»؛ و شامل مقدمه‌ای است در دفاع از اندیشه وحدت‌گرای آسیایی و چند قطعه شعر. او در مقدمه چاپ اول آوار آفتاب، اندیشه‌اش را توضیح می‌دهد. مقدمه او با نثری شاعرانه، بسیار شبیه به یادداشت‌های هوشنگ ایرانی با همان سبک نثر بود و بعدها، همچون دیگر مقدمه‌ها و توضیحات پیرامون اشعارش، در چاپ‌های بعدی حذف شد.

شعر سپید

هوشنگ ایرانی از جمله نخستین نویسندگانی است که نداشتن وسواس وزن و قافیه، و رها شدن در بی‌اختیاری تخیل را توصیه کرده و در کار خویش نیز به این شیوه نوشتن چشم داشته‌است. راهی را که هوشنگ ایرانی و شاعرانی چون محمد مقدم، شین پرتو، غلامحسین غریب و منوچهر شیبانی شروع کرده بودند احمد شاملو یک‌تنه ادامه داد و بدین اعتبار است که شعر سپید با احمد شاملو شناخته شد و او بانی آن نام گرفت، درحالی که پیش از او هوشنگ ایرانی و دیگران راه را گشوده بودند.

شاملو اگرچه از لحاظ دید نیماگراست، اما از لحاظ زبان و قالب، ادامه جریان شعر حاشیه‌ای و سپید است که در کنار شعر مکتب سخن و شعر نیمایی به وجود آمده بود اما تا پیدایش شعر شاملو جدی گرفته نشده بود. به عبارت دیگر، اگرچه نیما قافیه و تساوی ابیات را کنار گذاشت و شعر فارسی را نو کرد اما امتیاز عدول قاطع از سلطنت اوزان عروضی به کسانی همچون هوشنگ ایرانی و شین پرتو و پرویز داریوش می‌رسد که کار هیچ‌کدامشان جدی گرفته نشده‌است. جدی نگرفتن کار آنان از آن رو بود که آن‌ها با عدول از به کار بردن اوزان عروضی، آخرین و مهم‌ترین رکن از تعریف کلاسیک از شعر را به چالش کشیدند و دیگر وجه عینی (و بیشتر سمعی) معینی را برای تشخیص شعر از غیرشعر باقی نگذاشتند.

شاملو با عدول از وزن عروضی، به تجدید نظر در تعریف کلاسیک از شعر نپرداخت بلکه فقط کوشید با یافتن جانشینی برای وزن عروضی، زبان به کار رفته در آثار خود را از سطح نثر روزنامه‌ای و قطعات ادبی ارتقاء داده و آن‌ها را، به خاطر نوع زبان از این انواع متفاوت نماید. در این مورد نیز جستجوی زبان آهنگین به وسیله تندرکیا و هوشنگ ایرانی در کار شاملو به پاسخ رسید.

نویسنده دیگری که بر همین سیاق می‌اندیشید و شعر می‌نوشت پرویز داریوش بود. پس از او باید از بهمن فرسی نام برد که در دهه ۱۳۳۰ با کتاب «نبیره‌های بابا آدم» به همین راه رفت و تا به امروز نیز، با انتشار مجموعه «خودرنگ» خویش در لندن، همچنان کاری را عرضه می‌دارد که از جریان اصلی شعر معاصر دوری می‌گزیند اما به استقلالی که بتواند ماندگاری شاعر را تضمین کند نمی‌رسد.

شعر سوررئالیستی

اعضای انجمن هنری خروس جنگی نخستین کسانی بودند که به صورت عملی و تئوریک، اندیشه‌های سوررئالیستی را — درست ۲۴ سال پس از انتشار اولین بیانیه سوررئالیست‌ها در فرانسه در ۱۹۲۵ — به عرصه هنر و ادبیات ایران وارد کردند؛ و هوشنگ ایرانی به دلیل تحصیل در اروپا، حلقه واصل این انتقال بود. هم‌او بود که برای اولین بار دوستان هم‌محل خود را با اندیشه‌های سوررئالیستی آشنا کرد؛ به تأثیر از او بود که غلامحسین غریب در همان شماره اول از دوره دوم خروس جنگی، در تشریح اتوماسیون یا نگارش خودبه‌خود مقاله‌ای نوشت.

آشنایی‌زدایی و عادت‌شکنی نیز که از قاعده‌های محوری در سوررئالیسم محسوب می‌شود، اسکلت ساختمان فکری و کنشگری‌های هوشنگ ایرانی — بیشتر در عمل و با افراطگرایی — و دوستانش — بیشتر در اعتقاد و با احتیاط — را تشکیل می‌داد.

دادائیسم و بعدها سوررئالیسم، در زادگاه خود، اروپا، پاسخ به آرمان‌گرایی از بین رفته بعد از جنگ جهانی دوم بود. اگرچه این حادثه چند دهه پیش‌تر در اروپا رخ داده و محصول شعر آن نیز نمایندگانی چون هوشنگ ایرانی و شمس‌الدین تندرکیا و فریدون رهنما در ایران داشت، ولی به دلیل نبود زمینه اجتماعی، این هنر هنوز در ایران بُردی نداشت تا شکست نهضت ملی‌شدن نفت و گسترش شهرنشینی و رفاه و پاره‌ای آزادی‌های ضدسنت پیش آمد و محیط را برای گسترش دادائیستی-سوررئالیستی آماده کرد.

پس از ایرانی، توجه برخی شاعران به مسئله نوشتن خودکارانه دریچه‌های تازه‌ای را در شعر معاصر گشود. از این نظر شعر سهراب سپهری (در دوره نخست)، شعر یدالله رویایی (از «دریایی‌ها» به بعد) و شعر فروغ فرخزاد (از «تولد دیگر» بدین سو) همگی مولود نزدیکی تئوری‌های نیمایی در مورد شعر از یک‌سو، و تئوری‌های غیرنیمایی شعر حاشیه‌ای و هوشنگ ایرانی به‌عنوان نماینده آن از سوی دیگر است. از این میان و بیش از هر کس دیگر یدالله رویایی به شعر حاشیه‌ای نزدیک می‌شود و بسیاری از اجزای تئوری «شعر حجم» خود را از آنان وام می‌گیرد.

با این وجود، هوشنگ ایرانی که بی‌پرواترین و نوگراترین شاعر اواخر دهه ۱۳۲۰ و سال‌های نخست دهه ۱۳۳۰ و نخستین منادی سوررئالیسم در شعر ایران بود، پس از کودتا، خسته و مأیوس و سرخورده از بی‌توجهی جامعه، شعر را رها کرده، به گوشه‌ای نشست و گاه فقط به ترجمه متون بودیستی می‌پرداخت و نقشی در پیشبرد این نحله نو در حال تکوین نداشت. تندرکیا اگرچه هنوز هم همان شعرهای به‌ظاهر سوررئالیستی را می‌گفت و پخش می‌کرد، ولی نوشته‌هایش توجهی جلب نمی‌کرد. فریدون رهنما در اواخر دهه ۱۳۲۰ با کوله‌باری از دانش نو و اشتیاق به آموزش، از فرانسه

به ایران بازگشته، نگاه شاملوی جوان را به شعر تغییر داده، و هنوز با همان شور و شوق به ترجمه شعر مدرن اروپا و گفتگو با شاعران جوان مشغول بود.

شعر موج نو

انتشار «طرح» احمدرضا احمدی، سرآغاز شعر موج نو در ایران است. اگرچه ده سال پیش‌تر، هوشنگ ایرانی بعد از بازگشت از اروپا به ایران، تحت تأثیر سوررئالیست‌های اروپایی، چندین مجموعه شعر — که از هر نظر تازگی داشت — انتشار داده و غوغایی برانگیخته بود، ولی حرکت ایرانی بی‌هنگام بود و در نتیجه، سرکوب هم‌سویه و توأمان نوپردازان و کهنه‌سرایان را به همراه داشت.

شعر احمدی — همچون شعر سپهری — فرزند بلافصل شعر هوشنگ ایرانی بود که به‌هنگام متولد شد. شعر سپهری، اندیشه وحدت‌گرایی بودیستی به‌سرانجام‌رسیده ایرانی را به ارث برد؛ شعر احمدی، شکل بیقرار جستجوگرانه شعر ایرانی را.

هوشنگ ایرانی، اشعار عرفانی و غیرمتعهدش را درست در اوج جامعه‌گرایی متعهدانه روشنفکران ایرانی — که کلید درهای فروبسته دنیا را در دستشان احساس می‌کردند — منتشر کرد و مورد تمسخر سخت منتقدان قرار گرفت. از اشعار ایرانی پیداست که در آن روزگار، او به لحاظ روحی، شاعری شتابزده، هیجانی، خوش‌باور، و به لحاظ سیاسی ناپخته بود. او پختگی فطری و جبلی سهراب سپهری و درک سیاسی او را نداشت تا همچون سنگی صبور، آرام به کناری بنشیند، بنویسد و بنویسد، پاره کند، کنایه و فحش بشنود، تا در روز موعود، روزی که نیما تأیید و تثبیت می‌شود؛ شعر نو به ثمر می‌رسد؛ قشرها و طبقات اجتماعی دیگری شکل می‌گیرد؛ و خوانندگان پی‌گیر و مؤمن اشعار غیر متعهد در عرصه ادبیات ظاهر می‌شوند، شعر هایش را به چاپ برساند.

هوشنگ ایرانی، به محض ورود به ایران، با ذوق‌زدگی و خوش‌باوری و ناپختگی، تند تند، چند کتاب شعر چاپ کرد و بلافاصله با تمسخر و توهین و دهن‌کجی مواجه شد، خود را باخت، به کناری نشست، به مشروب پناه برد و به سرطان مبتلا شد. اما سپهری — که به یک معنا شاگرد او بود — با صبر و حوصله فطری کار کرد، موضع را شناخت، کتاب آوار آفتاب را که در ۱۳۳۷ آماده چاپ بود تا ۱۳۴۰ نگه داشت، و به روزگاری که بوی بهبود از اوضاع می‌شنید، فعالیتش را تشدید کرد، و زحمتش را به ثمر رساند.

اما وضع احمدرضا احمدی با هر دوی آن‌ها فرق داشت: او نه دانش و تجربه هوشنگ ایرانی را داشت و نه صبر و پختگی جبلی سهراب سپهری را. او یک اقبال تاریخی داشت؛ و اقبال تاریخی او این بود که ذوق زیبایی‌شناختی و آغاز فعالیت شاعری او (سال ۱۳۴۱)، با ذوق و نیاز عمومی قشرهای نوظهوری در جامعه هم‌زمان شد که در پی دهه‌ای تلاش حکومت پهلوی برای استقرار نوعی مدرنیسم اجتماعی-اقتصادی در ایران شکل گرفته بودند و منتظر اشعاری متفاوت و غیرمتعهد و بسیار مدرن بودند.

با انتشار کتاب «طرح» از احمدرضا احمدی، نوع دیگری از شعر — که از دیرباز با هوشنگ ایرانی آغاز شده بود — با نام شعر موج نو، در شعر فارسی تثبیت شد و جریان چشمگیری به دنبال آورد. پس از احمدی گروهی از شاعران شعر موج نو به شعر هوشنگ ایرانی بیشتر نزدیک شدند و سعی کردند به احیای آن بپردازند که به «شعر دیگر» منجر شد.

شعر حجم و شعر فرمالیستی

هوشنگ ایرانی بر این باور بود که همه افراد بشر هنرمندند اما نام هنرمند تنها زبیده گروهی است که فرم را رشته‌ای جاندار می‌یابد نه قالبی بی‌جان. این ویژگی خاص شعر ایرانی در فرم، در حدی که او پیش گرفته بود، در آثار هم‌عصرانش دیده نمی‌شود.

پس از ایرانی، پرویز داریوش در مزامیر و مقدمه مفصل آن به نام «جدالی در شعر» در اثبات حقانیت این نوع شعر کوشید. ولی بیش از هر کس دیگر یدالله رویایی به شعر وی نزدیک شد و بسیاری از اجزای تئوری «شعر حجم» خود را از دیدگاه‌های او وام گرفت.

نقاشی

علاوه بر شعر، هوشنگ ایرانی یکی از پیشروهای نقاشی مدرن در ایران نیز به‌شمار می‌رود. او از مرموزترین هنرمندان هنر مدرن در ایران است؛ نقاشی که از او کمتر تابلو دیده شده و شاعری که هیچ‌یک از کتاب‌های شعر خود را بیشتر از دویست‌وسی نسخه چاپ نکرد. تقریباً از هر سال، دو ماه را بیشتر در ایران نبود؛ و در شرایطی که همه برای تحصیل و دریافت هنر نو به پاریس و آمریکا می‌رفتند، به جنوب اسپانیا می‌رفت.

لفظ دِسن (به فرانسوی: Design) را ایرانی خود در میان نقاشان ایرانی معمول کرد. او کارهای خود را نقاشی نمی‌دانست و با لفظ دِسن بر طرح‌بودن‌شان تأکید داشت. هرچند طرح‌های او شکل کار هیچ‌کس نبود و ذهنیت خاصی را تعریف نمی‌کرد، اما در حقیقت او مجذوب آرایه‌ای از بیانیه‌های سوررئالیسم بود.

نگارخانه

از مجموعه طرح‌های کتاب «چند دِسن»، تهران: [بی‌نا]، اردیبهشت ۱۳۳۱



طرح‌های هوشنگ ایرانی زمینه نداشت و تکرنگ سیاه بود. او در طرح‌هایش با کشیدن معرفت اشیاء به جای شکل اشیاء، سعی داشت اثر خود را به سوی نوعی تقدس بکشانند. همه طراحی‌های ایرانی در

قطع کوچک کشیده شده‌اند و تابلوهای او کمتر از یک صفحه یک دفترند. او می‌خواست با آوردن فیگور در وسط صفحه سفید و ایجاد خلأ در اطراف آن، تکنیکی از کوبیسم را برای اولین بار در ایران اجرا کند که در فرانسه به عنوان «تکنیک ساختمان فضایی» معروف بود.

چند فیگوری که در طرح‌هایش کشیده، بدن‌هایی شبیه بدن انسانی بی‌استخوان است و گویی مانند اکسپرسیونیست‌های قرن بیستم متأثر است از نقص‌های جسمانی، بیماری‌ها و ابراز وحشت. او در طرح‌هایش، نوعی ایهام بصری به وجود می‌آورد و حتی نظیر کارهای رنه ماگريت، دست به حیل‌های فضایی می‌زد در عین حال، طرح‌های در هوا، بدون چارچوب و قاب، باعث شده تا وجه مادی کار دیده نشود.

یکی از طراحی‌های وی نزدیکی‌هایی به تابلوی «گرنیکا» اثر پیکاسو دارد. در اثر او مانند پیکاسو خشم مردم، ترس از جنگ و پرچمی بر فراز دیده می‌شود. پیکاسو هم وقتی می‌خواست گرنیکا را بکشد به جنگ داخلی اسپانیا اندیشیده بود. این طراحی را هم ایرانی در اسپانیا کشیده‌است. در طراحی دیگرش نماد آزادی آمریکا را سیاه آورده و در درون آن آدمی در شکل نشستن یوگایی به صورت سفید نشانده‌است. او در این تابلو آزادی را نه در مجسمه آزادی، که در حالت یوگا می‌بیند. علی‌رغم خشن بودن خط‌های زمینه طراحی‌ها، یک نوع لبه‌های نرم و عرفانی هم وجود دارد.

ساده‌ترین طراحی او طرحی است که پرنده‌ای به هیئت انسان از فراز یک باغ و درختان در حال گذر است؛ نزدیکی‌های فاحشی با تابلوی «چهار ساعت از تابستان» اثر ایو تانگی در این کار دیده می‌شود. بعدتر سهراب سپهری و منوچهر شیبانی از حالت کشیدن قلم‌مو برای ساخت درخت از این تکنیک ایرانی استفاده می‌کنند.

آثار

کتاب / تألیف/ مجموعه شعر

- بنفش تند بر خاکستری: چند شعر، تهران: [ناشر مؤلف]، شهریور ۱۳۳۰
- خاکستری: چند شعر دیگر، تهران: [ناشر مؤلف]، خرداد ۱۳۳۱
- شعله‌ای پرده را برگرفت و ابلیس به درون آمد: و باز هم چند شعر، تهران: [ناشر مؤلف]، آبان ۱۳۳۱

- اکنون به تو می‌اندیشم، به توها می‌اندیشم، تهران: [بی‌نا]، دی ۱۳۳۴

طراحی

- چند دِسن، تهران: [بی‌نا]، اردی‌بهشت ۱۳۳۱

تحلیلی

- شناخت هنر: در راه یک جهان‌بینی هنری، تهران: [بی‌نا]، دی ۱۳۳۰
- نامه به آقای حسین کاظم‌زاده ایرانشهر: درباره مجموعه ایشان که به نام کنفسیوس در تهران منتشر شده‌است، تهران: [بی‌نا]، ۱۳۳۵

مجموعه اشعار او به همراه «چند دِسن» و «شناخت هنر: در راه یک جهان‌بینی هنری» اخیراً به کوشش شهرام اناری و با مقدمه منوچهر آتشی در یک کتاب جمع‌آوری و چاپ شده‌است. این مجموعه ناقص است و بعضی شعرهای او را دربر نمی‌گیرد:

- «از بنفش تند تا... به تو می‌اندیشم: مجموعه اشعار و اندیشه هوشنگ ایرانی»، هوشنگ ایرانی، [به کوشش: شهرام اناری، [با مقدمه: منوچهر آتشی، تهران: نشر نخستین، زمستان ۱۳۸۷]

ترجمه کتاب

- اسکار وایلد — مسعود سعد سلیمان، اسکار وایلد، [بی‌جا]: [بی‌نا]، [بی‌تا]
- سالومه، اسکار وایلد، تهران: کتابفروشی گلشائی، ۱۳۲۷ (نمایشنامه)
- ناله‌هایی از زندان ریدینگ، اسکار وایلد، تهران: [بی‌نا]، ۱۳۲۷ (شعر)
- داستان‌ها، اسکار وایلد، [بی‌جا]: [بی‌نا]، ۱۳۲۸
- فروید و آینده، توماس مان، تهران: مجله اندیشه و هنر، ۱۳۳۳ (نقد)

مجله

- حیات من، آنری میشو، تهران: موج، شماره ۱، فروردین ۱۳۳۱ (شعر)
- در تنهایی، بودا، موج، شماره ۱، فروردین ۱۳۳۱
- چون او، رابیندرانات تاگور، موج، شماره ۱، فروردین ۱۳۳۱ (شعر)
- چهارشنبه خاکستر، تی. اس. الیوت، تهران: مجله هنر نو، آذر ۱۳۳۵ (شعر)

مقاله تألیف

- اشتفان گئورگه، ماهنامه دانش، شماره ۴، تیر ۱۳۲۸
- منظری از قدمت نهصدساله تجرید در عرفان ایران، تهران: آیدانا، شماره اول، خرداد ۱۳۳۵
- راه برهمن و شرنگ شیخ، تهران: آیدانا، شماره دوم، تیرماه ۱۳۳۵
- آفرینش، تهران: آیدانا، شماره دوم، تیرماه ۱۳۳۵
- پیام جنگل، تهران: آیدانا، شماره دوم، تیرماه ۱۳۳۵
- مقدمه‌ای بر ترجمه چهارشنبه خاکستر، تهران: مجله هنر نو، آذر ۱۳۳۵

ترجمه

- دانش بشر — فصل اول، برتراند راسل، ماهنامه دانش، شماره ۲، اردی‌بهشت ۱۳۲۸
- انحطاط غرب، اسوالد اسپنگلر، ماهنامه دانش، شماره ۳، خرداد ۱۳۲۸
- دانش بشر — فصل دوم، برتراند راسل، ماهنامه دانش، شماره ۵، مرداد ۱۳۲۸
- لوژیستیک، آ. ولف، ماهنامه دانش، شماره ۶، شهریور ۱۳۲۸
- رؤیا، یوهان ولفگانگ فون گوته، موج، شماره ۱، فروردین ۱۳۳۱

آثار پیرامون هوشنگ ایرانی کتاب

- خروس جنگی بی‌مانند: درباره زندگی و هنر هوشنگ ایرانی، [به کوشش: سیروس طاهباز، تهران: نشر و پژوهش فرزانه روز، ۱۳۸۰]
- مرا با دریاهای مرده کاری نیست: زندگی و شعر هوشنگ ایرانی، تیمور آقامحمدی، تهران: نشر ثالث، ۱۳۹۰

مجله

- فصلنامه گوه‌ران؛ ویژه‌نامه نهضت خروس جنگی ویژه غلامحسین غریب و هوشنگ ایرانی، بهار و تابستان ۱۳۸۴، شماره ۷ و ۸

حضور در فرهنگ عامه، خاطرات و آثار دیگران

پرویز داریوش در اسفند ۱۳۳۶ مجموعه شعر «مزامیر» را به چاپ رساند. مقدمه بسیار مفصل این مجموعه به نام «جدالی در شعر» به صورت گفتگویی است بین چندین گروه مختلف‌الرأی پیرامون شعر نو و شاعر با قرار دادن حرف اول نام هر صاحب‌نظر در جلوی سخن، او را می‌شناساند؛ در این مجموعه حرف «الف» به هوشنگ ایرانی اشاره دارد. پرویز داریوش در این مقدمه در اثبات حقانیت سبک شعر هوشنگ ایرانی می‌کوشد.

هوشنگ ایرانی ده سال آخر عمر را در خلسه‌ای خواب‌گونه گذراند. در این دوران در محافل حاضر نمی‌شد و وقتی بود دائماً مست بود و در حالتی غیرطبیعی. مسعود بهنود روایت می‌کند که همراه غلامحسین ساعدی در هتل مرمر تهران، در بار «شاه غلام» به هوشنگ ایرانی و اکبر مشکین برخوردند که سرمستانه شعر می‌گفتند. بهزودی ساعدی نیز همکلامشان شد. آن سه سخن‌ها درشت می‌گفتند و به شعر می‌خواندند.

م. آزاد به یاد می‌آورد آن شبی را که هوشنگ ایرانی از کنار میدان فردوسی تهران می‌گذشت و با شنیدن صدای آکوردئونی، لباس کند و شروع به رقصیدن کرد؛ ساعت‌ها رقصید. بعدتر بر این پندار بودند که او می‌خواست مانند آرتور کراوان، که در زمان سخنرانی عریان شده بود تا نشان دهد با ذهنیتی دادائستی، یک سوررئالیست کامل است، خود را جور دیگری نشان دهد. اما به باور داریوش اسدی کیارس، ایرانی از نشان‌دادن خود دست شسته بود و این همانا سرچشمه نگاهی خیامی داشت؛ با شنیدن موسیقی — که عارفان صدای دوست می‌پندارندش — شمس پرنده شده بود. از همین حرکت و حرکاتی که گهگاه از او دیده‌اند، دریافت می‌شود که وی به عقل‌گرایی بی‌اعتماد بود.

نمونه اشعار

کاساندرای...

اگر روزی آن غار (حتی آن غار هم)

فرو ریزد

به کجا پناه خواهند برد؟ به کجا پناه خواهند برد؟

این مردمک‌های خون‌آلود

تارهای حیاتشان را بر کدام کور-گوشه خواهند بست؟

□

آرام باش... شط دور دست

آرام باش

تو هنوز چشمان بی‌حرکت و مضطرب آن ماهی سرگشته را

از دست نداده‌ای

انبانت را باز کن

ببین

آن‌ها هنوز نگرانند

□

آرام باش... شط دور دست

هنوز خروش ناخن‌هایی که دنیاها را می‌خراشند
و آن آتشی را که در تو باید بخزد جستجو می‌کنند
خاموش نشده‌است
آن آتش سیاه خواهد آمد
و نی‌های لرزان را
خواهد خرد کرد
خواهد کوبید
خواهد نابود کرد
□
[...]

unio mystica

آ
آ، یا
«آ» بون نا
«آ»، «یا»، بون نا
آ اوم، آ اومان، تین‌تاها، دیژ دها
میگ تا اودان: ها
هوماهون: ها
یندو: ها
ها

جیغ بنفش

اصطلاح «جیغ بنفش» از ترکیبات ساخته هوشنگ ایرانی است که در شعر «کبود» در شماره دوم دوره دوم خروس جنگی چاپ شد. این اصطلاح که ترکیبی در مصراع هفتم شعر اوست، شهره خاص و عام گشت:

هیما هورای
گیل و یگولی

...

نیبون... نیبون

غار کبود می‌دود

دست‌به‌گوش و فشردپلک و خمیده

یکسره جیغی بنفش

می‌کشد

[...]

بعدها وقتی از هوشنگ ایرانی درباره چگونگی شکل‌گیری چنین ترکیبی در ذهن او پرسیدند، گفت: «یادم می‌آید روزی در غاری می‌دویدم. کسی جیغ می‌کشید. او را نمی‌دیدم. دیواره غار را که در این حال می‌دیدم، بعدها به نظرم می‌رسید که انگار غار می‌دوید و جیغ هم مال دیواره کبود همین غار بود.»

ایرانی در این شعر به غار جان داده و خواننده را وارد فضایی آنیمستی کرده که در آن انسان با غار یکی می‌شود. این هماهنگی، این یکی‌شدن حوزه‌های مختلف که نمونه ابتدایی آن در مفهوم حس‌آمیزی دیده می‌شود عمدتاً در انسان بدوی قابل رؤیت است و حال این انسان-غار، دست‌به‌گوش و فشرده‌پلک و خمیده می‌رود و جیغی می‌کشد بنفش. فضاها نامأنوسند، ترکیب‌ها، پشت سر هم می‌آیند. تجربه‌ها ابتدایی‌اند «گاه-درون شیر را/می‌جود» زیرا انسان در بدویت خود هنوز الکن است و آنچه می‌گوید نخستین آوای اوست در پهنه کائنات «هوم بوم/هوم بوم/وی یو هو هی‌یی‌یی» این انسان بدوی از غار بیرون آمده و در حال دویدن است. اما بیرون غار، بیرون زهدانی که انسان از آن متولد شده وقایع بسیاری در حال اتفاق است «جوشش سیلاب را/بیش‌خیمازه‌ها/ز دیده پنهان کند... غبار کوه عظیم/زخم دندان موش/به دره‌ها پرکشد... عنکبوتی کور و کر/بر تن لخت عقابی/رشته می‌پیچد... استخوانی پنجه‌ای/در چشم ببری/زرد از غرش/سوی تماس‌های/سبز و لغزان دانه می‌پاشد» و این همه احوالات آن روز زمین است.

شعر به سرعت از آن فضای ابتدایی می‌گذرد و سپیده‌دمان تاریخ طلوع می‌کند «لای سنگ-آسیاها به چرخش/بر فراز بت آرزوها/دشنه‌ای کوه‌پیکر به چرخش است/خون طلب می‌کند از سپیدی/سایه‌اش می‌گذارد نقاب از/گورکن‌های گرم دل خویش» سنگ آسیا و دشنه واژگانی جدید برای انسان بدوی‌اند، طلوع روزگار جدید و واژه «بت آرزوها» معنویتی ابتدایی را با خود حمل می‌کند؛ و آخر این داستان، انسان است با تنهایی‌اش. به هر شکلی که باشد و هر مسیری که طی کند «مرده و از یاد گریخته شبحی/تنهایی کویر را به دوش/می‌برد»

هوشنگ ایرانی در شعر «کبود»، منظری بدوی از انسان را ترسیم می‌کند. منظری که در شعر فارسی سابقه چندانی نداشته و بعد از او نیز تکرار نشده است. این شعر از یک حس‌آمیزی ساده فراتر رفته و افق‌های جدیدی را در مورد انسان، تاریخچه او و نیز ماهیت وجودی‌اش به خواننده عرضه می‌کند. به باور ناصر مقدسی این بینش حاصل درک عمیق شاعر و رشد خاص فرهنگی وی است.